۱

بازرسی شد
۲۷ - ۴۶

بازدید شد
۱۳۸۲

کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
۱۴۳۳۴
فیلموتیک تاسیس ۱۳۶۲

نسخه فردوس التواریخ
[illegible] المشهد

این نسخه شریفه فردوس التواریخ از جمله مؤلفات [illegible]
مرحوم مغفور ملا نوروز علی بسطامی [illegible]
[illegible]

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: فردوس التواریخ
مؤلف: ملا نوروز علی بسطامی
موضوع:
شماره قفسه ۷۴۷۱
۸۹۶۴

شماره ثبت کتاب
۷۴۶۵۴
۵۹۲۳

خطی - فهرست شده
۸۹۶۴



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعلنا من المجاورين للروضة الرضوية ووفقنا لتقبيل عتبتها
العالية وضريحها الشريفة في كل بكرة وعشية والصلوة والسلام على محمد
وآله الاشراف البرية ما دام الخلائق متخلعة بخلعة الوجود لهية سيما امام
الامة وثامن الائمة البررة الزكية الذي كان من خاصته ان نفوس العرفاء
عنه راضية ونفسه الزكية الشريفة عنهم مرضية ويكون حضور مشهده
ومرقده ذريعة الى السعادة الابدية والتوطن في جواره وحضرته وسيلة
الى الكرامة السرمدية وامامته مميزة بين الفريقين ومن زاره نجي من النار
ولو كان عليه مثل ذنوب الثقلين ومن بات عنده ليلة كان كمن زار الله في عرشه ومن
قصد مشهده كان له بكل خطوة الف حجة والف عمرة مقبولة وورد في فضل
بقعته هي والله روضة من رياض الجنة چون این حقیر خاکسار و جامع
اخبار و آثار ائمه اطهار عليهم السلام المتمسك بغفران الملك الغني نور الدين علی

بن حاجی محمد باقر بسطامی تا مجال برخورده ام با اینکه مورخین با عالمی از علمای امت
سید المرسلین صلوات الله علیه وآله اجمعین در خصوص بلده فیض قرین
رضوی علی مشرفها الاف التحیة والسلام تاریخی چنانچه از برای غالب بلاد
ربع مسکون نوشته شده تالیف نموده باشد با وجود اینکه این بلد مبارکه
حال در شان بلاد ربع مسکون لقد جمعت فیها المحاسن کلها واعلاها
ان من بات لیلة فیها کان کمن زار الله لهذا با عانت خداوند مهربان این بی
ناتوان شروع در تالیف این نسخه شریفه نمودم و مشتمل نمودم بر یک مقدمه
و چهار باب مقدمه در عنوان کتاب و محلی از حدیثات امرا و وزرا و سلاطین
سیما سلاطین قاجاریه که در این روضه رضویه علی مشرفها الاف التحیة نموده باب
اول در فضیلت این ارض اقدس و کسانی که بنای بلده رفیعه وقبه مبارکه و
عمارات نموده اند از سلاطین و غیره باب دوم در بیان پاره از احوال هرون و
مامون و بیان حجج و براهینی که از آن سرور عالمیان در مجلس مامون بر اهل ادیان
و ملل ظاهر گردیده و وقایع عظیمه که بر آن ارض فیض قرین روی داد باب سیم
در بیان مباحثات و کلماتی که بین علمای شیعه و مخالفین در این روضه رضویه
علی مشرفها الاف السلام والتحیة واقع گردیده و آنچه بین علمای دیگر وارد

شده وبیان شرح طب الرضا که از کلمات دُرربار شافع روز جزا که قاطبه مرهم درد
تشنه بدن خود بان محتاجند **باب چهارم** در بیان فهرست موقوفات وصدقات
جاریه که متعلق بروضه رضویه علی مشرفها آلاف السلام والتحیة ومسمی
نموده‌ام بفردوس التواریخ واز عجایب آنکه بعد از وضع این نام بر این کتاب ماده
تاریخ تالیف این کتاب این لفظ آمد چنانچه بعضی از شعرای عصر گفته‌اند کتابش
راچه در فردوس بردند ❊ حبیب حق ز طبعش جست تاریخ ❊ برون آمد نثار بخش
ز فردوس ❊ رسول گفت فردوس التواریخ **اما مقدمه** در بیان مجملی از خلفات
سلاطین و امرا و خلفا سیما سلاطین قاجاریه در این روضه رضویه علی مشرفها
آلاف السلام والتحیه **بدانکه** چون خداوند حکیم منان از غایت لطف و مرحمت بر
بندگان سلاطین زمان و خواقین دوران مظهر رحم و غضب خود فرموده و آثار
قهر و لطف خود را از ایشان ظاهر و هویدا نموده و علمای ربانی و حکمای الهی را
منبه و مبشر و منذر گردانیده همه را بر قاطبه خلایق پیشوا و مقتدا گردانیده و
مامور باطاعت ایشان نموده که بسبب آن از حضیض کدورات نفسانی رها
شده باوج سعادات رحمانی ارتقا یابند و خلایق را در تحت فرمان و بسط
و اوامر پادشاهان چون آب زلال لایزال روان و دوان نموده که از بیم خنجر

خونریز

خونریز و امید چشم اشک ریز ایشان در مهد امن و امان غنوده و از شر
مفسدین محروس و محفوظ باشند چنانچه گفته‌اند **نظم** پادشاهان
مظهر شاهی حق ❊ عارفان مرات آگاهی حق ❊ خلق را چون آب دان صاف و
زلال ❊ واندران تابان صفات ذوالجلال ❊ و بتجربه و عیان کالشمس فی
رابعة النهار ظاهر و باهر است که هر یک از سلاطین ذوی الاقتدار و خواقین
کامکار که رافت و مرحمت ایشان بر خلایق بیشتر و مقام عدالت و دادخوا
و دادخواهی ایشان بهتر بوده بمفاد آیه شریفه واما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض
دعاگویان ش فزونتر و عمر شه درازتر بوده و نیز واضح ولایح است که هر سلطانی که
در بنای خیرات و مبرات و انفتاح ابواب صدقات جاریات و تعمیر مساجد و معابد
و تعمیر و تزیین روضات مقدسات ائمه اطهار صلوات الله علیهم الی یوم
القرار بیشتر اهتمام ورزیده نام نیکش و در زبان خاص و عام گردیده و در
روضات جنان که حسن و صفا و بهای ایشان از باطن آن عیانست عالیات
است بمقتضای هل جزاء الاحسان الا الاحسان درجات ایشان بلند
و مقام رفعت و شکوه ایشان نیکوتر خواهد بود سیما تعمیر و تزیین روضه
عرش درجه فرمانفرمای عالم امکان و منبع جود و احسان سلطان

خراسان که چشم و چراغ عالم امکان و معبد اهل ایمان و جهانیان است مخصوص
تا که چه قدر از پادشاهان سلف در تعمیر و تزئین آن نفایس اموال صرف
نمودند سیما سلطان سنجر سلجوقی و وزیر او شرف الدین طاهر قمی و امیر
تیمور گورکانی و دولتدار جلیل او امیر شاهرخ و گوهرشاد بیگم آغا زوجه او و همچنین
سلاطین صفویه وا فتاده به در این روضه عرش درجه جد و جهدها و کوششها
در بنا و تعمیر عمارات و وقف بانی صدقات جاریات و موقوفات جدیده نموده
و باین سبب تاج افتخار بر سر نهاده مغبوط سلاطین روزگار گردیدند چنانچه
خدمات هر یک در این آستان ملایک پاسبان در موضع خود ذکر خواهد شد
تا اینکه زمان طلوع این دولت ابد مدت قاجاریه لازالت الافاق مشرقه بانوار
دولتهم و شجر الخلافه مورقه بنور معدلتهم گردید سلطان سعید و خاقان
شهید آقا محمد خان افاض الله تعالی علی مرقده شآبیب الرحمة والرضوان چه قدر
زحمتها و کوششها در تسخیر مملکت خراسان و تعمیر آن ارض فیض بنیان و ارمغان
چند عدد از قنادیل طلا که هر یک از انها گران بها و با ضیا در درون ضریح منور
بزیر طلا و مرصع بلؤلؤ و جواهر گران بها بودند نموده و همچنین در زمان سلطان
جمجاه فتحعلیشاه انار الله برهانه و ثقل بالحسنات میزانه بسیاری از خیرات

و مبرات

و مبرات و صدقات جاریات اجاری نموده بنا و اتمام صحن جدید در زمان
سلطنت او پدید گردید و در به مرصع ضریح منور مقدس که در سمت پایین
پای مبارک آن حضرت واقع است اهدای اوست در این روضه عرش مقدار
و در اواخر زمان سلطنت فتحعلیشاه قاجار انار الله برهانه چنان ولات ممالک
و حکام خراسان جری و صاحب قوه و شوکت و لاابالی شده که بزبان اطاعت
سلطان و در باطن غافل از آن بودند و مرحوم جنت آشیان نواب مستطاب
سپهر رکاب گردون قباب نایب السلطنه عباس میرزا انار الله برهانه و ثقل
بالحسنات میزانه در سال ۱۲۴۶ عنان توجه بخطه آن سامان نمودند
و بتدبیرات عملی گردنکشان ایشان را بکمند و سمند دان ایشان را در بند و اشرار
ایشان را بزبان سنان و دهن توپ و تفنگ جواب داد سیما در تسخیر شهر سرخس
چنان تدبیری نمود که هیچ فلاطون ضمیری پی بان نبرده و از ضرب شمشیر
آبدارش طایفه [illegible] هنوز در بستر استراحت نیاسوده و بر جمیع اهالی
خراسان سیما ساکنین ارض فیض بنیان دعای دوام این دولت ابد مدت
و طلب مغفرت آن حضرت لازم و متحتم است و همچنین سلطان معدلت
بنیان و خاقان سلیمان نشان محمد شاه قاجار رفع الله تعالی فی

فرادیس الجنان مقامه که تولیت این آستان عرش مقدار را بمرحوم جنت‌نشان
حاجی میرزا موسی خان مفوض فرمودند انتخاب نمایید و لسدیدان سلطان
جم‌جاه چنان در خدمات این روضه عرش اشتباه کوشید که هرچه سلفش
نخستین مهر که خلفش آفرین فرمودند و از سعی جمیل و بذل جزیل در سرکار
روضه آن مخدوم جبرئیل هشت باب کلی از خیرات و مبرات که در ازمنه سابقه
مسدود بود مفتوح کرده‌اند که با نفتاح هر بابی از آن خیرات انفتاح هشت
باب از ابواب بهشت جاودان شد و جمیع زائرین و صادرین و مجاورین از ارض
فیض قرین از فیوضات آن ابواب هشتگانه کامیاب شده و شب و روز
بدعاگویی این دولت ابدمدت مشغولند و تفصیل ابواب هشتگانه بعد
ازین در موضع خود ذکر خواهد شد و حال تحریر این نسخه شریفه بمقتضی
حدیث شریف اذا اراد الله عز و جل برعیته خیرا جعل لها سلطانا رحیما
و قیض له وزیرا عادلا که اوان سلطنت پادشاه باذل عادل دریادل که
در طی وادی مدحش شهباز بلند پرواز سخن صدباره بال انداخته
و از کمیت خوش‌خرام قلم در هر قدم از عجز و قصور رقم چندین لغز افتاده
فریدون فری که فر خدایی از طلعت همایونش فروزان و سلیمان قدری

که آثار سلک ذاتی از موکب همایونش عیان دارای داراداد و کیخسروی پیدا نمایان
که شکوه هش شکوه دارا شکوه را درهم شکسته و نهیب دلاورش جگرگاه شیر
دلان را چون جگرگاه دارا درهم خسته نظم چاکرانت بصف رزم چه
خیاطانند؛ گرچه خیاط نیند ای ملک کشورگیر؛ بگز نیزه قد خصم تو
می پیمایند؛ که ببرند بشمشیر و بدوزند به تیر؛ اگر نعل بکرانش حلقه در
گوش هلال نماید میتواند و اگر شمسه طاق ایوان شمس الامارتش لب بر
لب جام خورشید نهد میشاید؛ خال اگر خواهد رخ خورشید مگر رفته ز آ
قصر همچون تو را ناقص از آن کرد دقیق؛ در اوان سلطنت عدالت توامانش
بره از پلنگ و گرگ شیرگیر و شعله شمع در پر و بال پروانه خوشتر از
جامه پرنیان و حریر؛ صرصر خزان با داوری آنجا که زلف از چهره گلی زداید؛
و باد بهار را چه جرئت که تاب از سر زلف سنبلی گشاید؛ حکمش آسمان
صفت در همه عالم روان و مهرش در قلوب جهانیان چون شیره جان
توامان؛ حکمش روان چه باد بر اطراف بر و بحر؛ مهرش نهان چه روح
در اعضای جسم و جان؛ تو پادشاه ملکی و هر جا که میروی؛ چون سایه
از قفای تو دولت بود روان؛ تاجوری که تاجداران کامکار خاک راهش

رانایج فرقا غبار نموده و گرد ستم سمند صبا رفتارش را توتیای دیده
اولوا الابصار کرده هو الشمس نوراً و الملوک کواکب هو البحر جوداً
والکرام جداول فان قلت لی ان للبحار سواحل فلیس لهذا البحر فی الجود
ساحل السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان
بن الخاقان ناصر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه و سلطانه مهیا شد از
اوایل سلطنت معدلت بنیان تا این اوان خدمات روضه عرش درجه
سلطان خراسان و نظم امور آن بهشت جاودان را باشخاص کامل و امینان
قابل که هر یک در راه دین و دولت ابد مدت خدمتها نموده و در رتق و فتق
امورات کلیه این دولت کوی سعادت و توفیق از همگنان ربوده خلعت
تولیت این روضه عرش درجه را بایشان مرحمت فرموده و با دربانان و حاجبان
ملا اعلی که حدیث فوج ینزل الی زیارته و فوج یصعد شاهد این مقال است
همبال نموده بخدمتگذاری این روضه عرش نشان مامور فرموده که چنانچه
در دار دنیا باعث نیک نامی و خیرخواهی این دولت ابد مدت گردید در دار
عقبی نیز در جنة الماوی و حور و قصور بسیار و انهار و اشجار بیشمار و
حوران خوش منظر و غلمان سیه چشم نیک اختر بجهت آن سلطان عدالت

گستر

گستر مهیا نمایند که بدون حساب و عقاب بی کسر از کوی خرابات بربندش که
ببهشت چنانچه خدمات ایشان در این محفل هدایت بنیان بتفصیل در
موضع خود بیان خواهد شد و در سال هزار و سیصد هجری در ماه شوال
المکرم و قدری از ذی القعدة الحرام چون حاجیان بیت الله الحرام و ملتزمین
رکن و مقام و واقفین عرفات و مشعر الحرام بطواف مرقد منور و مضجع
مطهر جناب فرمانفرمای عالم امکان و مفخر زمین و آسمان حضرت
سلطان خراسان شرفیاب شده و بمضمون اطوف ببابکم فی کل حین
کانّ ببابکم جعل الطواف از طواف آن روضه منوره فیوضات غیبیه
و ثواب چندین هزار حج و عمره یافته و اهالی خراسان از این سبب در دو کون
مسعود بفیوضات و برکات بسیار بهره ور ساخته و با وجود اجتماع
اینهمه لشکر و عسکر که در اردوی کیوان شکوه بودند حبه و دیناری بر
اهالی خسارت وارد نگردید و در نهایت گرمی هوا و کمی میوه در فصل
قلب الاسد در اغلب منازل که اردوی کیوان شکوه در اطراف باغات
و بوستانها و در داخلات واقع میشدند احدی از عساکر منصوره را یارای این
نبود که حبه و دانه از غلات تصرف نمایند و از بیم شحنه سخط و غضبش

سرهاز آن تشنه کام را جرئت آن نبود که دانه خیار و حبه انگوری بگلوی
خشکیده خود رسانند و در جمیع منازل و محافل دعایا و برایا از صل و دو
و درود ایشان در مهاد امن و امان و بفیوضات و منافع کثیره کامیاب
گردید و بحمد الله تعالی که این خسرو با عدل و داد منت بزرگی بر اهل خراسان
نهاد و دار السیاده مبارکه که از امکنه رفیعه آن بهشت جاودان و مجمع
سادات عظام و معبد اهل ایمانست قبل از ورود موکب مسعود مقرر
فرمودند که چنانچه باطن آن معبد اسلام چون دار السلام با ضیا و نور است
ظاهر آنرا چو سینه سینا و کوه طور نور علی نور سازند و در و دیوار و
سقف و جدار آن معبد فلک مقدار را بقطعات آینهای بلورین
و پارچهای زجاجیه رنگین بطرحهای خوش آیین لامع و درخشنده
سازند و انوار باطنش را بمفاد الظاهر عنوان الباطن تابنده گردانیده
از مکمن خفا بعرصه بروز و ظهور جلوه دهند تا چنانچه در عالم باطن
جمیع نفوس بحضرت انیس النفوس مانوس و ارواح جهانیان ذره
وار مجذوب جناب شمس الشموس است در عالم ظاهر عکوس و هیاکل
ایشان از آن دار الموحدین ظاهر و عیان و چون اجتماع امثال و

هیاکل

هیاکل برزخیه وادی السلام در این دار السلام نیز بر اهل اسلام ظاهر
و عیان گردد و بحمد الله تعالی که از سعی جمیل و بذل جزیل آن معدن علم الشان
و احسان آن معبد اهل ایمان چنان درخشنده و لامع است که از هر
قطعه بلوران لمعه نوری لامع و از هر پارچه زجاجیه آن کوه طوری
ساطع و عیان و چون آیینه خانه سپهر زجاجی بنقوش و تماثیل اختران
لمعان و از ضیاء هر شمعی چندین شمع و چراغ در آن ظاهر و عیان نظم
معبد عالی که همچو بهشت ذات بهمن و خزان دور است دلگشا
روضه که همچو سپهر ساحتش پر مشاعل و نور است دیگر آنکه تختهای
تختان بقعه فلک حصار و زمین آن معبد فیض آثار را چون بیت المعمور
و قصور حور و یا چون بیت المقدس و کوه طور حکم قضا جریان آن سنگ
تراشان فرهاد پیشه و صنعتگران منوهر اندیشه جاری گردید که بسنگهای
ضخیم مرمر چون سد اسکندر و مانند صرح ممرد من قواریر هموار و برقرار
و نظیر آیینه جهان نما مصقل و با ضیا سازند که تزئین زمین خوش
آیین آن بقعه عرش قرین محسود بساط سلیمان بلکه مغبوط ارض
باغ جنان و روضه رضوان آید بساط سلیمان اگرچه بنظر بلقیس

صرح ممرد من قواریر رسید و موزه از پا کشید لیکن حدیث هی والله روضة

من ریاض الجنة زایرین را با صد نشاط پا برهنه و پیاده با بوسیدن این

بساط کشانید و قدوحانیان صوامع ملکوت و کروبیان عوالم جبروت

بمقتضی حدیث فوج ینزل و فوج یصعد الی یوم ینفخ فی الصور در وقت

نزول بعالم ناسوت بهتر از این مکان در عالم امکان مکانی نیابند و ذره

وار بوصال الجناب شمس الشموس و حضور مرقد منور حضرت انیس النفوس

شتابند **نظم** این نه سر منزل عنقاست که جوئی در قاف ٭ این نه بر منکیست

که دروی بزنی لاف و گزاف ٭ این نه دیرست نه میخانه که کوئیش و صاف ٭

این نه کعبه است که بی پا و سر آئی بطواف ٭ نه نه مسجد که در او بی ادب آئی

بخروش ٭ این زیارتگه جنس است و در او یارانند ٭ این در خانه عشقست

و در او مردانند ٭ این خرابات مغانست و در او مستانند ٭ این قدمگاه

جانانست و در او رندانند ٭ از دم صبح ازل تا بقیامت مدهوش ٭ اری

این مقام تجلیات انوار اله و مکان زیارتگاه و عطیات فیوضات خدا

که حضرت موسی بن جعفر در حق انسرور میفرماید من زاره او بات عنده

لیلة کان کمن زار الله فی عرشه و در حدیثه دیگر خود این سرور فرموده نبی

کنت انا

کنت انا و ابائی شفعاؤه یوم القیمة و من کنا شفعاؤه نجی و لو کان علیه

وزر الثقلین **باب اول** در فضیلت ارض اقدس و کسانی که بنای بلده و تقیه

عمارات متبرکه نهاده اند **بدانکه** اخبار یکه دلالت بر فضیلت این ارض مقدس

مینماید حدیثیکه شیخ طوسی ره در باب زیارات از تهذیب الاحکام روایت

نموده که حضرت امام رضا ع فرمودند که در زمین خراسان بقعه از زمینی است

که میاید بر ان بقعه زمانی که محل امد و شد ملئکه شود پس همیشه اوقات

یکفوج بر ان بقعه نازل میشوند و یکفوج بالا میروند تا روزی که نفخ صور

شود عرض شد با نحضرت که این کدام بقعه است انسرور فرمودند هی ارض طوس

و هی والله روضة من ریاض الجنة الخ و باز در همان باب از حضرت صادق

روایت نموده که چهار بقعه از زمین در ایام طوفان نوح بفضیع و ناله در امدند

از فراگرفتن اب انها را خداوند عالم بر انها رحم فرمود و ایشانرا از غرق

نجات بخشید و ان چهار زمین بیت المعمور بود که خداوند انرا باسمان برد

و دیگر غری و کربلا و طوس میباشد و مرحوم فیض در کتاب وافی فرموده که

چون این زمینها ناله نمودند که بسبب غرق شدن در اب کسی بزیارت ما نمی

اید که خدا نماید خداوند بر ایشان تفضل فرمود و انها را امد و اولیا

عود نموده مرحوم شمس الدین بن جمال الدین اصبهانی استاد ابن عاجی
میفرمودند که سید نعمة الله جزایری در بعضی از کتب خود ذکر نموده که خداوند
عالم بلیهٔ سیل و طاعون را از ارض مبارکه مشهد مقدس رضوی برداشته
و واقعا چنین است زیرا که تا بحال شنیده نشده و در کتابی دیده نشده که اهل
مشهد رضوی بسیل و طاعون مبتلا شده باشند مؤلف گوید که خداوند
عالم بسبب تضرع این اراضی بدرگاه خداوند باری فضیلت و منقبت خاصی به
هر یک از آنها عطا فرموده در ارض کربلا به فضیلت در خاک آن قرار فرموده که در
خاک هیچ یک از اراضی ربع مسکون نمیباشد و در ارض اقدس رضوی رفع
سیل و طاعون فرموده و در نجف اشرف اعطای وادی السلام نموده بیت المعمور را
باسمان چهارم بلند فرموده که محاذی عرش عظیم و خانه کعبه باشد که قبلهٔ جمیع
اهل آسمانها باشد و اخبار و آثار در فضیلت ارض اقدس رضوی بسیار است
و اول شهری که در این زمین مقدس بنا شده سناباد است که نظر بوروداتی
که بعد ذکر خواهد شد اسکندر ذی القرنین صاحب سکه احوال او در قرآن مجید
و احادیث و اخبار مذکور است بنا نموده و تا زمان بنای طوس دایر بوده و چون
طوس چنانچه در معجم البلدان نوشته شده ناحیه بخراسان و کشتمل علی

مدینتین احدهما طابران مات فیها حجة الاسلام ابو حامد الغزالی
فی سنه خمس و خمسمائة و الاخری نوقان و لهما ما یزید علی الف قریة
و بعد علمائی که در نوقان بوده اند ذکر نمائیم و نوغان چون بسیار معتبر
بوده زمین سناباد که در جنب او بوده متعلق باو بوده و حمید بن قحطبه
طائی که از جانب هرون والی طوس بوده در زمین سناباد خانه و مکانی از
برای خود بنا نموده بود که هر وقت بصید و تفرج میامد در انجا منزل می نمود
نظیر دیری که در شتهٔ سمی بغداد واقع است که محل تفرج و صید خلفای بنی
عباس که در بغداد بودند بوده و حمید همان ملعونیست که بامر هرون الرشید
در یک شب شصت نفر از سادات را کشت چنانچه تفصیل اینمطلب در کتاب
عیون اخبار الرضا روایت شده اما اصل بنای قبه مبارکه ظاهر از روایات
اینست که در زمانی که حضرت امام رضا ع مرحله پیمای مرو میشدند اصل
این قبه مبارکه در همین موضع که حال میباشد بوده و مشهور ببقعه هرونیه
بوده چنانچه از روایتی که در خصوص ورود آنحضرت حین العبور الی المرو
باراضی سناباد از عیون نقل شده معلوم میشود و لفظ آنروایت این
است ثم دخل ع دار حمید بن قحطبة الطائی و دخل القبة التی فیها قبر

بمرو فهذا الرشید الی آخر الحدیث و همچنین از حدیثی که آن حضرت در مقالات
و مفاوضه در حضور مأمون نمودند و مأمون آن حضرت را اکرام و
تعظیم نمود حسن بن جهم میگوید بعد از تفرق آن مجلس با آن حضرت عرض
نمودم که حمد میکنم خداوند را که مأمون را مطیع شما کرده آید حضرت
فرمودند یا ابن جهم مغرور نشود ترا آنچه دیدی از اکرام و تعظیم مأمون
نسبت بمن زیرا که او زود باشد مرا بزهر شهید سازد حسن بن جهم میگوید
این سخن را مخفی داشتم تا زمانی که آن حضرت را مأمون در طوس بزهر شهید
نمود و دفن فی دار حمید بن قحطبة الطائی فی القبة التی فیها قبر هارون
الی جنبه و همچنین روایتی که وقت مراجعت آن حضرت از مرو شاهجان با
مأمون و نزول بارض سناباد و امر نمودن آن حضرت با اباصلت هروی
که از هر چهار جانب قبر هارون از این قبه مبارکه که چهار کف خاک بیاورد
آن حضرت را بود بجهة اینکه محل قبر شریف خود را با اباصلت معلوم فرماید
معلوم میشود و این روایت در کتاب عیون اخبار الرضا مسطور است
و بعضی از این روایت اینست یا اباصلت ادخل هذه القبة التی فیها
قبر هارون الی آخر الحدیث و غیر این اخبار از احادیث دیگر که دال است

برابن

بر این مطلب و اینکه در السنه و افواه عوام مشهور و معروف است که این قبه مبارکه
از بنای اسکندر ذی القرنین است تا بحال هیچ جا در سندی بر نخورده ام و شاید
وجه آن این باشد که چون مرو شاهجان که از اعظم بلاد خراسان بوده از جمله
شهرهایست که اسکندر ذی القرنین آنرا بنا نهاده چنانچه در معجم البلدان
مسطور است و سریر سلطنت او در آن شهر بوده و از غایت خوبی و خوشهوائی
این بلد را بروح الملک نام نهاده یعنی جان شاه و باعتبار تقدیم مضاف
الیه شاهجان نام شده و بعضی گفته اند که جنات اربعه ربع مسکون که
سغد سمرقند و نهر ابله و حمص بوان و غوطه دمشق باشد بعد از این
چهار مکان مرو شاهجان در نزاهت و طراوت و نظارت بهترین اراضی
ربع مسکون از وجه الارض است از جهت خوبی میوه و غله و زنان جمیله
و مردان کاری و اسبان تازی و حیوانات دیگر و دار الاماره خراسان
تا آخر زمان طاهریان در مرو و بلخ بوده و شهر مرو شصت اند شصت
واقع شده شصت فرسنگ بهرات و شصت فرسنگ بطوس و شصت
فرسنگ ببخارا واقع گردیده باری چون اسکندر از جمله نیکان و مقربان
و محبوب خدا بوده و بالهام غیبی شاید بر او معلوم شده باشد که در

شعب

ارض فیض قرین یکی از ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین مدفون
خواهد شد بجهة آنکه این ارض که شرف و فضیلت بجهة او حاصل شود
در این ارض قرین بلده بنا نهاده موسوم بسناباد چنانچه حدیثی دلالت
براین مدعا دارد و بعضی از احادیث اینست یدفن بمدینة بناها العبد
الصالح الاسکندر ذی القرنین بلدة بارض طوس یقال لها سناباد
بضعة منی الی اخر الحدیث و همچنین حدیثی که صدوق ره در کتاب
اکمال الدین و اتمام النعمة روایت نموده که نظیر این روایت و احادیث
نبویست قال فیه یقتله عفریت عکبره ویدفن فی المدینة التی بناها العبد
الصالح ذو القرنین ویدفن الی جنب شر خلق الله الی اخره پس از این دو روایت
ظاهر شد که اسکندر بنای بلده نهاده نه قبه مبارکه و این سبب اشتباه
مردم شده در بلده بقبه والله العالم و چون روایتی که قطب راوندی
از حسن بن عباد که کاتب حضرت امام رضا ع بود چنین ظاهر میشود
که انحضرت فرموده اند که چون قبر مرا حفر کنند باسانی کنده خواهد شد و صورت
ماهی در انجا ظاهر خواهد شد و بران بخط عبری و لغت عربی
نوشته خواهد بود که اینست روضه سلطان علی بن موسی الرضا ع

ذکود الف قبر هرون جبار در جنب انست انصورت ماهی را در پایین پای
مدفون کنید احتمال این دارد که انقبر را اسکندر از برای انسرور ساخته باشد
وان ماهی را در انجا علامت این نهاده باشد چنانچه حضرت نوح ع
از برای حضرت امیر المؤمنین ع قبری حفر نموده در غری و لوحی در انقبه
نهاد و بران لوح نوشته بود که این قبریست که نوح پیغمبر مهیا نموده
است از برای علی بن ابیطالب و حضرت امیر المؤمنین ع وصیت نموده بحسنین ع
که ان لوح را در بالای سر من دفن کنید چنانچه از بعضی از روایات ظاهر
میشود و این معلوم است که ساختن قبر و گذاشتن ماهی از سر و نوشتن
بران بعد از فاصل میشود والله العالم و سوید بن مطلب است اینکه یکی
از فضلا گفت که در کتابی دیدم قبر مطهر انسرور را اسکندر درست نموده
بار دیگر این قبه مبارکه از جمله محدثات حمید بن قحطبه طایی است که از جانب
هرون والی طوس بوده و از برای هرون بنا نموده بود چنانچه صاحب مجالس
المؤمنین در احوال شیخ کمال الدین حسین خوارزمی چنانچه بعد ذکر خواهد
شد فرموده است که در تواریخ مسطور است و در السنه و افواه جمهور
خصوصا اهل خراسان مذکور است که تا قریب بچهار صد سال بر سر

حضرت امام رضا عمارتی کلانی نبوده و اندک اساسی که بوده از محدثات حمید بن
قحطبه طائی بود که در زمان هرون الرشید حاکم طوس بود و چون هرون الرشید
وفات یافت او را در خانه حمید مذکور دفن نمودند و بعد از آن حضرت امام رضا
را در همان خانه مدفون ساختند و این عمارت عالی که الحال بر سر ضریح مطهر
حضرت امام رضا موجود است از آثار شرف الدین ابوطاهر قمی است که وزیر
سلطان سنجر بوده و نظر بحدیثی که آن سرور میفرماید که مدفون میشوم
در دار موحشه و بلاد غربت در مدت چهار صد سال خانه و منزلی در اطراف
بقعه شریفه آن بزرگوار نبوده و نوقان شهر معتبر و با جمعیت بوده و بین
نوقان و سناباد بقدر یک مد آواز بوده چنانچه حال از دروازه نوقان که یکی
از دروازهای مشهد مقدس است هرگاه کسی بلند فریاد نماید صدای او بروضه
عرش درجه میرسد و در آن مدت قبر مطهر آن سرور و بقعه مبارکه آن فخر
بشر غریب وار در اراضی سناباد بدون خانه و مکان و اجتماع مرد و زن و
زایر و مجاور بوده و هرگاه بر سبیل اتفاق کسی بزیارت آن سرور مشرف میشد
بوحشت مبتلا افتاده از نبودن کسی در آن مکان و خادمی و فراشی و دربانی نداشته
و موافق روایت کشف الغمه روزها اتفاقا از نوقان میامده و در آن بقعه مبارکه

بوده

بوده و شبها در را می بسته باز بنوقان میرفته چنانچه در کشف الغمه و عیون
اخبار الرضا در وقایعی که از قبر مطهر آن سرور بظهور رسیده ذکر نموده اند
حکایتی را که ذکر آن مناسب مقام و موید مرام است و آنچه حکایت نموده اند
در واقعه غریبه این است که محمد بن عبد الله کوفی که حاکم نوقان بود میگوید که
دو نفر برسالت بعضی از سلاطین از ری بسوی نصر بن احمد بخارا روانه شدند
و یکی از این دو نفر از اهل قم بود و بسیار متعصب بود و دیگری شیعه و ولا
دار از اهل ری بود پس چونکه این دو نفر بشهر طوس رسیدند شخص رازی که شیعه
بود بآن شخص قمی گفت که بیا اول برویم بزیارت حضرت امام رضا مشرف
شویم و بعد بجانب بخارا روانه شویم آن شخص قمی گفت که پادشاه ما را به
رسالت بسوی بخارا فرستاده از برای ما خوب نیست که بکار دیگر مشغول
شویم تا اینکه از امر پادشاه فارغ شویم پس بجانب بخارا روانه شدند و آنچه مقصود
بود بعمل آوردند همینکه در مراجعت بشهر طوس رسیدند باز آن شخص
رازی بقمی گفت بیا بزیارت جناب ثامن الائمه مشرف شویم قمی باز قبول نکرد
و در جواب او گفت وقتی که از قم بیرون آمدم سنی بودم نمیخواهم وقتی که برگردم
رافضی باشم آن شخص رازی از شوق حضور مرقد منور آنحضرت بی اختیار

شده بود امتعه و اموال و بار کش خود را با او سپرد و بر حمار خود سوار شد
متوجه آن بقعه عرش درجه گردید و بمنتهای خوف رسید همینکه شب در
رسید بخادم مرقد منور آن بزرگوار التماس نمود که امشب مرا در آنمکان فیض
بنیان بگذارد و کلید این آستان را که بهتر از کلید بهشت عنبر سرشت است بمن
تسلیم نما آن خادم قبول نمود و آن شخص زائر بتوجه تمام و شوق ما لا کلام
پروانه وار بر دور قبر مقدس آن شمع محفل هدایت میگردید و بعد از آن در بالای سر
مطهر آن بزرگوار مشغول تضرع و نماز شد آنچه خدا میخواهد و بعد از آن مشغول
تلاوت قرآن شد و از اول قرآن آنچه تلاوت مینمود آواز دیگری میشنید که در
قرآن خواندن با او موافقت مینمود آن شخص میگوید من قطع تلاوت کردم و از
جای خود بر خواستم و اطراف آن بقعه عرش درجه را گردیدم که صاحب آن
آواز را پیدا نمایم هر چند بیشتر گردیدم کمتر یافتم پس دو مرتبه بمکان خود بر
گردیدم و مشغول تلاوت شدم از اول قرآن باز مثل اول شنیدم که با من در
تلاوت قرآن موافقت مینمود پس اندکی آنجا آرام شدم و خوب گوش فرا داشتم
که بیابم این صوت دلربا و قرائت روح افزا که کلیم الله در وادی طوی شنید انی
صبح و قرائت از کجاست شنیدم از مرقد منور آن کلام الله ناطق است

پس من

پس من بی تابانه بجهت شوق استماع آن صوت مشغول تلاوت شدم تا باخر
سوره مریم رسیدم همینکه باین آیه وافی هدایه رسیدم که یوم نحشر المتقین
الی الرحمن وفدا و نسوق المجرمین الی جهنم وردا استماع نمودم که از مرقد مطهر
منور چنین قرائت بلند شد که یوم یحشر المتقون الی الرحمن وفدا و یساق المجرمون
الی جهنم وردا بعد از ختم قرآن که صبح طالع شد من بخیر به نوقان آمدم و از
قراء آن مکان از این قرائت سؤال نمودم گفتند این کلام از جهت لفظ و معنی
خوبست ولکن ما در قرائت هیچیک از قراء ندیده‌ایم بعد از آن بنیشابور آمدم
و از قراء آن مکان سؤال نمودم باز کسی جواب نداد تا آنکه بشهر هری رسیدم
و از بعضی از قراء سؤال نمودم و گفتم کسی که قرائت نموده است یوم یحشر
المتقون الی الرحمن وفدا و یساق المجرمون الی جهنم وردا گفتند که تو از کجا
این قرائت را شنیدی گفتم احتیاج دارم بسوی این قرائت ایشان گفتند که
این قرائت رسول خدا است موافق روایت اهل بیت طاهرین و بعد از آن مبالغه
در سبب پرسیدن من نمودم قصه خود را بتمامه از برای ایشان نقل نمودم
و اعتقاد ایشان کامل شد در صحت این قرائت و از بعضی از کتب تواریخ نقل
شده که از برای سلطان سنجر یا از برای وزیر او چنانچه در وسیلة الرضوان

آن پسری بود که ناخوشی دق داشت و اطبای آن عصر چاره آن ناخوشی را بتفرج
وصید نمودن دیده بودند یعنی آن پسر با غلامان خود در بیابان مشغول
بنخجیربازی بود که آهوئی سر از کمند اطاعت سلطانزاده باز کشید و بنای گریز
نهاد و سلطانزاده بعقب آهو اسب خود را سر داد آن حیوان بجست و خیز درآمد
رو به بیابان طوس نهاد پسر آن پادشاه آن حیوان را تعاقب نموده بود و دست از
گرفتن آن برنمیداشت آهو چون ابواب چاره از چهار جانب بر روی خود مسدود
دید عزیمت بسمت بقعه مطهره و مرقد معطر امام الانس و الجان علی
بن موسی الرضا ع نمود و خود را بمکان و من دخله کان آمنا رسانید سلطان
زاده بعقب آهو رسید هر چند خواست که بآلات صید آن آهو را بچنگ آورد
ممکن نشد اسبهای ایشان نیز جرئت دخول در آن مکان شریف نمی‌نمودند
سلطانزاده متحیر شد که شاید سری در این مقدمه باشد که حیوانات بعضی
پناه بآن مکان میبرند و بعضی جرئت دخول نمی‌نمایند بغلامان خود گفت
پیاده شوید تا با ادب و احترام تمام داخل این بقعه شویم غلامان بفرموده
سلطانزاده پیاده شدند و داخل آن بقعه عرش درجه گردیدند سلطان
زاده خود را بر روی آن مرقد شریف افکنده و دوای درد خود را از صاحب آن بقعه

مسلک

مسلک نموده و تضرع و زاری بدرگاه قاضی الحاجات نموده خداوند عالم ببرکت
آنحضرت او را از آن مرض شفا داده و بالکلیه آن ناخوشی از او دفع شد و سلطان
زاده از شوق و شعف نشاطها نموده و عریضه بوالد خود نوشته که مژده
باد که در بیابان طوس مرقد مطهر جناب امام رضا ع ظاهر و هویدا گردیده
و خدا مرا ببرکت آن مرقد از آن مرضی که داشتم شفا داد و ما در همینجا اقامه
مینمائیم تا بنایان و معماران چابک دست و عمله و کارکنان بزودی روانه آن سمت
نمایند تا بنای عمارت و شهری شود و این عمل از ما یادگار بماند سلطان
سنجر بعد از وصول نامه شکرگزاری نموده و امر نمود که کارکنان و بنایان
روانه آن سمت نمودند و بقعه و بارگاه بر سر قبر مطهر آنجناب بنا نهادند
و شهربند کوچکی نیز بنا نمودند و این حصار شهری که الان موجود است
از سلاطین صفویه میباشد که در عصر ایشان شهر مشهد مقدس را بزرگ
نمودند و حکایت میرزا جعفر مشهور است و در کتاب انصاب النواصب
مذکور است که مشهور اینست که گنبد مبارک مطهر منور مقدس امام
ضامن علی بن موسی الرضا در زمان سلطنت و پادشاهی سلطان سنجر
ساخته شده و تا حال باقیست و در کتاب زینة المجالس نقل نموده که امیر

موافق تصریح مورخین شاه طهماسب بن شاه
اسماعیل صفوی این شهر موجود
حالیه را از [illegible] شهر را او بنا نموده
و در زمان [illegible] متصل بروضه [illegible]
[illegible] مشهور است [illegible]
از [illegible]

علاء الدوله فرامرز ابن علی که والده او ارسلان خوتون بود که سابقا زوجه
القائم بالله عباسی بود و در قزوین از خوانون کاریز احداث نمود که مردم
از آن منتفع شوند و او بغایت فاضل و حکیم طبیعت بود و مصنفات نفیس
دارد و او را نزد سلاطین سلجوقی خصوصا سلطان سنجر قرب و منزلتی
تمام بود و در حرب قراختای در رکاب سلطان سنجر وفات یافت و از آثار
اوست مشهد مقدس رضوی که در سنه خمس عشر و خمسمایه عمارت نمود
و از او دو دختر باقی ماند سلطان سنجر بمکافات خدمت و واسطه قرابت شوهر
بر ایشان داد و در وجه انعامات دختران مجری داشت و از حکایت کتاب مر بود که در حق
خواجه ابو الفضل کرمانی نقل نموده معلوم میشود که سلطان سنجر اخلاص
بسیاری بعلما و حکما داشته بعضی گویند روزی که باستقبال خواجه رفته بود
سه مرتبه آهسته بگوش خواجه گفت اذن ده تا پیاده شوم و غاشیه بر دوش
گرفته در رکاب تو بروم خواجه گفت بهیچ وجه شکوه سلطنت را کم مکنید و تو
اولوا الامری باری میشود که در زمان آن سلطان با عدل و داد امرا و خواص
او این بنا را نهاده باشند و نام او ختم نموده چنانچه در این زمان مجرم که
قطعات و پارچهای چینی تمامی اطراف از روضه منوره را تعمیر مینمودند

[illegible] و حکیم و طبیب ... و صوفی و عالم ... و مرجع ... شد

ودر بعضی

ودر بعضی از این نسخها نام سلطان سنجر بخط جلی خوب منقوش بود که خود [illegible]
ملاحظه نمودم و نیز در او نوشته است [illegible] که اسم طغرل [illegible]
از ملوک سلجوقیان است که در زمان سلطنت سلطان سنجر [illegible]
سلطنت [illegible] در کتاب [illegible]
[illegible]
[illegible] بمجالس المومنین [illegible]
ودر جامع التواریخ نقل نموده که میر سید شرف الدین نزد جوار روضه حضرت
امام رضا واقع است و در تولیت مشهد مقدس رضوی قریه ایست وقف
بر فقرای [illegible] و در کتاب زینة المجالس که در سنه اربعه و الف
تالیف نموده نقل نموده که جامع کامل التواریخ گوید که سبکتکین گنبد امام
همام حضرت امام رضا ع را خراب کرد و مردم طوس را از زیارت
امام منع میکرد و شیعه ممنوع شده در خفیه و پنهان خود را بروضه
جنان و اماکن بهشت نشان رسیده بزیارت آنحضرت شرفیاب میشدند
تا شبی سلطان محمود حضرت اسد الله الغالب و مطلوب کل طالب امیر المومنین
علی بن ابی طالب ع در خواب دید که اشاره بآن گنبد خراب کرده فرمودند
تا کی چنین خراب خواهد بود و صباح آن روز سلطان محمود معماران را طلب
بطوس فرستاد تا عمارتی که اکنون بر سر قبر منور حضرت امام رضا ع است
بنا نهاده اند باتمام رسانیدند و بر عبد سوری خراسانی سرکار داد

عمارت بود و شیخ کمال الدین حسین خوارزمی در ثواب زیارت شاه خراسان
فرموده ۹ یک طواف درش از قول رسول ثقلین تا هفتاد حج نافله یکسان
باشد انتهی کلامه و در تاریخ گزیده نقل نموده که مشهد را سوری بن معتز
در عهد سلطان مسعود غزنوی حاکم نیشابور عمارت کرد و علامه
مجلسی ره در کتاب تذکرة الائمه در احوال آن زود فرموده است و مرقد
منورش در سناباد طوس از ولایات خراسان میباشد که الحال بمشهد
معروفست سابق بر این روضه محقری بوده است و بعضی از سلاطین
دیالمه و آل بویه تعمیر از کثرة الانوار اختصر تر نموده اند و ابادانی و
وسعت این شهر از الجایتو سلطان ملقب بسلطان محمد خدابنده ابن
هلاکو خان از ملوک مغول گذاشته و اول پادشاه شیعه است از
ترکان چنگیزی مولف گوید سلطان محمد خدابنده و سلطان غازان
برادرش هر دو شیعه بوده اند چنانچه در مجالس المؤمنین نقل نموده و
سلطان محمد خدابنده پسر ارغون خان ابن اباقا خان بن هلاکو خان بود
و نسبت دادن سلطان محمد خدابنده را بهلاکو خان با آنکه جدش بوده
نه پدرش باعتبار اشتهار هلاکو خان با آنکه او جد پدرش بوده چنانکه این قسم

نسبت بسیار است و معنی الجایتو فرخنده است چون در وقت ولادت او
که در بین سرخس و مرو بود جماعتی از لشکر مشرف هلاک بودند در آن وقت
باران نافعی بارید و مردم بسبب او که این سعادت روی نمود فرخنده شد
لهذا ملقب بالجایتو شدند و دیگر آنکه در زمان دولت او تمام رعایا و برایا
خوشنود و معمور و در رفاه بودند باری و بعد از چند سطر فرموده و از زمان
الجایتو سلطان تا ایام خروج سلاطین صفویه اکثر سلاطین شیعه بودند
که تعمیر عمارات این بقعه متبرکه را مینمودند خصوصا سلاطین صفویه و آل
سنجر و آل بویه و غیره و تجدید عمارات آن بقعه مطهره را امیر تیمور گورکانی
و امیر شاهرخ ولد او نیز نمودند و آنچه ظاهر میشود امیر تیمور شیعه بوده انتهی
کلامه و در بعضی از کتب معتبره و بحر الانساب نقل شده که چون پادشاهی به
امیر تیمور قرار گرفت شهر طوس را خراب کرد و ساکنان آنجا به سناباد آورده
و در آنجا ساکن نمودند و در وقتی که شاهرخ ابن امیر تیمور در هرات بر سریر
سلطنت قرار گرفت زوجه او گوهرشاد بیگم پسر ارجمند خود بایسنغر میرزا
را فرستاد که تعمیر روضه منوره پردازد و دار الحفاظ و دار السیاده و مسجد
را نیز بنا نهاده و در نهایت متانت و استحکام باتمام رسانید و مسجد جامع

مسجد موقوفات تعیین نمود و بعد از آن سلطان حسین میرزا بایقرا با اضعاف
عمارات و ازدیاد وظایف و موقوفات قیام نمود و هر یک از سلاطین خواقین
در عمارات و آبادی و اسباب آن روضه منوره و بلده طیبه می افزودند تا آنکه
عبد المؤمن خان کافر کیش با طایفه ازبکیه بد اندیش آن روضه منوره را غارت کردند
قنادیل و شموع و ظروف و فروش آن را بیغما بردند و شهر را خراب و ویران و اهل
و اهل آن را مقتول نموده بقیة السیف را اسیری مقید نموده ببلاد ترکستان بردند
و بعد از چندی تیغ انتقام کشید و به سخت ترین وجهی بجهنم واصل شد و بتوفیق
خداوند جل اعلی پادشاه مغفرت پناه رضوان جایگاه جنت مکان شاه عباس
موسوی صفوی را ایران داشت که در تعمیر و عمارت و تزیین و تنسیق آن روضه
عرش درجه و بلده مشرفه کوشیده پیوسته همت عالی بران میگماشت تا آن را
از پیشتر بهتر و معمورتر و آبادان کرد اند و اکنون که سال هزار و دو صد و بیست
هجری است دام سلطنت و کامکاری با اولاد و امجاد آن پادشاه جنت مکان
است حق تعالی دولت ایشان را بظهور صاحب الامر پیوسته گرداناد آن مشهد
مقدس از برکت حضرت امام رضا ع و سعی و اهتمام آن سلاطین خاقان
نشان از شهرهای عظیم و بمدارس و اسواق و مساجد و ابنیه و عمارات

عالی

عالی محلات و بساتین دلکشا و مزارع از حد افزون و وفور نعمت و فراوانی
میوه‌های لطیف و کثرت خلایق و بسیاری علما و افاضل مشحون و موصوف
و بمشهد مقدس معلی موسوم است امید که حق تعالی اهالی آن را از آفات و
بلیات مصون و محفوظ دارد که یوما فیوما عمارت و آبادی آن شهر ابدآیات
انتهی کلامه و در کتاب مجالس المؤمنین قاضی نور الله نقل فرموده که در
تاریخی که عبد الله خان اوزبک مشهد مقدس را محاصره نمود یکی از فقهای
مشهد مقدس کتابی بخان مذکور نوشت که حاصلش این بود که جناب خان
و لشکریان ایشان بچه حجت و دلیل و برهان محاصره مشهد مقدس و
استیصال مردم آنجا که اکثر بدین حضرت پیغمبر ند بر خود حلال ساخته اند
دست نهب و تاراج و قتل بر جان و اموال و مزارع مردم و اوقاف سرکار
فیض آثار گشاده اند چون این کتابت بخان مذکور رسید با فاضل ماوراء النهر
که ملازم رکاب بیعت انتساب بودند فتوی با باحت قتل و غارت اهل مشهد
داده بودند گفت که جواب کتابت اهل مشهد را نویسند و ایشان جوابی مشتمل
بر وجوه فاسده و دلایل کاسده در بیان اباحت خون و مال اهل مشهد
مقدس رقم نموده با ایشان فرستادند چنانچه بعد ذکر خواهد شد و چون

نوشته اهل ماوراء النهر بنظر مولانا محمد بن فخر الدین رستمداری که
خادم روضه رضویه و مدرس بعضی از مدارس آن آستان ملایک
پاسبان بود رسید نامه نامی مشتمل بر دفع تمامی دلایل ان فاضل بود
فرستاد و جمیع ان نامه را که مشتمل بر ادله داله بر حقیت مذهب
تشیع و بطلان مذهب اهل سنت است مرحوم قاضی نور الله در مجالس
المؤمنین نقل فرموده و عنقریب در موضع خود ان شاء الله ذکر خواهیم
نمود چون ان نوشته بنظر خان مذکور رسید نظری اجمالی در ان انداخته
بافاضل مذکورین امر فرمود که جواب نویسند و چون ایشان بعد از
مطالعه خود را از نوشتن جواب عاجز دیدند در جواب خان مذکور گفتند
که گفت و شنید با این مردم موجب ضعف اعتقاد دیگران میشود بنابر
این باید که ابیات مقرّریکه در ان نامه نوشته شده بمقراض بیرون آورند
و باقی را در نظر حاضران بسوزانند و بگویند که سخنان این طایفه قابل
جواب نیست و آخر چنانکه کردند و بقهر و غلبه شهر را گرفتند و در کتاب
وسیلة الرضوان نقل نموده که یکی از اهل شهر تفنگی بجانب عبد الله خان
انداخت لیکن باو آسیبی نرسید آنشقی در غضب شد حکم بقتل عام

نموده

نموده و انقدر از مردمان کشته شد که در روضه عرش درجه خون چون
سیلاب جاری شد تا اینکه زن و مردی که باقی مانده بودند در اطراف آن
شقی بفریاد و ناله بر آمدند که مادر حضرت امام رضا ببخش و بر ما ترحم نما
آن شقی گفت هر گاه دو شیشه پر از آب نمایید و از بالای مناره بیندازید
و نشکند من اعتقاد با امام شما مادرم چنان نمودند و شیشها نشکست
دست از قتل برداشت اهل زمین قتلگاه مقتول شده بودند و عیدگاه
را هنوز نکشته بودند لهذا آن زمین بقتلگاه و آن زمین بعیدگاه مشهور
شد و هر آبادی را از اموال موقوفات آنسرور را آن شقی بغارت برد و در
کتاب ناسخ التواریخ در لسنگ بقتلگاه در جلد احوال امیر المؤمنین
در اقسام خطها نقل نموده که حضرت امام رضا ع قرآنی بخط مبارک خود
بمامون دادند و بعیدگاه آن را گرفتند این عاصی زمانی که در دار الناصره
طهران بودم بمرحوم لسان الملک مؤلف کتاب مزبور عرض نمودم که عبارت
باید قتلگاه باشد فرمود بعیدگاه ضبط بوده در نسخه اصل که نقل نمودم
و تغییر ندادم شاید بعیدگاه غیر از قتلگاه باشد العلم عند الله و در زمان
سلطنت مرحوم شاه عباس صفوی که سال هزار و ده از هجرت بقصد دیار

از نهر شاه عباس پیاده از اصفهان باین ارض فیض بنیان مرحله پیما
کردیده چنانچه در وسط جنبد مبارک این قطعه بخط جلی منقوش نموده اند
که ماشیا علی قدمیه من دار السلطنه اصفهان الی زیارة هذه الحرم
الاشرف و بعد از حصول شرف یابی مخارج تعمیر و تذهیب این جنبد مطهر
منور معطر مقدس را از مال خاصه خود هدیه نمودند و در سال هزار و شانزده
از هجرت طلاکاری گنبد منور را تمام نمودند و بعد مقرر فرمودند که معماران
تمام صحن مقدس را وسیع نموده و مدارسی که اهل خلاف در آن زمین
بنا نهاده و منزل داشتند برطرف سازند و حجره و وثاق از برای نزول و مکان
اهل وفاق آماده نمایند و بمقتضی وطهر بیتی للطائفین والعاکفین
آن سرزمین بهشت آیین محل ورود و عبور و ورود طلاب و شیعیان اثنا
عشری کردد و پیوسته بعبادت و انقیاد معبود حقیقی اقامه نمایند
برخلاف سابق عمل نموده اهل خلاف را از آن بهشت حقیقی که هی والله
روضه من ریاض الجنة از کثیف ترین مدارج اوست خارج سازند و دیگر مقرر
فرمودند که نهر عظیمی که منبع جریان آن از بهشت و نزدیک مشهد مقدس
رضویست از وسط صحن مقدس انور جاری سازند تا از نسیم عطر شمیم

آن

آن دماغ جان ساکنین آن ارض فیض قرین معطر کردد و آن نهر فرات مثال را
که نهر آبله از بدو تا بعشران بی قرار است از صدقات جاریه کردانیده وقف
بر مصارف روضه رضویه علی مشرفها الاف السلام والتحیه نمود و بحمد
الله تعالی تا در این عصر نیز آن نهر جاریست و بسبب جریان آن صدقات
و خیرات بکرات نیز از آن جاریست تغمده الله و برد مضجعه که پیوسته ملاذ
علمای والامقام و معبد عباد و مرجع اهل اسلام میباشد و شکوه
جلوه و طرح بنای آن بقعه مبارکه بنوعی جلوه مینماید که در هیچ بقعه و
مکانی باین صنعت و عمل از خط و کاشی چینی نمای مرتفع و سنگ ازاره بر (مرقع بود)
بنظر نیامده و در شکل جمیع بقاع کردیده و کیفیت بنای آن بقعه مبارکه این
است که مرحوم الله و برد مضجعه در زمان سلطنت شاهنشاه جنت جایگاه
شاه عباس صفوی اعلی الله مقامه و رفع الله درجته در فارس بیگلربیگی
بود بواسطه نیکی طینت و فطرت که داشته همیشه بخلعات شاهانه سرافراز
میشده تا آنکه معلوم رای مبارک کردیده که شخص کافی و در مرتبه چاکری
قابل همه قسم مراحم ملوکانه است حکم باحضار او شده بپای تخت خلافت
که دار السلطنه اصفهان باشد شرفیاب کردیده و بمرحمتهای ملوکانه

مفتخر و مباهی بوده تا اینکه بعد از خدمات شایسته گوی سبقت از
همگنان خود در بوده بمرتبه رسید که اسم ایالت داشت ولی معوض داشت
در اختیارش بود تا اینکه ملهم غیبی او را بر این باز داشت که محل دفن
و مقبره در جوار این قبه منوره منزه که بهجه خود بسازد که بفخر مباشر از
محارم خود با معمار اصفهانی بمشهد مقدس فرستاده مبلغ گزافی برای
این بنای عالی معین نموده در سنه هزار و سیزده بنای این بقعه را نموده
در سنه هزار و بیست و یک باتمام رسیده و در ابتدای سنه هزار و بیست
و دو در این بقعه منزه مدفون گردید و در زمان شاه سلیمان صفوی
در سال هزار و هشتاد و چهار زلزله عظیمی در ارض اقدس رضوی واقع شد
بنحوی که شکستی در گنبد منور معطر واقع گردید و اکثر خشتهای طلا
کانتثار النجوم من السما از گنبد حضرت شمس الشموس هابط گردید و مرحوم
شاه سلیمان صفوی موفق گردیدند تمام آن گنبد منور را در سال هزار
و هشتاد و شش تعمیر و تذهیب نموده چنانچه اسم مطلب در آن ترنجهای گنبد
منور منقوش میباشد صحن جدید که در پایین پای مبارک واقع است اولا
باغی بوده و قدری از مزارات و خانات و دکاکین در آن واقع بود تا مر

سلطان

سلطان معدلت بنیان فتحعلیشاه قاجار طرح آن صحن فلک مقدار
را ریخته و بنای حجرات اعلی و اسفل نهادند و در زمان تولیت مرحوم
حاجی میرزا موسی خان تعمیر و تزیین و کاشی کاری آنرا از نو فرا سرکار
فیض آثار فرمودند و در ب طلای مرصع ضریح مقدس که در سمت پایین پای
مبارک است و در بضریح مقدس متصل است از هدایا و تحف آن پادشاه
معدلت بنیان است و پنج عدد قندیل طلا که مرصع باصناف بها و درر ثمین
پنج من تبریز طلا بود که در فوق ضریح مقدس معطر منور معلق بودند
از هدایا و تحف خاقان سعید و شاه شهید آقا محمد خان قاجار بود
که در زمان محاصره ارض فیض قرین اشرار و فجار سه قندیل آنرا بغارت
بردند و دو قندیل دیگر را قبل از محاصره ارض فیض قرین بسرقت برده
بودند و نصف صحن عتیق از بناهای مرحوم میر علی شیر است که در زمان
آن مرحوم بنا نموده بودند و دخول و خروج از آن صحن مبارک از آن حجره که
حال مقام دربانان روضه عرشیه درجه است و حجره مقابل آن واقع بوده
است و صفه میر علی شیر حال در ایوان طلا مشهور است و مسموع شد
که اولا احداث جریان نهر شاهی را که حال از وسط صحن مقدس بامر

شاه عباس جاریست او نمود والعلم عند الله و بقعه مبارکه که در طرف
پایین پای مبارک آن فخر زمین و آسمان و فریادرس مظلومان واقع
است و مشهور است بگنبد حاتم خان در کتب سیر و تواریخ نشانی از او
ندیدم مگر اینکه جناب جالینوس الزمانی حاجی میرزا جعفر طبیب رحمة الله
علیه مذکور نمودند که حاتم خان اصلش از طایفه جوله جانقربانی
بوده در عصر یکی از سلاطین صفویه بیگلربیگی مرو شاهجهان بوده و
بسیار عظیم و جلیل بوده و این بقعه مبارکه از بناهای اوست و مرقد
او در تحت آن بقعه میباشد و ایوان صحن عتیق که متصل بتوحیدخانه
مبارکه است پادشاه جمجاه نادرشاه افشار در زمان امارت و ایالت
خود طلاکاری و باصفا نمود و سنگهای مرمر تحت بقعه منوره را از
آذربایجان مقرر فرمودند که در این بقعه عرش بنیان حمل و نقل
نمایند و تحت بقعه منوره را مفروش سازند و سقاخانه وسط صحن
عتیق که از یکپارچه سنگ مرمر است از هرات مقرر فرمود که بیاورند
و در آن صحن فیض بنیان منصوب سازند و مزرعه دهشک را که ملک خاص
او بود وقف بر مصارف آن سقاخانه مبارکه نمودند و کلاً نسبه طراف

ایوان

ایوان عباسی نیز از بناهای نادرشاه است که در فصل زمستان در مدت
چهل روز مقرر فرمود که بنا و اتمام و تذهیب نمودند بسبب مطلبی که در تحت
قبه عرش درجه سوال نموده بود و وقت بیرون آمدن از روضه عرش درجه
در ایوان طلا مطلب او برآورده شد و همانجا توقف فرمودند و اسباب اتمام
آنرا آنچه معماران سیمار فن طلب نمودند مرحمت فرمودند و چهل روز از ایشان
خواستند که تمام نمایند و تمام نمودند با تذهیب و غیره در نهایت خوبی و
محکمی و دارالسعاده مبارکه که از بقعات و امکنه مبارکه شریفه آن بقعه عرش
درجه است چنین بخاطر دارم که قبل از بنای صحن جدید آن مکان شریف قطعه
زمینی بود و پنجره بزرگ آهنین منصوب بود آخر گنبد حاتم خان که حال صفه
کوچکی است واقع است بود و در آنجا مداحان مدح و منقبت میخواندند و
بعضی ایام در پشت آن پنجره روضه خوانی مینمودند و بعد از بنای صحن جدید
پنجره آهنین را برداشتند زایرین و واردین از درب وسط ایوان طلای صحن
جدید بروضه عرش درجه شرفیاب میشدند و در سال هزار و دویست و پنجاه
و هفت مرحوم جنت آشیان آصف الدوله الله یارخان که از سلسله قاجاریه
بود و فرمانفرمای خراسان بود آن مکان شریف را بنا و تعمیر فرمودند

قاعدةً باید (سیمار فن) است
در اشاره به سیمار معمار نیز بود
بهرام سا ... است
۱۳۰۲
در محکمی سابقه که
زیر انگشت ... است

از مال خاصه خود چهل چراغ بزرگی در وسط آن بقعه شریفه قرار فرمودند
که از هر شاخه آن چهل چراغ نام شریف اثنی عشر ظاهر و روشن است و آن
بقعه شریفه را مسمی بدار السعاده نمودند و تا التحریر که سال هزار و دویصد و
و یکست چون مرقد منور مرحوم جنت آشیان محمد ابراهیم خان امین السلطان
در آن بقعه شریفه واقع گردیده ولد ارجمند او مقرب الخاقان میرزا علی اصغر
خان امین السلطان موفق بتوفیق عظمی گردیده مقرر فرمودند که در و
دیوار و سقف و جدار آن معبد فلک مقدار را بقطعات آینه‌های ملونه
و پارچه‌های زجاجیه رنگین لامع و درخشنده سازند و انوار باطنش بمفاد
الظاهر عنوان الباطن از پرده خفا بعرصه بروز و ظهور جلوه دهند
و زمین آن بقعه عرش تمکین را با تخت بقعه خاتم خان بسنگهای ضخیم
مرمر چون سد اسکندر مصقل و با صفا نموده کروبیان ملأ اعلا
در وقت هبوط بزیارت حضرت شمس الشموس و انیس النفوس بمقتضی
فوج ینزل الی زیارته و فوج یصعد الی یوم ینفخ فی الصور با ناسوتیان حظیره
حیرا که توجه بحضرت انیس النفوس نموده مانوس و هم عنان گردند و
از فیوضات و درجات ثواب ایشان در امکان فیض بنیان بهره ور و

کامیاب

کامیاب باشند و شاید از اجتماع ایشان در امکان فیض بنیان از
ذکر تسبیح و تقدیس و تمجید و تهلیل روحانیان ملأ اعلی مضجع والد
جنت آشیانش نور علی نور و محل فیوضات و عطیات حضرت معبود
گردد و بمضمون و من یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب قلب
شریفش نورانی و با صفا و چون آینه جهان نما بمفاد اتقوا فراسة
المؤمن فانه ینظر بنور الله گردد و در زمان دولت سلطان سلیمان
نشان و خاقان معدلت بنیان محمد شاه قاجار تولیت روضه عرش
درجه را موکول فرمودند بجناب شریعت آثار حاجی میرزا موسی خان
برادر مرحوم مغفور میرزا ابو القاسم قائم مقام حشرهما الله تعالی مع
سید الانس والجان و جمیع اوقات آنجناب در زمان تولیت خود همیشه
در رتق و فتق امورات کلی و جزوی آن بقعه عرش درجه مصروف می‌شد
و از سعی جمیل و بذل جزیل آن مصدر خیرات و مبرات در سرکار روضه
علیه آن اشرف کائنات هشت باب کلی از خیرات و صدقات مفتوح
شده که با انفتاح هر بابی از آن انفتاح هشت باب از ابواب جنان است
از آنجمله دار الشفای مبارکه که همیشه اوقات جمعی از ناخوشان دوا و غذا

در آن مکان مبارک مشغول‌اند که در بیماران و مریضان و علیلان از غربا
و زائرین و مجاورین ارض فیض قرین بدستیاری کارکنان آن محفل شفا
قرین از طبیب و ناظر و کحال و جراح و بیماردار و پرستار و حافظ و معین
در مقام ظاهر نیز علاج امراض و اسقام خود نموده بعد از صرف دوا و غذا
از شفاخانجات با من اسمه دوا و ذکره شفا شفا یابند و دیگر مطبخ سرکار
فیض آثار است که همیشه اوقات در آن مبارک جمعی از کارکنان و طباخان
مشغول ساختن اطعمه و اشربه میباشند که آنچه از فقرا و مساکین از ضعفا درین
و واردین ارض فیض قرین که بشرف عتبه بوسی آنحضرت مشرف میشوند
بانواع مطعومات و مشروبات بمیزبانی برخی از عدول و ثقات متلذذ و
بهره ور شوند و دیگر احیای سقاخانه طلا است که در مجموعه صحن مقدس
رضویست و همیشه اوقات سقایان چابک دست بر ابهاء و استرهای
تندرو آبهای خوشگوار حمل و نقل نموده و در حوض بزرگی که از یکپارچه
سنگ مرمر است و در آن سقاخانه مبارک منصوب گشته مملو از آن ماء
معین نموده که تشنه کامان رفع عطش خود نمایند و دیگر مکتب خانه
اطفال سادات علویست که در صحن مقدس رضوی واقع است و در آن

مکان

مکان مبارک همیشه اوقات جمع کثیری از اطفال سادات یتیم و پریشان
حال را بتعلیم معلم رئوف و مهربان آداب و معالم و سنن و احکام قرآن
معلم مینمایند و جمیع اخراجات ایشان را از ماکول و مشرب و ملبس از مصارف
مقرره آن صرف حال آن میشود و دیگر جریان نهر عظیمی است که از وسط صحن
مقدس آبهای جاریست و دیگر اعطای زاد و راحله بمحتاجین و مضطرین
از زائرین است خصوصاً زائرینی که از عتبات عالیات و حله و بحرین بعتبه
بوسی آن فخر عالمین مشرف شوند که همیشه اوقات دستگیری و اعانه
ایشان مما یحتاجون فی بقائهم لزیارة الروضة الرضویه و عودهم الی
منازلهم و اوطانهم المالوفه علی تفاوت طبقاتهم و مراتب درجاتهم
کما و کیفاً نموده و آنچه قرار مصارف مقرره آنهاست بعمل میاورند و
اعظم از همه تعمیرات صحن مقدس رضوی و کلدسته منوره و عمارات
و بقاع آن روضه خلد آیین است که همیشه اوقات بنایان ماهر و کارکنان
قابل بکار دارند و آنچه در ازمنه سابقه در معرض اندراس و انهدام بوده
تجدید و بنا مینمایند و اعظم از همه انتظام امورات خدام والا مقام
آن آستان حرم نشان و فراشان والا شان آن بهشت عدن بنیان

و حافظان و قاریان کلام ملک منان انجمن هدایت بنیان و مؤذنان
و کفشبانان و دربانان صحن مقدس آن امام انس و جان است که همیشه
اوقات هر یک از ایشان بخدمت موظفه خود برقرار و ساعتی از آن
خدمت غافل نیستند و امورات ایشان کما کان از وجوهات مفروزه
و موقوفات مطلقه علی حسب احوالهم و مراتب خدماتهم منتظم
و برقرار است و در هر شبی از شبها جمعی کثیر و جمّی غفیر که نوبت خدمت
حاملان آستان عرش درجه دارند با ایشان متعلق است در دالان صحن
مقدس رضوی از مطبخ سرکار فیض آثار انواع مطعومات و مشروبات
و ماکولات در کشیکخانه مبارکه حاضر مینمایند و مجلسی مانند خلد برین
بحلیه وفیها ما تشتهیه الانفس وتلذ الاعین آراسته نموده که خدام
آستان عرش نشان روضه رضویه بعد از صرف طعام باز مشغول
خدمت موظفه خود شوند و جمیع این طریقه سنیه در جمیع لیالی و
ایام و شهور و سنه از فیض همت آنجناب برقرار و مستدام است و
بعد از رحلت آن بزرگوار از این دار غدار که در اوایل سال هزار و دویست و
شصت و دو بود چند زمانی اشرف الحاج والمعتمرین متحلی بزیور [illegible]

دیگر

در دلجوی

و دلجوئی حاجی میرزا عبدالله خوئی بخدمتگذاری و تولیت این روضه عرش
درجه مفتخر و سرافراز گردید و بالاخره در اوایل محاصره ارض اقدس که در سال
۱۲۶۴ بود او را اشرار و فجار در درب مسجد جامع مقتولش ساختند و بعد از
قتل او اشرار و فجار که با پادشاه مغفور بنای طغیان و سرکشی داشتند اساس
روضه رضویه را بغارت بردند و انچه حلی و حلل و قنادیل طلا و نقره که بمرور ایام
اهل اسلام پیشکش آن دارالسلام نموده بودند بیغما بردند و درب طلای روضه
عرش درجه و درب ضریح مقدس را نیز غارت نمودند بلکه انچه غله
و دانه که در انبار سرکار فیض آثار بود بتاراج برده بودند تا اینکه سلطان زمان
و خاقان معدلت بنیان اعلیحضرت ظل الله نعم برهانه ناصرالدین شاه قاجار
بر اورنگ سلطنت در سال ۱۲۶۵ قرار گرفت و بعساکر منصوره فتح ارض
اقدس نموده اشرار و فجار را تادیب نمود و آن ارض اقدس را امن و امان فرمود
و در سنه ۱۲۶۷ از هجرت تولیت روضه رضویه بسرکار میرزا فضل الله وزیر نظام
دولت علیه موکول فرمود و در زمان تولیت ایشان بسبب تایید اعلیحضرت
سلطان ادام الله دولته با وجود یکه زمان قلیلی بود امور جلیله از ایشان
صادر گردید از انجمله اولا امر نمود که زنان فاحشه و اطفال امارده که

دران بلد فیض قرین بوده‌اند اخراج نمایند از انجمله تزیین و تذهیب بقعه
مبارکه و دار الحفاظ و دار السیاده و توحیدخانه و غرفات صحن مقدس نمود
از انجمله درب مرصع ضریح مقدس را مثل اول تزیین و تذهیب نمود از انجمله
تعمیر کتابخانه مبارکه نموده و دیگر اینکه صحن عتیق و صحن جدید را امر نمود که
سطح فرش نمایند که در آمد و شد پای زائرین و مجاورین آسیبی نرسد
از انجمله اینکه مقرر فرمودند که جمیع غرفات صحن عتیق و صحن جدید را اسفل
و اعلا و در فوق گلدستها و مسجد گوهرشاد و منارین مسجد مزبور
مصابیح زجاجیه پیوسته روشن نمایند و خیابان سفلی را از تخت و
بساط کاسبان و حاشیه نشینان خالی سازند و نهر خیابان را از اعلی
و اسفل بخشت و ساروج برافراشته نمایند و سنگهای سطبر بر
کنارهای نهر قرار دهند و حوض بزرگی که باعث شکوه صحن جدید
مقدس است در وسط ان قرار دهند و دیگر اینکه در طرف شمالی خیابان
علیا مخروبه رباطی بود امر نمود که رباط را خراب نموده بازار عظیمی بنا نمایند
که جماعت کاسبان در انجا سکنی نمایند دیگر امر نمود که در طرف قبله
صحن جدید که قطعه زمینی از اوایل بنای صحن مقدس بی مصرف بود

دیگر

بود کاروانسرایی سازند که اصناف صناعتگران سیما فیروزه تراشان
سکنی نمایند دیگر اینکه درب نقره دار السعاده و درب روضه عرش
درجه که پایین پای مبارک است مفضض نمایند و بازار فاجه و عباس
قلیخان که مخروبه بود تعمیر نمودند و کاسبان را در آن مکان جای دادند دیگر
دیگر اینکه در زمان تولیت او امر نمود که منارین مسجد جامع را میلها
و قلابهای آهنین شکنجه نمایند که حرکت بیجا بعد از این ننمایند دیگر
اینکه مسجد محرابخان که در محله نوغان واقع است و بعضی مخروبه بود
که محل وحش بود و حال از اهتمام آنجناب چنان معمور شده که پیوسته
محل عبادت و نماز جماعت گردیده و دیگر امر نمود که آب سناباد را از مطبخ
سرکار فیض آثار جاری سازند و در اوایل حمل امر نمود که فرشها و بساط مطهره
روضه عرش درجه را به بیابان طرف برده شست و شوی دهند
و دیگر اینکه در فوق حوض ابنا که در صحن عتیق واقع است عمارتی بنا نهادند
مسمی بدار التولیه و دیگر تعمیرات و تذهیبات چهار ایوان صحن
جدید است که با برابر و بدیگر دید دیگر طرح بازار و خیابانی که در
جنب غربی صحن عتیق متصل بصحن مقدس است و در اواسط این دو

بنا و بنیان نسبب جد و جد حکم نافذ الفرمان سلطان سلیمان نشان
خادم دار الخلافه طهران کردیدند و بعد از ورود بدربار معدلت شعار
شاهنشاهی جناب مستطاب میرزا محمد حسین الحسینی که ملقب بعضد الملک
بود بخدمتکذاری و بانیانی این روضه عرش درجه مامور کردیدند و در
اوایل تولیت امر نمود که روشنائی شمعهای روضه منوره را زیاد نمایند
و نیز قرار داد که امورات واقعه در سرکار فیض آثار را از جمیع جهات روزنامه
نویسان هر روزه ثبت نمایند و بنظر سرکشیك و خادم باشی کشیك
رسانند و نیز امر نمود که خان و بازار فرنو را اتمام نمایند و دیگر امر
نمود که در فوق آن بازار متصل بصحن مقدس عمارتی بنا نمایند مسمی
بدار التولیه و دیگر آنکه مقرر نمود که سقاخانه مبارکه را که در رواق
اول آنحضرت واقع است متصل بایوان طلا کنند او را تعمیر نمایند و
دیگر آنکه دفترخانه را در صحن عتیق متصل بایوان عباسی قرار دهند
و دیگر آنکه تعمیر حجرات صحن جدید فرمود و دیگر آنکه در عید نوروز و غدیر
باهل علم و سادات از عشره خاصه خود عیدی از نقد و جنس مرحمت
مینمود و دیگر آنکه بجهة خدمتکذاران روضه عرش درجه ضیافت نهاری

قرار داد و دیگر آنکه مزرعه حسین آباد که در کونا باد است بعد از ابتیاع وقف
نمود بر مصارف خاصه و دیگر آنکه در زمان تولیت انجناب مناره
مسجد جامع بقعه و طاق و سربلندی سرافراز کردیدند و دیگر
آنکه در زمان تولیت او تخته منوره را سرکار میرزا محمد صادق خان
که ملقب بقایم مقام بود آیینه کاری نمود و دار الحفاظ را سرکار نواب
اشرف ارفع والا حسام السلطنه آیینه کاری نمود و کتیبه ازاره مرمت
فرمود و دیگر آنکه فرش کاشی چینی نمای ایوان طلا و دار الحفاظ و مسجد
بالا سر و پیش پشت مبارك و بقعه متصل بکشیکخانه در زمان تولیت
او کردید و دیگر آنکه تزیین و کاشی کاری مسجد بالا سر و رواق پشت سر
مبارك در زمان تولیت او پدید کردید و دیگر آنکه تزیین توحیدخانه مبارك
و سنك ازاره کاری و مرمت نمودن دیوارهای آن معبد شریف را
بسنکهای منقش و همچنین پایین پای مبارك در زمان تولیت او پدید کردید
و قرار حفاظ بالا سر و توحیدخانه و پایین پای مبارك در زمان تولیت
او شد و در کاشیخانه مبارکه که در ایوان طلا واقع شده و عالیجاه میرزا
ابراهیم خان خمسه بانی آن بود در زمان تولیت انجناب واقع شد و

دیگر ابتیاع نمودن چند باب دکان مرغوب و وقف نمودن بر سرکار روضه
رضویه علی مشرفها الآلاف السلام و التحیه است و دیگر از امورات خیر
تعمیر مهمانخانه است که در درب مطبخ فیض قرین است که بجهة وسعت مکان
زایرین بر درجات آن افزوده بایست وسعتش نمود و دیگر تعمیر دو بر پایین
ایوان و سردرهای خیابان سفلا است که نجاران با تراش منجنیق
مدتی اشتغال ورزیدند که معماران نتوانند صعود نمود بخشتهای کاشی
لاجوردی انکار تعمیر نمایند و دیگر افزودن بر مواجب تقلدی جمیع
منسوبان آن روضه دار السلام است و دیگر از اعمال خیر بنای حمامی
زنانه که واقع است در جنب حمام مردانه وقفی سرکار فیض آثار که مسمی است
بحمام اقچه و متصل است بصحن عتیق قتلک مقداد و دیگر از اعمال خیر تعمیر
گنبد رفیع مقداد ربیع بن حیثم است که احوال آن بزرگوار بعد ذکر خواهد شد
و دیگر تعمیر مدرسه فاضل خان است که بهترین مدارس ارض فیض بنیان
است و دیگر از اعمال خیر طلا نمودن درب روضه عرش درجه آن بزرگوار است
که طلای او را در زمان محاصره ارض اقدس اشرار و فجار بغارت نموده بودند
دیگر از اعمال خیر که در سرکار فیض آثار نموده طلا نمودن ایوان مشرف صحن

جدید

جدیدیکه متصل بدار السعاده و پایین پای مرقد شریف آن امام سعید است
و هنوز آن ایوان ثریا ویش باتمام نرسیده بود که عازم دار الخلافه گردیدند
و بعد از ورود او بدان بلده معدلت آثار شاهنشاه زمان و سلطان دوران
تعالی شانه و برهانه رئیس السلسلة السادات الحسینی مشیر الدوله
العلیه میرزا جعفر خان را باین منصب عظمی مفتخر فرمود و قامت انجناب را
بخلعت تولیت و پاسبانی این روضه عرش درجه مشرف نمود و کلید بهشت
حقیقی را بانجناب عطا فرموده او را با رضوان خازن بهشت همبالش نمود
و در اواخر سال هزار و دویست و هفتاد و هفت در ماه ذیحجة الحرام بشرافت
تولیت و زیارت آن مرقد عالیشان مشرف گردیدند اولا در صدد اکرام زایرین
بر آمده مقرر فرمود که بعضی از دربانان باستقبال ایشان روند و از ورود
ایشان مطلع گشته بعرض انجناب رسانند و آنجناب بعد از اطلاع علی
حسب شانهم نوع رافت و تفقدی در حق ایشان مبذول دارند و شخص
امینی که آثار امانت و دیانت از او ظاهر باشد مقرر فرمودند که در مطبخ
سرکار فیض آثار مطلع از امورات گردد و بدقت تمام امور واقعه در آن
مکان فیض بنیان را رسیدگی نماید و زایرین را در مهمانخانه مبارکه

بقاعده پیوسته هر مغرب از خان نعمت آنحضرت کامیاب سازند و
هر یک از علما و سادات و صاحبان شرف و مجد را که بزیارت آنسرور
مشرف شوند بضیافت خاصه در باب آن خان طعام از مطبخ سرکار (فیض آثار)
بمنازل ایشان برند و شام خدام را بجهت از سابق ترتیب دادند و دار
الشفای مبارکه که سابق در جنب مسجد جامع بود و هوای خوشی نداشت
بلکه بجهة تنگی مکان و تردد مردمان کثیف شده بود مقرر فرمودند که
در خیابان علیا متصل باغ و فیض سرکار فیض آثار که باعتدال و خوشی
هوا موصوف بود طرح دار الشفائی ریختند که بعد از آن غربای رضا
و علیلان و رنجوران در آن مکان برده مداوا نمایند و امر نمودند در طرح
چنین بنای باقی رفعت و سعت فضا و استحکام بنیان و تناسب و نزدیکی
و بلندی حجرات و مفروش بودن محل رضای زنان از مردان و سوا بودن
محل رضای امراض مسریه از هر یک از ایشان را کاملا منظور داشته
بهمت والای شروع باتمام آن نموده و بعد از فوت آنجناب فرزند ارجمند
او مرحوم میرزا محمد صادق خان بنابر وصیت و اهتمامی که در آن بنا داشتند
از مال الخاصه او باتمام رسانیدند و نام نیکی در دو جهان از برای آن غلام

بکند

بکرنک سلطان خراسان باقی گذاشتند و بعد از آن خلعت تولیت و
حکومت مملکت خراسان بکهین امیر معظم و سپهسالار اعظم
سمی خاتم انبیا حشره الله تعالی مع مولاه الرضا علیه السلام مفوض گردید و آن
سرور در خدمات آن محفل هدایت بنیان سعی بلیغ نمود خصوصا خیابان
علیا و سفلی را بطاق و رواق و حجره و رواق تا کتیبه مقدسین زینت
و وسعت داده و توحید خانه مبارکه را که از قدیم الایام در آن بقعه شریفه
اهل ذکر توحید بتمجید خداوند مجید مشغول و بلذت مناجات با قاضی
الحاجات را از توجه و استقبال قبله هفتم و امام هشتم که رکن رکین
لا اله الا الله است از آن سر حلقه اهل الله که درویش موحدین و زینت
ذاکرین است در کتب اخبار و سیر مسطور و در الواح اهل توحید مزبور است
سیما حین الخروج آنسرور از بلده نیشابور بیست و چهار هزار نفر از اهل
اخبار و سیر این کلمه که دعوة الحق و ثمن الجنة میباشد از زبان مبارک
آنسرور شنیدند و در دفاتر خود ثبت کردند و از این جهة مرحوم فیض که
از جمله اجله علمای عارفین و درویش فرقه موحدین و زینت سلسله
اخیار بین است در زمان سلاطین صفویه بجهة ذکر این کلمه شریفه

را در این بقعه منیفه بنا نموده و باب فیض جناب فیض از این فیض
برروی جهانیان گشوده که گویند کلمه لا اله الا الله در حضور حضرت
ومن سئل عن کلمة التوحید فقال نحن والله من شروطها گویا شوند
و بگوشه در حصن حصین فاض علی الاطلاق فایض گردند والحق
عجب معبدیست روح افزا وطرفه دار الموحدین تملوا از اهل الله اهل
وحدت از در و دیوار ان بقعه مبارکه بگوش هوش گوش ندای ندای
یسبح لله ما فی السموات وما فی الارض شنوند واهل طریقت صدق کریمه
وان من شیء الا یسبح بحمده را از سقف وجداران عیان بینند شیخ
کمال الدین حسین خوارزمی از این معبد حقیقی کامل گردید و کملین از
عرفا و موحدین از اصفیا را درایم کان فیض بنیان فیضها رسید
این دیار رنگ حسن است و در او یار است؛ این قدمگاه جانست و در او
دلدار است؛ این درخانه عشق است و در او مرد است؛ این خرابات مغانست و
در او مستانند؛ از دم صبح ازل تا بقیامت مدهوش؛ مقرر فرمودند که جناب
باطن ان معبد اهل اسلام که چون دار السلام با ضیا و نور است ظاهر ان را
چون سینه سینا و کوه طور نور علی نور سازند و در و دیوار و سقف و

جدار

جداران معبد فلک حصار را بقطعات ایینهای بلورین و پارچهای
زجاجیه رنگین بطرحهای خوش این لامع و درخشان سازند وانوار
باطنش را بمفاد الظاهر عنوان الباطن تابنده گردانید واز مکمن
خفا بعرصه بروز وظهور جلوه دهند تا چنانچه در عالم باطن جمیع نفوس
بحضرت ایمن النفوس مانوس وارواح جهانیان ذره وار مجذوب جناب
شمس الشموس است همچنین در عالم ظاهر عکوس وهیاکل ایشان در ان
دار الموحدین حاضر و عیان و از قطعات زجاجیه ان چون اینه جهان
نما تماثیل وعکوس ایشان در ان دار الموحدین چون امثال برزخیه وادی
السلام در ان دار السلام بر اهل اسلام ظاهر وهویدا ابد واجتماع موحدین
در ان دار الموحدین ظاهرا وباطنا کالشمس فی رابعة النهار بر اهل روزگار
مبرهن گردد وبحمد الله تعم که از سعی جمیل وبذل جزیل ان مغفور جنت اشیان
خلد مکان ان معبد اهل ایمانیان چنان تابنده و درخشنده است که از هر
قطعه بلوران لمعه نوری ساطع واز هر پارچه زجاجیه ان ضیاء طوری
لامع و چون اینه خانه سپهر تجلی بنقوش وتماثیل اختران لمعان واز
ضیاء هر شمعی در ان چندین شمع و چراغ عیان نظم معبد عالی که همچو

هشت ز افق بهمن و خزان نبود است ٭ دلکشا روضه که همچو سپهر ٭
ساحتش پر مشاعل نور است ٭ خصوص بابی که آن باب الابواب خیرات
در این روضه که مفتاح البرکات بر روی جهانیان گشاده و از انفتاح
آن ابواب هشت در بر روی خود باز نموده **نظم** در روضه هشت باشد
چنین دری ٭ پر حور و پر قصور بدینگونه پیکری ٭ خورشید از اشعه این در
فرو رود ٭ گوید دو آفتاب نگنجد بکشوری ٭ زین در درا که پیکری اندر رواق
او ٭ تا دکبر یابی و نبود بهتری ٭ و الحق عجب دریست ز چوب شمشاد جنان و هم
و هر مصراعش را چندین هزار ملک مقام و مکان و پیوسته از این در سروش
لا اله الا الله بگوش هوش اهل الله میرسد و ندای طبتم فادخلوها
خالدین از این باب که باب الموحدین و باب الرضاست بگوش اهل هوش
میرسد **نظم** زین در بود تجلی انوار بر عقول ٭ زین در رسد لوامع اسرار بر
نفوس ٭ این در همان در است که بنهاده اندش ٭ بر خاک او سکندر و دارا
و فیلقوس ٭ و هو المقصود من قوله تعم فادخلوا البیوت من ابوابها حتی اذا جاؤها
و فتحت ابوابها و هو مدینة العلم الالهی و الفیض الغیر المتناهی و هو الباب الذی
لم یغلق علی وارده ابدا کما قال الله حتی اذا جاؤها و فتحت ابوابها و بابی فی خلق

ان شاهنشاه کامکار در این روضه فیض آثار در ضمن صدقات جاریه و موقوفات
مؤبده در باب چهارم ذکر خواهد شد ان شاء الله

باب ۲

ان شاهنشاه کامکار در این روضه فیض آثار در ضمن صدقات جاریه و
موقوفات مؤبده در باب چهارم ذکر خواهد شد ان شاء الله تعم **باب دوم**
در بیان کیفیت سلوک هرون با حضرت موسی بن جعفر صلوات الله الملک الاکبر
و بیان سلوک مامون دون با حضرت امام رضا علیه السلام و بیان مجلس مامون
و حجج و دلایلی که آنحضرت بر اهل ملل و ادیان القا فرمودند و بیان وقایع عظیمه
که بر این ارض فیض قرین روی نمود ابن بابویه و دیگران از صالح بن علی بن عتبه و
غیر ان روایت کرده اند که رشید چهارده پسر داشت محمد امین پسر زبیده و عبد الله
مامون و قاسم مؤتمن را از میان ایشان برگزید و محمد را بر عبد الله و قاسم اختیار
کرد و او را ولیعهد خود کرد اید و بعد از محمد مامون و بعد از مامون قاسم مؤتمن
را که هر یک بعد از دیگری ولیعهد و خلیفه باشد و جمیع مملکت خود را
به قسمت منقسم ساخت حجاز و عراق عرب و شامات را بمحمد امین واگذاشت
و عراق عجم و خراسان و فارس و هند و ماوراء النهر را بمامون ملعون مفوض
داشت و بعضی از ولایات جزیره را بقاسم مؤتمن داد و اطاعت و فرمانبرداری
محمد امین را بر ایشان لازم کرد اید و جهة استحکام این امر فرمان باطراف
و اکناف بلاد و امصار فرستاد و توقیعات نوشت که فقها و علما و قرا

و امرا و سرخیلان هر دو باید در موسم حج در مکه حاضر شوند و چون رشید

پسر خود محمد امین را در کنار جعفر بن محمد اشعث نهاده بود که تربیت

نماید یحیی بن خالد برمکی که اعظم فدایان لعین بود اندیشه نمود که

اگر بعد از هرون امر خلافت بر محمد امین قرار یابد دولت و تمام اختیار جمیع امور

از کف افتاد او بیرون رفته بید تصرف ابن اشعث و فرزندان او در آید

بنابران در مقام تضییع ابن اشعث بر آمده نزد هرون زبان بمذمت

او گشود و او را بافعال زشت متهم میساخت تا اینکه او را بتشیع و اقرار

بامامت حضرت امام موسی نسبت داد و گفت او از محبان و موالیان

حضرت موسی بن جعفر است و او را خلیفه عصر میداند و خمس اموال خود را

برای او میفرستد و از اینگونه سخنان شود اینکه چندان برشید گفت که او را

بفکر آنحضرت انداخت تا آنکه روزی هرون از یحیی و دیگران پرسید که

آیا از اولاد ابی طالب کسی را میدانید که او را طلبنمایم و احوال موسی

بن جعفر را از او استفسار نمایم ایشان علی بن اسمعیل بن جعفر و

بروایتی محمد بن اسمعیل برادر زاده آنحضرت را که پیوسته مشمول عطای آنحضرت

بود و احسان بی نهایت درباره او مبذول میداشت و بر مخفیات دیگر باب

حالات

حالات آنحضرت اطلاع داشت نشان دادند و باشاره رشید نامه باو نوشته

او را طلبید و علی اجابت نموده عازم بغداد گردید چون حضرت بر چگونگی

حال اطلاع یافت او را طلبید گفت ای برادرزاده کجا اراده داری گفت داعیه

بغداد دارم فرمود بچه کار میروی گفت فقر و پریشانی بمن روی آورده

و قرض بسیار بهم رسانیده ام حضرت فرمود که قرض ترا ادا میکنم و عطایای

موفور و انعامات غیر محصور بتو عنایت مینمایم علی التفات بفرمایش

آنحضرت ننمود و گفت مرا وصیتی کن و بتهیه خروج مشغول شد حضرت

فرمود البته میروی گفت بلی بجز این چاره ندارم فرمود ای برادر در من

متوجه من شو و از حق تعالی اندیشه کن و اطفال مرا یتیم مکن و آن قبول نکرده

باز گفت مرا وصیتی کن حضرت بار دیگر او را منع نموده فایده نبخشید آنگاه

سیصد دینار طلا و چهار هزار درهم نقره باو عطا کرد علی آن دراهم و

دنانیر را برداشته بیرون رفت حضرت بحضار فرمود که والله او در خون

من سعی خواهد کرد و فرزندان مرا یتیم خواهد افکند گفتند یا بن رسول

الله صلعم جان ما فدای تو باد هرگاه او را چنان میدانی چگونه درباره او احسان

میکنی عطا و صله باو میدهی فرمود پدرم از پدران خود مرا خبر داد که رسول

خدا مقرر بود که چون با وی رحم احسان نماید و او در برابر بدی کند حق تعالی
رحمت خود را از او باز میدارد و بعقوبات خود گرفتار میسازد علی بن
اسمعیل از طریق مستقیم انحراف ورزیده راه بغداد پیش گرفت چون
بمقصد رسید یحیی بن خالد برمکی او را بخانه خود برده و با او توطیه کرده
که چون بمجلس هرون در آری چند بعم بزرگوار خود نسبت دهد که رشید را
در حق آنحضرت بخشم آورد و بانکار او وادارد هرون بر در قصر رشید از احوال آنحضرت
سؤال کرد علی زبان ببدگوئی آنجناب ببدگوئی آنجناب گشوده گفت من ندیده
بودم که در یک عصر دو خلیفه بوده باشند در این شهر تو خلیفه و در مدینه
موسی بن جعفر خلیفه است و مردم از اطراف و جوانب عالم باج و خراج از
برای او میآورند و آخر این مهم کشانیده اموال و اسلحه بسیار جمع کرده آن
و از املاک ضیعه که آنرا بسریه میگویند بسی هزار دینار خرید و چون قیمت
املاک را حاضر ساختند صاحب ملک گفت من این دینارها نمی خواهم از
دنانیر فلان دیار میخواهم پس دیگر دینارها را بردند و از آن دینارها آنکه
میخواست سی هزار دینار آوردند رشید چون اینخبر از او شنید امر کرد
که دویست هزار درهم از مداخل نواحی مشرق از برای خرج او بوی دهند

و علی کسان خود را بوصول آنها فرستاد و خود در بغداد توقف نمود
انتظار ایشان میکشید تا آنکه روزی به بیت الخلا رفت و بعلت آزار
زحیری که داشت جمیع احشا و امعای او بیرون آمد و هرچند سعی کردند
که برگردانند فایده نبخشید و بدین حالت افتاده صاحب فراش گردید و
این درهمها را در حالت نزع او حاضر ساختند بحیثیتی حضرت در آنها نگاه کرد
و گفت اکنون که بر مرگ مشرف شده ام این اموال بچه کار من میاید آنها را
بخانه خلیفه برگردانیدند و در عیون چنین روایت نموده که یحیی بن خالد
برمکی یحیی بن ابی مریم گفت آیا میتوانی مرا راه نمائی بمردی از آل ابیطالب
که او را میل بدنیا باشد که من با او وسعت در امر دنیا بدهم گفت بلی او علی
بن اسمعیل بن جعفر میباشد پس یحیی برمکی بعقب او فرستاد گفت خبر ده
مرا از عم خود موسی بن جعفر و شیعیان او و خبر ده مرا از اموالیکه شیعیان
او از برای او میبرند پس گفت در نزد من اخبار این مطلب است و بعد سعایت
نمود در شهادت عم خود و بیان حکایت خریدن ضیعه را بسوی او در نزد
یحیی بیان نمود و هرون در همین سال که سنه تسع و سبعین و مائه بود
بجهة استحکام امر خلافت و ولایت عهدی گرفتن بجهة اولاد خود و گرفتن

حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام را بمدینه طیبه امد واز داود بن
یعقوب روایت شده که چون هرون بعزم مکه از بغداد حرکت نمود و بمدینه
امد شب بر سر روضه رسول خدا صلی الله علیه واله ان شقی رفت و
بمرقد انسرور در حضور مردمان باواز بلند عرض نمود یا رسول الله من
عذر میخواهم بسوی تو از انکه میخواهم موسی بن جعفر را بگیرم و او را حبس
نمایم زیرا که چاره سوای این ندارم میترسم در میان امت تو نزاع وجدال و
خلاف شود وخونهای امت تو ریخته شود وفتنها برپا شود چون روز شد
وحضرت موسی بن جعفر ع بروضه منوره انسرور رفته هرون ملعون
فضل بن ربیع را فرستاد که انسرور را در حین نماز از مسجد حضرت رسول
بیرون اورد وان شقی در حین نماز ان امام متقی را بجبر وعنف از مسجد بیرون
اورد و نماز ان مظلوم را قطع نمود انسرور بدیده گریان بمرقد پیغمبر اخر الزمان
عرض نمود که جد بزرگوار بسوی تو شکایت مینمایم انچه از امت بدکردار تو بمن میرسد
وانسرور را با اغلال بنزد هرون اوردند وان شقی ناسزا وکلمات جفاکونه
بان مظلوم ادا نمود وامر نمود که دست وگردن انسرور را بغل وزنجیر محکم نمودند
وبعد کفت دو هودج اوردند وانحضرت را در یکی از انها بنشانیدند ویکی

را بجانب بصره ویکی را بجانب بغداد فرستاد و هودجی که ببصره فرستاد
انسرور را بعیسی بن جعفر بن منصور سپردند ودر روز هفتم ذیحجه ان شقی
در جنب خانه دار الاماره ودیوانخانه خود انسرور را محبوس ساخت ودر ایام
عید با نواع فسوق وعصیان اشتغال مینمود وانحضرت از انواع سازها
ومناهی میشنیدند وقدرت بر دفع ومنع ان نداشتند وبعبادت معبود حقیقی
اقدام مینمودند وهرچند هرون باو نوشت که انسرور را شهید نماید اقدام
بان امر نمود تا اینکه بعد از مدت یکسال از بصره ببغداد اوردند ودر خانه
فضل بن ربیع محبوس ساختند وانسرور شب وروز در ان محبس بعبادت خداوند
معبود مشغول بود وعبد الله قزوینی روایت نموده است که روزی بمنزل
فضل بن ربیع رفتم واو بر پشت بام خانه خود نشسته بود چون مرا دید مرا
به پشت بام نزد خود طلبید وکفت بیا نکاه کن ببین از این روزنه چه
میبینی چون نکاه کردم کفتم جامه بنظر من میاید که در زمین افتاده است
کفت نیک ملاحظه کن چون تامل کردم کفتم مردی را میبینم که بسجده
رفته باشد کفت او را میشناسی کفتم نه کفت این مولای تست
کفتم مولای من کیست کفت تو من تجاهل میکنی کفتم نه مولائی برای خود

کمان ندارم گفت این مولای تو موسی بن جعفر علیه السلام است که من در تمامی لیالی
و ایام متوجه احوال او بوده و پیوسته او را در عبادت می‌بینم چون نماز
صبح میگذارد تا سر زدن آفتاب تعقیب میخواند و بعد از آن بسجده میرود
و تا زوال شمس در سجده است و کسی را موکل کرده است که او را از وقت
زوال مطلع میسازد آنگاه سر از سجده برمیدارد بی آنکه تجدید وضو نماید
مشغول نماز میشود و من از آن میدانم که در سجده بخواب نرفته است و
بعد از ادای صلوة ظهر و عصر و نوافل باز بسجده میرود تا غروب آفتاب
در سجده است آنگاه برمیخیزد بی آنکه با حدثی تجدید وضو کند تا وقت نماز
مغرب میخواند و تا نماز خفتن تعقیب میخواند و چون از نماز خفتن فارغ
میشود باندک طعامی افطار میکند و تجدید وضو نموده بعد از زمانی ممتد
که بسجده میرود اندک زمانی بر بالین خواب استراحت میکند پس بیدار
میشود و وضو میسازد و نماز میگذارد تا طلیعه صبح هویدا میشود و از
تا روزی که او را نزد من آورده اند لیالی و ایام را باین نحو میگذراند و تغیر از
عبادت با امر دیگر نمیپردازد تا روزی که در حبس او بوده بهمین قسم و هر چند
هرون فضل بن ربیع را بقتل آنجناب امر میکرد او از ارتکاب این فعل شنیع

اجتناب

اجتناب مینمود و یوما فیوما در اکرام و تعظیم آنحضرت میکوشید تا آنکه از
طول ایام دلتنگ شده برشید تکلیف کرده که آنحضرت را رها کند یا بدیگری
بسپارد در شده در این باب تاخیر میورزید تا آنکه باو نوشت که حضرت را بفضل
بن یحیی برمکی سپرد و یحیی برمکی حضرت را از نزد ابن ربیع بخانه خود برده و در
حجره از حجرات خود نگاه داشت و محافظت و محارست آنحضرت را وجه همت خود
ساخته لوازم تعظیم و تکریم را ظاهر اینقدر میرسانید شیخ طوسی روایت
کرده است که حضرت امام موسی کاظم ع داود بن زربی را نزد یحیی برمکی فرستاد
و پیغام داد که ترا چه بر آن داشت که مرا از بلاد خود بیرون کردی و میان من و
عیالان من جدائی افکندی او حسب الامر امام ع نزد یحیی رفته تبلیغ رسالت
نمود آن بدبخت قسمهای دروغ یاد کرد که من در امر او تقصیری ندارم حضرت
باو دیگر پیغام داد که مرا از قید حبس رهاده و اگر نه از جناب الهی از تو شکایت
میکنم و نفرین من ترا خواهد گرفت آن ملعون اعتنائی بشان کلام حضرت نکرد آن
بلکه بقید شدت و تعب در هلاک او کوشید و کرد آنچه کرد و دعای حضرت
بهدف اجابت اقتران یافت و در آن روزی بد ترین احوالی کشته شد و سلسله
او بر افتاد بار دیگر آنسرور در منزل فضل بن یحیی در وسعت بود و هر چند هرون

موافق روایتیکه در ... نقل نمود آن مظلوم غریب
[illegible]
ان ... بود ...
[illegible]
مظلوم ...
[illegible]
شغول بوده

فضل را در قتل آنسرور اهتمام میفرمود فضل اقدام نمی نمود تا بالاخره هرون
از رقه که در شش فرسنگی بغداد و محل صید و تفرج او بود رقعه خشونت انگیزی
بفضل در این باب نوشت و نامه هم بسندی بن شاهک که داروغه بغداد بود
نوشت و امر آنسرور را بسندی بن شاهک داد و اتفاقا بامر هرون فضل را
صد تازیانه زد و آنسرور را بمنزل خود آورد و کیفیت تغیر و خشم هرون از فضل و
شفاعت پدر او در حق فضل و آمدن یحیی پدر او نزد هرون ببغداد و سپردن
آنسرور را بسندی بن شاهک و ظلمی که اشقی بر آن امام متقی نمود در تحفه
الرضویه نقل نموده ام با کیفیت شهادت آن امام مظلوم و دولت یحیی برمکی
و اولاد و عشیره او بسبب ظلمی که بر آنسرور نمود در کتب تواریخ و اخبار مسطور
و در کتاب زینة المجالس مذکور است که از زمان آدم الی یومنا هذا هیچ وزیری
بحشمت و ثروت و مکنت و سخاوت و کمال شفقت نسبت بعلما و ارباب
استعداد بل بعامه برایا و کافه عباد الله بال برمک برابری نتوانند نمود
و آنچه از این طایفه بمردم رسیده از انعام و احسان عشر عشیری از آن
از هیچ وزیری صادر نشده و بعد حکایت آن پیرمرد دیگر محملیه اوقات
مدایح آل برامکه را میفرمود با آنکه هرون غدغن بلیغ نموده که کسی مدایح

ذکر [illegible] سندی [illegible] بن شاهک

ایشان

ایشان بهیچ نگوید و بیان نمودن آن پیرمرد نزد هرون احوال فقر و فاقه
خود را که بدار السلام آمدم و اطفال خود را در مسجدی گذاشتم و بعقب
چند نفر بدار الضیافه فضل بن یحیی رفتم و انعامات بسیار از او دیده بود
و بیان اینکه طفلهای او را بمنزل نیکوئی برده بود و اسباب معیشت ایشانرا
نیکو نموده بود و آن پیرمرد که داد از شدت مادی خود در خانه خود نگاهداشته
بود و انعامات بسیاری باو و طفلان او نموده بود از برای هرون بیان
نموده و هرون از آن جهت بکبر بر در آمده و طبق زر یحیی در پیش هرون بود آنرا
بجانب آن پیرمرد انداخت که برو این مال تو است بردار پیرمرد آن طبق زر
را برداشته و گفت یا امیر هذا ایضا من برکات آل برامکه و تفصیل این حکایت
را در آن کتاب نقل نموده و در کتاب سفینة النجات باز از جود فضل بن
یحیی انعامات و جودی که بزبان عرب شاعر نمود ذکر شده باری با وجود
این اوصاف حسنه کشته شدند و جمع ایشان منقطع شدند مگر
بسبب آن ظلم و اهانتی که یحیی برمکی علیه ما علیه بر آنسرور مظلوم آن
موسی بن جعفر علیهما السلام نمود و رعایت جانب مظلوم را منظور نمود و
رضای هرون و خوشنودی آن ملعون را بر رضای خداوند مقدم داشت

واندیشه دنیا ودین خراب نمود لهذا بعقوبت دنیا وعقبی چون علی بن عیسی
اسمعیل بن جعفر مبتلا گردید ودر بعضی از کتب معتبره مسطور است که چون
هرون الرشید بهاویه وبنیران خرامید بموجب وصیت او محمد امین در عراق
وعبد الله مامون در خراسان رایت سلطنت برافراختند وهر یک بامر حکومت
وجهانبانی قیام واقدام مینمودند تا اینکه محمد امین بتحریک فضل بن ربیع
که بعد از فنای آل برمک بامر وزارت اشتغال داشت وعلی بن عیسی وجمع دیگر
قاسم مؤتمن را از امارت جزیره خلع نمود ونیز اسم مامون را از خطبه انداختند
کس بطلب او فرستاد مامون نیز باغوای فضل بن سهل که وزیر ومشیر او بود
در مقام مخالفت محمد امین در آمد وفرستادگان او را بی نیل مقصود برگردانید
در جواب نامه او نوشت که خلخلة الجمد فی الکوز الجدید خیر من البغداد وهرون
الرشید یعنی صدای یخ در کوزه سفالی تازه بهتر است از بغداد وهرون الرشید
ومحمد امین بعد از وصول فرستادگان بعراق علی بن عیسی را با شصت هزار سوار
بخراسان فرستاد که مامون را گرفته بعراق برد وعلی با آن جنود نامعدود
بغرور ولهو هر چه تمامتر متوجه مقصد گردید بعد از طی مسافت در حوالی
ری بطاهر بن حسین بن مصعب خزاعی که ملقب بذو الیمینین بود وجهه ملقب

شدن

شدن او بذو الیمینین در تحفة الرضویه نقل شده وطاهر بامر مامون با لشکر
بسیار در نهایت حزم واحتیاط در آن دیار توقف داشت تا ملاقات نمودند
وبالاخره کار بمقاتله انجامید ودر اثنای کارزار تیری بر مقتل علی بن عیسی
آمده از خانه زین بر روی زمین افتاد وعراقیان پشت بر هزیمت نهاده
عنان فرار بجانب بغداد انعطاف داده طاهر سر علی را با فتح نامه
نزد مامون فرستاد وخود متوجه عراق شد وامین بعد از کشته شدن
علی بن عیسی وهزیمت لشکر او عبد الرحمن بن جبله را با بیست هزار مرد
جرار بمدافعه طاهر روانه نمود در نواحی همدان تلاقی فریقین روی نمود
ومحاربه صعب اتفاق افتاد وآخر الامر عبد الرحمن با جمعی از دلیران بقتل
رسیدند وامین از این معنی اطلاع یافته لشکر دیگر بدفع طاهر روانه
گردانید در خلال این احوال هرثمه بن اعین با سی هزار کس برسم مدد از
خراسان بعراق آمده در حلوان بطاهر پیوست ولشکر امین از آمدن
ایشان آگاهی یافته جان خود را غنیمت شمرده سالما غانما مراجعت کردند
وطاهر بعد از وصول هرثمه وسپاه او مستظهر گردیده بنحوی که در کتب
مبسوطه مسطور است عازم بغداد شد وشهر را محاصره نموده

کار را بر امین تنگ گرفته چون ایام محاصره بطول انجامید و آثار ضعف
و انکسار بر وجنات احوال بغداد بان ظاهر شد فضل بن ربیع در زوایا
خمول پنهان گشت و امین مضطرب گردید رسولی نزد هرثمة بن اعین
که فی الجمله با او اعتمادی داشت فرستاده از وی امان خواست و پیغام داد
که من ترک خلاف کرده با مامون بیعت میکنم هرثمه در جواب گفت
مناسب چنان است که تو نزد من آیی تا قاصدی بمرو فرستم و برای تو از
مامون امان بستانم امین از غایت عجز این معنی را قبول نمود در جوف لیل
با فوجی از مخصوصان در زورقی نشست تا از دجله عبور نموده بهرثمه
پیوندد که طاهر بر کماهی حالات وقوف یافته با جمعی از معتمدان در کمینگاه
مکر و غدر ایستاده و چون امین بلب آب رسید از اطراف و جوانب او
در آمده امین را دستگیر نمودند و در همان شب که اواخر محرم سال صد و
نود و هشت بود امین را از خلعت حیات عاری ساختند و بلباس
ممات ملبس گردانیدند سر او را بطرف مرو ارسال نموده مامون
بعد از قتل برادر خود امین بر تمامی ممالک استیلا یافته لوای حکم
روانی برافراشت و بدون منازعه غیر بر سریر سلطنت متمکن گردید

صدق

صدق کلام امام علیه السلام بوضوح پیوست و مامون بعد از استیلا بر بلاد عرب
و هر مرز و بوم فرمان ایالت و ولایت عراق و عرب را بحسن بن سهل تفویض نمود
و خود بلده مرو را محل اقامت ساخت و در اطراف ممالک حجاز و یمن غبار
فتنه و آشوب ارتفاع گرفت و بعضی از سادات مثل محمد بن جعفر بن
عبدالله افطح و دیگران در مکه و سایر بلاد بطمع خلافت رایت مخالفت
برافراشتند و این اخبار در مرو بسمع نامبارک مامون ملعون رسید با
فضل بن سهل که بذو الریاستین لقب داشت و مقرب ترین ارکان دولت
و وزیر و مشیر او بود بعد از تدبیر و تمهید بسیار رای آن ملعون غدار بر آن
قرار گرفت که حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا را الخلیقه از مدینه
طلب نماید و او را ولیعهد خود گرداند تا سایر سادات بقدم الطاعت
و انقیاد پیش آیند و دست طمع از خلافت کشیده دارند بنا بر آن رجاء
بن ضحاک را با یاسر خادم و جمعی دیگر از مخصوصان خود در سال دویست
از هجرت بسوی مدینه بخدمت آنحضرت فرستاد که با مبالغه تمام و ابرام
ما لا کلام آن امام عالی مقام را از راه بصره و فارس بخراسان آورند و
ایشان عازم مقصد گردیده بعد از طی منازل و مراحل در مدینه طیبه

بشرف ملازمت آن حضکد نشین مسند امامت وخلافت مشرف گشتند
و مقصود خود و اراده مامون را معروض رای مهر ضیاء آن قدوه و
مقتدای اصحاب ایمان و ایقان کردانیدند آنجناب در قبول آن ابا و
امتناع بسیار نمودند و فرستادگان مبالغه را از حد اعتدال گذرانیدند
آخر الامر آنحضرت سفر محنت اثر را بجبر و عنف اختیار نمودند و از بعضی
مسموع شد که این عبارت ذاکه الحلحة الجميلة الفاخرة نا شد از زبیده خواتون
است که از برای هرون از تبریز ارسال نمود زیرا که زبیده بواسطه مرضی که داشت
از بغداد بسبب تغیر آب و هوا بجانب تبریز رفت و چون بتاو بواسطه آن
بلا از او دفع شد مسمی به تبریز شد و مدتی از این مرحله گذشت هارون
نامه باو نوشت و در آن نامه امدن او را بجانب بغداد درخواست نمود
او در جواب نوشت که الحلحة الجميلة في الكور الجديد خير من البغداد و
هرون الرشید و این بحسب اعتبار اقرب است زیرا که با فوت هرون
این عبارت با فطانت مامون نشاید و هو العالم باری بعد از آنکه
طاهر بن حسین بن مصعب خزاعی که ملقب بذو الیمینین بود محمد امین
را بحیله گرفت و او را کشت و سر او را از بغداد بنزد مامون فرستاد و در

امارت

امارت و خلافت مامون شمشیرها زد و گردن کشان را مطیع و منقاد
مامون نمود در نزد او تقرب بسیار بهم رسانیده و در باطن اخلاص با ائمه
اطهار علیهم السلام و نذر به ایشان داشت بعکس یحیی برمکی شقی لیکن
با وجود این مرحله هر وقت از اوقات که مامون طاهر را میدید احوالش
متغیر میشد چنانچه در کتاب زینة المجالس نقل نموده که روزی طاهر
بمجلس شرب خاص مامون حاضر شد مامون بحسین شرابدار گفت تا
چند کاسه شراب بطاهر بدهد در این اثنا گریه بر مامون دون غلبه
نمود طاهر گفت یا امیر المؤمنین عرصه ربع مسکون در تصرف ملازمان است
و جمیع مرادات و مرامات همه حاصل است سبب گریه شما از چه جهت است
از این سخن گریه و اضطراب مامون زیاده تر گردید طاهر را دیگر مجال
دم زدن نماند و چون بخانه آمد یکی از مخصوصان حسین شرابدار را
طلبیده مبلغ سیصد هزار درم باو داد گفت میخواهم که حسین از خلیفه
سبب گریه دیروز را از او استفسار نماید و خادم آن وجه را بحسین
رسانید تا التماس طاهر را عرض کرد و حسین روز دیگر چون بمنظر خلیفه
رسید و خلیفه از او شراب طلبید گفت شراب نمیدهم تا امیر المؤمنین

سبب گریه دیروز را بمن نگوید مامون گفت تو را با امثال این امور چه کار
حسین گفت از دیروز باز خواطرم بجهة آن گریه که از خلیفه صدور یافته
بسی پریشانست میخواهم که سبب آنرا معلوم کنم مامون بزبان آورد که بگویم
اما نباید که با کسی بگوئی والا سرت از بدن بردارم حسین گفت من هرگز
بافشای راز متهم نبوده ام مامون گفت هرگاه چشم من بر طاهر میافتد
مرا از قتل برادرم محمد امین یاد میاید و از آن سبب گریه بر من مستولی
شده خود را نگاه نمیتوانم داشت و حسین این سخن را بطاهر رسانید و
طاهر از خوف مامون ترسیده نزد احمد ابو خالد وزیر رفت گفت هر که با من
احسانی کند ضایع نماند آنگاه التماس نمود که نوعی نماید که او را بحکمی
از ممالک و ولایات فرستد و احمد بن خالد متقبل این امر گشته بخدمت مامون
رفت خلیفه احوال مملکت پرسید وزیر گفت چند شب که ندیم خواب
رخت از سراپرده دیده من بربسته و مرا بسی خیالات داده مامون
از موجب سوال نمود جواب داد که احوال خراسان نامضبوط است غسان که
حاکم آنجاست از عهده داری مملکت کما ینبغی بیرون نمیتواند آمد
مامون گفت مصلحت چیست وزیر بزبان راند که طاهر را با ایالت آن

دیار

دیار باید فرستاد مامون گفت من از او ایمن نیستم وزیر عرض کرد هر حادثه
که از او سر زند بنده بتدارک آن پردازم مامون راضی شده احمد منشور
امارت خراسان را بنام طاهر نوشت و طاهر بخراسان رفته بعد از یک
سال و شش ماه که کمال استقلال یافت روز جمعه از جمعات بر منبر رفته
نام مامون را از خطبه بینداخت و بنام یکی از اولاد حضرت امام موسی
کاظم ع خواند و در همان شب بجانب رفته صباح او را مرده یافتند گویند که
طلحه بن طاهر از زوال دولت اندیشیده همان شب پدر را خفه کرد خبر اول
بعد از دو روز مامون وزیر را تکلیف نمود تا بحکم ضمانی که نموده متوجه
دفع طاهر شود احمد بن ابو خالد مستعد رفتن شد بعد از دو روز خبر
فوت طاهر رسید و موافق آنچه در معجم البلدان ضبط شده طاهر بن حسین
و اولادش مدت شصت و دو سال حکومت خراسان با ایشان بود زیرا که
در وقتی که مامون طاهر را بحرب برادر خود محمد امین مامور نمود حسن بن
سهل که منجم بی بدلی بود ساعتی از برای مهیا شدن طاهر از بهر حرب
تعیین نمود و عقد لوای از برای او بست که این امر باعث شد تا در این مدت
از برای او و اولادش طول کشید تا آنکه در زمان یکی از خلفای بنی عباس

محمد بن عبد الله بن طاهر بن حسین را بمجادله یحیی بن عمر علوی وا داشتند
و او ان امام زاده را منهزم نمود و او را کشت دولت ایشان موافق خوابی
که دید و حضرت نبوی با او عتاب فرمود و در سه مرتبه در عالم رویا او را از
محاربه با ان امام زاده منع فرمود و ممنوع نشد لهذا دولت ایشان منقرض
شد ولیکن خود طاهر را هر چند طایفه بنی عباس تحریص بر قتال ذریه حضرت
نبوی مینمودند اقدام بر ان نمینمود بلکه در سلسله اکرام و اعظام ایشان بود
چنانچه از سابق معلوم شد و زوال دولت طاهریان بواسطه قتل یحیی علوی
بود چنانچه در معجم البلدان تفصیل ان مسطور است **گفتار** در وقوع مباحثات
میان علما و احبار یهود و نصاری و ارباب مقالات هر ملت بامر مامون
با حضرت امام رضا علیه السلام و الزام ایشان و انفعال مامون **در عیون** اخبار
الرضا مسطور است که چون رای مامون باجماع علما و متکلمین ملل و ادیان
قرار یافت فضل بن سهل را امر نمود که ارباب مقالات و علما و احبار یهود
و نصاری مثل جاثلیق و راس الجالوت و روسای صابئین و هربذ الاکبر
و اصحاب زردشت و قسطاط رومی و متکلمان اهل اسلام را جمع کرده و
مامون ایشان را اعزاز و احترام بسیار نمود و گفت شما را برای ان جمع کرده ام

که با ابن

که با ابن عم من علی بن موسی الرضا مناظره و مباحثه نمایند ایشان سمعا
و طاعة گفتند و قرار دادند که در صبح روز دیگر بهیئت اجتماع در مجلس مامون
حاضر شوند **ابن بابویه** از حسن بن محمد نوفلی هاشمی روایت کرده است که گفت
من در خدمت حضرت بودم که ناگاه یاسر خادم امد و گفت یا سیدی امیر المؤمنین
ترا سلام میرساند و میگوید که برادرت فدای تو باد اصحاب مقالات و علمای
ادیان و متکلمان ملل اجماع کرده اند و میخواهند با شما در علوم دینی مباحثه
نمایند اگر ثواب و صلاح اقرب دانی فردا صبح تشریف شریف ارزانی فرما و اگر
امدن مکروه طبع تو باشد ما نزد تو اییم چرا که بر ما گران و ناگوار نیست و چنانچه
بخواهی اختیار تو راست و غرض از مختار ساختن انحضرت این بود که اگر انجناب
از قبول این معنی ابا نماید او نیز موجب نکوهش او گردد اما حضرت علی بن موسی
الرضا علیه التحیة و الثنا با یاسر خادم فرمود سلام مرا بمامون برسان و بگو
اراده ترا دانستم و ان شاء الله فردا اول روز نزد تو میایم چون یاسر بیرون رفت
حضرت بجانب من التفات نموده فرمود یا نوفلی تو از اهل عراقی و رقت
عراقیان غلیظ نیست در باب جمع نمودن مامون ارباب شرک و اصحاب مقالات
را چه چیز بخاطر تو میرسد گفتم فدای تو شوم غرض مامون از اجتماع

ایشان نیست مگر اینکه تو را امتحان نماید و فضل تو را تحقیق کند و
لیکن بنای این امر را بر اساسی نهاده است که استحکام ندارد و بد بنائیست
که او نهاده است فرمود که او چه بنا نهاده است گفتم که اصحاب کلام و بدعت
بر خلاف علما اند زیرا که عالم بجز از سخنان ناصواب و باطل در امری دیگر
انکار و عناد نمیورزند و اصحاب مقالات و متکلمان و اهل شرک بغیر از
عناد و باطل و امور ناصواب بچیزی دیگر رغبت نمی‌نمایند چه هر گاه بر ایشان
حجت میآوری که خدا یکیست میگویند یگانگی او را ثابت کن و اگر میگوئی
که محمد صلعم رسول خداست میگویند رسالت او را باثبات رسان و این کس را
متحیر و مبهوت میگردانند و حجج واضحه را بسخنان ناصواب خود باطل
میسازند و او را در غلط و اضطراب میاندازند و او را در غلط و اضطراب
میاندازند تا که سخن خود را ترک نماید و عجز او ظاهر گردد فدای تو شوم از
ایشان حذر نمودن بصواب اقرب تراست فرمود یا نوفلی میترسی مرا
الزام دهند و حجت مرا باطل سازند گفتم فدای تو شوم بلکه امیدوارم که
حق تعم شما را بر ایشان غالب گرداند آنگاه فرمود ای نوفلی آیا میخواهی که
بدانی که مامون از اراده منحوس خود چه وقت پشیمان خواهد شد گفتم

بلی

بلی فدای تو شوم فرمود وقتی که با اهل توریة بتوریة و اهل انجیل بانجیل
و اهل زبور بزبور و با صابئین بزبان عبرانی و با هرابذه بزبان ایشان و با
رومی بزبان رومی و با صاحبان مقالات بلغات ایشان مباحثه نمایم و
حجت بر ایشان گرفته مغلوب سازم و حجت ایشان را باطل کردانم و ایشان
ببطلان خود و حقیت من اقرار نمایند بر مامون ظاهر شود که او استحقاق
امر خلافت ندارد و پشیمان گردد و در صبح یوم موعود که علمای ملل و ادیان
و ارباب شرک و بطلان در مجلس مامون جمع شدند آن ملعون ذو الریاستین
را بخدمت حضرت فرستاد و پیغام داد که مردم جمع شده اند و آن جماعت انتظار
قدوم بهجت لزوم تو میکشند آیا تشریف خواهید آورد یا نه حضرت ورا باز گردانید
و فرمود که من نیز بر اثر تو میآیم آنگاه تجدید وضو نموده شربتی با سویق میل
نموده متوجه منزل مامون گردیدند و ما نیز حسب الاشاره آن عزیز در ملازمت
آنحضرت رفتیم تا بدار الاماره مامون رسیدیم چون داخل مجلس شدیم
از انبوه اعاظم و اعیان مردم مثل محمد بن جعفر و جماعت طالبیین و هاشمیین
و امیران و مقدمان لشکر و غیره مشحون دیدیم و مامون و محمد بن جعفر و سایر
مردم جهة تعظیم آن مقرب درگاه خداوند عظیم برخواستند و مامون آنحضرت را

در پهلوی خود جای داد بعد از تکلم چند رو بجانب جاثلیق اعلم نصاری آورد گفت
با تو ای عالم نصاری این مرد علی بن موسی بن جعفر ابن عم من فرزند زاده
پیغمبر ما فاطمه و پسر علی بن ابیطالب است میخواهم با حقیقت با او مکالمه نمائی
و حجت خود را ظاهر سازی و از انصاف در نگذری جاثلیق گفت یا امیر المؤمنین
با شخصی که بکتاب و پیغمبری که او اقرار دارد و من انکار مینمایم بر من حجت میکند
چگونه مکالمه و مباحثه نمایم حضرت فرمود که ای نصرانی اگر بکتاب خود انجیل
اقرار میکنی که از آن کتاب بر تو حجت آورم گفت میتواند شد که اقرار نکنم
و سخن انجیل را از دست دادم بلی بر رغم انف خود اقرار میکنم حضرت فرمود اکنون
از هر چه میخواهی سوال کن و جواب بشنو جاثلیق گفت در نبوت عیسی و
کتاب او چه میگوئی حضرت فرمود که من بنبوت او و کتاب او و بشارتی که
بامت خود داده و حواریان بآن اقرار آورده اند مقر و معترفم اما بنبوت
هر عیسی که بنبوت محمد و کتاب او اقرار نیاورده و امت خود را بشارت نداده
منکرم جاثلیق گفت نمی باید بدو شاهد عادل سخن را قطع کنیم حضرت
فرمود بلی جاثلیق گفت پس دو شاهد از غیر ملت خود که در دین نصرانی
مقبول باشد بیاور و تو هم مثل این از غیر ملت نصرانی از من بطلب حضرت

فرمودند اکنون از راه انصاف سخن گفتی آیا آن عادل صاحب مرتبه را در
نزد مسیح قبول نداری گفت آن عادل کیست فرمود یوحنای دیلمی گفت بخ بخ
نام کسی را بردی که نزد عیسی احب خلایق بود فرمود تو را سوگند میدهم که
آیا انجیل با این ناطق نیست که یوحنا گفت حضرت مسیح مرا بدین محمد عربی
صلی الله علیه و آله خبر داد و بشارت داد که او بعد از او خواهد بود من
حواریان را باو بشارت دادم و ایشان باو ایمان آوردند جاثلیق گفت بلی
یوحنا این سخن را از مسیح نقل میکند و بنبوت مردی و اهل بیت و وصی
او بشارت میدهد ولیکن بتحقیق نمیگوید که او چه وقت خواهد بود و نام
آنقوم را نمیگوید تا بدانیم که ما ایشان را بشناسیم حضرت فرمود اگر شخصی
را بیاوریم که بر بطون انجیل عالم باشد و نام محمد و اهل بیت و امت او را
از آن کتاب بر تو خواند آیا بآن ایمان میآوری گفت هرگاه چنین باشد چرا
که نمی آورم حضرت روی توجه بسوی قسطاط رومی آورد و فرمود ای قسطاط
سفر سیم انجیل را در خاطر داری گفت بلی آنگاه متوجه راس الجالوت شد
و فرمود انجیل را خوانده گفت بلی فرمود لحظه متوجه شوید و این سفر را
از من بشنوید و اگر ذکر محمد و اهل بیت و امت او در آن باشد گواهی دهید

واگر مذکور نباشد مرا تکذیب نمائید و آن عالم ببطون کتب الهی تلاوت
سفر سیم انجیل قیام نمود تا بذکر پیغمبر رسید توقف نمود و فرمود یا
نصرانی ترا بحق مسیح و مادر او سوگند میدهم که آیا میدانی که من انجیل را
میدانم گفت بلی آنگاه ذکر محمد و اهل بیت و امت او را تلاوت نمود و فرمود
ای نصرانی در قول عیسی بن مریم چه میگوئی اگر با آنچه انجیل بآن ناطق است
تکذیب مینمائی عیسی و موسی را تکذیب کرده باشی و قتل بر تو واجب خواهد
بود چرا که بخدا و رسول و کتاب خود کافر شده جاثلیق گفت با آنچه در انجیل
بر من ظاهر شود بآن انکار ندارم حضرت بحضار خطاب فرمود و فرمود بر
اقرار جاثلیق گواه باشید بعد از آن فرمود یا جاثلیق از هر چه خواهی سؤال
کن گفت مرا خبر ده که حواریین عیسی بن مریم چند کس بودند و علمای انجیل چند
چند بودند حضرت فرمود علی الخبیر سقطت یعنی بدانا رسیدی اما حواریان دوازده
مرد بودند و افضل و اعلم ایشان لوقا بود و علمای نصاری سه نفر بودند
یوحنا الاکبر بناج و یوحنا بقرقیا و یوحنا دیلمی که امت عیسی و بنی اسرائیل
را بمحمد و اهل بیت و امت او بشارت داده ای نصرانی بخدا سوگند که ما همچنانکه
بخدا ایمان آورده ایم بعیسی نیز ایمان آورده ایم و از او هیچ گناهی در خاطر
نداریم

نداریم مگر اینکه ضعیف بود در روزه و نماز کم میکرد جاثلیق گفت والله که
علم خود را فاسد کردی و مرا در حق خود بی اعتقاد کردی چه من میدانستم
که تو اعلم علمای اهل اسلامی حضرت فرمود از چه جهت گفت از اینکه گفتی
عیسی ضعیف بود در روزه و نماز کم میکرد زیرا که او هرگز روزه نخورد و شبها
خواب نکرد و صائم الدهر و قائم اللیل بود حضرت فرمود که مرا خبر ده که او
این روزه و نماز را برای که میگرفت جاثلیق ساکت شد و ماند و زبان در کام او
خشکید حضرت فرمود یا نصرانی از تو مسئله میپرسم گفت بپرس اگر دانم بگویم
فرمود از چه راه است که شما در زنده کردن ایشان عیسی مریم کار او را باذن خدا
انکار مینمائید گفت بجهت آنکه هر که مرده زنده کند و کور مادرزاد و ابرص را
شفا بخشد او خود پروردگار و مستحق عبادت است حضرت فرمود پس آنچه
از الیسع صدور یافت زیاده از آنها بود چه او بر روی آب راه رفت و مرده
زنده کرد و اکمه و ابرص را شفا داد و امت او را پروردگار ندانستند و بجز
عبادت الهی با مردیگر قیام ننمایند و حزقیل نبی نیز آنچه از عیسی بوقوع پیوست
ظاهر ساخت و سی و پنج هزار مرده را بعد از مردن ایشان بشصت سال زنده
کرد آنگاه روی توجه بجانب راس الجالوت آورد و فرمود آیا احوال جوانان

بنی اسرائیل را که در توریة خوانده که بخت النصر در حین تخریب بیت المقدس
ایشان را از میان بنی اسرائیل اختیار نمود و همراه خود به بابل برد و حق تعالی
بعد از موت ایشان حزقیل را فرستاد تا همه را زنده کرد و این در توریة
مذکور است و کسی دفع آن نمیتواند کرد مگر اینکه در دین شما کافر باشد
راس الجالوت گفت حق است شما این را شنیده و دانسته ایم حضرت فرمود که ای
یهودی این سفر توریة را از من بشنو و آیاتی چند از توریة تلاوة نمود یهودی
از حسن قرائت حضرت متحیر گردید و آنجناب بجانب جاثلیق التفات فرمود و
فرمود این پیغمبرانی که اسامی ایشان مذکور شد قبل از عیسی بودند و حالت
ایشان در توریة مذکور است باید که در باره ایشان انکار نورزید و بمرده زنده
کردانیدن مردها اقرار داشته باشید زیرا که اگر اینها دلالت بر خدایی کند
باید همچنانکه عیسی را خدا میدانید ایشان را نیز خدا دانید ای قوم بدانید که
قریش نزد پیغمبر ما آمدند و درخواست کردند که مرده چند زنده کند آنحضرت
علی بن ابیطالب را با ایشان فرستاد و فرمود که بفلان قبرستان که واقع در
کنار شهر است برو و آنجماعت را بنامهای ایشان بخوان و بصدای بلند
بگو یا فلان یا فلان محمد ص میگوید که برخیزید باذن الله تعالی همه برخواستند و

خاک

وخاک از سر و صورت خود می افشاندند و قریش روی با ایشان آورده خبرها
میگرفتند و ایشان جوابها میدادند گفتند که محمد صلی الله علیه و آله و سلم
بنبوت مبعوث شده ای کاش که ما او را در می یافتیم تا با او ایمان میآوردیم
و رسول با ایشان اکمه و ابرص و مجانین را شفا داد و بهایم و وحوش و طیور
و شیاطین با او تکلم نمودند و ما او را پروردگار نخواندیم و ندانستیم و
فضایل انبیای سابق را مفصلا ذکر فرمود و ما انکار نورزیدیم پس
هرگاه شما عیسی را پروردگار دانید باید که یسع را با حزقیل نیز پروردگار
دانید که ایشان نیز مثل آنچه عیسی ع کرده کردند و قومی نیز از بنی اسرائیل
که عدد ایشان بچند هزار کس میرسید بسبب طاعون و بیم مرگ از دیار
خود بیرون آمدند و حق تعالی مجموع ایشان را هلاک کرد و اهل قریه که در
آن قرب جوار بودند و برای ایشان حظیره ساختند و در آنجا بودند تا
استخوانهای ایشان پوسیده و خاک شدند تا اینکه یکی از انبیای بنی
اسرائیل بر ایشان گذشت و از مشاهده آنحال و استخوانهای پوسیده
آنگروه در تعجب ماند و حق تعالی باو وحی کرد که میخواهی که ایشان را برای تو
زنده گردانم تا ایشان را [illegible] کنی گفت بلی یا رب حق تعالی وحی نمود که ایشانرا

بخوان ان پیغمبر گفت ای استخوانهای پوسیده برخیزید باذن خدای عز و جل
بقدرت کامله الهی همگی برخواستند و بلباس حیات متلبس گشتند و خاک
از سرهای خود فشاندند و همچنین ابرهیم خلیل الرحمن چهار مرغ را گرفته
پاره پاره کرده اعضای انها را باهم مخلوط ساخت و بر روس جبال گذاشت
و بعد از ان هر یکرا باسمه خواند و همه بسرعت و شتاب پیش او امدند و دیگر
موسی بن عمران با هفتاد نفر از اصحاب خود اختیار نمود و با خود بکوه طور برد
ایشان گفتند که تو خدا را دیدی بما بنما گفت من خدا را ندیده ام گفتند تا
ما خدا را علانیه نبینیم بتو ایمان نمی اوریم بنابران صاعقه نازل شد و ان
هفتاد نفر را سوخت و موسی تنها ماند و عرض کرد یا رب هفتاد مرد از
از بنی اسرائیل را اختیار نمودم و همراه اوردم که در نزد قوم شاهد من باشند
همه را سوختی چون نزد قوم روم با ایشان چه گویم و حال انکه در این صورت
که تصدیق من نخواهند کرد و اگر رضای تو بود هلاک ایشان بود بایست قبل از این
هلاک کنی پروردگارا ایا ما را بافعال سفها ما هلاک خواهی کرد حق تعالی ایشانرا
بعد از موت زنده کرد ای نصاری ایا دفع یا انکار اینها که در توریه و انجیل
در توریه و قران مذکور و در کتب انبیا ناطق است میتوانی کرد پس اگر هر که مرده

زنده

زنده کرد اید و اکمه و ابرص و مجانین را شفا داد پروردگار باشد باید که جمیع
انبیا را پروردگار دانید ای نصاری دیگر چه میگوئی گفت انچه فرمودی حق
است بغیر حق تعالی پروردگاری نیست و لا اله الا الله است حکایه
حضرت متوجه راس الجالوت شد و فرمود که ای یهودی تو را بحق ان ده ایه
که بر موسی نازل یافته سوگند میدهم که حق تعالی محمد صلی الله علیه و اله را امت
او را در توریه باین نحو خبر داده و مذکور نیست که هر گاه امت و تابعان
راکب جمل پروردگار خود را از روی جد و جهد در معابد و مساجد خود به
تسبیح جدیدی تسبیح کنند بنی اسرائیل بمملکت ایشان گریزند تا دلهای
ایشان اسوده گردد چه شمشیرها در دست ایشان باشد که تا ان از کافران
هر امت انتقام میکشند ایا این در توریه مکتوب است یا نه راس الجالوط
گفت بلی این را در توریه دیده ام حضرت بجاثلیق خطاب فرمود که یا نصرانی
علم تو بکتاب شعیا چگونه است گفت حرف بحرف از برم دارم انگاه براس
الجالوط و جاثلیق متوجه شد و فرمود که ایا این کلام او است که ای قوم
من چهار سواری را دیدم که جلابیب نوری پوشیده اما دو شی راکب بعیر
مثل روشنی ماه است گفتند بلی این کلام شعیا است حضرت فرمود یا نصرانی

در انجیل خوانده که عیسی میگوید که من نزد پروردگار خود و شما میروم و عنقریب
است که فارقلیطا یعنی محمد ص بیاید و همچنین که من برای او شهادت داده ام
او نیز برای من بحق شهادت میدهد و او همه چیز را برای شما تفسیر میکند
و اوست ظاهر سازنده فضایح امم و شکننده عمود [illegible] دین و ملل
جاثلیق گفت هرچه از انجیل میگوئی ما بآن مقر و معترفیم فرمود آیا اینها
در انجیل ثبت است گفت بلی فرمود ای جاثلیق آیا مرا خبر نمیدهی که چون
انجیل اول را گم کردید نزد که یافتید و انجیلی که دارید که از برای شما وضع کرده
گفت ما انجیل را گم نکردیم مگر یکروز و آنرا بر حال خود یافتیم که یوحنا و متی
آنرا برای ما بیرون آوردند حضرت فرمود تو را احوال انجیل و علمای ایشان
چه بسیار کم اطلاع بوده در این صورت هرگاه این قول تو از کذب و کذب
عاری است پس در انجیلی که دارید چرا اختلاف کرده اید اگر انجیل اول موجود
اختلاف نمیکردید ولیکن من ترا از کیفیت آن خبر دهم بدانکه چون انجیل
اول گم شد نصاری اجماع نمودند بعلمای خود گفتند که عیسی بن مریم مقتول
و انجیل در میان ما مفقود شده شما که علما اید چه میگوئید و چه چاره
میکنید الوقا و مرقابوس گفتند که انجیل در سینهای ماست عنقریب میابید

وکنیسهای

و کنیسهای خودرا خالی مگذارید که تا در هر روز یکشنبه یک سفر آنرا از خاطر بیرون
میاوریم و برای شما میخوانیم تا تمام انجیل را جمع کنیم آنگاه الوقا و مرقابوس
و یوحنا و متی املاء نمودند و این انجیل را از برای شما وضع کردند و این
چهار کس شاگردان تلامذه یوحنا سابق بودند ای جاثلیق آیا این را
دانسته بودید گفت تا حال چنین ندانستم اکنون که دانستم و دیدم که پادشاه
جوارح است شهادت میدهد که کلام تو صدق و درست زیرا که علم
تو در انجیل در غایت کمال است و از تو فواید بسیار یافتیم و مقاصد چند اخذ
کردم حضرت بمامون و حضار گفت شاهد باشید و بعد از آن فرمود ای
جاثلیق تورا بحق مسیح و مادرش مریم سوگند میدهم که میدانی که متی گفت
که عیسی بن مریم پسر داود بن ابراهیم بن اسحق بن یعقوب بن یهودا بن حضرون
و مرقابوس گفت مسیح بن مریم کلمه خداست که حق تعالی او را در جسد آدم
در آورد و او مخلوق آدم شد و الوقا گفت که عیسی بن مریم و مادرش انسان بودند
از گوشت و خون و روح القدس بدان داخل شد و الوقا نیز بآن قایل گشت
که مسیح در باره خود این نحو شهادت داد و گفت اینکه با شما میگویم حق
است و ای حواریون کسی باسمان بالا نمیرود مگر آنکه از اسمان فرود آمده الا

راکب جمل که عبارت از پیغمبر آخر الزمانست که باسمان بالا رود و فرود آید
ای نصرانی چه میگوئی در شهادت الوقا و مرقابوس و متی و عیسی و انجیل
او را بان نسبت داده‌اند چه میگوئی گفت عیسی پسر داود است و مرقابوس گفت
کلمه خداست که در جسد انسان در آمد و انسان شد و الوقا گفت او و مادرش
دو انسان اند از لحم و دم جاثلیق گفت ایشان بر عیسی دروغ بسته‌اند حضرت متوجه
حضار شد و فرمود انقوم نه او قبل ازین اقرار کرد که ایشان صادق و عادل اند
و گواهی داد که از علما اند و قول ایشان حق است جاثلیق گفت ای عالم مسلمانان
میخواهم که مرا از گفته این چند تن معاف داری و از آن در گذری حضرت فرمود
که در گذشتم دیگر از هر چه میخواهی بپرس جاثلیق گفت دیگری
سوال کند که دیگر از برای من کافیست بحق مسیح که در علمای اسلام چون
توئی ندیده ام آنگاه حضرت امام رضا بجانب راس الجالوت التفات نمود
و فرمود تو میپرسی یا من از تو بپرسم گفت من میپرسم و هیچ حجتی از تو قبول
نمیکنم مگر آنکه از توریه و زبور و صحف ابرهیم ظاهر باشد حضرت فرمود چنین
باشد تا حجتی که توریه و زبور و صحف بران ناطق نباشد باور مکن قول
راس الجالوت گفت نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را بچه چیز ثابت میکنی

فرمود بشهادت موسی بن عمران و عیسی بن مریم و داود بن ایشا که بر رسالت
او شهادت داده‌اند گفت قول موسی را ثابت کن فرمود آیا میدانی که موسی
بن عمران بنی اسرائیل را وصیت کرد و با ایشان گفت که زود باشد که از اولاد برادران
شما پیغمبری مبعوث شود البته او را تصدیق کنید و قول او را بشنوید آیا غیر
از اولاد اسمعیل هیچ برادری از برای بنی اسرائیل میدانی در صورتیکه نسب
اسرائیل را با اسمعیل از جانب ابرهیم بدانی گفت بلی این قول موسی است از این
انکار ندارم فرمود غیر از محمد هیچ پیغمبری از اولاد اسمعیل آمده است گفت
که نه این مدعا قبل از شما بثبوت رسیده است گفت بلی و لیکن میخواهم
این مدعا را از توریه بر ما ثابت کنی فرمود آیا منکری که در توریه آمده
است که گفت آمد نور از طور سینا که اشاره بوحی است که از جانب حق
نعم در طور بر موسی نازل شد اما آنکه گفت روشن شد از برای ما از
جبل ساعیر که آن کوهیست که در وقتی که عیسی بر آن کوه بود وحی الهی
باو رسید و آنکه گفت از جبل فاران بر ما عیان شد آن کوهی از
کوههای مکه است و از آن کوه تا اصل مکه یک روزه راه مسافت دارد
و شعیای پیغمبر گفته است که بنا بر قول تو و اصحاب تو در توریه مذکور است

کر آیت راکبین اضاءة لهم الارض احدهما علی حمار والاخر علی جمل
آیا نمیکوئی که راکب حمار کدام و راکب جمل کیست راس الجالوت کفت
من نمیدانم تو بیان نما که ایشان کیستند فرمود که راکب حمار عیسی
و راکب جمل محمد است آیا اقرار داری باینچه خواندم در توریة مذکور است
کفت بلی اقرار دارم فرمود آیا حیقوق نبی را میشناسی کفت آری
فرمود او کفته بود و در کتاب شما نیز بیان ناطق است که حق تعالی
جاء الله را که عبارت از بیانات مذکوره فاران [illegible] و آسمان از
تسبیح محمد و امت او مملو کردید و آنکه سواران او در دریا چنان
که کسی در خشکی و صحراها رود و یا اینکه حق تعالی سواران او را جهة
فتح بلاد با مراکب ایشان بیابان صحراها بر دریاها محمول میکردانیم
که در کشتی از آب عبور نماید با براب زنند و با اعدا جهاد میکنند
چنانچه در کتاب خود میفرماید وحملناکم فی البر والبحر و بعد از انهدام
بانی بیت المقدس کتاب تازه که مراد از قرآن است برای ما میآورد
آیا حیقوق نبی علیه این را کفته و تصدیق او میکنی کفت بلی
حیقوق خبر داده است و ما از او انکار نداریم حضرت فرمود

بالبیان من جبل فاران و امتلأت السموات من تسبیح احمد و امته یعنی آورده است فرقان را

داود

داود هم نیز نبی بود خود کفته و تو از او میخوانی اللهم الخ یعنی بار خدایا انکیخته
را که بعد از انقطاع که عبارت از انقطاع آثار نبوت و اندراس دین باشد سنت
را برپا میکند بر انکیزان آیا غیر از محمد صلی الله علیه و آله و سلم دیگری را
میشناسی که بعد از انقطاع آثار نبوت و اندراس دین سنت را برپا کرده
باشد راس الجالوت کفت اینچه فرمودی قول داود است و ما انکار نداریم
اما مراد از آن عیسی است و ایام او دوره فترت بود حضرت فرمود که نه
چنین است که تو فهمیده چه عیسی سنتی بر خلاف توریه نیاورده است
و سنت او موافق سنت توریه بود تا وقتی که حق تعالی او را باسمان برد و در
انجیل نیز چنین مکتوب است که ابن بره یعنی پسر مریم نیکوکار بود و آورنده است
و بعد از وی بارقلیطا که مراد از محمد صلی الله علیه و آله و سلم است آینده است
و او کرانیها را از برای شما سبک نماید و هر چیز را تفسیر میکند و چنانچه من
برای او شهادت دادم او نیز برای من شهادت میدهد و همچنانکه
من برای شما امثال آوردم او تاویل خواهد آورد آیا این در انجیل هست
و بان ایمان داری کفت بلی در آن انکار نداریم حضرت فرمود احوال
بخت نصر را از تو استفسار مینمایم کفت بپرس فرمود در نبوت موسی

چه حجت داری گفت امری چند از او بوقوع پیوست که از هیچیک از انبیای
گذشته وقوع نیافته بود فرمود که آنها چه بود گفت دریا را بعصا شکافت
و از سنگ خارا دوازده چشمه آب جاری ساخت و عصا در دست او اژدها
شد و ید بیضا و آیات و علامات دیگر که خلق از آوردن آن عاجز اند
ظاهر ساخت حضرت فرمود که درست گفتی آن افعال حجت است بر نبوت او
زیرا که خلق بر آن قادر نیستند پس نه هر که دعوی کند و امری چند را که
مردم از آوردن عاجز باشند ظاهر سازد واجبست که تصدیق او کنند
گفت نه زیرا که موسی را از درگاه منزلت و قربی که بپروردگار خود داشت
نظیری نبود و بر ما واجب نیست که بهر مدعی کننده اقرار نمائیم مگر آنکه
از آنچه موسی آورده او نیز بیاورد فرمود پس به پیغمبران سابق چگونه
اقرار آورده اید که آنها دریا شکافتند و بزدن عصا بر سنگ دوازده
چشمه پیدا ننمودند و ید و بیضا ننمودند و عصا را مار و اژدها نکردند
یهودی گفت نه من گفتم هر پیغمبری که جهة اثبات نبوت علامتی چند که
سایر مردم از آوردن آن عاجز باشند بیاورد او را تصدیق نموده و به
او ایمان میآوریم هرچند مثل علامات و آیات موسی نباشد حضرت

فرمود

فرمود پس چرا بعیسی بن مریم اقرار و ایمان نمیآوردی نه او مرده زنده کرد
و ابرص و اکمه شفا داد و از گل صورت مرغ میساخت و نفس در او میدمید
و او باذن خدا بطیران میامد راس الجالوت گفت مردم میگویند که اینها
از او بوقوع پیوسته اما ما حاضر نبودیم و ندیدیم فرمود آنچه موسی آورد
مگر دیدی و آنجا حاضر بودی یا اینکه از معتمدان اصحاب موسی شنیدی
گفت خبر آنها را شنیده ام فرمود که همچنین خبرهای متواتره و آوردهای
عیسی را از معجزات او شنیدی چرا باو نگرویدی چه حالات همه یکسانست
یهودی حیران ماند و جوابی نگفت حضرت فرمود همچنین از امر محمد صلی الله
علیه و آله و سلم و آنچه او از امر سایر پیغمبران که حق تعالی برای ایشان فرستاده
بودند آورد مثل سایر پیغمبرانست از جمله آیات محمد صلی الله علیه و آله و سلم
آن بود که او یتیمی بود در نهایت فقر و در اجیری که بود گوسفند و شتر مردم را میچرانید
و مزد میگرفت و بدون آنکه نزد معلمی برفت و کتابی خوانده باشد قرآنی
آورد که قصص انبیا و حالات و اخبار ایشان حرف بحرف در آن مذکور
است و خبرهای گذشتگان و آیندگان تا روز قیامت در آن مندرج
است و مردم را از آنچه در خانهای خود از ایشان صدور میافت و از

اسرار ایشان خبر میداد و معجزات بسیار که از حد و احصا فزونست ظاهر
کرد ایند راس الجالوت گفت خبر عیسی و محمد هیچیک نزد ما بثبوت نرسیده
است و نا امری نزد ما باثبات نرسد بآن اقرار نمیکنیم حضرت فرمود
پس این شهود یعنی پیغمبران برای عیسی و محمد شهادت داده اند و
دروغ گفتند که کلام ایشان را ذکر نمودند و بآن اقرار نمودند و سایر
مردم با ایشان ایمان آوردند راس الجالوت سکوت ورزید و سر بزیر افکند
دیگر جواب نگفت حضرت فرمود الا که خطا نکرده که مرا خبر ده که در نبوت
دردشت چه حجت داری گفت معجزات چند نمود که قبل از او کسی ننموده
بود ولیکن ما او را ندیدیم اما اخبار او را از اسلاف خود شنیدیم که او
چیزهای چند را حلال کرد که دیگری نکرده بود فرمود بمحض شنیدن تابع
او شدید گفت بلی فرمود که امم سابقه هیچ از اخبار انبیا و معجزات
ایشان را شنیدند و متابعت ایشان نموده بنبوت ایشان اقرار کردند
پس کدام عذر مانع شما شده است که با ایشان اقرار نمیکنید چه هرگاه
از راه خبر متواتر و نقل مردم نزد دشت اقرار میکنید باید با ایشان نیز
اقرار کنید زیرا که حال همه یکسانست یکی چنانکه بدیگران اقرار

نمیکنید لکنت بر زبان هر بد افتاده لسان در کام خاموشی کشید دیگر
هیچ نگفت آنگه حضرت متوجه حضار گردید و فرمود ای قوم اگر سوای
اهل اسلام کسی در میان شما باشد و خواهد که سوال نماید شرم و
احتشام را یکسو نهاده از هر چه خواهد سوال نماید عمران صابی که
در فن مکالمه یگانه عصر و وحید متکلمان دهر بود برخواست و گفت
ای عالم مردمان اگر تو را بسوال دعوت نمیکردی جرئت نداشتم که
از تو سوال کنم چه من بلاد کوفه و بصره و جزیره را سیر کرده ام و با ارباب
مقالات و علما ملاقات نموده ام هیچکس را نیافتم که برای من ثابت کند
که قدیم و قائم بود و جدا بت خود یکیست و بجز او قدیمی نیست اگر رخصت باشد
از تو سوالی کنم حضرت فرمود اگر عمران صابی که در میان انجماعت باشد
توئی گفت بلی عمران صابی منم فرمود ای عمران سوال کن اما از انصاف
در نگذر و از خطل یعنی سخن بسیار فاسد و جور اجتناب کن گفت والله که
جز این مقصدی ندارم که برای من چیزی ثابت کنی که چنگ زنم در آن
و از آن در نگذرم فرمود از هر چه خواهی سوال نما مردم جهة استماع کلام
ایشان از دحام تمام نمودند و بیکدیگر پیوستند و گرد نها کشیدند



و متوجه شد عمران گفت مرا از کائن اول و از انچه ایجاد نمود خبر ده فرمود

سؤال کردی اکنون متوجه شو بفهم ای عمران بدانکه واحد یکتا همیشه

واحد و کائن بود و از حد و اعراض عاری و هیچ چیز با او نبود و پیوسته

همچنین بود تا انکه خلقی مختلف با اعراض و حدود متفاوت خلق کرد

و انرا نه در چیزی برپا داشت و نه برای خود چیزی متمثل کردانید و

بعد از ان خلق را بیافرید و انرا برگزید که انبیا باشند مشتمل بر اختلاف

و ائتلاف و الوان و ذوق نه از روی انکه بانها احتیاج داشته باشد بلکه

بجهة علو قدر و فضل و مرتبه که خلق بدون ان بان درجه نرسند و نه از

جهة انکه انخلق مجال و مصلحت زیاده و نقصان کرد ای عمران انچه گفتم

تعقل کن گفت یا سیدی تعقل کردم فرمود ای عمران بدانکه اگر حق تعالی

خلق و اشیا را برای احتیاج افریده باشد که هر افریده صاحب حاجت

باشد پس هیچ چیز را نیافرید مگر انکه او را محتاج کردانید از انجهة میگویم

خلق را برای حاجت خود نیافرید ولکن با این خلق حاجتها را بعضی

بعضی نقل داد و بعضی را بر بعضی تفضیل و زیادتی نهاد بدون انکه

حاجتی بکو یا حاجتی بدونان داشته باشد پس از اغیر بود این اخوا

کرده باشد عمران گفت یا سیدی ایا قبل از افریدن موجودات میدانست

که انها را خلق خواهد کرد فرمود ای عمران این چیز برای نفی خلاف

اوست و انجا چیزی نبود که مخالف او باشد تا نفی انچه از نفس خود بنفس

انچه دانسته محتاج شود و حق تعالی بعلم ان حاجت ندارد و انجا غیر و مخالف

نیست که انرا برای ثبوت ان علم نفی کند مثل ادمی که چیزی را که بدانند باید بداند

که ان چیز را میداند تا اختلاف دانستن از او دور شود و دانستن ثابت بماند

و این بر حق تعالی روا نیست ای عمران ایا فهمیدی گفت بلی والله یا سیدی

مرا خبر ده که حق تعالی انچه را دانست باندیشه و ضمیر بود یا غیر ان حضرت فرمود

تمیز بگو که اگر او اشیا را بضمیر داند هیچ چاره از ان نمی یابی که ان ضمیر را

حدی باشد که معرفت بان منتهی شود عمران گفت ناچار است از ان حضرت

فرمود که ان ضمیر چه خواهد بود ایا شریک اوست یا جزو یا ایجاد کرده او

و حال انکه هیچیک صورت ندارد عمران در ماند و جوابی نگفت حضرت

فرمود باکی نیست که ما از تو میپرسیم که ایا او ان ضمیر را بضمیر دیگر میداند

اگر بگوئی بلی قول و ادعای خود را فاسد کرده خواهی بود ای عمران حق تعالی

بضمیر موصوف نکردد و ضمیر غیر متناهی متسلسل کردد و اخر تو را انتها

بدانی که واحد حقیقی بصفت موصوف نمیشود و زیاده از فعل و عمل و صنع
چیزی باو نسبت نتوان داد یعنی او صانع اشیا و فاعل کاینات است بحرف
ضمیر و مداخلت اندیشه و آلت و دران و آنچه مخلوق توهم میکنیم و ثابت
میسازیم در وهم نمیتوانیم کرد ای عمران این سخن را بفهم و آنچه را صواب
اقرب دانسته بنا دار بران کذا عمران گفت یا سیدی ایا مرا از حدود خلق
خبر ده مرا که آنها چگونه بود و معانی آنها چه و بر چند نوع میباشد حضرت
عموماً را بنهج صواب برای او بیان نمود و مباحثات مشکله میان حضرت
و عمران وقوع یافت و لیکن جهت اشکال و اغلاق و طول کلام از تذکار اجتناب
احوط دانسته هر کس خواهد بعیون اخبار الرضا رجوع نماید الحاصل
عمران صابی آخر الامر بحلیه ایمان متحلی گردید و کلمه شهادتین بر زبان
راند و جبین عجز و نیاز بر زمین مسکنت سایید و حق تعالی را سجده کرد و
سایر متکلمان و علمای ادیان که بفرموده مامون در آن مجلس اجتماع داشتند
از سوال آن جناب و احتراز را لازم شمرده زبان در کام خاموشی کشیدند
و روز رخ در نقاب حجاب آورد مردم متفرق شدند نوفلی گوید که چون مجلس
بر هم خورد محمد بن جعفر گفت که میترسم که مامون بحضرت امام رضا حسد برد و او را

مسموم

مسموم سازد یا او را ببلیه مبتلا گرداند باری بگو که خودداری کند و فضل
خود را بسیار ظاهر نسازد گفتم اگر من بگویم قبول نخواهد کرد گفت از جانب
من بگو که عمت چنین میگوید و من بخدمت آنحضرت رفتم و پیغام محمد را معروض
داشتم حضرت تبسم نمود و فرمود که حق تعالی عمم را محفوظ بدارد که من او را نیکو
میشناسم آنگاه یکی از غلامان خود را باحضار عمران صابی امر نمود من گفتم
فدایت او را من بهتر میدانم فرمود تو برو او را حاضر کن من عمران را آوردم و آنجناب
تلطفات و عواطفات بیغایات درباره او مبذول داشت و دو جامه و مرکبی
و ده هزار درهم و فضل هم ملکی بوی داد و حضرت او را والی صدقات گردانید
مال و مکنت بسیار بهم رسانید **گفتار** در بیان مباحثه و معارضه سلیمان
مروزی باشاره مامون با حضرت امام رضا در توحید و معرفت و الزام
یافتن سلیمان و انفعال مامون بمعاقبت از حسن بن محمد نوفلی روایت
کرده که مامون ملعون سلیمان مروزی را که از مشاهیر خراسان و در فن
مباحثه و مناظره یگانه دوران بود طلبید و گفت در این وقت ابن عم من علی
بن موسی الرضا علیه السلام از حجاز آمده است و میخواهد که با اصحاب خود با
مردم مکالمه نماید و من میخواهم که در روز ترویه نزد ما آیی و مناظره کنی

سلیمان گفت بر من ناگوار است که در مجلسی بود که مشحون از بنی هاشم و اعاظم مردم
باشد با مثل او مناظره کنم و او خجل شود که در تکلم او را سخت نمیتوان گرفت
مامون گفت برای آنکه قوه دانش و مناظره ترا دانسته‌ام ترا طلبیده‌ام
که او را الزام دهی غیر از این قصدی ندارم و اگر او را در یک کلمه عاجز
نمائی بر من خوشتر و گواراتر است سلیمان گفت هرگاه چنین است میان من
و او را جمع کن و مرا با وی گذار و خود از خلافت بگوشه نشین مامون چون از
طرف سلیمان خاطر جمع کرد یک کس نزد حضرت فرستاد و پیغام داد که مردی
از اهل مرو که در فن مکالمه گوی سبقت از همگنان ربوده و در میان اصحاب
کلام اهل خراسان وحید و یگانه است نزد ما آمده است اگر از آمدن به نزد
ما زحمت نمی‌افتی تشریف ارزانی فرما و لمحه با وی مکالمه نما آنحضرت
جهة تجدید وضو برخواست و بما خطاب کرد که شما پیشتر بروید و من بر اثر
شما می‌آیم نوفلی گفت یاسر خادم و خالد هر دو دست مرا گرفتند و با عمران
صابی بمنزل مامون بردند چون داخل شدیم و سلام کردیم پرسید برادرم
ابوالحسن ابقاه الله تعالی چه شد گفتم جامه میپوشد و میاید یا امیر مولای
تو عمران بر در ایستاده و اذن دخول میخواهد گفت کدام عمران گفتم عمران

صابی

صابی که بر دست تو مسلمان شد امر کرد که او را در حضور دخول دادند و
مرحبا گفت و با وی خطاب کرد که یا عمران از دنیا نرفتی تا در سلک بنی هاشم
انتظام گرفتی گفت حمد مر خدای را که مرا بر شما شرف و کرامت بخشید مامون
گفت یا عمران این سلیمان مروزی متکلم خراسان است عمران گفت یا امیر او
خود را یگانه عصر و وحید اهل خراسان میداند و در بدا انکار دارد مامون
گفت چرا با وی مناظره نمیکنی گفت اگر او راضی شود چرا نمیکنیم مقارن آن
مقال حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا داخل شد و فرمود چه سخن در میان
دارید عمران عرض کرد یا ابن رسول الله این سلیمان مروزی است سلیمان
گفت بلی آیا راضی میشوی یا ابالحسن میان ما و تو حکم باشد گفت اری اما
باید حجتی از برای من بیاوری که من او را بدیگران حجت سازم مامون گفت
یا ابالحسن تو در این باب چه میگوئی حضرت متوجه سلیمان شد و فرمود
که یا سلیمان تو از بدا چه چیز را انکار میکنی و حال آنکه حق تعالی میفرماید
که اولم یر الانسان انا خلقناه من قبل ولم یک شیئا یعنی آیا انسان نمی‌بیند
که ما خلق کردیم او را پیش از آنکه او چیزی بود و میفرماید که وهو الذی
یبدء الخلق و آیات متعدده دیگر که بدیع السموات والارض و یزید فی

الخلق ثم ابتدا، و بدء خلق الانسان من طین و آخرون مرجون لامر الله اما
یعذبهم و اما یتوب علیهم و ما یعمر من معمر و لا ینقص من عمره الا فی کتاب
و خلاصه مضمون آیات اینست که ابتدا میکند خلق را و بعد از آن اعاده
میکند و زیاد میکند در خلق آنچه میخواهد و ابتدا خلق کرد آدم را از گل
بنا بر قول مفسرین جماعتی موخر داشته شده اند برای امر خدا اگر ایشان را
عذاب کند یا توبه ایشان را قبول فرماید و عمر داده نمیشود بعمری و کوتاه نمی شود
عمر او مگر آنکه برای او نوشته شده سلیمان گفت آیا در این باب از پدران تو هیچ
روایتی بتو رسیده فرمود بلی از پدرم ابی عبدالله روایتی بمن رسیده است که
حق تعالی را دو علم است یکی مخزون و دیگری مکنون که بغیر از جناب جلال الهی
دیگری نمیداند و بدا از آن علمی میباشد که ملائکه و رسولان خود تعلیم نموده
و علمای اهل بیت نبی از انبیا دانسته اند سلیمان گفت میخواهم این مطلب را
از کتاب خدا برای من بیرون آوری حضرت فرمود حق تعالی به پیغمبر خود
خبر داده که فتول عنهم فما انت بملوم یعنی از ایشان اعراض کن که
مر تو ملامتی نیست و اراده نمود که ایشان را هلاک کند و بعد از آن بدا
کرد و فرمود که و ذکر فان الذکری تنفع المومنین یعنی ایشان را تذکر نما

دید

و دید و صیحه کرد ذکر نمودن تو ایشان را نفع دهنده است سلیمان گفت فدای
تو شوم دیگر بیان نما فرمود که پدرم از پدران خود مرا خبر داد که رسول خدا ص
فرمود که حق تعالی بیکی از پیغمبران خود وحی نمود که بفلان پادشاه بگو که روح او را
در فلان وقت قبض خواهم کرد آن پیغمبر تبلیغ رسالت نمود آن پادشاه از بالای
تخت خود بر زمین افتاد و بقای عمر خود را مسئلت نمود حق تعالی دعای او را
اجابت فرمود و به پیغمبر خود وحی کرد که او را خبر دهد گفت یا رب بر تو ظاهر
است که من هرگز دروغ نگفته ام حق تعالی باو وحی کرد که تو بنده مأموری
این خبر را باو برسان که حق تعالی از آنچه میکند سوال کرده نمیشود که و الله لا
یسئل عما یفعل ای سلیمان گویا تو در این باب با یهود مشابهت داشته
باشی گفت نعوذ بالله من ذلک مگر یهود چه میگویند فرمود که یهود
میگویند ید الله مغلولة یعنی دست خدا در غل است این سخن باعتبار
آنست که ایشان میگفتند که حق تعالی از کار فارغ شده است و هر چه
شدنی و ناشدنی است قضا و تقدیر بر آن رفته و دیگر کاری در دست
او نیست و اختیاری در او نمانده و کاری احداث نخواهد کرد حق تعالی فرمود
که غلت ایدیهم و لعنوا بما قالوا یعنی دستهای ایشان در غل و لعنت بر ایشان

باد بانچه گفته اند درین رسیله که قومی از پدرم موسی بن جعفر علیه السلام
از بدا سؤال نمودند فرمود چرا مردم در بدا انکار دارند که حق تعالی قومی را
موقوف سازد وامر ایشانرا بازپس اندازد سلیمان گفت با امرا خبر نمیدهی
که سوره انا انزلناه فی لیلة القدر در چه چیز نزول یافته فرمود یا سلیمان
حق تعالی در شب قدر تقدیر میکند وآنچه در آن شب تقدیر میکند محتوم
است یعنی قطعی است وتخلف وتبدیل در او جاری نمیشود سلیمان
گفت فدای تو شوم اکنون فهمیدم دیگر بیان نما فرمود یا سلیمان
بعضی از امور در نزد حق تعالی موقوفست در هر چه را میخواهد
مقدم وانچه را میخواهد مؤخر میسازد ای سلیمان علی بن ابیطالب
صلوات الله علیه میفرمود که علم دو نوعست وحق تعالی یکی را بملئکه و
رسل تعلیم کرده وآن البته چنان میشود وحق تعالی خود را وملئکه خود
ورسل خود را دروغگو نمیسازد ویک علم نزد او مخزونست وهیچیک
از بندگان خود را بر آن اطلاع نداده وانچه را که خواهد از آن مقدم
ومؤخر میسازد ومحو واثبات میکند انگاه سلیمان متوجه مامون
شد وگفت یا امیر دیگر بعد از این در بدا انکار نمی نمایم وتکذیب آن نخواهم

کرد

کرد انشاء الله تعالی مامون گفت یا سلیمان از هر چه بخواطرت میرسد از
ابو الحسن سؤال کن ومستمع باش واز انصاف درنگذر سلیمان گفت یا
سیدی سؤال کنم فرمود سؤال کن از هر چه میخواهی گفت چه میگویی
در کسی که اراده را نام وصفت میگرداند ومثل حی وسمیع وبصیر و
قدیر میداند حضرت فرمود نه شما گفتید که اشیا از انچه حادث شد و
خواست واراده خدا بود انواع گوناگون شد ونگفتید که از انجا حادث
شد که او سمیع وبصیر است واین دلالت بران میکند که اراده غیر او
گفت بلی فرمود که قدیمی با او ثابت کردی گفت اثبات نکردم فرمود پس
اراده محدث است گفت نه محدث نیست مامون گفت یا سلیمان با
مثل اوئی مکابره میکنی انصاف نگاه دار گویا نمیبینی که جمعی از اهل
کلام ونظر در این مجمع حاضرند انگاه متوجه حضرت شد وگفت یا
ابا الحسن با وی مکالمه نمای که او متکلم خراسانست آنحضرت اعاده
آن مسئله نمود وفرمود یا سلیمان پس اراده محدث است چه هر چیز که
ازلی وقدیم نباشد محدث است واگر محدث نباشد باید که ازلی وقدیم
باشد زیرا که حال از این دو بیرون نیست سلیمان گفت اراده الهی ازنست

با او همچون سمیع و بصیر و علیم است حضرت فرمود پس اراده او نفس
نفس اوست گفت نه فرمود مرید همچون سمیع و بصیر نباشد سلیمان
گفت او اراده کرد خود را چنانچه خود را دید و دانست و شنید و مرید
البته سمیع و بصیر و علیم است و فرقی ما بین مرید و انها نیست حضرت
فرمود مراد او از اراده خود را چه باشد با اراده کرد که چیزی باشد فرمود
یا حی و سمیع و بصیر باشد گفت اراده کرد که چیزی باشد فرمود پس این باراده
او باشد سلیمان گفت بلی حضرت فرمود هرگاه باراده او شده باشد
بقول تو که اراده کرد که حی و سمیع و بصیر باشد بی معنی شد سلیمان گفت بلی
البته باراده او شده است مامون و حضار از جواب او خندیدند
و حضرت نیز تبسم نمود و فرمود با متکلم خراسان مدارا کنید متوجه
سلیمان شد و فرمود یا سلیمان پس حق تعالی از حالی بحالی گشت و تغییر
در احوال او بهم رسید و در این صورت لازم آید که هنوز سمیع و بصیر
نباشد و این صفات در او حادث شده باشد حال آنکه حق تعالی از
تغییر و تبدیل و حدوث شیئی در ذات تعالی شانه منزه است سلیمان
در ماند بعد از آن با سلیمان فرمود مسئله از تو میپرسم گفت بپرس

فدای تو

فدای تو شوم فرمود مرا خبر ده که تو و اصحاب تو با مردم بانچه میفهمند
و میشناسند تکلم مینمایند یا بانچه نمیفهمند و نمیدانند گفت بلکه بانچه
مفهوم و معروف ایشان باشد فرمود پس میدانند که مرید غیر اراده و فاعل
قبل از مفعول است و این معنی قول شما را که مرید و اراده یکیست باطل
میکند گفت فدای تو شوم این اراده این معنی ندارد که مردم میدانند و
میفهمند حضرت فرمود پس هرگاه انچه شما میخواهید مردم نمیدانند
و تعقل نمیکنند پس ادعای شما که سمیع و بصیر است از علم معرفت و محض
قول است نه از روی علم و یقین سلیمان جوابی نگفت حضرت فرمود
یا سلیمان ایا حق تعالی جمیع انچه در بهشت و دوزخ است میداند گفت بلی
فرمود پس انچه حق تعالی از احوال جنت و نار میداند واقع خواهد شد گفت
بلی فرمود هرگاه اینها همه واقع میشود ایا حق تعالی برای ایشان زیاد
میکند یا باز میدارد و کم میکند سلیمان گفت فدای تو شوم چگونه
زیاد نکند و باز دارد که زیاده شدن انها نهایت ندارد و نعیم جنت
ابد الاباد مخلد است فرمود هرگاه نهایت انچه در بهشت و دوزخ
نداند و داننده او تمام شود علم خدای شما بر انها محیط است سلیمان

کفت برای انکه نمیدانند کان دو چیز تمام شدن ندارد چرا که حق تعالی
انها را بخلود وصف کرده است حضرت فرمود که علم داشتن انها
انقضا انکند که تمام و منقطع شوند حال انکه ترا واضح کردانید ای
سلیمان ایا باین میکویی که اراده فعل است یا غیر فعل کفت بلکه
فعل است فرمود پس محدث است چرا که فعل همه محدث است کفت فعل
نیست فرمود پس حق تعالی قدیمی دیکر است سلیمان کفت اراده انشاست
فرمود ای سلیمان این قولیست که ضرار و اصحاب او دارند بران عیب میکنند
که میکویند که هر چه حق تعالی در اسمان و در زمین و صحرا و دریا از سک
و خوک تا انسان تا چهارپایان خلق کرده چه اراده خدا باید چه اراده
خدا میمیرد و میزاید و میخورد و میاشامد و نکاح میکند و ظلم و فواحش
میکند و کافر و مشرک میشود پس حق تعالی از او بیزاری میجوید و او را
عذاب میکند و بقول این کروه همه اراده است سلیمان کفت نه بلکه اراده
همچون سمیع و بصیر و علیم است حضرت فرمود باز بر سر سخن اول
بر کشتی اکنون اقرار کردی که سمیع و بصیر و علیم مصنوعند یا غیر مصنوع
کفت غیر مصنوع فرمود یکبار میکویی که اراده نکرده و باز میکویی

کا اراده

کا اراده کرده هرکاه اراده همچون سمیع و بصیر و علیم و مصنوع و مفعول
نیست اراده را چکونه نفی میتوان کرد که کفت اراده کرد و نکرد مانند انست
که یکبار میکوییم که داناست و یکبار میکوییم که ندانست حضرت فرمود
که اینها یکسان نیستند زیرا که نفی معلوم مقتضی نفی علم نیست و نفی
مراد مقتضی نفی اراده است چه هرکاه چیزی اراده کرده نشود اراده
نباشد اما انکه معلوم نباشد علم نیست [illegible] است که ادمی با وجود
انکه نبیند باشد چیز را بصیر است سلیمان کفت اراده مصنوع است فرمود
هرکاه اراده مصنوع باشد برخلاف سمیع و بصیر حادث خواهد
بود زیرا که سمیع و بصیر مصنوع نیستند و این مصنوع است سلیمان
کفت این صفتی است از صفات او و قدیم و ازلی فرمود در این صورت
لازم میاید که انسان قدیم و ازلی باشد کفت لازم نمیاید زیرا که او اراده
نکرد فرمود ای خراسانی تا کی اینهمه غلط میکنی نه همه اشیا باراده خدا
موجود شد کفت نه فرمود هرکاه باراده و مشیت و امر و مباشرت او
نشد پس چکونه شد سلیمان درماند و جوابی نکفت حضرت فرمود
ایا نظر از قول حق تعالی خبر [illegible] که و اذا اردنا ان نهلک قریة امرنا مترفیها:

ففسقوا فیها علی قول المفسرین یعنی هرگاه که اهل قریه را هلاک کنیم
متنعمان ایشان را امر نماییم که مرتکب فسق شوند تا عذاب
بر ایشان متحقق گردد یا بخواسته است که اراده احداث میکند گفت
آری فرمود هرگاه اراده احداث کند پس قول تو که اراده او بعضی از او
باطل شد زیرا که خود را احداث نکند و از حال خود تغییر نماید تعالی
الله عن ذلک سلیمان گفت این خواسته است که اراده احداث
میکند فرمود پس چه خواسته است گفت فعل خواسته است فرمود
وای بر تو تا کی این سخن را باز گردانی پس هرگاه چنین باشد اراده
محدث است چه هر فعل محدث میباشد گفت اراده این معنی ندارد
فرمود تا حق تعالی خود را برای شما وصف کرده است که بدون معین
و علم قدیم و حدیث اراده کرد پس هرگاه اراده اینجا معنی ندارد
و قول شما که حق تعالی چنانچه همیشه سمیع و بصیر و علیم است همیشه
مرید است باطل باشد سلیمان گفت مقصود من آنست که اراده فعل
اوست و همیشه بوده است فرمود آیا ندانسته که هرچه همیشه باشد
مفعول نتواند بود در یکحال هم قدیم و هم حادث نباشد سلیمان درماند

وجواب

وجواب نگفت حضرت فرمود باکی نیست سوال خود را تمام کن گفت من
گفتم اراده صفتی از صفات اوست فرمود تا چند این را بگوئی آخر این صفت
محدث است یا قدیم و لم یزل است گفت محدث است فرمود الله اکبر پس
اراده محدث است هرچند صفتی است ازلی و قدیم از صفات او سلیمان
درماند و جواب نداد حضرت فرمود بدانکه هرچه ازلیست مفعول نگردد
و احداث نتواند نمود گفت تا او چیزی اراده نکند نمیشود یعنی با وجود آنکه
لم یزل است باید که این اراده فعل او باشد فرمود یا سلیمان وسوسه بر تو
غالب آمد این صفت کیست که لم یزل خلق و فعل او باشد بکند و خلق
نماید و نمیدانند که چه میکند تعالی الله عن ذلک سلیمان گفت من
گفتم همچون سمیع و بصیر و علیم است مأمون گفت وای بر تو یا سلیمان چند
غلط کنی و سخن از سر گیری این سخن را بگذار و سخن دیگر بگو حضرت
فرمود بگذارید بگوید و مسئله اش را قطع مکن تا حجت خود سازد و فرمود
یا سلیمان تکلم نما گفت تا من گفتم که آن همچون سمیع و بصیر و علیم است
فرمود مرا خبر ده که اراده یک معنی دارد یا معانی مختلف گفت یک معنی
دارد فرمود پس معنی اراده همه یکیست گفت بلی فرمود آیا این قرار

لازم میاید که اراده قیام اراده مفقود دارد و حادث اراده موقوف باشد
چون اراده همه یکیست بعضی بر بعضی مقدم نباشد و همه یک چیزند
سلیمان گفت اراده مختلف است فرمود پس بگو که اراده است یا غیر اراده
گفت بلکه اراده است فرمود هرگاه عین اراده باشد مرید در
شما مختلف شد گفت یا سیدی اراده عین مرید نیست فرمود پس
محدث باشد والا قدیم دیگر با وی خواهد بود سلیمان نفهمید گفت
بلکه اراده نامی از نامهای اوست فرمود این نام را خود بر خود گفته
فرمود پس سزاوار نیست که تو این نام را بر وی گذاری گفت بلی او
خود را وصف کرده است که مرید است فرمود پس خود را بان وصف
کرده پس خبر داده که این نامی از نامهای اوست سلیمان گفت
زیرا که اراده او علم اوست فرمود ای جاهل از این قرار هرگاه چیزی را
داند اراده میکند گفت اری فرمود اگر اراده نکند نمیداند فرمود
این را از کجا میگوئی و بر انکه اراده علم اوست چه دلیل داری حال
انکه علم او محیط است بانچه هرگز اراده نمیکند چنانچه خداوند
فرموده است ولئن شئنا لنذهبن بالذی اوحینا الیک و

میدانند

میدانند که چگونه میمیرد و نمیمیرد سلیمان گفت از انجهت که از کار فارغ
شده است نمیمیرد و چیزی در کار نمی افزاید حضرت فرمود که این قول یهود
است پس اگر چنین باشد چگونه فرموده است که ادعونی استجب دعا کنید
تا استجابت کنم گفت مراد این است که بر استجابت دعا قادر است فرمود
ایا بچیزی وعده میدهد که بان وفا نمیکند پس هرگاه از کار فارغ شده چگونه
میفرماید یزید فی الخلق ما یشاء و جای دیگر فرموده که یمحو الله ما یشاء
ویثبت وعنده ام الکتاب سلیمان جواب نگفت حضرت فرمود یا سلیمان
ایا خلق میدانند که انسان موجود میشود و اراده نمیکند که در این روز
فوت شود و او نمیمیرد گفت اری فرمود ایا میدانند که انچه اراده میکند
که بشود میشود یا میدانند که انچه اراده نمیکند که بشود میشود گفت هر دو
هر دو را میدانند که میشود فرمود از این قرار باید بداند که شخص زنده
مرده است و ایستاده نشسته و کور بیناست و این بدیهی المحال
است گفت یکی را میدانند که میشود و نه هر دو را فرمود کدام یک میشود
انچه اراده کرده یا انچه اراده نکرده گفت بانچه اراده کرده است که بشود
حضرت و مامون و اصحاب مقالات از جواب بازماندن او خندان شدند

وحضرت فرمود ای سلیمان این عمران این سخن شد که گفتی خدا میداند
که فلان کس امروز فوت میشود اما اراده نکرده بود که در امروز
فوت شود و اینکه خلقی آفریند اما اراده نداشت که ایجاد کند و
نمیخواست که بیافریند پس هرگاه که خدا بداند که انچه اراده ندارد
که شود بداند پس چگونه میداند که انچه اراده دارد که بشود میشود
سلیمان گفت سخن من اینست که اراده نه اوست و نه غیر او حضرت
فرمود ای جاهل اینکه گفتی که او نیست یعنی غیر اوست و اینکه غیر
او نیست یعنی اوست پس هم اوست و هم او نیست سلیمان گفت
او هر چیز را میداند که چگونه میکند فرمود بلی گفت پس این اقتضا
میکند که اثبات چیزی کرده باشد فرمود که این سخن محال است
چه بسیار است که شخص بنا میتواند کرد اما نمیکند و میتواند دوخت
و نمیدوزد و بالجمله صفت نیکو میداند و هرگز نمیکند ای سلیمان
آیا حق تعالی میداند که واحد است و چیزی با وی نیست گفت آری
فرمود پس این اقتضا میکند که اثبات چیزی کرده باشد گفت خدا
نمیداند که او نمیداند که او واحد است و چیزی با وی نیست گفت ای
فرمود پس این اقتضا میکند که اثبات آن چیز کرده باشد سلیمان گفت خدا
نمیداند که او نمیداند که او واحد است و چیزی با او نیست فرمود که
که تو

که تو این را میدانی گفت بلی گفت تو از خدا عالمتری و این مسئله نزد تو
محال است که او واحد و یگانه بود و چیزی با وی نباشد و سمیع و بصیر
و قادر باشد گفت بلی فرمود هرگاه اینها را نمیداند چگونه ما را خبر
داده که او واحد و یگانه و سمیع و بصیر و علیم و خبیر است ای سلیمان
اینها رد قول حق تعالی و تکذیب اوست تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا
ای سلیمان چون صانع تعالی صنع چیزی را نمیداند که چیست و آن صنع
چه گونه است چنان اراده تواند کرد چه هرگاه صانع صنع او را نداند
قبل از صنع آن چیز متحیر خواهد بود تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا
سلیمان گفت از این جهت است که اراده قدرت است حضرت فرمود که حق
سبحانه و تعالی بر انچه هرگز اراده نمیکند قادر است چنانکه میفرماید ولئن
شئنا لنذهبن بالذی اوحینا الیک والبته چنین است و اگر اراده قدرت
باشد باید تقدیری که دارد اراده کرده باشد که برد سلیمان عاجز ماند
و سکوت اختیار نمود مأمون گفت ای سلیمان این دانا و اعلم و افضل
هاشمیانست سلیمان از انفعال سر به زیر افکند و مردم متفرق شدند و
لیکن این معنی نیز علاوه حقد و حسد و بغض و عناد مأمون گردید و

و بار دیگر علی بن محمد بن جهم را امر نمود که در عصمت انبیا با آنحضرت مباحثه
کرد و آن منکوب و منفعل گردید **گفتار** در مباحثه نمودن علی بن محمد بن
جهم با حضرت امام رضا علیه السلام و انفعال آن بد فعال و مامون ملعون ابن
بابویه رحمه الله از ابو صلت هروی روایت کرده است که چون مامون
ارباب مقالات و ملل را جمع نمود و هر یک از ایشان منکوب و مغلوب
گشتند مامون بار دیگر با انعقاد مجلس فرمان داد و محفلی مشحون از اعاظم
و اشراف و ارباب مقالات ترتیب نمود و بعد از انعقاد مجلس و اجتماع
امم مختلفه علی بن محمد بن جهم که در علم مباحثه سرآمد ایشان بود با شاهزاده
مامون گفت یا ابن رسول الله در عصمت انبیا چه میفرمایی فرمود که ایشان
معصومند گفت در قول حق تعالی چه میگویی فعصی آدم ربه فغوی و دیگر
پیغمبر باید وذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه یعنی آدم
بسبب خوردن گندم مرتکب معصیت شد و یونس در وقتی که خشمناک
از نزد قوم رفت گمان کرد که ما هرگز بروی تقدیر نخواهیم یافت و در باب
یوسف پیغمبر باید ولقد همت به وهم بها یعنی زلیخا قصد یوسف
نمود و یوسف نیز قصد زلیخا کرد و در باره داود پیغمبر باید وظن داود انما فتناه

فرمود

فرمود یعنی گمان برد که ما او را مفتون کردیم و در حق پیغمبر خود محمد
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود وتخفی فی نفسک ما الله مبدیه
یعنی پنهان میداری در خواطر خود آنچه را که حق تعالی ظاهر میگرداند
حضرت فرمود که وای بر تو ای علی از خدا بترس و فواحش و قبایح بانبیا
نسبت مده و کتاب خدا را برای و گمان خود تاویل مکن که حق تعالی میفرماید
که کلام مرا تاویل نمی تواند کرد مگر استواران صاحب قدم در علم ای
ابن جهم آنکه حق تعالی فرمود فعصی آدم ربه فغوی حضرت آدم را
برای آن آفرید که در زمین حجت و خلیفه او باشد نه در بهشت و حال آنکه
در بهشت و در زمین معصیتی از او صادر شد و عصمت او در زمین واجب
بود تا مقادیر امر الهی تمام شود و چون او را بزمین آورد بمضمون کریمه
ان الله اصطفی آدم ونوحا وآل ابراهیم وآل عمران علی العالمین آدم و
نوح و آل ابراهیم و آل عمران را از میان عالمیان برگزید و آدم را حجت و
خلیفه خود گردانید و آیه وذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن
نقدر علیه که در شان یونس نزول یافته مضمون آن اینست که یونس
یقین کرد که حق تعالی روزی را بر او تنگ نگیرد چنانچه فرموده که هرگاه

مبتلا کند اورا بمرود کار پس برقا ورا باو نتوانکرد نه انکه براو قادر نیستم
بلکه اینست که روزی را براو نتوان نمی کردم اکر او بمعنی شهود ظن بد کند
که خدا براو قادر نیست کافر میبود اما قول حق تعالی در حق یوسف ع
ولقد همت به وهم بها زلیخا قصد یوسف کرد و یوسف بسبب انکه
ان مرد دل او برزك نمود و قصد کرد که اکر اورا برانکار اجبار کند
اورا بقتل برساند و حق تعالی اورا از کشتن زلیخا و ارتکاب عمل بد و قبیح
که عبارت از قتل و زناست نجات داد چنانچه میفرماید کذلك لنصرف
عنه السوء والفحشاء یعنی این برای انست که عمل بد و قبیح و قتل
و زنا را از او باز کردانیم ای ابن جهم ان قومی که در نزد شما اند در باب
داود علیه السلام چه میکویند کفت ایشان میکویند که داود در محراب
عبادت خود برای نماز قیام داشت که ابلیس خود را بصورت
مرغ بسیار خوبی بر نظر او جلوه داد و او از مشاهده ان مرغ بیطاقت
شد و نماز را قطع کرد و برخواست که اورا بکیرد مرغ پرواز کرد و
بر کنار بام نشست و داود بر بام برامد و مرغ بخانه اوریا بن حنان
رفت و مقارن انحال نظر او برزن اوریا افتاد که غسل میکند ازوفود

حسن و وجاهت او و بر او حب او میل نمود و بصاحب لشکری که اوریا در
تحت فرمان او بود بغزوه فرستاده و نوشت که اوریا را در مقدمه
تابوت بدارد و امیر عسکر حسب الفرمان داود اوریا را بر مقدمه تابوت
بداشت و بر مشرکان ظفر یافتند داود از این معنی اندوه کین شد و بار دیکر
نوشت تا اورا پیش تابوت باز دارد در این مرتبه کشته شد و داود زن
اورا بحباله نکاح خود در اورد حضرت دست مبارك بر جبین منوّر
خود زد کفت انا لله وانا الیه راجعون پیغمبری از پیغمبران خدا را
بتهاون و عدم مبالات بنماز نسبت داده اید و کفتید که نماز را قطع
کرد و از پی مرغ رفت و بعد از ان بچنین عمل قبیحی ارتکاب نمود و در قتل
اوریا سعی فرمود ابن جهم کفت یا ابن رسول الله پس خطیئه داود چه بود
حضرت فرمود ویحک یا ابن الجهم در خاطر داود کذشت که حق تعالی از او
داناتر و اعلم تری نیافریده است بنا بران ملکان ان دو ملک را
نزد وی بمحاکمه فرستاد و ایشان کفتند با یکدیکر مخاصمه داریم یکی بر ان
دیکری ستم کرده ایم چنانکه این برادر من نود و نه کوسفند دارد و
من یکی دارم و لیکن کوسفند مرا داخل کوسفندان خود کرده است حضرت

حضرت داود بدون انکه سبب ورا بپرسد یا بیّنه ازاو طلب نماید فرمود
که صاحب نودونه گوسفند بر صاحب گوسفند واحد ستم کرده است
چون این حکم موافق قانون مرافعه نبود خطیئه اوان بود چنانکه کلام
خدا بان ناطق است که انا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین
الناس بالحق تا اخر ایه پس ابن جهم گفت یا ابن رسول الله قصه اوریا
چگونه بود فرمود که در عهد داود چنان مقرر بود که امر زنی که شوهرش
کشته یا مرده باشد دیگر شوهر نمیکرد حق تعالی داود را باین معنی گرامی
داشت در زن دادن شوهر مرده یا کشته شده را بازدواج خود
در اورد حضرت داود بعد از قتل اوریا و بعد از انقضاء عده اورا
بحباله نکاح خود در اورد چون این رسم در ان زمان معتاد نبود
بر مردمان شاق و دشوار نمود اما انچه درباره محمد صلی الله علیه
واله وسلم گفتند که حق تعالی در حق او فرمود که در خاطر خود پنهان
میداری انچه خدا اورا اشکار کننده است و از مردمان میترسی که حق
تعالی سزاوار تراست که ازاو بترسی بدانکه حضرت احدیت اسامی زنان
دنیا و اخرت رسول خود و امهات مومنین را که یکی از انها

زینب بنت جحش که در ان زمان در حباله زید بن حارثه انتظام داشت
به پیغمبر خود خبر داده بود انحضرت از بیم انکه منافقان نگویند که زن
دیگری را از زنان خود و امهات مومنین میشمارد و در نفس خود
پنهان داشت و از ترس قول ایشان اظهار این معنی نکرد بنابران
حق تعالی بان وحی نمود که تو در نفس خود از مردم میترسی و پروردگار
عالمیان سزاوارتر است که ازاو بترسی و خداوند عالم تولی تزویج کسی
را از خلق خود ننمود مگر تزویج حوا از ادم و زینب را از رسول خدا
و فاطمه را از علی بن ابیطالب و به پیغمبر خود وحی کرد که چون زید قضاء
حاجت خود را از زینب نمود اورا زن تو کردیم راوی گفت که علی بن محمد
جهم از کلمات هدایت ایات انحضرت بگریه در امد و گفت یا ابن رسول
الله بسوی خدا توبه میکنم که بعد از این درباره انبیا چیزی نگویم
مگر انچه از زبان در دربار شما استماع نمودم و در این مرتبه بتربیه
مراد مامون بر خلاف مقصود بر امد و مردم متفرق شدند و مامون
بار دیگر مجلس منعقد گردانید و خود در عصمت انبیا با انحضرت مباحثه
نمود **گفتار** در مباحثه نمودن مامون با حضرت امام رضا علیه الاف

التحیة والثنا در عصمت انبیا و الزام مأمون او بعنایت حضرت اله

ابن بابویه از علی بن محمد جهم روایت کرده است که گفت بار دیگر
مأمون مجلسی منعقد ساخت و گفت یا ابن رسول الله تو
میگوئی که انبیا معصومند فرمود بلی گفت پس کریمه عصی آدم
ربه فغوی چه معنی دارد فرمود حق تعالی با آدم گفت که تو با جفت
خود در بهشت ساکن شوید و آنچه از میوهای آن میخواهید بخورید
مگر از درخت گندم که بسوی او نزدیک مشوید و آن درخت را
با ایشان نمود و ایشان از میوهای بهشت میخوردند و تنعم میکردند
تا آنکه شیطان ایشان را وسوسه کرد و گفت حق تعالی شما را از تقرب
باین درخت نهی نکرده و آن درخت دیگر است و سبب از نهی کردن
از خوردن میوهای این شجر بود که اگر از آن بخورید در بهشت مخلد
خواهید بود و قسم یاد کرد که من یکی از ناصحان شمایم کما قال الله تعالی
الا ان تکونا خالدین وقاسمهما انی لکما لمن الناصحین چون آدم
و حوا قبل از آن کسی را ندیده بودند که بحق تعالی سوگند دروغ یاد
نماید بقسم شیطان اعتماد نمودند و شیطان ایشان را فریب داده

غافل

غافل گردانید تا از آن گندم خوردند و اینحالت قبل از آنکه آدم بنبوت
مبعوث شود از او صدور یافت و این گناهی نبود که باعث ارتکاب آن مستحق
دخول نار گردد بلکه از گناهان صغیره بود که قبل از نزول وحی بر انبیا جایز
است و حق تعالی صغایر را می بخشد و چون ایزد تعالی آدم را برای نبوت برگزید
معصوم شد و بعد از آن هیچ صغیره و کبیره از او صدور نیافت چنانچه
حق تعالی میفرماید که فعصی آدم ربه فغوی یعنی چون آدم معصیت نمود و گناه
خود نمود در گمراهی افتاد و بعد از آن توبه کرد حق تعالی توبه او را پذیرفت
و برای رسالت و هدایت خلقان برگزید کما قال الله تعالی ان الله اصطفی
آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین مأمون گفت مرا خبر ده
از قول حق تعالی فلما آتاهما صالحا جعلا له شرکاء فیما آتاهما یعنی
چون خداوند عالم آدم و حوا را فرزندان صالح عطا کرد برای خدا شریکان
قرار دادند در آنچه ایشان را عطا کرد حضرت فرمود که چون حق تعالی
حوا را با آدم تزویج نمود ایشان در مقاربت دعا با خداوند عالم عهد
کردند که اگر نسل نیکوئی بما عنایت فرمائی ما از شاکران خواهیم
بود حوا پانصد شکم از آدم حامله شد و در هر مرتبه پسر و دختر تمام

خلقت پاک اندام عاری از عیوب واقف روی تولد یافت آدم و حوا
بعهد خود وفا نموده بشکرگذاری حضرت باری تعالی پرداختند
نسل ایشان که بدو صنف متصف بودند بعضی ذکور و بعضی
اناث برخلاف پدر و مادر خود و بانچه حق تعالی بایشان عطا کرده بود
شکر الهی بجا نیاوردند و برای خدای شریکان قرار دادند مأمون
گفت گواهی میدهم که تو فرزند بحق رسول الله میباشی یا ابا الحسن
مرا از مضمون این آیه خبر ده فلما جن علیه اللیل رای کوکبا قال هذا
ربی یعنی چون شب در آمد و نظر ابرهیم بر ستاره زهره افتاد گفت
این پروردگار منست حضرت فرمود که نه چنین است بلکه مردم عصر
خلیل الرحمن بر سه صنف بودند صنفی ستاره زهره را میپرستیدند
و صنفی بعبادت قمر قیام داشتند و صنفی آفتاب را معبود خود
میدانستند چون حضرت ابرهیم از خانه که در زیر زمین از برای او
ساخته بودند بیرون آمد و نظر او بر ستاره زهره افتاد بر وجه
انکار و استخبار گفت این پروردگار من باشد بعد از آنکه زهره
غروب کرد گفت من چیزی را که غایب شود و افول نماید دوست ندارم

بریم

زیرا که افول و غروب از صفات حادث است نه از صفات قدیم چون
ماه بیرون آمد و شعاع انرا زیاده بر شعاع زهره مشاهده کرد بر
سبیل کنایه و انکار گفت این پروردگار منست چون ماه غروب
کرد گفت اگر پروردگار من مرا هدایت نمیکرد هر آینه من از گمراهان
میبودم و بعد از آنکه شب بسر آمد و آفتاب بان نور و ضیا طلوع نمود
بر وجه انکار و استخبار گفت این پروردگار منست چه از ماه و زهره
بزرگتر است و نورانی تر چون آفتاب افول و غروب نمود و با نگروهی
که بعبادت زهره و ماه و آفتاب قیام داشتند گفت یا قوم انی بریء
شما بحق تعالی شریک میگردانید بیزارم و روی خود را بخداوندی
آوردم که خالق آسمان و زمین است بر وجه اخلاص و نیستم از
شرک آورندگان و غرض آنحضرت از این سخنان آن بود که بطلان مذهب ایشان
را ظاهر و ثابت گرداند و این حجت را بالهام ایزدی القا کرده
تلک حجتنا آتیناها ابرهیم علی قومه مأمون گفت لله درک
یا ابا الحسن مرا از قول ابرهیم خبر ده که رب ارنی کیف تحیی
الموتی قال اولم تؤمن قال بلی ولکن لیطمئن قلبی حضرت فرمود

خدای تبارک وتعالی بحضرت ابرهیم خبر داده بود که یکی از بندگان خود را
خلیل خود خواهم کرد ابنکه اگر احیای اموات از من مسئلت نماید
مسئول ورا مبذول داده ام ودر خواطر ابرهیم خطور کرد که اما آن
خلیل او خواهد بود جهة تحقیق ابن معنی گفت پروردگارا میخواهم
که بمن بنمائی که مرده را چسان زنده میکردانی حق تعالی باو وحی کرد که مگر
تو ایمان نیاورده گفت خداوندا اورده ام ولیکن میخواهم که دلم
مطمئن کردد که آن خلیل موعود منم تا انکه خطاب الهی باو رسید که
ای ابرهیم چهار مرغ را بگیر وذبح کن واعضای انها را بهم ممزوج کن
وبچهار قسم منقسم ساز وهر قسم را بر سر کوهی از کوههای انحوالی
بگذار وبعد از ان هر یک را باسمه بسوی خود بخوان که پرواز کنان
بسوی تو خواهد امد حضرت ابرهیم حسب الفرمان ملک قدیم
کرکسی و مرغابی وطاوسی وخروسی را گرفت وذبح کرد واعضای انها
را درهم کوبید وبهم ممزوج ساخته وچهار قسمت نمود وهر قسمی را
بر سر کوهی از کوههای انحوالی گذارده ومنقارهای ایشانرا در میان
انگشتان خود گرفت ودانه واب نزد خود گذاشت وهر یک را

بنام

بنام خود خواند بقدرت کامله الهی اجزای انها در طیران امده
بعضی با بعضی پیوستند تا بدنهای ایشان درست شد وبسوی
انحضرت پروان نمودند وهر یکی بکردن وسر خود پیوستند و
ابرهیم منقارهای ایشانرا گذاشت که پرواز کردند وبعد از ان
نشستند واز ان اب ودانه خوردند وگفتند یا نبی الله همچنانکه
تو مارا زنده کردی حق تعالی ترا زنده کند ابرهیم گفت بل الله یحیی
الموتی ویمیت وعلی کل شیء قدیر یعنی پروردگار عالم زنده گرداند
ومیمیراند وبر همه چیز قادر است مأمون گفت بارک الله فیک
یا ابا الحسن دیگر مرا از قول حق تعالی خبر ده که فوکزه موسی فقضی
علیه قال هذا من عمل الشیطان حضرت فرمود که موسی کلیم الله
در میان مغرب وعشا بشهری از شهرهای فرعون داخل شد
واهل انشهر را از غافلان یافت ویکی از شیعیان خود را دید که
با یکی از دشمنان او مجادله میکرد چون نظر شیعه او بر موسی افتاد
باو استغاثه نمود وانحضرت بحکم خدا مشتی بران قبطی زد واو
هلاک شد موسی گفت این از عمل شیطان بود یعنی جنگ ایشان

نه کشتن موسی قبطی را مامون گفت پس قول موسی ع چه معنی
دارد که رب انی ظلمت نفسی فاغفر لی حضرت فرمود مقصود موسی
از این سخن آن بود که بقریه از قری که اهل آن معاندان بودند وارد
شد مناجات کرد که ای پروردگار من مرا از نظر ایشان مخفی دار
تا مرا نه بینند و بقتل من مبادرت نمایند حق تعالی مسئلت او را
اجابت کرد و از نظر اعدا مخفی شد و از شر ایشان صیانت نمود
موسی گفت رب بما انعمت علی تا آخر آیه یعنی پروردگار من بازاء
این قوتی که بمن عطا کرده که مردی را بیک مشت هلاک ساختم هرگز
معین و ظهیر مجرمان نشوم و در راه تو با کفار جهاد کنم تا از من
راضی شوی و موسی از نهایت خوف در آن روز را تا شب آورد
و در صبح آن روز جهت تحقیق آن امر که آیا کسی شخص قاتل آن قبطی
خبر دارد تا بیرون آمد که ناگاه دید که آن مرد دیروز با قبطی دیگر
جنگ میکند چون نظر آن شخص بر موسی افتاد از او یاری خواست
موسی گفت عجب مردی بوده دیروز با دیگری جنگ کردی و امروز
با دیگری و خواست که بر خصم او حمله آورد شیعه او از بیم آنکه مبادا

او را تادیب نماید گفت یا موسی همچنانکه شخص دیروز را کشتی
میخواهی ام این مرا نیز بکشی مامون گفت جزاك الله عن انبیائه خیرا یا ابن
رسول الله چه معنی دارد قول موسی با فرعون فعلتها اذا و انا من
الضالین حضرت فرمود که در وقتی که موسی نزد فرعون آمد
فرعون گفت ای موسی کفران نعمت من کردی و یکی از اتباع مرا کشتی
موسی گفت چون راه را گم کرده بودم بشهر تو داخل شدم و از خوف
تو از آنجا گریختم و حق تعالی مرا بحق عالم گردانید و برسالت برگزید چنانچه
حق تعالی به پیغمبر خود صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که الم یجدك یتیما
فاوی یعنی چون تو را تنها یافتم مردم را بسوی تو مکان دادم و وجدك
ضالا فهدی و قوم را چون بسوی تو گمراه یافتم ایشان را بشناخت
و معرفت تو هدایت نمودم و وجدك عائلا فاغنی و تو را غنی
گردانیدم بانکه دعای تو را مستجاب ساختم مامون گفت بارك الله
فیك مرا از قول خدا خبر ده که ولما جاء موسی لمیقاتنا و کلمه ربه
قال ارنی انظر الیك قال لن ترانی الی آخر آیه که در وقتی که موسی
بوعده الهی بطور سینا رفت گفت پروردگارا خود را بمن بنما تا تو را

ببینیم خطاب آمد که تو مرا نتوانی دید کی جایز است که کلیم خدا موسی
بن عمران نداند که حق تعالی دیده نمیشود که این مسئلت نماید حضرت
فرمود کلیم خدا میدانست که حق تعالی ازان منزه است که بدیدها
دیده شود اما چون حق تعالی با او مکالمه نمود و بسوی خود تقرب داد
و موسی نزد قوم خود آمد و ایشانرا خبر داد گفتند ما دامی که کلام
خدا را نشنویم بتو ایمان نمیآوریم و موسی هفتاد هزار نفر را از میان
قوم خود که عدد ایشان هفتصد هزار مرد بسیار اختیار کرد و از آنجمله
هفتاد هزار کس را برگزید و از میان ایشان هفتصد نفر را انتخاب
نمود و از هفتصد کس هفتاد مرد را اختیار کرد و برای میقات پروردگار
خود ایشانرا بطور سینا برد و ایشانرا در دامن کوه گذاشت و خود
بفراز کوه برآمد و سئوال قوم را از حق تعالی مسئلت نمود خداوند
عالم کلام خود را در درخت ایجاد فرمود تا ایشان از فراز و نشیب و
اطراف و جوانب کلام الهی را شنیدند و ایشان باین معنی قایل نشدند
گفتند تا ما خدا را نه بینیم ایمان نمیآوریم چون این سخن عظیم را
بزبان راندند و استکبار و عتو نمودند حق تعالی صاعقه فرستاد

وان

وان هفتاد نفر را هلاک کرد فلما قالوا هذا القول العظیم واستکبروا
وعتوا بعث الله عز و جل صاعقة فاخذتهم بظلمهم فماتوا موسی گفت
پروردگارا چون من بسوی بنی اسرائیل بازگردم و گویند اگر تو در قول
خود صادق بودی ایشانرا برای چه بردی و بکشتن دادی من در جواب
ایشان چه بگویم حق تعالی ایشانرا زنده گردانید و باتفاق موسی بسوی
قوم برگشتند و ایشان گفتند اگر تو از حق تعالی مسئلت میکردی که خود را
بتو نماید که او را ببینی و ما را خبر دهی تا معرفت او بوجه کمال بحصل
ما گردد هر آینه التماس ترا اجابت مینمود موسی گفت یا رب انک
قد سمعت مقالة بنی اسرائیل یا الها تو سخن ایشانرا می شنوی حق
تعالی فرمود یا موسی سلنی ما سئلوک فلن اوخذک بجهلهم فعند
ذلک یعنی ای موسی سوال کن از آنچه از تو سوال میکنند که من ترا
بجهل ایشان مواخذه نمیکنم موسی گفت رب ارنی انظر الیک
بروردکارا خود را بمن بنما تا ترا ببینم حق تعالی فرمود لن ترانی مرا
نبینی هرگز و لیکن بجانب کوه نظر کن اگر در مقام خود مستقر باشد
و حق تعالی با بعضی از آیات خود با آنکوه تجلی نمایید نمود و آنکوه از یکدیگر

باشد و موسی از هیبت آن بر زمین افتاد و مدهوش گردید و بعد
از آنکه بهوش آمد گفت سبحانک تبت الیک تنزیه میکنم ترا بمعرفت
توای جهل قوم خود و بسوی تو باز گشت مینمایم و اول مؤمنانم با آنکه
تو دیده نمی شوی مأمون گفت لله درک یا ابا الحسن دیگر مرا خبر ده از قول
حق تعالی که ولقد همت به وهم بها لولا ان رای برهان ربه حضرت فرمود
چون زلیخا قصد یوسف کرد اگر یوسف برهان پروردگار خود را
نمیدید او نیز مثل زلیخا قصد او میکرد ولیکن او معصوم بود و معصوم
قصد گناه و مرتکب آن نمیشود چنانچه پدرم از پدران خود حضرت
صادق علیه السلام مرا خبر داد که زلیخا قصد کرد که بکند و یوسف قصد کرد
که نکند مأمون در حق حضرت دعای خیر نمود و گفت مرا از کلام حضرت
عزت خبر ده که وذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه فنادی
فی الظلمات حضرت فرمود که چون یونس بن متی از میان قوم خود
خشمناک بیرون رفت یقین داشت که ما روزی را بر او تنگ نمیگردانیم و لفظ
نقدر در این مقام بمعنی تنگ گرفتن روزی است نه بمعنی قدرت چنانچه
حق تعالی میفرماید فقدر علیه رزقه فنادی فی الظلمات یعنی حق تعالی

تنگ گرفت بر او روزی او را پس او حق تعالی در ظلمات خواند که عبارت از ظلمت
شب و ظلمت دریا و ظلمت شکم ماهی است با آنکه نیست معبودی بجز
تو و منزه میگردانم ترا بدرستی که من بر نفس خود ستم میکردم از عبادتی
که اکنون مرا فارغ گردانیده که در شکم ماهی میکنم و قبل از این میکردم حق
تعالی دعای او را اجابت نمود و فرمود که اگر او از تسبیح کنندگان نمی بود تا
روز مبعوث شدن مردم در شکم ماهی میماند مأمون گفت لله درک
یا ابا الحسن یعنی حق تعالی ترا اجرای خیر دهد دیگر مرا خبر ده از قول ایزدی
که حتی اذا استیاس الرسل وظنوا انهم قد کذبوا جاءهم نصرنا حضرت
فرمود ایزد تعالی شانه میفرماید که چون رسولان از ایمان آوردن
قوم خود مأیوس شدند و ایشان گمان بردند که رسولان از دروغ
گویانند ما رسولان خود را نصرت دادیم مأمون ثنای حضرت را بجای
آورد و گفت مرا خبر ده از قول خدا که لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک
و ما تأخر حضرت فرمود چون کفار مکه پرستش سیصد و شصت صنم
قیام داشتند و رسول خدا ایشان را بعبادت خداوند احد دعوت
میفرمود و نگاه هیچکس را از کافه آنحضرت عظیمتر نمیدانستند تعجب

میکردند و میگفتند که آیا او چندین خدایان ما را یک خدا آورد و این امریست
بسیار عجیب تا اینکه حق تعالی مکه را از برای رسول خود مفتوح گردانید و
فرمود یا محمد انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک
وما تأخر یعنی ما فتح کردیم برای تو فتح آشکارا و مبین تا حق تعالی گناهان
مقدم و موخر ترا بیامرزد و بپوشاند که عبارت از گناهانیست که باعتقاد
مشرکان مکه بسبب ترک نمودن خدایان ایشان و دعوت بسوی خداوند
یگانه که خالق جمیع مخلوقاتست بتو میدادند سابق و لاحق او را بپوشانید
زیرا که چون مکه مفتوح شد بعضی از مشرکان مکه اسلام آوردند و
بعضی فرار نمودند و آنچه ماندند مغلوب و منکوب شدند و قدرت آن
نداشتند که انکار توحید کنند و در صدد ممانعت آن در آیند تا حضرت
بر ایشان غالب شد و توحید باثبات رسید و آنحضرت نزد ایشان
مغفور و آمرزیده شد مامون گفت لله درک یا ابا الحسن دیگر مرا خبر ده
از قول حق تعالی که عفی الله عنک لم اذنت لهم که عفو کرد خدا از تو و
چرا اذن دادی ایشان را حضرت فرمود که این بر اسلوب و دستور عربیه
است که ایاک اعنی و اسمعی یا جاره یعنی ترا میگویم ای همسایه تو
بشنو

بشنو و خطاب حضرت عزت در این مقام مراد از امت است چنانچه میفرماید
که لئن اشرکت لیحبطن عملک ولتکونن من الخاسرین یعنی اگر تو شریک
شوی و غیر خدا را با خدا شریک سازی عمل تو باطل شود و هر اینه از
از زیانکاران خواهی بود و دیگر میفرماید ولولا ان ثبتناک لقد
کدت ترکن الیهم شیئا قلیلا و اگر نه این بود که ما ترا ثابت کرده ایم
هر اینه نزدیک بود که بسوی ایشان اندکی میل نمایی و این مخاطبات
همه جا مراد از امت است مامون گفت یا ابن رسول الله دیگر مرا خبر ده
از قول خدا و اذ تقول للذی انعم الله علیه و انعمت علیه امسک علیک
زوجک واتق الله وتخفی فی نفسک ما الله مبدیه وتخشی الناس
والله احق ان تخشاه یعنی اینکه در وقتی که تو با کسی که حق تعالی
با او انعام کرده بود و تو نیز انعام کرده بودی گفتی که از خدا بترس و
زن خود را نگاه دار و از ترس مردمان آنچه حق تعالی او را ظاهر
گردانید در نفس خود پنهان میداشتی خدا سزاوارتر بود که از او
بترسی حضرت فرمود که رسول خدا روزی بجهة کاری بخانه زید
بن حارثة ابن شراحیل کلبی پسر خوانده خود در آمد و زینب زوجه

نبید دادید که بدن خود را غسل میدهید بنا بر رد قول کفار قریش
که ملائکه را دختران خدا میدانستند و جهت تنزیه ذات حضرت احدیت
از این تهمت چنانچه حق تعالی میفرماید افاصفیکم ربکم بالبنین واتخذ
من الملئکة اناثا انکم لتقولون قولا عظیما که آیا پروردگار شما پسران را
از برای شما برگزید و از فرشتگان جهت خود دختران فرا گرفت و آن
سخن بسیار عظیمی است که شما میگویید حضرت رسول خدا فرمود سبحان
الذی خلقک یعنی منزه است خداوندی که تو را خلق کرد از آنکه فرزندی
جهت خود فرا گیرد که با این تطهیر و اغتسال محتاج باشد و چون زید بخانه
آمد زینب مدح رسول خدا را با کلام آنحضرت در میان آورد و زید قصد
آنحضرت را از گفتن این کلمه نفهمید و گمان کرد که آنحضرت را از حسن زوجه
او خوش آمده است بنا بر آن بخدمت رسول خدا آمد و گفت زوجه
من بد خلق است و من میخواهم او را طلاق گویم حضرت فرمود از خدا
بترس و زوجه خود را نگاه دار چون حق تعالی قبل از آن رسول خود را
از ازواج و امهات مومنین خبر داده بود و زینب زوجه زید از آنجمله
بود و آنحضرت از ترس آنکه مردمان او را ملامت نکنند که محمد با مولای

خود

خود میگوید که زوجه تو زن من خواهد بود این امر را در خاطر خود پنهان
میداشت و بر زید اظهار نمیکرد حق تعالی این آیه را با آیه دیگر فرستاد که
چون زید از آن زن قضای حاجت خود نمود او را زن تو گردانیدیم تا بر
مومنان حرجی نباشد که بعد از قضای حاجت ایشان زنهای پسرخواندهای
خود را بخواهند و خدا امر کرده است و حق تعالی زینب را به رسول خود تزویج
نمود و جهت دفع توبیخ منافقان این آیه را فرستاد که ما کان علی النبی من
حرج فیما فرض الله له یعنی بر نبی حرجی نیست در آنچه حق تعالی بر او واجب
گردانیده است مامون گفت یا ابن رسول الله حق تعالی تو را از جانب پیغمبران
خود جزای خیر دهد که سینه مرا گشودی و آنچه بر من پوشیده بود واضح
و مبرهن گردانیدی علی بن محمد بن جهم گفت که چون مجلس با اینجا منتهی
گشت مامون برای ادای نماز برخاست و دست محمد بن جعفر بن محمد
علیهما السلام را گرفت و روانه شد و من نیز بر اثر ایشان رفتم مامون
گفت ای محمد برادرزاده خود را چگونه دیدی گفت او اعلم است و حال آنکه
ما ندیدیم که نزد ارباب علم رود و از ایشان اخذ نماید مامون گفت پسر
برادر تو از اهل بیت نبوة است که رسول خدا در حق ایشان فرموده است

که نیکوکاران عترت و پاکیزه ترین ذریه من در صغر سن علیم ترین و داناترین
مردمانند پیش دکه بین ایشانرا که تعلیم میتوانند داد زیرا که ایشان از
عالمیان عالمترند و مردم را بابواب سعادت و هدایت داخل میسازند
و از ورطه غوایت و ضلالت رهائی میدهند و چون مردم متفرق
گردیدند حضرت امام رضاء بمنزل شریف خود تشریف بردند و من در
اول صباح روز دیگر بخدمت او رفتم و سخنان مامون و عم او محمد را
معروض داشتم حضرت تبسم نمود و فرمود یا ابن جهم از سخنان مامون
فریب مخوری که در این روزی قصد جان من خواهد کرد و حق تعالی انتقام
مرا از او خواهد کشید باقی حدیث در اول کتاب ذکر شد ابن بابویه رحمه
الله بعد از ایراد این حدیث گفته است که عجب دارم از علی بن محمد جهم که با
وجود بغض و عداوت او با اهل بیت عصمت و طهارت چنین حدیثی
را روایت میکند بدانکه انچه از تواریخ و غیره معلوم میشود اینست
که هفت مرتبه در بلده طیبه مشهد مقدس رضوی علی مشرفها الاف
التحیة و السلام شورش و انقلاب و اهل ان در خوف و بیم و اضطراب
واقع شد اول مرتبه در حکایت عبد المومن خان اوزبک که با غوای نصیل

بن دوز بهان که معلم و مربی ان لعین بود و کتاب مقاصد المتکلمین
که در اصول عقاید اهل سنت نوشته بنام شوم او رقم نموده و اهل
انرا اسیر و دستگیر نماید و انملعون چنین کرد و بعد از تسخیر مشهد
مقدس و گرفتن ان بلد را بغلبه اهل انرا مقتول نمود بعضی که در روضه
رضویه بخون چون سیلاب جاری شد چنانچه در تحفة الرضویه در وقایع
جزیره که از مرقد انور بظهور رسیده کیفیت انرا نقل نموده ام و قریب
بهزار دینار اشرفی از اموال موقوفات روضه فیض اثار ان نابکار بیغما برد
چنانچه در وسیلة الرضوان مسطور است و سابقا نیز اشاره شد مرتبه پنجم
در قریب باواخر دولت صفویه که اسد ابدالی در پی تسخیر ان ارض
فیض بنیان بعد از تسخیر هرات و فراه در سال هزار و صد و سی امده
بود در مدت یکماه دیگر روز اهل ان ارض فیض قرین را در محنت و مشقت
انداخته و ان حصن حصین را محاصره نموده تا انکه معجزات بسیاری
از انور بظهور رسیده انملعون دوری بفرار نمود و کیفیت فرار او
که بچه سبب بوده در واقعه سی و هشتم از تحفة الرضویه نقل نموده ام
مرتبه ششم در سال صد و سی و چهار که محمد افغان از هرات بعزم گرفتن

انرا شیعه بود و امرای که در بیجا
شهید شدند موضوع بود
دانرا بغلبه بگیرد

مشهد مقدس آمده بوده و دو ماه در آن بلدهٔ طیبه را احاطه
نموده و در تحفة الرضویه در وقایع قبر منور السنه ذو واقعه
هشتاد و دوم شانزده واقعه از واقعات غریبه که از صاحب آن
قبهٔ منوره بظهور رسیده در آن زمان بتفصیل تمام در تحفة
الرضویه نقل نموده ام هر که خواهد بآنجا رجوع نماید تا مقام
رافت و رحمت آن سرور را بمجاورین و ساکنین ارض فیض قرین
برا و معلوم شود و قدر مجاورت را بداند بهر صفتم در قریب
[illegible]
باین اعصار بود که از وفور طغیان و سرکشان و معاصی اهل
عصیان و تعدی ظالمان تاثیری در عالم کون و فساد ظاهر گردید و
بمضمون کریمهٔ ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم
سبب انقطاع فیوضات و برکات خداوند منان گردید و باعث
کمی نزول برف و باران شده و از این جهة در سنه هزار و دویست
و هشتاد و هفت و بعد از آن عسرت و جوع بر اهالی اهل ایران
و اکثر اهل بلاد پدید آمده بقسمی که اکثر مردمان بموت و فقر
و فاقه و پریشانی و سایر امراض و علل مبتلا گردیدند سیما اهل

خراسان

خراسان و مجاورین روضه عرش بنیان سلطان خراسان که
بسبب کم بضاعتی ایشان بالنسبه ببلاد ایران و انقطاع عبور
زایرین و واردین بران بلده فیض قرین و تاخت و تاز طایفه ضاله
ترکمانیه در آن زمان بر ایشان چنان مجاعه و پریشانی روی داد که
قریب بربعی از ایشان بجانب هرات و طبرستان و سایر بلاد فرار
نمودند و ربعی از غایت جوع و پریشانی فوت نموده و جمع کثیری
را اسقام و امراض گوناگون دست داده چنان قیامت عظمی
بر ایشان روی داد که اکثر بیماران در کوچه و بازار بی پرستار و
نعش اموات در کوچه و راه هکذا بی دفن و کفن افتاده و بیشتر
از محلات خانها خالی و ویران و دکاکین بسته و صاحبانش بی
بضاعت و سرگردان و اکثر مجاورین را از حسرت نان کار بجان
و از آرزوی گوشت کارد باستخوان رسیده و نان جمیع که قدری
گندم در او محتمل بود من تبریزی بمبلغ پنجهزار کمیاب بود و باقی
حبوبات از این قبیل نایاب بود و مجاورین روضه عرش بنیان
روز و شب در تحت بقعه سلطان خراسان بدعا و تضرع بدرگاه

خداوند منّان مشغول بودند و کبکبهٔ نیران منحنی شکستهٔ احوال
و طفلان صغیر خود دستار و ناله و زاری مشایخ عظام و اولوا
الالباب از عسرت و انقلاب رفع گردید و شعلهای سوخته
جانان بدرگاه خداوند منّان بهدف اجابت مقرون گردید و
بسبب نزول باران و وفور رحمتهای فراوان ددان ارض فیض
بنیان و اطراف بلاد خراسان ٭ شد صفحهٔ زمین چه بهشت برین
جوان [illegible] هشتم در سنه هزار و دویست و شصت و پنج از هجرت بود
اساس و اوضاع روضهٔ رضویه را که سالهای سال سلاطین
صفوت نشان صفویه و خواقین عظمت بنیان افشاریه و قاجاریه
منتظم و برقرار نموده بودند از تطاول فرقهٔ اشرار و تعدّی فوجی
از لیث فطرتان دودکار که با پادشاه ایران زمین محمد شاه قاجار
خلد الله ملکه و دولته الی یوم القرار خروج نموده دست تعدّی
و بیداد بمجاورین ارض فیض قرین گشوده بودند بالکلّیه تغییر و تبدیل
پذیرفت و چنان دست تعدّی و بیداد بنهب و غارت اساس
ان روضه گردون مماس گشودند که مزیدی بران متصور نیست

و بقیمی

و بقیهٔ پای جرئت بسرقت و یغمای اساس ان روضهٔ عرش درجه
نهادند که طراران دودکار و یغمابران هر شهر و دیار را ازان
عمل ننگ و عار بود سیّما در اثنائی که توجّه بباب الله نموده
بقصد کندن درب مرصّع ضریح منوّر معطّر امام هشتم و درب
طلای روضهٔ منوّرهٔ مطهّرهٔ قبلهٔ هفتم اقدام نمودند و جمیع
قنادیل طلا و نقره که بمرور ایام اهل اسلام پیشکش ان دار السلام
نموده بودند ربودند و بشکستن قفل خزانهٔ روضهٔ علیّهٔ رضویه
جرئت نموده انچه حلی و حلل و پیرایه و زیور که در خزانهٔ مبارکه بود
برداشتند و در امکان و باقی ان محفل فیض بنیان ذرّه از طلا و
نقره باقی نگذاشتند بلکه بمجاورین ارض فیض قرین که از ولایات
قریبه و بعیده بعزم توطن امده و مجاورت و زیارت انحضرت را بر
جمیع لذاید دنیا و اخرت اختیار نموده بودند چنان اذیت و اهانت
روی نمود که مزیدی بران متصور نتوان نمود و بقیهٔ در نهب و
غارت اموال ایشان جری شده بودند که هیچ سارق و قطاع
الطریق را چنین جرائت نبود و از تعدی اشرار و فجار و اهل طغیان

ارض فیض بنیان چون کشتی بی لنگر و بادبان ساکنانش مضطرب و
هراسان و از خوف گرد باد هولناک برفتن بی پایانش همه خلا بود در
در وحشت و گریزان بلکه راه گریز و سبیل بسته و جمیع خلایق
دل از مال و جان شسته متوسل و ملتجی بروضه عرش درجه گشته
بودند که درآن زمان تیر دعای آن سوخته جانان بهدف اجابت رسیده
در سال هزار و دویست و شصت و شش از هجرت بمقتضای اینکه گفته
اند **نظم** شهر خالیست ز عشاق بود کز طرفی * دستی از غیب برون آید
و کاری بکند * نسیم عنایت غیبی و نفحات کرامت لاریبی در اهتزاز
بوج ابی بر بزش * و چرخ دولابی در گردش * و سحاب رحمت الهی بر ریزش
در آمده * شد صفحه زمین چو بهشت برین جوان * فرج بعد از شدت
و بهار پس از خزان * و صبح تقاوی شب هجران روی نمود * دست غیب
امداد بر سینه نامحرم زد * باطل شریعت و ولایت اعانت نموده پادشاه
عادل باذل در باذل اعلیحضرت ظل الله نغو ناصر الدین شاه قاجار بر تخت
سلطنت متمکن و برقرار و لعساکر منصوره دفع اشرار و فجار از این بلد فیض آباد
نموده و مجاورین و متوطنین ارض فیض قرین را قرین فیض و رحمت خود فرمود ابواب
فیوضات و معطیات بر ایشان گشوده

فیوضات معطی بر ایشان گشود

گفتار دیگر در بیان ترجمه علمای ربانی و فقهای صمدانی
که در ارض اقدس رضوی علی مشرفها الالف السلام و التحیه
مدفونند **از الجمله** الشیخ الامام امین الدین ابو علی الفضل
بن الحسن بن الفضل الطبرسی ثقه و عادل و بصیر باخبار
و نقاد الفاظ و کلمات محققین و از ادبا و بلغا بوده و جلالت
قدر و عظمت شان آن بزرگوار از کلمات دُرربار اشرود
اخبار معلوم میشود و از کتاب معالم العلما و نقد الرجال
و لؤلؤ و تعلیقه مدایح بسیاری از برای این شیخ جلیل نقل
شده و در دار المومنین سبزوار بتدریس و تعلیم و تالیف
مشغول بودند و از آن مکان آمدند بمشهد مقدس رضوی
علی مهاجرها الف سلام و تحیه در سال پانصد و بیست و سه
و بعد بسبزوار عود فرمودند و در شب عید قربان در سال
پانصد و چهل و هشت برحمت خداوند منان مستغرق گردیدند
و از سبزوار جسد شریفش را نقل بمشهد مقدس نمودند
در قبرستان قتلگاه مدفون کردیدند ومسلخ بزرگی

از جمله

در فوق مرقد آن عالم ربانی بقبه صمدانی واقع شده کویند
آن سنك در زیر خاك متواری بود در زمان مرحوم میرزا مهدی
مشهور بشهید ثالث که احوال ان بعد ذکر خواهد شد برویا
بعضی ازو نجات آن مرحوم از مرقد انشان داد بمرقد خود
و بعد مرقد آن شیخ جلیل معلوم شد و آن سنك را از زیر آن
خاك در فوق مرقد ایشان بالا آوردند و مشاهده نمودم که در آن
سنك چنین نقش شده هذا المرقد الشریف والمضجع المنیف
للعالم الفاضل الزاهد الحاوی الفروع والاصول الجامع المعقول
والمنقول الفضل بن الحسن الطبرسی بعد از چند شعر فارسی
نوشته شده بیت کفت تعالی بخردانی تاریخ سال کشته فرید
زمان داخل بهشت برین قد توفی فی شهور سنه ٥٤٨ و مصنفات
ان شیخ بزرکوار جلیل و خبیر نبیل بسیار است از آنجمله تفسیر بزرکی
مسمی بتفسیر مجمع البیان در ده مجلد است و آن تفسیر بسیار خوب
جامعیست اکثر فنون از نحو و صرف و اشتقاق و معانی و تنزیل
وغیره در آن مضبوطست و اکثر نقل آن از تفاسیر عامه است و از

تفاسیر اهل بیت عصمت و طهارت کم نقل نموده اند وکاه کاهی
از تفسیر عیاشی و علی بن ابرهیم قمی نقل میفرمایند و از آنجمله کتاب
وسیط مسمی بجامع الجوامع در چهار جلد و دو جلد از آن کتاب که در
زمان مصنف نوشته شده و در ظهر آن کتاب نوشته شده که فوت
آن مرحوم در سبزوار شده و جنازه او را نقل بمشهد نموده و در قبرستان
قتلکاه مدفون شده اند در نزد ابن جعفر موجودست و تفسیر وجیزه
در یکجلد و از آنجمله کتاب غنیه العابد و منیه الزاهد شیخ منتجب
الدین کوید من آن کتاب را دیدم و خواندم بعضی از آنرا بر آن شیخ جلیل
و از مرویات آن شیخ جلیل صحیفه الرضا است که انشاء الله تعالی بنسخه
تحفة الرضویه ملحق خواهم نمود و بعضی نسبت داده اند که کتاب احتجاج
از مؤلفات آن شیخ بزرکوار است و این غلطست زیرا که آن کتاب از مؤلفات
ابو منصور احمد بن ابی طالب الطبرسی است که مرقد آنجناب در مازندران
در قریه مشهور بطبرسی است و کتاب احتجاج و کافی در فقه و مفاخر
الطالبیه و تاریخ الائمه و فضائل الزهراء این کتب از مؤلفات آنجناب
است و آن جناب از مشایخ علی بن شهر آشوب مازندرانیست از مجالس

اعلام الوری باعلام الهدی [illegible] و از آنجمله کتاب الکافی [illegible]
المعتمد و از آنجمله کتاب [illegible] [illegible] و از آنجمله کتاب [illegible]

العالم الربانی والفقیه الصمدانی الشیخ الاوحدی والفاضل
الزهری وکوکبه فی سماء الفضل دری مولانا الامجد محمد العاملی
المشهور بشیخ البهائی افاض الله نعم علی مرقده شآبیب الرحمة والغفران
واسکنه فی اعلی غرفات الجنان ولادة این بزرگوار در بعلبک که از توابع
جبل عامل است قریب بغروب آفتاب روز پنجشنبه هیزده روز از
ماه محرم الحرام واقع گردید ودر دار السلطنه اصفهان رئیس
وپیشوا وشیخ الاسلام بود وشاه عباس تعظیم وتبجیل این شیخ
بزرگوار بسیار مینمود وکتاب مشهور بجامع عباسی که فارسی ودر
مسائل فقه است جمیعا از برای شاه عباس تالیف نمود وگویند پنج باب از
ان کتابرا خود شیخ تالیف فرموده وباقی را یکی از شاگردان ایشان تمام
نموده بعد از وفات جناب شیخ وسؤال وجواب بسیار میان این
شیخ بزرگوار وشاه عباس واقع شده بود که از جمله سؤالاتش یکی
این بود که شاه عباس سؤال نموده بود از این شیخ بزرگوار که حال
ربیع بن خثیم الثوری الکوفی که در یک فرسخی مشهد مقدس رضوی
مدفون است غریب بود خانه طوس چون است این شیخ بزرگوار در جواب

نوشته

نوشته بود که حدیثی از حضرت امام رضا ع بما رسیده که ما حصل لی
القدوم بارض خراسان الا زیارة الربیع ووفات این شیخ بزرگوار
در شهر اصفهان واقع شده وجسد شریفش را باین ارض فیض
قرین نقل نمودند واز جمله کرامات این شیخ جلیل حکایتی است که مرحوم
آخوند ملا محمد تقی مجلسی در شرح خود بر من لا یحضره الفقیه نقل نموده
که وقتی با شیخ واستاد ومولای خود شیخ بهائی ده رفتیم بمرقد بابا رکن
الدین رضی الله عنه دیدم جناب شیخ بجانبی ملتفت شده فرمودند
شنیدی که صاحب این مرقد چه گفت عرض نمودم چیزی نشنیدم وبعد
جناب شیخ شروع نمود بگریه وضجه پرسیدم چه گفت صاحب این قبر
تا آن جناب شیخ بگریه وضجه مشغول بودند تا بعد از مبالغه واصرار
شیخ بزرگوار فرمودند که بمن گفت که هردم تو نزدیک شده آماده رفتن
شو پس از این تقریبا ششماه حیوة داشتند وبعد فوت نمودند ومشرف
شدم بغسل دادن شیخ واجتماع طلاب وفضلا وعلما بنماز شیخ
قریب پنجاه هزار نفر شده بودند وسن شریفش هشتاد ویکسال بود فانی سئلت
من عمره رضی الله عنه فقال ثمانون او نقص بواحدة توفی بعده بسنتین

انتهی کلامه ره وجسد شریفش را قبل از دفن بمشهد مقدس رضوی
نقل فرموده‌اند واز مرحوم سید نعمة الله جزایری نقل شده است که آن
شیخ جلیل با اهل طایفه ومذهب وملتی بمقتضی طریقه ایشان تکلم
مینمود حتی اینکه بعضی از علماء عامه را گمان این بود که جناب شیخ بر
طریقه مذهب ایشان است ومیفرماید که کتاب مفتاح الفلاح در
انوقت با من بود باو نشان دادم چون آن شخص سنی از او دید تعجب نمود واینکه
جناب شیخ در اخر کتاب مفتاح الفلاح فرموده اند ونعم ما قال الشیخ الشبستری ره
روا باشد انا الحق از درختی * چرا نبود روا از نیک بختی * طعنی بر
جناب شیخ وارد نمی‌اید چنانچه در مباحثات علمای اعلام با علمای
مخالفین اشاره بان خواهم نمود ان شاء الله تع وهمچنین بعضی اشعاریکه
که در نان وحلوا وغیره فرموده چنانچه در موضع خود ذکر شده باری
جلالت مرتبه وعظمت قدر وزهد وتقوی وترویج شریعت وتحقیق
وتدقیق وحسن تقریر وتصنیف وکثرتیکه از این شیخ بزرگوار در صفحه
روزگار باقی مانده محتاج بتحریر وتقریر نیست لکن بجهت تذکار انچه
از کتب این بزرگوار در لؤلؤ البحرین مسطور است بیان مینمائیم تا بر این

رحمت

رحمت وشفقت این شیخ بزرگوار در احیای علوم روشن اید و
بقدم صدق ویقین بمرقد شریف ومضجع منیف او توجه نموده
شاید از حضور مرقد انجناب مستفیض گردند واز جمله کتب مؤلفه
این شیخ بزرگوار زبده وحاشیه ان که در علم اصول فقه است وکتاب
وکتاب مفتاح الفلاح که در شهر گنجه تالیف نموده وپنج رساله
اثنا عشریه در طهارت وصلوة وصوم وزکوة وحج ورساله در علم
درایه ورساله در لغز زبده ورساله در تشریح افلاک ورساله در
تحقیق قبله ورساله فارسی در ربع اسطرلاب ورساله دیگر عربی
در اسطرلاب ورساله خلاصة الحساب وکتاب کشکول وکتاب مخلاة
وشرح دعای هلالیه صحیفه سجادیه وکتاب اربعین که در شهر هرات
تالیف نموده وکتاب حبل المتین که در علم فقه است ومشتمل
بر طهارت وصلوة وکتاب توضیح المقاصد در ایام سال وکتاب
عروة الوثقی فی تفسیر القران وسوای سوره حمد ایه دیگر تفسیر
نفرموده وکتاب شرح عضدی بر مختصر اصول ورساله در مواریث
ورساله در ذبایح اهل کتاب ورساله صمدیه که از برای برادر خود

شیخ عبد الصمد تالیف نموده و مسموع شد که در شرح رساله
صمدیه نوشته اند که بعد از شنیدن شیخ خبر وفات خود را از مرقد
بابا رکن الدین تا سه روز حیات داشت و بعد مرحوم شدند و
حاشیه بر کتاب من لا یحضره الفقیه که تمام نمود و رساله در علم
نحو مسمی بتهذیب و بحر الحساب و جواب مسایل شیخ صالح جزایری
و جواب سه مسئله بحرینیه دیگر و جواب مسایل مدنیات و شرح فرایض
نصیریه للمحقق الطوسی که تمام نموده اند و رساله در نسبت اعظم
کوهها بالنسبة بقطر زمین و کتاب تفسیر موسوم بعین الحیوة
و رساله در معاد کرده و کتاب مشرق الشمسین در علم فقه قدری و رساله
در طبقات رجال از زمان شیخ طوسی تا بزمان امام علامه و حاشیه
بر بیضاوی که تمام نموده اند و حاشیه بر مطول که تمام نموده اند
و رساله در قبله و رساله در سوانحات حجاز از اشعار و انشاءات و غیره
و حاشیه کشاف و حاشیه خلاصه که در علم رجال است و شرح رساله
اثنا عشریه شیخ حسن و حاشیه بر قواعد شهید اول و رساله در فضل
و نخیره در حال سعر و رساله در بیان اینکه انوار کواکب از شمس است و

رساله

رساله در حل اشکال عطارد و القمر و رساله در احکام سجود تلاوت
و رساله در استحباب سوره و وجوب آن و شرحی بر شرح رومی
بر ملخص که ذکر نموده است نوادر و شرح حدیقه هلالیه و غیر این کتب
و رسایل و حواشی و مرقد منور و مضجع معطر آن سرور در مشهد مقدس
رضوی علی مشرفها الاف التحیة و الثنا در جنب روضه عرش درجه
حضرت سلطان خراسان صلوات الله و سلامه علیه و قریب بمسجد
جامع کوهرشاد و متصل بصحن جدید واقع است و دایما زایرین و زوار
ارض فیض قرین از درب بقعه منور آن شیخ جلیل بمسجد جامع ارض
فیض قرین عبور و مرور می نمایند و این از حسن اتفاقات و کرامت
آن سرور است که بعد از بنای صحن جدید چنین پدید گردید بلکه سکنه
ارض اقدس بحضور روضه آن سرور شرفیاب شده مطالب و حوایج
خود را از خداوند عالم در امکان درخواست نموده بفیوضات
فایض میشوند و نذر شمع و چراغ می نمایند و مرقد منور او از شموع
و روشنایی بسیار سوخته بعد و شب چون ثوابت و سیار روشن
و درخشان است و جلوه آن بقعه منوره کالنور فی جنب الطور لامع است

از انجمله العالم الماهر البحر الزاخر البدر الزاهر مولانا محمد باقر المعروف
عند مصنفی الکتب الفقهیه بالفاضل السبزواری اعلی الله مقامه
از اجله علما و مشاهیر فضلا و اساطین فقها صاحب کتب عدیده
و رسایل مفیده و تدقیقات رشیقه فریده است از مصنفات آن
فاضل کامل کتاب ذخیره و کفایه در فقه معروف و متداول است
و در کلام و در سایر علوم نیز پاره رسایل دارد و مولد شریفش در نامن
بفتح نون اول و کسر میم و سکون نون آخر یکی از قرای سبزوار است
تحصیل فضایل در خراسان نموده و پس از تکمیل علوم مهاجرت
باصفهان نموده و در آن بلاد اشتهار تام و مرجعیت خاص و عام
بهم رسانیده تا بمنصب جلیل شیخ الاسلامی نایل گردیده گویند که
اکنون که زمان تالیف کتاب این ضعیف است در آن بلده شریف
مخصوص نوادهای آنجنابست و نیز حکایت کنند که چون فاضل مزبور
و مدتی قبل از آقا حسین خوانساری اعلی الله محله باصفهان تشریف
بردند فاضل مزبور بنحوی که باید تکریم کرده و یکی از بنات کریمه خود را
بعقد ازدواج او در آورد و چندی از زمان از فیوضات صحبت یکدیگر

برخوردار

برخوردار بودند و مرحوم آقا جمال رفع الله تعالی فی فرادیس الجنان
مقامه از آن مخدره بوجود آمدند تا آنکه در اواخر زمان حیوة ترک
اصفهان نموده مجاورت آستان فیض بنیان امام انس و جان
علیه صلوات الله الملک المنان را اختیار نمود و یکی از مدارس
قدیمه مشهد مقدس را که در آن اوان معروف بسمیعیه بود تعمیر
و تجدید فرمود و مبالغی کتب و املاک و دکاکین و ما یحتاج
بر سکنه آن وقف ساخت و خود بنفس نفیس در آنجا بمباحثه و
تدریس پرداخت و تا حال آنجا بمدرسه معمور و بمدرسه ملا
محمد باقر موسوم و مشهور است و حال آنجا که سال هزار و سیصد
و یک است اکثر طلاب اشاعی و بعضی کار در آن مدرسه مبارکه اشتغال
بدرس و مباحثه دارند و طلاب آن مدرسه و مدرسین و کارگذاران
از دخل عمده دارس بکه ارض فیض قرین ندارند و موسمه شب و
روز بتعلیم و تعلم اشتغال دارند زمان ولادت و وفات فاضل
مزبور در اخبار سلف مرقوم و ما تو دیدیم همین قدر محقق است
که در عام هزار و هشتاد و سه تعمیر مدرسه مذکوره را بانجام رسانیده شده

و ابن تاریخ در کتیبه سر در مدرسه نیز مرقوم گردیده مدفن انجناب
در سرداب از حجرات مدرسه موسومه بمیرزا جعفر متصل بصحن
عتیق اقدس اطهر است و جمعی کثیر از علمای اطیاب بعد از ایشان در آن
مدفونند مثل ملا میرزای شیروانی که محقق چیره بوده و از جمله
تلامذه آقا حسین خوانساری بوده و گویند در مجلس درس
چنان در مباحثه و مناظره کامل بود که راه مجال گفتگو را سد مینمود
و کمال دقت و حسن کلام ایشان از حاشیه که بر معالم نوشته ظاهر
میشود و نام شریفش میرزا محمد ابن حسن الشیروانی است و بعضی
از طرق روایت مرحوم آقای بهبهانی با ایشان میرسد رحمهم الله
تعالی اجمعین از اجلاء الفاضل الکامل و العالم العامل الذی
عرف الحقیقة منه فاتح مولانا میرزا ابو صالح تغمده الله بغفرانه
و اسکنه بحبوحة جنانه از اعاظم و ارکان و اجله علمای خراسان
و مقدم سادات رضویه آستانه و منتسبین آستان ملائک
دربان بوده الی الان جمعی از اولاد امجاد و احفاد انجاد و اشراف
و اعیان این ناحیت و صاحب منصبان عتبه عرش درجه اند

ابن جمع

ابن جمع انجاب سلسله نسب انجناب را با این منهج تقریر مینمایند میرزا
ابو صالح ابن میرزا محمد محسن ابن میرزا الغ ابن سید ابی صالح
ابن سید شمس الدین محمد ابن سید غیاث الدین عزیز ابن سید
شمس الدین محمد ابن سید محمود ابن سید محمد ابن سید ابی طاهر
ابن سید حسن ابن سید ابی الفتوح ابن سید عیسی ابن سید
ابی محمد ابن سید یحیی ابن سید علی ابن سید محمد الاعرج ابن
سید احمد ابن موسی المبرقع ابن الامام محمد تقی ع ابن علی
بن موسی الرضا سلام الله علیه و علی آبائه الطاهرین و ابنائه المعصومین
صاحب این نسب را حق است تمثل بقول فرزدق اولئک آبائی فجئنی
بمثلهم اذا جمعتنا یا جریر المجامع گویند مادر یا کبره که همسر او
فخر النساء بیگم صبیه سلطان غازی شاه عباس ماضی است و در
عهد شاه عباس ثانی بصدر الممالکی کل ایران منصوب گشته
و بناهای خیر آن سید بزرگوار بسیار باقی گذاشته یکی مدرسه
صالحیه است که در سال هزار و هشتاد و شش بنا نهاده و املاک
بسیار بر وقفیت آن داده و تا حال از مدارس دایره ارض فیض

قزوینی و مسکن افاضل طلاب علوم و محصلین بوده و در این عصر
بمدرسه نواب مشهور است و این خاطی تیره روزگار و جامع اخبار
و آثار ائمه اطهار علیهم السلام قریب پنجاه سال تخمیناً میشود که در آن
مدرسه بتدریس و مباحثه و تحریر فقه و اصول و جمع اخبار و آثار
ائمه اطهار علیهم السلام اشتغال دارم و تا بحال که سال هزار و
سیصد و یک میباشد در آن مکان مبارک اشتغال دارم و بنای
مدرسه میمون مبارکی است و اکثر تالیفات و تحریرات این
خاطی را در مدرسه در حجره تحتانی که در درب اول مدرسه در سمت
دست چپ واقع است وقوع یافته بلکه چند نفر از علما و فقها
در اول ورود ایشان در این ارض فیض قرین در آن حجره میمون با عنایت
و باهتمامهای این خاطی بتدریس و تربیت طلاب اشتغال ورزیده
شهره آفاق شدند که از آنجمله عالم ربانی و فقیه صمدانی و حکیم الهی
مرحوم میرزا هدایت الله ابهری که یکی از فقهای عظام است مدتی
در آن حجره مشغول مباحثه و تدریس بودند و بالاخره در این ارض
فیض قرین ریاست عامه از برای ایشان دست داد و در سفر مکه معظمه

مرحوم

مرحوم در مقابر آل ابیطالب مدفون شدند و از آنجمله که
در آن حجره میمون ابتدا اشتغال بمباحثه فرموده جناب علام
همام مقتدی الانام و کفیل الارامل و الایتام و مروج شریعت سید
الانام حاجی ملا آقا بربندی دام فضله بوده که اول ورود ایشان در این
ارض فیض نشان بهمانجا وارد و باهتمامهای این خاطی مدتها مشتغل
بتعلیم و تدریس طلاب در آن حجره بوده و بالاخره رئیس و مقبول
خواص و عوام و مروج مذهب سید انام گردیدند دیگر از بناهای او ایوان
مصلای مشهد مقدس است که از ابنیه رفیعه است و بامر سلاطین
صفویه در تاریخ هزار و هشتاد و هفت بنیان فرموده اگرچه در این
اوقات خالی و برفانش ریخته ولی از عمارات عالیه بوده است زنجیرهای
آن سید جلیل بلکه در آستان مقدس دارای منصب کشیکچی در کشیک
اول و ثانی و رابع مفتخرند و از اشعه انوار شمس الشموس بنور تقوی و
صفات حمیده منورند رحمهم الله تعالی از آنجمله العالم المؤید و الشیخ
الاجل الامجد و الفقیه الاکمل المسدد المولی الجلیل الشیخ محمد بن الحسن
بن علی بن الحسین الحر العاملی المشغری قدس الله سره الشریف اگرچه

حالات قدسی آیات آنجناب را در کتاب لؤلؤة البحرین چنانچه باید ذکر
فرموده و بر جمیع بکرات در سند اجازه خویش یاد نموده اند و لیکن چون از
مشاهیر علمای امامیه و اساطین فقهای اثنا عشریه است تیمناً و تبرکاً بنام
شریفش جوییم و اجمالی از تفصیل ایشان گوییم مولد پاک آن شیخ کامل
یکی از قرای جبل عامل مسمی بمشغره با فتح میم و شین معجمه و سکون غین
معجمه و فتح راء المهمله و هائی در آخر زمان ولادت با سعادتش لیل
جمعه هشتم شهر رجب المرجب سنه هزار و سی و سه در همان قریه در
خدمت والد و عم ماجد خویش شیخ محمد و جد مادری خود شیخ عبد
السلام ابن محمد و خالوی پدر خود شیخ علی ابن محمود و غیرهم رضوان
الله علیهم تحصیل فرموده و مدتی در قریه جبع بفتح الجیم و الباء الموحده
من تحت که نیز از قرای جبل عامل است در محضر عم سابق الذکر و در محضر
شیخ زین الدین بن محمد بن حسن بن زین الدین و شیخ حسین ظهیری
و دیگران رحمهم الله علیهم اجمعین تکمیل نموده و چهل سال در بلاد متفرقه
توقف کرده پس روی بجانب عراق آورده و بزیارت قبور مبارکه ائمه انام
علیهم السلام مشرف شد پس راه خراسان گرفت و بمجاورت آن آستان عرش

نشان

نشان استشعار جست و بقیه عمر خجسته مآل را بیست و چهار سال
با اقبال میمون در جوار عتبه علیه معتکف بود تا طریق قرب الهی پیمود
و در سایه همتش این شاخه طوبای امامت غنود و در ایام حیوة چهار
مرتبه حج بیت الله الحرام گذارده بسی کتب مبسوطه و مختصره و مشهوره
در فقه و آثار و درایت و اخبار تالیف و تحریر و جمع و تحریر فرموده غالب
معروف و متداول و محل انتفاع قاطبه طلاب و افاضل است و از آنجمله
کتاب وسایل است در شش مجلد تمام اخبار متعلقه بفقه را احاطه دارد
اعتبار و اشتهار این کتاب مانند آفتاب در رابعة النهار است فهرست
ابواب و عدد اخبار وارده در هر باب از این کتاب را رساله مفرده نگاشته
و نام آن را فهرست وسایل گذاشته آن نیز معروف است کتاب جواهر السنیه
فی الاحادیث القدسیه کتاب الصحیفة الثانیة فی الادعیة المأثوره
عن علی بن الحسین الخارجه عن الصحیفة الکامله کتاب هدایة الامه
الی احکام الائمه کتاب منتخب الهدایه کتاب الفوائد الطوسیه مشتمل
بر صد فایده از مطالب متفرقه کتاب اثبات الهداة بالنصوص و المعجزات
در دو مجلد کتاب امل الآمل فی احوال علما جبل عامل کتاب الایقاظ

من الجمعة فى البرهان على الرجعة كتاب فصول المهمة فى اصول
الائمة رسالة فى الرد على الصوفية ورسالة فى خلق الكافر وما بنا
ورسالة فى تسمية المهدى سماها كشف العمية فى حكم التسمية ورسالة
فى الجمعة ورسالة فى الاجماع ورسالة فى تواتر القران ورسالة فى
الرجال ورسالة فى احوال الصحابة ورسالة فى تنزيه المعصوم عن
السهو والنسيان ورسالة فى الواجبات والمحرمات المنصوصة
من اول الفقه الى اخره وبعد از ان فرمود واجبات منصوصة هزار
و پانصد و سی و پنج است و محرمات منصوصه هزار و چهارصد
و چهل و هفت میباشد و کتاب بداية الهداية و در کتاب اثبات الهداة
بالنصوص والمعجزات که بخط خودان شیخ بزرگوار بود نوشته دیدم
که مدت بیست و شش سال است که در این ارض اقدس مجاور دربار
از انار عزیزه را خود مشاهده نموده ام و بعد حکایت ان نسخه کتابی
که در جوار منزل ایشان حضرت امام رضا ع او را استفاده بود نقل
نموده اند و بعد میفرماید که بخاطر ندارم که در این زمان بجا درست
از این سرحد عالمیان مطلوب از خداوند منان در خواست نموده باشم

فعلا اجابت مقرون نگردید و مرحوم حاجی ملا محمد میفرمودند
که خانه ایشان در سر حوض ان که یکی از محلات ارض فیض بنیان
است واقع است و مرحوم میرزا محمد تقی مدرس روضه رضویه
میفرمودند که از کرامات ان شیخ بزرگوار یکی اینست که زمانی که
در گنبد الله وردیخان مشغول درس بودند و طلاب در خدمت
انجناب حاضر بودند یکی از طلاب با جنابت در حوض درس
حاضر شده بود جناب شیخ از صفای باطن یافتند و درس را ترک
فرمودند و بطلاب بر سبیل عموم فرمودند که راضی نیستم
کسی با جنابت در اینجا حاضر شده و در نگ نماید البته با جنابت
در اینمکان نیاید و درنگ ننماید که خوب نیست و نیز دیوان
شعری دارند نزدیک بیست هزار بیت غالب در مدح رسول خدا
و ائمه اطهار علیهم صلوات الله الملک الغفار است طریقه
و شیوه ان شیخ بزرگوار سلک عاملین با خبار است و لیکن
اعمال اصول نیز چنانچه محرز نیست مذاق خوشی دارد در بیست
و یکم شهر رمضان المبارک سال هزار و یکصد و چهار بجوار

رحمت حق پیوسته مزار شریفش در یکی از صفه‌های صحن
مقدس عتیق است و متصل قریب بدرب مدرسه میرزا جعفر و
گنبد مبارک است و محاذی و از جانب قبله واقع میشود
با آن حجره فاصله است بین مزار عالم ربانی و فقیه صمدانی
شمس الدین بن جمال الدین البهبهانی شیخ ابن عبد الجلیل
که احوال او در تحفة الرضویة مذکور شده در شمار وقایع
غریبه که از مرقد اشرف در آن اوان بظهور رسیده و عنقریب
نیز مذکور خواهد شد از اجله السادات الامجد و الفاضل
الاورع الازهد مولانا میرزا شمس الدین محمد رفع درجاته
و اعلی حشمته سیدی جلیل و بزرگی نبیل و عالمی خبیر و
بزرگواری از ارباب قلوب و صدق سریرت و صفای ضمیر
استطاعت مقام و مرتبت و سرگشتگی رفیع المنزلت در باب
امام علیه الصلوة و السلام و از اجله فضلای عظام و سادات
صحیح الانساب تمام رضویه علیه الف ثنا و تحیه بود کتابی
در بیان حالات و ذکر کرامات حضرت ثامن الائمه و شفیع الامه

مسمی

مسمی بوسیلة الرضوان تالیف فرموده در سال هزار و صد
سی و پنج و آن کتاب بخلوص ارادت و نهایت دیانت آنجناب را
شاهدی مصدق و گواهی بر حق است در دیباچه آن سلسله
نسب سامی و آباء کرامی خود را چنین تبیین نموده شمس الدین
محمد ابن محمد بدیع ابن ابی طالب ابن ابی القاسم ابن ابی طالب
ابن محمد ابن سید عزیز ابن محمد ابن محمود ابن میر هادی
ابن الحسن ابن العلی ابن ابی الفتوح ابن ابی جعفر ابن ابی
الفتوح ابن الحسین ابن احمد ابن موسی المبرقع ابن الامام
محمد تقی ابن علی بن موسی الرضا علیه الاف التحیة و الثناء و ث
السیاده کابرا عن کابر بصحیح اسناد بلا التباس و در آن کتاب
قریب و بیست معجزه از زمان حیات آنحضرت نقل مینماید و
یکصد و بیست و چهار واقعه خوب بعد از وفات ایشان تا زمان
خود نقل فرموده اند و این قاصر بسیاری از وقایع آن کتاب را در
تحفة الرضویة نقل نموده ام و آن سید بزرگوار در هر یک از احوال
ائمه اطهار علیهم السلام کتابی تالیف نموده اند و از تامل در کتب

از وفور فضل و علم ایشان ظاهر و روشن است و جناب مستطاب عالم ربانی
حاجی میرزا محمد حسین نوری نور الله قلبه الشریف میفرمودند که دو جلد
از کتب آن سید بزرگوار در نزد من میباشد و تعریف و توصیف آنها را
میفرمودند از اجله الفقیه المؤید السید المسدد مولانا سید محمد
ثراه الله فی دار القرب من الحی الاحد فاضلی بحریر و محققی بصیر
و در عصر خویش مرجعیت عامه و شهرت تامه داشته است مولد
شریفش بلده سبزوار فرزند عالیمقدار میرزا شاه قاسم پس از
تکمیل علوم ارض اقدس را موطن گزیده و در آنجا مشغول ترویج
فنون و نشر احکام شریعت طاهره مشغول گردیده بکمال اعتبار و
اقتدار تحاصل نموده تا آنکه شاه زاده نصر الله میرزا که از نواده های
نادر شاه بود امامت جمعه مشهد مقدس را با ایشان تفویض
فرموده چند سالی در این منصب جلیل اوقات را میگذرانید تا بجوار
رحمت ایزدی پیوسته پس از او این منصب بلند بجناب میرزا مهدی
شهید اعلی الله مقامه رسید ترجمه ایشان و وقایع آن زمان
ان شاء الله تعالی خواهد آمد گویند مصنفات آن سید بزرگوار

بسیار است

بسیار است چنانچه اشتهار ندارد و مکرر ادراک فیض یافت
قبور ائمه انام علیهم السلام کرده و حجة الاسلام گذارده در سنه
هزار و صد و نود و هشت بجلد جان شتافته در یکی از حجرات
شمالیه صحن مقدس جدید آثار دفن دارد گویند در زمانی
که بنای صحن جدید مینهادند بدن آن سید جلیل را تازه
دیدند که از هم نپاشیده بود و بر حال خود باقی بود و عمر شریفش
تقریبا هشتاد سال از آنجناب اولادی نمانده دو همشیره زاده
آن بزرگوار بدرجه فضل و دانش و اشتهار رسیده اند ذکر
هر کدام ان شاء الله در مقام خود خواهد آمد رحمهم الله تعالی
از اجله العالم المتبحر من کل فن و شین مولانا الجلیل الشیخ
حسین طیب الله ثراه و رفع فی علیین ماواه کوکب علمش آسمان
جلالت لامع و شمس فضلش از افق بزرگی طالع و اقسام و جماعت
ارض فیض قرین در آنزمان بوده اند هر علمی حظی وافر داشته در
غالب فنون تدریس میفرموده کسانی از حوصله درس آن عالم
فاضل بدرجه کمال نایل شده اند که هر یک را در این دفتر ترجمه

وجزو جداگانه است وبالجمله در فقه واصول وفقه مشهور خداوند
نهی وامر و در علوم ریاضیه سرآمد فضلای عصر بوده جناب
میرزا محمد شهید اعلی الله مقامه که ذکرش خواهد آمد در
نزد این فاضل نبیل علوم ریاضیه را تحصیل و تکمیل نمود در مسجد
جامع تدریس میفرموده کرامات بسیار نسبت بان بزرگوار داده
میدهند سن شریفش بهفتاد سال رسیده در اواسط مائه ثانیه
بعد الالف برحمت ایزدی واصل گردیده ان فاضل علام از احفاد
کرام شیخ حافظ است که قبرش در یکی از قرای کوهپایهای مشهد
مقدس زیارتگاه است از جمله عرفا و سر سلسله فقرا بوده در
اواخر مائه ثامنه بجوار قرب حضرت باری رسیده از آنجمله الفاضل
الکامل صاحب المفاخر والمناقب مولانا میرزا ابوطالب در مدح
و ثنای انجناب کفایت مینماید اینکه مدت سی و هفت سال تولیت
استانه مبارکه امام علیه السلام نموده وسبب درجات قرب نموده
توضیح کلام ان فاضل عالی مقام از مردمان دار السلطنه اصفهان
است پدرش میرزا علیرضا وجدش میرزا محمد علی بیدا و میرزا کوچک

بیداو

بیدا و حکیم داود تمام در ان ولا از اعاظم و اکابر و مشاهیر اطبا
وحکما بوده گویند بعزم زیارت عتبات عالیات از ان دیار سفر
اختیار کرد شبی از راه فرد افتاد پس از بحث زیاد مأیوس شد
دست توسل بعروة الوثقی جنابه ولایتمآب زده بدرقه رهش
شود همت شحنة النجف ع سواری آشکار شد راه را باو نمود
و قران کوچکی او را عنایت فرموده وفا بیکره چون پس از زیارت
کربلای معلی بزیارت نجف رسید در عالم رویا حضرت شاه ولایت
را دید باو فرمودند زیارت تو مقبول است برو در ارض خراسان
کبره منت بدیر که امورات روضه مطهره و خدمات بقعه منوره
فرزندم علی بن موسی الرضا علیه الاف التحیة والثنا را بتو سپردم
چون از خواب بیدار گشت بر مطیه شوق نشسته بزیارت مشهد
مقدس باعزم رحیل رسپو گشت چون بارض اقدس رسید در مدرسه
پائین پای مبارک حجره را منزل گزید و در انجا مشغول تدریس و
طبابت گردید ولی اوقات اوان ایام نادر سلطان بود و در انزمان
زمان معروف بزوان و معالجاتش مشهور اکابر و اعیان

شد روز بروز اختصاص آن آثار رحمت بعوام و خواص حاصل
کرد در این بین یکی از خادمباشیان عظام آستان کرمی احتشام
از این عالم درگذشت و وارثی نداشت منصب او را بایشان واگذاشتند
پس از چند روزی بدست او برخی نیز وزارت آستان ملائک دربان
را بر آن افزودند الحاصل گویند در ظرف دو سال دارای هفت منصب
از مناصب کرام در این دربار عرش مقام آمد از آنجمله خادمی ضریح
مطهر و کلیدداری و مهرداری و غیره که در آخر باد تولیت دربار
عرش مدار است که گفته اند کل الصید فی جوف الفرا در زمان تولیت
نیز کما هو بعالیجاه مرتضی امیر ساخته ضعفا و فقرا را از مال خود دوا
و غذا میساخته طبیبی حاذق و جمیع تدابیرش موافق بود و در مسالک
عرفان و تصوف سلوک میفرمود و از غالب علوم معقوله و منقوله
بی بهره نبوده تا در سنه هزار و دویست و شانزده آهنگ جنان
کرده و روی بجهان جاویدان آورده پسر از خویش فرزند رشید
گذاشته که هر یک در این عتبه علیه بشغلی و عملی مشغولند و اکنون
جمعی از نوادهای ایشان بخدمات آستان فیض بنیان سرافرازند و ممتازند

رحمه الله از آنجمله السید الفاضل الهادی و العالم العامل
الکامل المهدی الشهید السعید الاوحدی مولانا میرزا مهدی
المعروف بالشهید الثالث تغمده الله برحمته و اسکنه فی بحبوحة
جنته از مشاهیر علمای خراسان بل از معاریف فضلای ایران
است در معقول و منقول و فقه و اصول مهارتی تمام و استحضاری
ما لا کلام داشته پایه مآثر و مکرمت را در اعلا درجات علم
و عمل گذاشته تحصیل علوم شرعیه را در خدمت آقای بهبهانی
اعلی الله مقامه نموده گویند چهار مهدی نام از تلامذه عظام
آنجناب بمقام بلند و اشتهار تمام رسیدند نخست فاضل نحریر
آقا سید مهدی بحر العلوم که او مقام معلوم دیگر جناب میرزا مهدی
شهید موسوم پس عالم علام مولانا مهدی نراقی پس نواب میرزا مهدی
معروف بشهرستانی اعلی الله درجاتهم و زید فی حسناتهم و تکمیل
علوم عقلیه در حضرت حکیم ربانی آقا محمد بیدآبادی فرموده و علوم
ریاضیه را در نزد مرحوم شیخ حسین که ذکرش گذشت بانجام رسانید
بالجمله در غالب فنون ماهر کالسحاب الماطر و البحر الزاخر همیشه

مشغول افاضه انواع علوم و رسوم و آداب و تشویق و ترغیب
بتحصیل طلاب بوده کراماتی چند بآن سید جلیل نسبت
میدهند از آنجمله گویند چون در لیالی و اسحار بزیارت آستان
آسمان آثار مشرف میشد درب روضه مطهره از برای او
مفتوح میگردید و نیز میگویند که در جوف شب برای ارامل
و ایتام حمل مایحتاج و طعام و نفقه و انعام مینمود اما کیفیت
شهادت آن بزرگوار بنهجی که جمعی از شیوخ کبار این دیار تقریر
مینمایند اینست که چون محمد حسین خان سردار دربار خاقان
گیتی مدار فتحعلیشاه قاجار طاب الله ثراه بفتح بلاد خراسان
ماموریت و استظهار یافت با جمعی بلیغ و لشکری جرار بشتافت
تا کار بر نادر سلطان افشار از مقاتله و معرکه کارزار بتحصن
و استحصار کشید و زمان محاصره بطول انجامید و امر بر مردم
بصعوبت رسید مرحوم شهید بکونسای بلد و اکابر و اعیان
در خفا دید و با ایشان مواضعه نهاد و قرار داد که در وقت
معهودی چون جمعیت سردار دور شوند شهریان دست از جنگ

بردارند و درب حرم محترم و عمارات متبرکات کشادند پس کس نزد
سردار فرستاده و او را از این تمهید اعلام و اطمینان داد چون
در آن روز آثار چنین نمود کرده نادر سلطان از واقعیت امر
مطلع گشت استعداد خود را برداشت و برای انتقام در طلب
آن سید نبیل روی بطرف بیت مقدس گذاشت خبر بآنجناب
دادند با مریدین بسیار از علما و اشراف در حرم مبارک ملتجی بودند
دلالت کرد در آن موضع شریف توقف نماید در عایت احترام حرم
را نخواهد نمود و چون جمعی از مسلمانان را خواهد ریخت بمحض
حفظ دماء ایشان خود بنفس نفیس بیرون آمد و بطرف نادر
سلطان روان شد شاید او را نصیحت کند و براه دلالت باز
آورد نزدیک بیت خیابان علیا در بیت دار الضیافه نوادی ملاقات
کرد نسبت بآن سید عالیمقام بیحرمتی و دشنام آورد تاب
تحملش نماند و برخی از آن کلمات ناسزا را جوابی بسزا راند کسان
خود را از ردود اشاره بزدن و بستن آن سید مظلوم نمود
بنمود نام تفنگچی بزنبی با امر اشقی بر سر آن سید متقی

فرود آورده وخود آن نابکار را پای چکمه داد لکدی چند بر سینه
و پهلوی آن بزرگوار زده و در همان شب که شب یازدهم ماه مبارک
رمضان و سال هزار و دویست و هژده بود آن مرحوم قربان
اردلان والد ماجد مرحوم رمضان خان کنولیتی دروازه سرابرا
بتصرف عساکر دولت ابد مدت داد و بعد از آن کربلایی رضا خان
لر دروازه پایین خیابان را بروی لشکریان و جان نثاران دولت
علیه مفتوح نمود در این گیرودار سپاه سردار وارد شهر گردیدند
و تا قریب بست مقدس برسیدند چون مجال قرار نیافت روی
بجانب فرار تافت و دو روز بیش نگذشته که سید عالی درجات
بدین لطمات از دنیا درگذشت گویند از کرامات مرحوم شهید
آن بدبخت شبی تا صبح راه برید بامداد خود را پشت دروازه
مشهد دید بعضی گویند آثار قدمش را بر اردکان بردند و در آنجا
او را بگرفتند ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره فاقبر الامرش در
دار الناهره بکشتند شهادت با سعادت شهید در سال هزار و
دویست و هیجده ماه رمضان روی بخلد جنان نهاد مقبره

انزود

انزود در حرم انور در مسجد پشت سر مبارک اطهر است واکنون
بیشتر اقارب آن شهدا اولاد و احفاد آن سید امجد اوحد اند رحمة الله علیه
از انجمله السید الاطهر و النجم الانور مولانا آل السید جعفر نور مرقده
الشریف و شرف مضجعه المنیف مولد آن بزرگوار دار المؤمنین
سبزوار پس از تحصیل علوم و تکمیل آداب و رسوم و فوز بمرتبه بلند
اجتهاد و نیل مدارج فضل و سداد مهاجرت بارض فیض قرین
نموده و آن جناب همشیره زاده سید جلیل مولانا سید محمد [illegible]
امام جمعه که ترجمه آن گذشت بوده در کمال زهد و ورع و تقوی
میغنوده مادام العمر در جوار آستان رضوان در بیان ترویج علوم
دینیه و نشر احکام شرعیه میفرموده تحقیقات فریده و تصنیفات
مفیده چند از آنجناب باقی مانده کتاب ریاض الانوار در احوال
ائمه اطهار و اثبات عصمت ایشان علیهم السلام کتاب اسرار الصلوة
در حکمت تشریع نماز و اجزاء آن رساله در اثبات حرمت غلیان
رساله در علم قرائت و دیگر رسالجات از این قبیل دارد که حال در
کتابخانه این عاصی موجود است و قریب بدویست جلد کتاب از مال

خود وقف بر طلاب مشهد مقدس رضوی نموده و تولیت آنرا بملا احمد
همراه واکذاشته معاصر با مرحوم شهید اعلی الله مقامه بوده هم در زمان
ایشان وفات نموده در طرف پا بین پای مبارک در صحن جدید در قرب
بمقبره خالوی خود متواری شده رحمه الله تعالی وتبارک ازانجمله
السید الزکی العالم اللوذعی الالمعی مولانا الحاج میرزا معصوم الرضوی
ثراه الله فی مقام علی از علمای عظام و سادات جلیل الاقدار فخام
ارض فیض قرین است در زهد و عفاف و تقوی و کفاف سرآمد علمای
زمان و فضلای اطراف بوده پس از تکمیل علوم نقلیه و تحصیل قوه
قدسیه از مشایخ کرام ممتاز کردیده حجة الاسلام کذارده و بمقام
اصلی خویش معاودت نموده انزوا و اعتزال کزیده و بهیچ وجه تصدی
حکومات و مرافعات را قبول نفرموده از غایت زهادت میکفته است
کویا من خود را در کنار جهنم میبینم بالجمله از هر راه دنیا را از خود دفع
کرده و رو بقناعت آورده در سال هزار و دویست و سی و دو برحمت
ایزدی پیوسته و در کفشکاه صحن مقدس عتیق در روضه خاصی متواری
کشته رحمه الله تعالی ازانجمله العالم العامل والفاضل الکامل

صاحب

صاحب الصدق والوثاق مولانا الحاج ملا انجفی اعلی الله درجته وضاعف
حسناته عالمی جلیل فاضلی نبیل و فقیهی بی بدیل است مولد شریفش
بلده تربت ساکن ارض اقدس بوده در انجا بتحصیل فقه و اصول
و تکمیل معقول و منقول نموده و نشر علوم و افاضه آداب و رسوم
فرموده صاحب تصنیف و تالیفات است ازانجمله تعلیقات بر شرح
لمعه دمشقیه اکنون معروف و متداول است مدة چهل سال
کویند از حصار بلد ارض اقدس خارج نشده با مناعتی که داشت
ابدا آلوده با امور مردم نکردید با جزئی زرعه معاش خود را میکذرانید
کرامات چند با نعام احمد نسبت میدهند کویند قبر خود را در
زمان حیوة ساخته و هر هفته از برای انس در کنار آن سجاده
عبادت میانداخته در اواخر عمر بزیارت بیت الله مشرف کردید
در ذهاب و ایاب از امنای دولت احترام تمام دید پس از مراجعت
چندی نکشید که بجوار رحمت ایزدی پیوست و این در سال
هزار و دویست و سی و هفت بوقوع انجامید و بان قبری که در
ایام حیوة در قبرستان قتلکاه ساخته بود رخت کشید سنین

سن شریفش هشتاد و ناشش پشت از پدرانش همه از عباد و زهاد
و علمای امجاد بوده اند و تقدیر پاره از علوم برخی تصنیفات فرموده
اند اول ایشان مولانا الحاج خداداد که معاصر پادشاهان صفویه است
و پسر او مولانا اسمعیل و همچنین تا بوالد مولانا اسحق که پسر اسمعیل
نام داشته هم سلسله علم باز در این خاندان استوار بوده توارثه عن
والد بعد والد رحمهم الله تعالی از انجمله العالم الفاضل الزاهد الکامل
مولانا الحاج محمد صالح افاض الله علی مرقده شآبیب المغفرة عالمی
نبیل و فاضلی جلیل از علمای تربت و تحصیل آداب و رسوم و تکمیل
فضایل و علوم را در عتبات عالیات نموده و در هر علم بهره و
فیضی تحصیل فرموده و بعد از عود عتبات عالیات مجاورت روضه
روضه رضویه را اختیار فرموده و در این بلد فیض قرین بدرس
و مباحثه و نماز جماعت و قطع خصومت اشتغال مینمود تا که در سال
هزار و دویست و چهل و شش برحمت ایزدی واصل گردید در
قبرستان قتلگاه مدفون شد از انجمله العالم الربانی و الفقیه
الصمدانی و الزاهد الواقعی جناب مستطاب ملا محمد تربتی

تکمیل فقه و اصول در نزد جنابان سیدان سندان آقا سید محمد علم
الهدی و آقا میرزا محمد رضوی رفع الله درجتهما نموده و بجماعت
و تدریس مشغول بود از انجمله السید الجلیل و الحبر النبیل الواثق
بالله مولانا الحاج میرزا عبد الله رفعه الله الی مقام القرب و محل الانس
فاضلی کامل و عالمی عامل همشیره زاده مولانا الحاج سید محمد
سبزواری امام جمعه است که ذکرش سبق یافت مدتی در آستانه
مشغول شان و نایب الصداره ارض اقدس بوده تحصیل علوم
و تکمیل آداب و رسوم در خدمت خال مکرم خود نموده ده نوبت
حج بیت الله الحرام گذارده و زیارت قبور ائمه انام علیهم السلام
فایز گردیده گویند در وقتی که اولی اکراه عامه قافله را بین
نیشابور و سبزوار تاراج کردند و طایفه سید را بند کرده با غنایم
بردند با کمال افسردگی مقاومت نکرده و سید بملجاء ضعفا و مساکین
آورده و کرم نه پیر مغان در بروی بگشاید کدام در بزنم چاره
از کجا جویم پس از سه روز شهر محرم مظهر امید بی تضرع
نداری و عرض سوگواری داد روی عجز بخاک نیاز نهاد او را

خلاصه بود در عالم اشراف بزرگواری بلند درجه ذی باوعنات
فرمود چون بحوالی آمده در دشت و بود شمردند صد تومان
خراسانی هیئت راه گرفت و به مصطبه شوق نشست و در همان
سال زیارت مکه معظمه زادها الله شرفا و تعظیما در پیوست
پلهٔ ابواب همواره در آستان آسمان نشان جناب نشر آداب و تعلیم
طلاب می‌نمود تا یکمرتبه دیگر از فیض زیارت حاصل فرمود در سال
هزار و دویست و سی و نه از این جهان انتقال کرد و سن شریفش هشتاد
و هشت سال گویند دوازده فرزند داشته تمام با وقار و دانشمند
و دو نفر از ایشان بمنصب بلند شدند یعنی ایالت سرافراز شده اول
میرزا حسن و دیگر میرزا محمد تقی رحمهم الله جمیعا ازانجمله العالم
المؤید و الفاضل المسدد مولانا الحاج ملا محمد عالمی بی‌بدیل و فقیهی
جلیل استفاده علوم در خدمت جناب صاحب ریاض فرموده و در
خدمت جناب شیخ جعفر نجفی نیز باستفاده و تکمیل مشغول
بوده و در مشهد مقدس رضوی بنماز جماعت و تدریس و تربیت

طلاب

طلاب مشغول بوده و اکثر اهل این ارض محض فیض بنماز جماعت ایشان رود
بهره‌مند می‌شدند و در پای منار مسجد گوهرشاد زاویه اقامت داشت
و صفوف جماعت اغلب مسجد را پر می‌نمود و خوش بیان و خوش
تقریر بود و با بن حنیفه نهایت مرحمت داشت و تصنیفات بسیار از
آنجناب باقی مانده است ازانجمله تدریسی شرح بردهٔ مرحوم بحر العلوم
و دیگر سه جلد در حل احادیث مشکله و بیانات آنها و رساله در
حل حدیث مجملهم از خصال و رسالهٔ شرفیه برقیه در طهارت خون امام
رساله کلمه جعفری کتابی در اصول فقه و رساله در ترجمه طب الرضا که ملحق
خواهیم نمود باین نسخه شریفه ان شاء الله و غیر این از رسایل و سؤال
جواب و کتابخانه آنجناب در مشهد مقدس رضوی نظیر نداشت و از
هر کتابی در هر علم و فنی یافت می‌شد مستنسخ و آن هفتاد و پنج
سال بود در سنه هزار و دویست و پنجاه و هفت از دار فانی گذشت
و قبر او در السیاده چون کوه ابد در جوار امام هشتم علیه السلام متواری شد
ازانجمله السید الماجد و العالم المعلم العابد المخصوص بعنایات الله
الحاج میرزا هدایة الله اسکنه الله فی علیین و سلکه مسالک الصالحین

از علمای عظام و فضلای کرام ارض اقدس امتیاز تمام داشت
ارشد اولاد مرحوم میرزا مهدی شهید سابق الذکر است و در باب
شرعیه خراسان بدانعصر منحصر بایشان بوده در حضرت والد ماجد
تحصیل علوم و تکمیل فنون نموده و مادام الحیوة نشر فضایل و
ترویج احکام و دفع خصومات امیر نموده‌اند گویند پس از قتل نواب
خلد آشیان شجاع السلطنه از خراسان سید محمد خان کلانی با جمعی
از طایفه ترکمان بنای تاخت و تاز و فتنه و آشوب گذاشت بنیاد
امر بر مردم تنگ شد و راه چاره بر مردم مسدود گردید سید بزرگوار
مولانا ملا قربان نام نیشابوری را که از تلامذه او بود بجلادت
فرستاد و آنچه را سودمند بود بمیدان آن زامر و زجر و وعید و وعد
و مواعظ عارفانه و نصایح مشفقانه بمقتضای وقت و مقام بوی
و پیغام داد سید محمد خان بعز بابش ایشان از خرابی و فساد
کناره کرده و روی باطاعت و انقیاد آورد و از این قبیل امور در
خدمات دین و دولت و حفظ اصلاح جمهور بسیار از این سید
بزرگوار ناشی و آشکار شده است و ولادت باسعادتش در ماه رجب

سال

سال هزار و صد و هفتاد و هشت و در روز سه شنبه هفتم شهر
رمضان المبارک سنه هزار و دویست و چهل و هشت از این جهان
فانی در گذشت از مصنفات آن مرحوم کتابی در تفسیر کلام الله
المجید با نیت فاضلانه و دقیق نوشته است ده جزو از اول
قران و ده جزو از آخر تفسیر فرموده رحمه الله تعالی **ازانجمله**
السید الاجل و الفاضل الاورع الاکمل العالم الودود مولانا
الحاج میرزا داود طیب الله تربته و اسکنه جنته نجل جلیل مرحوم
میرزا مهدی شهید و برادر کهین میرزا هدایة الله سابق الذکر
است از غالب علوم حظی وافر و بهره کامل داشته در خدمت والد
ماجد تحصیل فضل و ادب و تکمیل اخلاق و حسب نموده در فنون
ریاضیه باسرها از هیئت و حساب و هندسه و غیرها ماهر بلکه
سرآمد اهل علمای معاصر بوده گویند برای تحصیل این علوم از
اطراف بلاد در حضرتش فضلا جمع آمدندی و تلمذ کردندی و
اعمال نجیبه را چون عمل پرکار مناسب بجای رسانیده که دست
هیچ حساب نرسیدی و ایضاً گویند که چون مرحوم مبرور مولانا

الشیخ محمد تقی الاصفهانی اعلی الله مقامه بزیارت ایشان
ملاقات نمایان مشرف گردید سید مذکور چهارده ماه ایشانرا
در این ارض فیض قرین میهمان کرده نگاه داشت در این مدت
لوازم ضیافت را چنانچه باید از عهده برآمد و قرض ایشانرا
که زیاده از هزار تومان بود از مال خالص خود ادا نمود و
در آن ایام فقه و اصول را در خدمت شیخ فاضل باغتنام کمال
و اتمام فرموده گویند که اجازه از سید عالی ایشان در آن زمان
از سایر علما و اقران ممتاز و مختار بود ولادتش در سال هزار
و صد و نود در سنه هزار و دویست و چهل در خلد جنان منزل
کرد و در روضه مطهره در جانب پشت سر مبارک متصل بتوحیدخانه
مبارکه روی عجز بخاک نیاز آورد رحمه الله تعالی از اجله السید
المحقق النقاد و صاحب الطبع الوقاد مولانا الحاج میرزا عبد الجواد
طاب الله ثراه و جعل الجنة مثواه نیز فرزند ارجمند مرحوم شهید
و برادر کهتر میرزا هدایة الله و اخوی مهتر میرزا داود متقدم
الاذکار است سیدی رفیع المنزله و فاضلی شریف المرتبة از اجله

ارباب زهد و تقوی و اهل علم و فتوی بوده در حضرت والد جلیل
هر نوع فضایل و مآثر را تکمیل نموده و مادام الحیوة نشر علوم
شرعیه و ترویج احکام علمیه میفرموده در رعایت طلاب و حمایت
حمای صاحبان سداد و ثواب اهتمام موفور و سعی مشکور مبذول
میداشته ولادت باسعادتش سال هزار و صد و هشتاد و هشت
و در سال هزار و دویست و چهل و شش از این جهان فانی در گذشت
و در حرم مطهر در جنب تربت والد و برادر در قرب بتوحیدخانه
مبارکه مدفون گشت رحمهم الله اجمعین از اجله الفاضل
المؤتمن المؤتمن والعارف الممتحن مولانا الحاج محمد حسن
جزاه الله بالاجل الاحسن از طایفه بابیت گویند میلادش در
در یکی از قرای بنیا بود معروف بمعموری اتفاق افتاد آغاز
تعلم علوم در مشهد مقدس نهاد در خدمت مرحوم میرزا
معصوم رضوی سابق الذکر تحصیل فقه و اصول کرده بود در
حضرت مولانا ملا عبد الوهاب شیخ الاسلام مدتی مدید
مشغول بنشر فضایل و تدریس فنون بود تا که جذبه شوق الهی

اورا دردی بود دست از گفت و شنید کشید و در گوشه عزلت
منزوی گردید و مدت مدیدی این عبد ذلیل در جوار منزل
شیخ جلیل و عارف نبیل منزل داشتم و فیوضات بسیاری
از آن بزرگوار شامل حال این عاصی خاکسار شد و مدت چهار
سال در یکی از حجرات مدرسه پایین پای مبارک بر پا خاست
صبح به اشتغال بودند تا در افعال و اعمالش بر فقدانی چند
مشاهده آمد و وفاتش در دوم رجب سال هزار و دویست و
شصت بود و اتفاقا فتادن شریفش شصت و یک سال و بر
حسب وصیت خودش در قبرستان قتلگاه بعد از ابریز خاک
حجاب و تواری نهاد رحمه الله تبارک و تعالی ازاجله السید
السند والعالم المؤید الفقیه الکامل المسدد مولانا اعلم الهدی
المعروف بالقصیر قدس الله نفسه الزکیه عالمی خبیر و فقیهی بی
نظیر و محققی نحریر در زهد و قدس و ورع و تقوی وحید عصر و
فرید دهر بوده از اجله سادات رضویه ارض فیض قرین است
محل زکی مولانا الحاج میرزا معصوم رضوی سابق الذکر است

حاجی سید [illegible]

تحصیل

تحصیل علوم مبادی در مشهد مقدس نموده و برای استغنا صحیح
فقه و اصول به عتبات عالیات مشرف گردیده چندی در محضر
آقای بهبهانی و مدتی در خدمت سید بحر العلوم و زمانی
در حضرت مرحوم شیخ جعفر نجفی اعلی الله درجاتهم
و رفع مقاماتهم تلمذ و تکمیل فرموده تا آنکه بقوه قدسیه
اجتهاد فایز آمده و از ایشان مجاز شده بطریق مراجعت
نموده مدت چهار سال در مدرسه بالا سر مبارک
مشغول افاضه فنون فقهیه و نشر فتاوی شرعیه بوده پس
بتقریبی مهاجرت باصفهان کرده در اینجا نیز اشتغال
باین اعمال شریفه داشته و جناب مستطاب حجة الاسلام
و ملجا الخاص و العام حاجی سید محمد باقر مرحوم جناب
حاجی محمد ابراهیم کرباسی نهایت تعظیم و تکریم در حق آن سید
جلیل مینمودند و مردم را امر بمتابعت انجناب مینمودند و زنی
در اصفهان بحباله زوجیت خود داورده و فرزندی از آن زن
داشتند فاضل و عالم و فقیه و ثقه و عادل موسوم بمیرزا حسن

دفع الله درجته و بسیار دقت نظر داشتند و چند ماهی
در مدرسه نواب بتعلیم طلاب اشتغال داشتند بعد از
چند سالی باز برگشته بمشهد مقدس آورده ملجا خاص و
عام و مرجع طلاب علوم از هر ناحیه و مقام گشته و مشغوف
علم و ریاستش از اوج عیوق گذشته در آن اعوام حج بیت الله
الحرام گذارده و مکرر بزیارت قبور طاهره ائمه انام علیهم السلام
تشرف جسته شرایف اوقات را بوظایف طاعات و عبادات
میگذرانید ناگاه مرض فلج او را عارض گشته بعلاج کوشیده و باب
ظاهره مداوات و علاج را مسدود دید شوق زیارت عتبات
در دل تصمیم بسته عزم رحیل بسوی دار الخلافه طهران
مرحوم شیخ محمد رضا که از اکابر علما و اعیان بود ایشانرا بمنزل
خود برده اطبا را برای استعلاج جمع آورده مدت سه ماه تمام
اهتمام کرده سعی جمیله آن شیخ پاک نهاد در رفع علت از طبیعت
آن سید جلیل مفید نیفتاد در همدان شهود پادشاه مبرور
البسه الله حلل النور از آن سید بزرگوار دیدن نمود و آنچه سزاوا

بود از انعام و اکرام مبذول فرموده بالجمله چون از علاج مایوس
آمد بقصد آستان بوسی مشاهد مشرفه رفته در بلده قم تبی
سخت علاوه بر امراض سابقه گشته در سال هزار و دویست و پنجاه
و پنج از این سرای سپنج رخت کشید و بساحت قرب ربانی
از این عالم فانی رسید جسد شریفش را بارض اقدس نقل کردند
و در جوار امام مطهر منور ما بین مسجد بین پشت سر و بالای سر
مبارک بخاک سپردند کتابی از خود در دست نیست عالیمقدا
بدرجه فضل و اشتهار رسیده اند که هر یک از آنها از دین
اولین ترجمه خدا کانه استاذ الجمله مولانا السید الاجل الانور
الحاج میرزا حسن که ترجمه الشریف عنقریب خواهد آمد برادر کهتر
الزهد و مولانا و سیدنا الاجل الانور العالم المقدس الکریم
الاوحد سید السادات و منبع السعادات الحبر النحریر اللوذعی میرزا
محمد صادق الرضوی ناظر روضه رضویه علی مشرفها الاف
السلام والتحیه و جناب مولانا محمد تقی جولایی و مولانا ملا
محمد رضای قاری و مولانا ملا محمد تربتی و مولانا ملا احمد هروی

و مولانا ملا محمد رضای سبزواری و مولانا ملا محمد رضای
تابانی و مولانا میرزا محمد مهدی و مولانا الحاج میرزا حسین
هر دو بزرگوار فرزندان جناب بودند و در علم و عمل کامل بودند
و مولانا حاجی میرزا محمد علی تربتی و این حقیر نیز مدتی در
خدمت آن سید بزرگوار استفاده از کلمات دربار آن نموده ام
و نهایت مرحمت با این عاصی داشتند کتب مصنفه آن عالم نبیل
با این تفصیل است کتاب مصابیح در فقه یک جلد تمام کتاب اعلام
الورعی نیز در فقه از اول طهارت تا مبحث تیمم شرح مبسوطی
بر کتاب خمس و اجاره و قضا و شهادات و مبحث لباس مصلی
از لمعه دمشقیه و کلیه در علم رجال لیبی خدمات عظام
از آن سید عالی مقام نسبت بدین و دولت انجام یافت من جملها
آنکه پس از فوت خاقان خلد آشیان مواد آشوب و فتنه در بلاد
خراسان بهیجان آمد خان خیوق تا سبزوار از پی طمع تسخیر
مشهد مبارک افتاد و باین خیال خام تا سرحد جام از قتل و فساد
و هتک حرمت چیزی باقی ننهاد در ملازمی برآمد و از سپاهی و

مجمله

مجمله آن حدود کاری نگشود و کسی از امجاد و انجاد تاب برابری
نگشاد سید مستجد چاره این فساد را از راه سداد ندای جهاد و صلای
دفاع در داد و خود با برادر کهتر خود و پسر مهتر خویش راه آن بدکیش
گرفتند و جمعی بسیار از علمای اخیار و سادات جلیلة الاقتدار بتأسی
محترمانه ایشان بدار از پی آن سید بزرگوار برفتند و در روزی برای
تهیه اسباب کار در نزدیک حصار بند شهر توقف فرموده مدلول این
اخبار ندا را آن نابکار استماع نمود کارش باضطراب و اضطرار کشید
دعوة المظلوم مستجابة خود را در چنگ اجل گرفتار دید و ضاقت
علیهم الارض بما رحبت مجال اقامت نیافت تا جانب بخارا شتافت
فتنه با سود و شمشیری بخون نیالوده شر بیضان سید نیکو
خصال هفتاد و پنج سال است رحمه الله تعالی از انجله السید السند
الماجد العالم ابی المفاخر و المآثر و المعالی و المکارم مولانا الاجل
قدس الله نفسه الزکیة و زید فی درجاته العلیة سامی فرزند
اسعد و گرامی ولد ارشد مرحوم میرزا هدایت الله و نواده مرحوم
شهید اعلی الله مقامهما است در حضرت والد ماجد محصل

فقه و تفسیر و کلام و تکمیل هر نوع مرتبه و مقام نموده و از ایشان
اجازه اجتهاد و نیل مدارج فضل و سداد حاصل فرموده همواره
مشغول بمباحثات علمیه و ترویج احکام شرعیه و اکثر ایام صایم
و در لیالی قایم و همواره بذکر و دعا اشتغال داشتند و ماه رجب
و شعبان را بماه صیام متصل نموده اند و در جوف لیالی بمنازل فقرا
و مساکین قدم رنجه میفرمودند و از تالیفات انجناب کتابی بخط
مبارک ایشان دیدم نظیر مسکن الفواد فی فقد الاحبه و الاولاد
و اهتمام این داشتند که بقیه التفسیر والد ماجد خود را که ده جزو
از وسطان باقی بود تمام نمایند و در حین اشتغال بنوشتن
آن تعجیل ان بیدمی منحرف شده با ناخوشی با اردنیا روی
بعقبی نهاده و در رد و نق امور مسلمانان و انجاح مقاصد ایشان
و کسب محاسن عادات و جلب محامد و سعادات ساعی بودند
گویند در ایام فتنه سالار این سید عالی تبار در نصرت لوای
دولت و حمایت اردوی ظفر آیت بی مجاهدت و مساعدت
داشته اجازه و اشرار از اتباع سالار آن سید بزرگوار را با جمعی از

اخوان

اخوان و انصار در حبس گذاشت بسیار صعوبت کشید و مرارت
چشید تا آن سختی با خود رسید پس از فتح شهر آنجناب با مشایعات کثیره
باوطان مراجعت فرموده بآداب حسنه و سیرت مستحسنه خویش
بسر برد تا در سال هزار و دویست و شصت و نه از این جهان
گذران در گذشت و در حرم محترم نزدیک مرقد والد ماجد معظم
مدفون گشت و ولادتش در ماه رجب سال هزار و دویست و نه
رحمه الله تعالی منهم جناب السید المحقق و العالم المؤتمن مولانا الحاج
میرزا حسن رفع الله درجاته و زید فی حسناته برادر کهتر مولانا
الحاج سید محمد تقی است چندی در خدمت ایشان تلمذ نموده پس
باصفهان رفته و مدتی در محضر مرحوم شیخ محمد تقی ره اشتغال
نموده تا بدرجه رفیعه اجتهاد رسیده و پس از آن بکربلای معلا
مشرف شده دو سال در محضر درس مرحوم آقا سید محمد مجاهد که سید
صاحب ریاض حاضر گشته و استفاده احکام و قواعد فقهیه نموده
و مراجعت بارض اقدس کرده بعد از وفات برادر مکرم مرجعیت
عامه و ریاست تامه بهم رسانیده در امورات شرعیه و ترویج احکام

بلاد الباقر خواسته ... سلطان
معدلت بنیان ... سلطان
نشان شهر رجب

ملتیه اهتمام تمام داشت و با ارباب دول قدم در راه مراوده و
معاشرت نمیگذاشت و جمعی از علمای ربانی از حضور درس
و استفاده از ان فقیه صمدانی بمرتبه رفیعه علم و عمل ارتقا نمودند
مثل مولانا شمس الفضلاء والادبا بدر المجتهدین والمحققین حاجی
میرزا نصر الله دام الله توفیقاته و مثل مرحوم علام فهام و مفتی
الانام و کفیل الارامل والایتام ملا محمد صادق نیشابوری و
و مثل مرحوم جنت نشان علام همام السید الاجل الانور والعالم
المقدس المکرم الاطهر اقا میرزا بابای سبزواری و غیر ایشان
رفع الله تعالی فی الجنان درجاتهم و این عاصی نیز روزگار مدت
دو سال در مدرس انجناب باستفاده و تعلیم شرفیاب میشدم و
و در تشویق و ترغیب حقیر کوتاهی نمیفرمودند و در ترویج حقیر
و شیوع کتب مؤلفه حقیر کمال اهتمام میفرمودند و در کتاب
نخبة المعاد انجناب بخط مبارک خود در تعریف و توصیف ان
کمال مرحمت نمودند و باعث ترویج ان کتاب و باقی مؤلفات این
حقیر گردیدند در اوایل فتنه سالار ان سید عالی مقدار اورا دعوة

کرد

کرد ولیکن صلاح مشفقانه با او در میان اورد و اثری نبخشید و
از طریق لجاج منصرف نگردید زمانی برامد و امر برا او از هر جهة
تنگ شده و حضرت سید جلیل ملتمس گشت تا قدم بارد و رنجه
دارد شاید محصورین را از شکنجه برادر قواه اردو بوید بلکه چاره
صلحی جوید جناب سید بر حسب خواهش او انقطاع فرمود و تفریع نمود پس
با جمعی از اصحاب بجانب معسکر انجم قباب شتافت احترام تمام
یافت چون ان صلح موافق صلاح نبود از همانجا بسمت عتبات
عالیات رحلت نمود تا انکه افتتاح مشهد مقدس صورت بست
بعد مرکب معاودت نشست در جوار استان قدس اختصاص
سابقه الوداشت تا در شهر شعبان المعظم سنه ١٢٧٨ از این عالم
فانی درگذشت و در مسجد پشت سر از حرم مطهر مدفون و
مضمر گشت رحمه الله تبارک و تعالی و از انجمله السید السند والعالم الکامل
المؤید فخر العلماء العاملین و بدر الفقهاء والمجتهدین المولی
الاعظم الامجد الاوحدی اقا میرزا محمد رضوی افاض الله تعالی
علی مرقده شابیب الرحمة والرضوان و اسکنه فی اعلی غرفات الجنان

اقا میرزا محمد رضوی

عالمی بی‌نظیر و فاضلی نحریر و محققی بصیر بتکمیل فقه و اصول
در خدمت صاحب ریاض رضی الله عنه نموده و در مشهد مقدس
رضوی بتدریس و تربیت طلاب اشتغال داشت و جمع کثیری
از افاضل در درس و تربیت انجناب بدرجات علم و عمل ارتقی
نمودند که ترجمه هریک محتاج بدفتر جداگانه است و در باب
عامه و خاصه و نماز جماعت ارض اقدس بجناب ایشان منتهی
گردیده بود و مقبولیت عامه و خاصه از برای ایشان بود و سن شریف
انسرور هفتاد و چهار سال و وفاتش در ماه رجب در سال هزار و
دویست و شصت و شش و مرقدش در حرم انور در مسجد پشت سر
مشهور بمسجد بالاسر واقع گردیده سقی الله ثراه و جعل الجنة مثواه
از انجمله الفاضل المتقی و العالم المجتهد النقی مولانا حاجی میرزا نصر الله
تربتی انا تقیها و ازکیها و اجله علمای ارض فیض قرین در زمان خود
بود و استفاضه فنون شرعیه و علوم اصلیه و فرعیه در خدمت
جناب الحاج سید محمد علم الهدی برادر کهتر انسرور نموده و در
مراتب علمیه بنهایت محل اعتماد و وثوق جناب حاجی میرزا حسن

سابق الذکر بوده و باجازت او مشغول نشر فتاوی شرعیه و
تدریس کتب علمیه گردید تا بمقبولیت عامه و مرجعیت تامه
رسیده تا در سال هزار و دویست و نود و هشت از این دار فانی
درگذشت و بر طرف مسجد بالاسر پایان در صفه متصل بمسجد
نمود متواری گشت رحمه الله تعالی از انجمله السید الزهری و کوکب
فی سماء الفضل دری مولانا الحاج میرزا عسکری رفع الله منزلته
فداه مغفرته فرزند سعادتمند میرزا هدایة الله متقدمة
المذکرات پس از مرحوم والد ماجد جمعه ارض اقدس بایشان
دون سایر الاخوان رسید بتعلیم علوم و ترویج اذان و در سوق
اشتغال ورزیدند بسیار در مواظبت حال در غایت حاجات فقرا
و مساکین میکوشیدند و اکثر طلاب ارض فیض قرین موظف
بوظایف انجناب بودند و جمعی از فضلا و علما و ادبا پیوسته
در کتابخانه ایشان حاضر بودند و بمباحثه علمیه و تحقیق مسائل
گفتگو میکردند و هم عالمی که از بلاد ایران مرحله پیمای ارض
فیض بنیان میشدند در دید و بازدید و مهمانداری و غیره

کوتاهی ننموده و پیوسته با علما طریقه افاده و استفاده مرعی
میداشت و بجز مباحثه علمی در مجالس بنحو و کلام دیگر نمی پرداخت
و از مؤلفات آنجناب ینابیع الشریعه فی فقه الامامیه از کتاب
طهارت و قضا و شهادات قلمی تمام و باقی ناتمام و رساله
در مناسک حج و منظومه در ارث و شرحی بر تمهید القواعد
که تمام نموده اند و رساله در حدود و قصاص و دیات که بخواهش
خاقان مغفور مرحوم محمد شاه تالیف فرموده و رساله نجاة المتقین
در اکثر ابواب فقه مشتمل بر جمیع اقوال طریقه احتیاط و رساله
صراط النجاة و خلاصة النجاة که هر دو در احکام شرعیه فرعیه اند
و دو مسئله از فقه یکی در بیع فضولی که آیا سکوت مالک کفایت در
لزوم فضولی دارد یا محتاج بلفظ است و یکی قرائت ماموم در خلف
امام که قریب بده هزار بیت بتفصیل تمام بجهة فرمایش جناب حجة
الاسلام مرحوم حاجی سید محمد باقر رفع الله درجته نوشته بودند
و هنوز آنکلام تمام نشده بود که جناب حجة الاسلام حاجی سید
محمد باقر از دار فانی بدار باقی رحلت فرمودند و در سال هزار و

دویست

دویست و شصت و یک که این خادم اخبار و آثار ائمه اطهار
علیهم السلام بزیارت عتبات عالیات مشرف شدم آن نسخه شریفه
را بنظر علمای نجف و کربلا رسانیدم نهایت تحسین فرمودند و
اکثر علما در آن نسخه شریفه بخط مبارک خود کمال مدح و تحسین نمودند
اجازات بلیغه و رقعه صریحه در حق آنجناب نوشتند و جواب سؤالی
که بین ایشان و اهل خراسان و دیگران واقع میشد که جواب آنها را
با بن جعفر محول میفرمودند که اجوبه آنها را موافق قواعد فقه
بتفصیل نوشته بنظر مبارک ایشان میرسانیدم و بعد از آن خلاصه
جواب را در حاشیه استفتا مینوشتم قریب بسی هزار بیت میشود
و در زمان خاقان محمد شاه قاجار طاب الله ثراه کتاب النور [illegible] داد
الخلافة الباهره توقف نمود و بر جنازه او نماز نمود و خدمات بزرگ
نسبت بدین و دولت نامتناهی بود و در فتنه سالار بی اثر از خود دور را
با بزرگان و درویشهای ادعای فیض و رحمت گذاشتند بزرگ باعث
منصوره مراسلات و مواطات شد و تکیه این دعوا از دولت

حالیه یعنی احرامات بآن رود رسید حضرت مولانا الحاج میرزا

وجمعی دیگر در حلس گذاشته بدین زحمات آورد و لیکن یعنی احرامات

باقی بازده امراض قلبیه بر او مستولی گشت و در ماه رجب سال هزار

و دویست و یازده عالم را از میلاد خود طراوت بخشید و در چهارم

شوال سال هزار و دویست و هشتاد از این جهان بیاد در گذشت

و در مسجد پشت سر احرم مطهر مدفون گردید از حسن اتفاقات

بلکه می‌توان گفت که از جمله کرامات باشد که مدت زندگانی آن بزرگوار

با والد والا گهرش مساوی بود و همچنین اولاد انجاب با اولاد والد

بزرگوارش ذکوراً واناثاً صغیراً وکبیراً تساوی باشند و از جمله

این سرور جالب نجریر بزرگوار نیکو سیر که در جمیع افعال و اقوال

شباهتی دارد بوالد والا گهرش آنکه از اوایل زمان صبا

و ارشاد و رغبت بعبادت و اطاعت رحمن و کوتاهی نفرموده

و در اوقات اسحار که زمان تهجد و استغفار و زاری و نیازست

در درد به خود سوار نموده از باغ سراب بروضه فیض آثار

بتهجد

بتهجد و سحرخیزی تمرین میفرمود و در اسفار و سیاحت

از خود جدا نمی‌نمود و پیوسته مراقب او بود در اینکه نماز

جماعت و وجوهات خیرات وصدقات را بجناب مقدس

موکول فرموده تمرین کامل می‌نمود و از این جهة آن بزرگوار

بمعصومة الائمة ملقب فرمود ازین رو از اولاد خود او را برگزید

و از توجه آن سرور در جوانی بآنجا رسید که رسید

ولذلک کان جنابه فی بین اولاده الشاهد العدل لمجد

ابیه وفضله والفرع المشبه لاصله وهو هلال ذلک

القمر وغصن عظیم من تلک الشجر شعر پدر

اینچنین پیراست ؛ آفتابی برآستین تباست ؛ ماه را

گر اینچنین گهر است ؛ ماهتابش برآستان فناست

اعنی رئیس الاتقیا و شمس الفضلا و نور الادبا و قدوة

البلغا وضیاء الفضلا و سلطان العلماء جناب مستطاب

میرزا هبة الله ادام الله تعالی توفیقاته العالی

از آن جمله العالم النحریر والمحقق الخبیر ناهج مناهج التقوی المخصوص
بعنایة الله مولانا الاجل آقا میرزا نصر الله الشیرازی طاب الله ثراه وجعل
الجنة مثویه مولد شریفش در دار العلم شیراز در اواخر سال ۱۲۳۹ عالم را
از میلاد خود بطراز بخشید والد ماجدش حاجی میرزا غفار بعد از سفر عتبات
که بزیارت روضه رضویه مشرف گردید طلاب مدارس این ارض فیض قرین
بعد از اطلاع بر جامعیت آنمرحوم باکثر علوم و دقایق احکام نجوم سماوات
بر اطراف آن بدر منیر اجتماع نمودند و تقریبا بعدد شهور چهارده مباحثه از اصول و فقه
و هیئت و نجوم و نحو و صرف و معانی و بیان و حکمت و سایر علوم مینمودند در زمان
اینجانب با قوان تالیف سفینة النجاة که شرح ارشاد و دو بار مرحوم بحر العلوم اشتغال
داشتم و اینجانب حاضر میشدم نظر از دور مینمایندم و غایت تحسین و تشویق ابتغا
مینمودند و چون خواستند معاودت نمایند طلاب مانع شدند و نظر اتفاق
سلطان خراسان شامل حال شده تولیت جلیله در آن زمان آن وجود را بمنصب تدریس
آن آستان ملایک پاسبان مرموده بار دیگر بتربیت طلاب مشغول گردیدند و قریب بده سال
بعد از آن اولیای بعض سلسله در تربیت طلاب اشتغال داشتند تا آنکه در یوم الطلوع عین یکشنبه

ماه جمادی الاخر

ماه جمادی الاخر سنه هزار و دویست و نود و یک بمرض
سل از این جهان مهر گسل بروضه خلد برین شتافت ع یاد آرم
این اخبانی و ما صنعوا یادا این هم یاد آر یاد آر و چون آن
آنجناب میفرمود که من از زمان استخاره ده سال بیشتر زنده
نخواهم بود حضرت و جناب علام فهام فاضل قمقام گوید این
بنده نیز در وقت رحلتش حضور داشتم تا یک ساعت چنان
بوی عطر گل بشدت فایح گردید که همه کس شنید و هیچ مشمومی
بدان طیب احدی از آن جمع ندیده بود و نخواهد دید اشهد بالله که
بنده نمیخواهم که نسبت کرامت بوالد جلیل دهم و اگر نه از
این قبیل حکایات بسیار از ایشان در خواطر دارم در این
مدت اشخاص زیاد در هر علم تربیت نمود که یکان یکان از اعیان علما
باید و هر یک را ترجمه مفرده شاید مدفن آنجناب بر
حسب وصیت خودش در ایوان طلای صحن مقدس جدید
واقع گردید یادگار فرزند آنمرحوم فاضل متبحر گوید تاریخ افکاد
ایکاد آن بد که او بیرون از حیز شمار است آنچه مدون

ومعنون است تعلیقات و حواشی بر کتاب قوانین الاصول
چهار مجلد تقریبا دویست هزار بیت تعلیقات و حواشی بر کتاب
روضه در فقه نیز چهار مجلد یکصد و بیست هزار بیت حواشی
بر اوایل تفسیر بیضاوی رساله مبسوط در علم عروض و قافیه
و احکام شغافیه مخلل صلوة تقریبا سیزده هزار بیت رساله
در اثبات تباین ما بین دوایر عظام از علم هیئت حواشی و
تعلیقات بر شرح کبیر هشتاد و پنج هزار بیت تعلیقات بر
بر حجیت ظن و استصحاب و اصل برائة و تعادل و تراجیح
مرحوم شیخ مرتضی اعلی الله مقامه چهار مجلد تقریبا یکصد
و پنجاه هزار بیت رساله در حل بعضی مسایل معضله حسابیه
و مسودات متفرقه در علوم عدیده نیز باقی مانده و مدون
نشده است استحضارات جنابش در مسایل هر علم بحدی بود
که هیچ وقت از او سوالی کردند که فی الفور جواب حاضر در
نظر شریفش نباشد خبیرا باطراف المسایل کلها بصیرا بمبانیها
کالمراقب رحمه الله تعالی و جعل الجنة مثواه از انجله العالم

الربانی والفقیه الصمدانی والعارف الواقعی والحکیم الالهی
الذی صنف فی کل علم من العلوم الشرعیة ولم یر فی عین
الزمان نظیره فی علوم النقلیة والعقلیة الحبر النحریر اللوذعی
اعنی شیخی و مولای شمس الدین بن جمال الدین البهبهانی افاض
الله تعالی علی مرقده شآبیب الرحمة والغفران واسکنه فی اعلی
درجات الجنان وهو از اهل مجتهد ربانی و آن بزرگوار درک صحبت
جمیع علمای عظام مثل آقای بهبهانی ره و مرحوم بحر العلوم
و میرزا مهدی شهرستانی و صاحب ریاض رضوان الله علیهم
رسیده بود و افاضه فیوضات از حضور مجلس درس آن بزرگواران
یافته و لیکن در ارض اقدس رضوی علی مشرفها الاف التحیة
والثناء غریب وار در زاویه عزلت ثابت قدم وشد اهل این درکاه
بر خود مسدود فرموده و در حجره خود که در صحن عتیق مقابل
جسد مطهر بود پیوسته بتحریر فقه و اصول اشتغال داشتند
و کتب بسیاری در فقه و اصول و کلام و علوم ادبیه تصنیف
فرموده اند و این بنده روزگار پیوسته بخدمتگذاری آن بزرگوار

اشتغال داشتند و زهد آنجناب چنین بود که جمیع لباسهای او را
بنوائی بخشیده دیگر نداشت و جوع و مقام فقرش بمرتبه بود که
اکثر روزها گرسنه بود و گاهی که گرسنگی بر او مستولی میشد
سر را بروی کتاب بالا مینمود و نظر بگنبد مبارک حضرت امام رضا
علیه التحیه و الثنا مینمود و این آیه را تلاوت مینمود که امّن یجیب المضطر اذا
دعاه و اشک از دیدهای حق بین او جاری میشد در اینحال یا
تا قریب بان کسی پیدا میشد که آنجناب بجهة او استخاره نماید
پول یا دو پول میداد فی الفور همانرا نان میخریدم و میآوردم
بلع میفرمودند و شکر خداوند عالم مینمودند و باز سر مبارک را
بزیر افکنده مشغول تحریر فقه یا اصول میشدند و در آن حین
تا جود همهمه مینمودند یعنی که اگر کسی در حجره ایشان مشغول
صحبتی بود بواسطه آن همهمه او از صحبت او مانع از تالیفات
آنجناب بود و آن شیخ جلیل سوای وقت نماز از صبح تا شام
اشتغال بتحریر داشت و هیچ امری با امور از امامت و قضاوت
و آمد شد و تدریس نمیپرداخت و در کمال زهد و ورع و فقر و پریشانی

بسر میبرد و اگر هم احیانا بعضی مردم از برای آنجناب اطعمه لذیذه
یا لباسی تعارف و عطیه میآوردند بفقرا یا باطفال و عیال
خود میداد و هرگز ندیدم که از اطعمه لذیذه و نعمتهای دنیویه
تلذذ کرده باشد و باین خاصیت بود که نهایت رأفت و مرحمت داشتند
و بجز اینکه درس حقیر را میفرمودند درس دیگر نمیفرمودند و حقیر هم
محض تیمن و تبرک مهما امکن از خدمت آنجناب غافل نمیشدم و
لکن در آن زمان بسیار فقیر و پریشان حال بودم یعنی که قادر
بتحصیل معیشت بقدر ضرورت نبودم قصد این نمودم که
که از مشهد مقدس بیرون روم بعزم مسافرت بجانب اصفهان
روم و عیال خود را در این بلد بگذارم چون بر این قصد مصمم
شدم در صبح آنروزی که اراده این مطلب را داشتم مادر پیری
داشتم که تا زمان تالیف کتاب تحفة الرضویه حیوة داشتند
و زیاده از صد سال سن او میشد شب آن روز در عالم رؤیا
در خواب دیده بود که در روضه عرش درجه الرضویه در بالای
تختی قرار گرفته و فرمایند از برای تحفة الرضویه چهار بیت از این

عاصی بخدمت آنجناب بنده وار ایستاده ام آنسرور نماز در این عاصی
خطاب فرموده بودند که ممکن است پسرت از مشهد تا بجای دیگر
برود اخراجات معاش وگذران او با ماست ودر خدمت آنسرور
اشرفی وریال بسیاری بود بهمشت برداشتند و باین عاصی
مرحمت فرمودند وگفتند اینرا در امورات خود خرج نما از اینجا
بجای دیگر برو واین عاصی در وقتی که آن پولهارا از آن معدن
جود واحسان گرفتم دو ورقه ریال با دو اشرفی از آنها در نهر آب افتاد
آنسرور عالمیان باین عاصی فرمودند دو اشرفی را برو و از میان
آب بردار من بفرموده آنسرور داخل نهر آب شده آنهارا
پیدا نمودم و برداشتم بعد از اینکه والده این بنده خود کار این
خوابرا از برای من نقل نمود فسخ عزیمت نموده مجاورت آنسرور را
اختیار نمودم و بعد از چند وقتی از فیض توجهات آنسرور که اولا
بعیده بزیارت آنسرور مشرف شده بودند مستفیض شدم و آقا
کلب علی باین عاصی نمودند که از غربت و انقلاب رها شدم و باز
در خدمت آن شیخ بزرگوار بودم و بتحصیل علم مشغول بودم

تا اینکه

تا اینکه در اواخر سال ۱۲۳۴ در ماه مبارک رمضان بجوار رحمت
الهی فوت کردیدند واز مؤلفات مشهوره آن شیخ بزرگوار
شرح معالم الاصول است که پنج مجلد و قریب یکصد وسی هزار
بیت است وحاشیه قوانین دو جلد است وحاشیه مطول
ورسایل متفرقه وجواهر کلام در اصولین نظیر گوهر مراد
ودر نحو وصرف ومعانی وغیره که اسامی آنها در نظرم نیست
ومرقد شریفش در صفه همان حجره که قریب به پنجاه سال در آن
حجره مشغول تألیف وتصنیف بودند واقع گردیده بحجره [باین]
مرقد آنجناب ومرقد شیخ جلیل وحبر نبیل عالم ربانی ومحدث
واقعی شیخ حر عاملی صاحب وسایل الشیعه واقع است افاض الله
تعالی علی مرقدهما الرحمة والرضوان واسکنهما فی اعلی غرفات
الجنان وچون پوشیده نماند زایرین ووارد بن ارض فیض قریب
از احوال ربیع بن خثیم القری الکوفی سؤال مینمایند که مرقد
او در یکفرسخی مشهد مقدس رضوی علی مشرفها الاف التحیه
واقع شد لهذا احوال او را بیان مینمایم حق اینست که آنجناب

[حاشیه: آن شیخ بزرگوار]
[حاشیه: وچون]

جمله اخیار و زهاد بوده و قادح صریحی بالنسبه با ایشان بنظر
نیامده از کتب رجال و غیره مگر عبارت طریحی در مجمع البحرین
که اشعاری دارد ولکن جواب آنرا بتمامه بعد از نقل عبارت
ایشان خواهیم داد و در کتاب مجالس المؤمنین مسطور است
که در کتاب خلاصه مسطور است که او از زهاد و تابعین بوده
و در کتاب کشی مسطور است که شیخ اجل فضل بن شاذان قمی
را از زهاد ثمانیه پرسیدند گفت هشت نفر بودند از ایشان
ربیع بن خثیم و هرم بن حیان و اویس قرنی و عامر بن عبد قیس
که از اصحاب و زهاد و اتقیاء حضرت امیر المؤمنین ع بودند و دیگری
ابو مسلم خولانی و او فاجری بود مروانی صاحب معویه و مردم
را بحرب امیر المؤمنین ترغیب مینمود و روزی با نحضرت گفت
مهاجر و انصار را که بر عثمان خروج کرده بودند بدست ما
ده که ایشانرا بکشیم چون آنحضرت از آن ابا نمود گفت الان
طاب الضراب بما کان وضع فخا و مصیده یعنی الآن ترغیب
قوم بمقاتله علی بن ابی طالب بر ما خوش و آسان شد چونکه

از ابن

از ابن ابای او معلوم شد که قتل عثمان بسبب حیله او بود
که نهاده بود و دیگری مسروق بن الاجدع که تمغاجی معویه
بود در اثنای اشتغال او بان عمل در صباوقت بمیرد و قبر او
انجاست و دیگری حسن بصری بود و او بهر طایفه بمقتضای
هوا و هوس ایشان همراهی مینمود و آنرا وسیله کسب دولت
دنیوی مینمود و با بیخیال درویش تقدیه بود و دیگری اسود بن
یزید بود در تاریخ ابن اعثم کوفی مسطور است که آخر نایبی
از نواب امیر المؤمنین که در وقت عزیمت بنا و بجانب شام رسید
ربیع خثیم بود که از ولایت ری با چهار هزار مرد مصلح مکمل
بخدمت آنجناب آمد و چون بملازمت امیر رسید آنحضرت مردم را
برفتن شام و جنگ معویه ترغیب مینمود و قبر شریف
در کنار رودخانه شهر طوس نزدیک بمشهد مقدس واقع
است و از ثقات این دیار شنیده شد که در وقتی که حضرت
امام الجن و الانس علی بن موسی الرضا با مامون عباسی در
طوس بودند بزیارت خواجه ربیع توجه مینمودند و گفتی ا

مؤلف

هذا فضلاً و شرفاً انتهى كلامه مؤلف گوید در یکی از کتب دیدم
که یکی از سلاطین از احوال ربیع از مرحوم شیخ بهائی ره
سؤال نموده بود شیخ در جواب فرمودند که حدیثی عبارتست
که جناب امام رضا ع فرمودند که نیامدم بخراسان مگر بجهة زیارت
ربیع و موید اینست عبارتی که در صفحه شریفه ربیع نوشته شده
که قال الرضا ما حصل لی القدوم بخراسان الا زیارة الربیع
و عبارت قاضی نور الله در کتاب مجالس المؤمنین که مفادش
اینست که الزهد مکرر بزیارت او توجه مینمودند و مرحوم علامه
در خلاصه فرموده است که او از زهاد ثمانیه است و قاعده علامه
در خلاصه اینست که دو باب عنوان فرموده است باب الممدوحین
و باب المذمومین و این او را در باب الممدوحین نقل نموده اند
پس بنابراین ربیع از ادلعه ممدوحه است و این دلالت بر عظمت
شان او مینماید و همچنین مرحوم میرزا محمد در رجال وسیط
فرموده است که ربیع یکی از زهاد ثمانیه بوده است و این کلام
را از کشی نقل نموده است و بعد از آن از فضل بن شاذان

نقل

نقل نموده که او با علی بن ابیطالب بود و از زهاد و اتقیا بود و
در حاشیه از کتاب مزبور فرموده که عالم محقق ربانی و همچنین در
رجال کبیر اشعاری بمدح وی میباشد و بعلاوه دیگر بمدح و
خوبی آن بزرگوار اینست که جماعتی از ثقات علمای ما در آداب
و اخلاق استشهاد بقول و فعل ربیع نموده اند و این نهایت
مدح و خوبی اوست بلکه بمقام تالی مرتبه معصومین میباشد
از انجمله در معراج السعاده و غیره در مقام استحباب سکوت
استشهاد باین نموده اند که ربیع کاغذی نزد خود میگذاشت
و هرچه میگفت در آن مینوشت چون شب میشد حساب کلمات
خود را مینمود و میگفت آه آه نجی الصامتون و بقینا یعنی خاموشان
نجات یافتند و ما باقیم از انجمله در خلاصة الاذکار در مبحث
استغفار مرحوم فیض فرموده که باید مستغفر در حال استغفار
با توجه و حضور قلب باشد و الا مرتکب گناه و دروغ شده و
استشهاد نموده بقول ربیع قال الربیع بن خثیم رضی الله عنه
لا یقل احدکم استغفر الله و اتوب الیه فیکون ذنبا و کذبا بل یقول

اللهم اغفر لي وتب علي يعني بذلك اذا استغفر عن قلبه لا باللسان فقط
طلب المغفرة ولا يلجأ الى الله بقلبه فيكون ذلك ذنباً واذا قال
اتوب اليه ولم يتب فذلك كذب الى اخره ولفظ رضي الله عنه
در كلمات علما قرينه ديگر است بر مدح ازانجمله شيخ بهائي در کشکول
در مدح عزلت استشهاد بفعل ربيع نموده وگفته قال سليمان
الداراني بينما الربيع بن خثيم جالس على باب داره اذ جاءه حجر
فصك وجهه فشجه فجعل يمسح الدم عن جبهته ويقول لقد
وعظت يا ربيع فقام ودخل داره حتى اخرجت جنازته وهمچنين
در مقام ديگر فرموده است كه ربيع گريه وتضرع بسيار ميكرد
بحدي كه مادر او بتنگ امده بود بربيع گفت اي مادر مگر تو
كسي را كشته كه اينقدر گريه ميكني بگو بمن كه بروم سوى اهل
مقتول وطلب عفو كنم كه از تو بگذرند والله اي مادر اگر اهل
مقتول بدانند كه تو اينقدر گريه ميكني از تو خواهند گذشت
ربيع گفت بلي اي مادر من نفس خود را كشته ام مؤلف گويد ظاهر اين
است كه بايد عبارت چنين باشد كه من قصد ابن آدم كه

نفس

نفس خود را بكشم وشيخ ابو علي در رجال خود احوال او را مجمول
باويس قرني نموده ودر انجا فرموده است كانوا زهاداً اتقياً
ودر عنوان ربيع از مختصر ذهبي نقل نموده كه ربيع در خانه
خود قبري حفر نموده بود وهر وقت قساوت قلب باو عارض
ميشد داخل در ان قبر ميشد وميخوابيد بقدريكه خدا ميخواست
وبعد عرض مينمود اي پروردگار من برگردان مرا بدنيا شايد
عمل كنم عمل صالحي در ان چيزيكه ترك نموده ام در دار دنيا و
بجا بياورم انرا بعد از ان نفس خود را مخاطب ساخته وميگفت
اي ربيع حال بدنيا برگشتي پس بكن از عمل صالح انچه را ترك نموده
واين نهايت مدح است زيرا اين مرتبه كاملين در علم و
عمل است سيما بملاحظه انچه در حاشيه رجال وسيط ديده
شد كه در حق او فرموده عالم محقق رباني وبعضي از اهل
رجال وعلما درباره او توقف فرموده اند مثل علامه مجلسي
ره در وجيزه رجاليه ودر بعضي از كتب خود فرموده وروايت
بعض المطعون فيه وهو المدفون بالمشهد المقدس الرضوي

بلی بعضی که هست در کلام طریحی در مجمع البحرین و الاعتراض ایشان
از علما و اهل رجال قادح صریحی بنظر نرسیده و محل کلام ایشان
اینست که بعد از آنکه چهارصد نفر از اصحاب عبد الله بن مسعود
که در جنگ صفین بخدمت امیر المؤمنین ع مشرف شدند و در
میان ایشان بود ربیع بن خثیم ایشان عرض نمودند قالوا انا قد
شککنا فی هذا القتال مع معرفتنا بفضلک ولا غنی بنا ولا بک
عن قتال المسلمین و بعد از این کلام عرض نمودند بما مفوض
فرمائید بعضی از سرحدها را که با دشمنان دین مقاتله نمائیم
بعد از آن حضرت امیر المؤمنین سرحدی را مفوض فرمودند
با ایشان و اول علمی که بجانب ری بسته شد علم نصرت امیر ربیع
بود و بعد از چند سطری میفرماید که بنا بر این العیاذ بالله ربیع
از جمله شکاکین است و جواب از این ممکن است بچند وجه اول
اینکه خود طریحی بلفظ بنا بر این العیاذ بالله فرموده اند و معتقد
ذم او نبوده اند نظیر لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا و ثانیا اینکه
بودن ربیع در میان جمعی که این کلام از ایشان صادر شود قدحی

بالنسبة

بالنسبة بربیع نخواهد بود و دیگر آنکه لفظ انا قد شککنا
فی هذا القتال ظاهر در اینست که ما شک داریم که آیا غالب
بر خصم میشویم یا مغلوب خواهیم بود نه در حقیقت قتال
خلاصه کلام نظر بتصدیق کشی و فضل بن شاذان و علامه
در خلاصه و همچنین میرزا محمد در رجال وسیط و شیخ بهائی در
کشکول و حدیث منسوب بشیخ و عدم قادح صریحی در مقام
هر گاه قطع بعظمت شان و جلالت قدر ایشان بهم نرسد لا اقل
گمان بحسن حال آن نیکو خصال بهم میرسد و گمان در موضوعات
رجالیه حجت است و کسی خلاف نموده و قرینه دیگر بر خوبی ایشان
اینست که این بنائی که الان بر بالای مرقد ایشان نهاده اند از اعمال
سلاطین صفویه است و ایشان تا حسن حال و عقیده او را بر خود
قطعی نمیدانستند چنین عملی نمینمودند و از سیاق ایشان معلوم
که اشخاص فاسد العقیده و اهل تسنن را اشعاری و بنائی
نموده اند و معلوم میشود که این اعمال را بمشورت و رای
علمای عصر خود مینموده اند و قرینه دیگر بر خوبی ایشان اینست که هر ساله

جمع کثیری از نجبا و متدینین و صلحا و علما بزیارت او میرفتند و این بدین
ودایع شده است و هیچیک از علمای عصر ایشان را منع نمینمایند
بنا بر این هر گاه کسی بزیارت ایشان برود نظر باینکه زیارت برادران
ایمانی و صالحین از ایشان مستحب است از باب اطلاقات مثاب
و ماجور خواهند بود و حدیث منسوب بشیخ و عبارت قاضی
نور الله دلیل دیگر است بر اجر و ثواب ایشان بلکه هر گاه در وقتی
ریاضتی بکشد و بتوجه تام بمرقد او حاضر شود شاید فیضی
باو برسد چنانچه ملا عبد الرزاق در مبحث معاد ذکر نموده
مراد فرموده که زائر هر گاه بتوجه تام بمرقد مزور کاملی حاضر
شود و این حضور بمرقد او حضور صحبت او باشد لا محاله از فیض
مزور پرتوی بر نفس زائر افتد و بقدر استعداد لا محاله او مستفیض
میشود چنانکه نقل نموده اند که شاگردان ارسطو هر وقت مسئله بر
ایشان مشکل میشد بر سر قبر آن حکیم ربانی میرفتند و مباحثه مینمودند
و از میمنت برکت صاحب آن قبر مسئله ایشان بر ایشان منکشف میشد جناب
اقدس احدیت نفس کامل شده در علم و عمل همه شیعیان کرامت فرماید

باب سوم

باب سیم در بیان شرح طب الرضا و مباحثاتی که بین علمای شیعه
و سنی در این روضه عرش سریر جاری گردیده در حقیت مذهب شیعه
و بطلان مذهب اهل سنت بدانکه طب الرضا که مشهور بذهبیه و مذهّبه
میباشد و قاطبه مردم در تدبیر بدن خود محتاج بان میباشند سابقا
شرحی بان نوشته بودم و بعد از چند زمانی شرحی دیدم از ابوابی ان رساله
مبارکه که مرحوم جنت‌آشیان جامع الاخبار و الاثار رئیس الزاهدین و
الاخیار عالم ربانی و فقیه صمدانی جناب **حاجی ملا احمد** بن حاجی محمد حسن
مشهدی نور الله مرقدهما الشریف برشته تحریر در آورده بود بدل شرحی
لطیف و شرحی منیف یافتم مشتمل بود فوائد طبیه و اخبار وافیه شافیه
و ان نسخه شریفه را بهتر و جامعتر از شرح خود دیدم لهذا ان شرح مزبور
را با متن ان ملحق باین نسخه شریفه نمودم و چون جناب مستطاب
رئیس المحدثین شارح رساله ذهبیه چند جلد کتاب در احادیث و اخبار
و شرحی بر [illegible] مرحوم بحر العلوم عطر الله مرقده الشریف تالیف فرموده
بودند و سه جلد در بیان حل احادیث مشکله نیز مرقوم نموده بودند و
در زمان حیات خود مروج و مربی طلاب بودند و اکثر اهل این ارض فیض

قرین بدیانت و وثاقت ایشان معتقد بودند و بجماعت ایشان حاضر
میشدند چنانچه در ترجمه فقها و علمای ارض فیض قرین مذکور خواهد
شد و حال الذکتب مؤلفه ایشان در بین علما و طلاب متداول نیست
و از کتابخانه ایشان که قریب بشش هزار مجلد مسموع شد بوده جلدی
نیست و از اولاد ذکور ایشان کسی باقی نمانده و دو صبیه از احفاد این
سرور حال باقیست لهذا بجهة خوشنودی خداوند عالم ملحق باین نسخه
نمودم امید اینکه این نسخه شریفه بحلیه انطباع در آید و مؤمنین بتماشا
ساکنین ارض فیض قرین از انرهود یاد نموده و منتفع شوند و طلب مغفرت
بجهة انرهود این احقر نمایند شاید و این خدمت نیز فیض و بهره از آن
مرحوم جنت آشیان در عالم باطن باین بیرشکسته احوال عاید گردد ان شاء الله
تعالی و در باره از شرح کلمات آن عالم نبیل مطالبی که از این عبد ذلیل مستبان
برشته تحریر در آوردم ملاحظه رساله مبارکه ذهبیه مشهور است نزد
علما و منقول است از محمد بن حسن بن جمهور بصری چنانچه شیخ طوسی
ره در کتاب فهرست و محمد بن علی بن شهرآشوب در معالم العلماء در ترجمه
آن ذکر کرده اند و ایضا شیخ و نجاشی بچندین سند اورده اند و عوالی

لآلی الاخبار محقق مجلسی ره در کتاب بحار الانوار نقل نموده انچه مضمونش
اینست که یافتم رساله ذهبیه را بخط شیخ اجل افضل نور الدین علی بن
عبد العالی کرکی و دیگر یافتم در تالیف بعض فضلا این دو سند را اسند
اول آنکه گفت موسی بن علی بن جابر سلامی که خبر داد مرا شیخ سدید الدین
یحیی بن محمد بن علیان خازن گفت خبر داد مرا ابو محمد حسن بن محمد بن جمهور
از پدرش سند دوم آنکه گفت هرون بن موسی تلعکبری که خبر داد مرا
محمد بن هشام بن سهل از حسن بن محمد بن جمهور از پدرش که در خدمت
با رفعت حضرت علی بن موسی الرضا ع از مدینه مشرفه بود تا آنکه آن
حضرت در طوس شهید شد و آخر عمر شریفش چهل و نه سال گذشته بود
گفت در مرو یا در نیشابور بود چنانچه در بسیار عالم ضبط شده مامون
در مجلس نشسته بود با مولای من حضرت علی بن موسی الرضا ع و جمع
کثیری از اطبا و حکما مثل یوحنا بن ماسویه و جبرئیل بن بختیشوع و
صالح بن بلهمة هندی و غیر ایشان در آن مجلس حاضر بودند و مامون
با انجماعت تکلم میکرد در علم طب و کیفیت ترکیب بدن آدمی و اعضای
آن از عناصر متضاده و اخلاط مختلفه و مضرت و منفعت غذاها و

و اموری که عارض بدن میگردد از علتها و مرضها و خصوصیات آن
بودند پس مامون گفت یا ابا الحسن چه میفرمائید در این امور حضرت
فرمود که در نزد من هست آنچه تجربه نموده ام و دانسته ام صحت آنرا
بمرور ایام با آنچه موافق اقوال قدما است و امری چند است که باید
انسان بداند و جاهل آن معذور نیست و من جمع میکنم آنها را با هرچه
احتیاج داری بآن راوی میگوید که مامون بتعجیل متوجه بلخ شد و
حضرت توقف فرمودند بعد از آن مامون نامه نوشت و طلب کرد آنچه
حضرت وعده کرده بودند در تدبیر طعامها و شرابها و دواها و فصد
کردن و حجامت کردن و حمام رفتن و مسواک کردن و نوره کشیدن
پس حضرت ع مکتوبی ارسال نمودند مصدر باین فقره بسم الله
الرحمن الرحیم اعتصمت بالله و مضمونش این بود که رسید نامه امیر المومنین
در آنچه مرا امر کرده که مطلع نمایم او را با موری که محتاج است
بآنها از آنچه تجربه کرده ام و از آباء معصومین خود شنیده ام در خصوص
اطعمه و اشربه و ادویه و فصد و حجامت و حمام و نوره و باه و غیر
اینها از چیزهائیکه موجب استقامت بدن میگردد و تحقیق بیان

نمودم

نمودم آنها را و بالله التوفیق و در بعض نسخ در آخر رساله نصیحت کرده
اند که باید التفات نشود بقول کسی که جاهل است و ریاضت علوم
و آداب نکشیده و تمیز ندارد آنچه عمل میکند و ترک مینماید و میگوید که مکرر
خوردیم فلان غذا را و هیچ مضرت ندیدیم و چیزی را که میگویند مضر است
مرتکب شدیم و اصلا ناخوشی بهم نرسید و این شخص که این کلام را
میگوید مثل حیوانات بی شعور است و از قبیل صورتیست که نقش شده
و تمیز میان ضار و نافع نمیکند و حال او شبیه است بدزدی که یکمرتبه
گرفتار شود و مورد سیاست و تنبیه نگردد پس حریص شود در دزدی و
ترک پیشه دزدی نکند تا آنکه گرفتار گردد در دزدی عظیمی پس دست او قطع
نماید و بسیاستهای دیگر مبتلا شود اگر بعهد او که دزدی کرد مواخذه
میشد عقوبتی میکرد و عقوبت آن سهل بود و همچنین آدمی هرگاه چند
مرتبه از غذاها و مشروبهای مضر صرف کند و ضرر نیابد جرات میکند
و آخر الامر بامراض عظیمه که قابل علاج نیست مبتلا میشود و از ابو محمد
حسن قمی نقل شده که چون رساله مبارکه را آوردند نزد مامون خواند
و شاد شد از بیان آنحضرت و امر نمود که بنویسند از آب طلا و مسمی نمایند

برسالة ذهبیه یا مذهبه بنا بر اختلاف نسخ این اسم مناسب
بود تصدیر رساله بآن والحال شروع در شرح فقرات شریفه میشود
وما توفیقی الا بالله علیه توکلت والیه انیب قال الامام علیه السلام اعلم
یا امیر المؤمنین ان الله تعالی لم یبتل العبد المؤمن ببلاء حتی جعل له دوا
یعالج به یعنی بدان ای امیر کننده مؤمنین که جناب اقدس الهی مبتلا نساخته
بنده صاحب ایمانی را بمرضی تا آنکه گردانیده از برای آن بنده مؤمن دوائی
که با او معالجه نماید ولکل صنف من الداء صنف من الدواء وتدبیر یعنی
از برای هر قسمی از درد قسمی از دوا و تدبیری قرار داده و مراد از تدبیر تصرف
در سته ضروریه است اول آنها هواست و آن هرگاه معتدل باشد در
گرمی و سردی و مخلوط نباشد با چیزی تغییر دهنده مانند دود و امثال چیزهای
متعفن یا بخارها یا گرد و غبار بسیار حفظ صحت میکند و او محتاج است
باستنشاق هوا بجهة ترویح قلب و تعدیل حرارت روح حیوانی که عبارت
است از بخار خونی که در بطن ایسر قلب بهم میرسد دوم اکل و شرب و
واجب است در آنها مراعات حد اعتدال و موافقت قوه اعضا مثل
طبیعت بحسب کمیت و کیفیت و غیر آنها از خصوصیاتی که انشاء الله

تعالی

تعالی مذکور میشود سیم خواب و بیداری است و کیفیت حدوث آنها
آنست که روح حیوانی که از قلب منتشر میشود بواسطه رگها در جمیع
بدن هرگاه سرایت کند در اجزاء ظاهری و باطنی حس و حرکت حاصل
میشود و بیداری عبارت از آنست و اگر در باطن بماند و بظاهر نرسد
حواس ظاهری و حرکت ارادی معطل میشوند و باین سبب در وقت خواب
حرارت در ظاهر بدن کمتر میگردد لهذا باید که در آنحال پوشش بیشتر باشد
تا محافظت بدن بشود و هوا در او تأثیر نکند و خواب سه قسم است یکی طبیعی
مطلق و آن خوابیست که آدمی در شب میکند بجهة دفع ماندگی که در روز بهم
رسیده است دیگر خواب طبیعی غیر مطلق مثل خواب بعد از عروض تعب و
کلال اعضا که طبیعت بسبب آن عارض مستدعی است دیگر غیر طبیعی مثل
آنکه تابع امراض و آلام باشد و خواب بسیار موجب ازدیاد رطوبت
میگردد و از بیداری با فراط بهم میرسد یبس دماغ و احتراق اخلاط و سوء
هضم و غیر اینها از مفاسد دیگر و افراط و تفریط هر یک باعث سستی
بدن میگردد پس معتدل بودن آنها لازم است چهارم استفراغ
واحتباس است و اول طلب بیرون آمدن چیزی یا دفع شدن آنست و

بدن باسهال یا قی یا ادرار یا عرق یا نهاده دوم طلب جنبی هوا است چه اگر
چیزی از انها بتحلیل برود موجب عفونت وثقل میشود ومع ذلک
اشتها ساقط میگردد واگر استفراغ بسیار شود قوی ورطوبات بدنی
بتحلیل میروند وبدن ضعیف میشود پنجم حرکت وسکون است
واول باعث دفع فضلات بدن وقلت حدوث انهاست وثانی نافعست
در هضم غذا ودفع کلال اعضا واز حرکت باعتدال حاصل میشود خفت
ونشاط وقوت مفاصل وایمنی از امراض مادیه وموجب قبول غذا
میگردد ووقت ان بعد از انحدار غذا است از معده واین مختلف میشود
بحسب لطافت وکثافت غذا وقلت وکثرت ان وضعف وقوت معده
ششم عوارض نفسانیست یعنی کیفیاتی که عارض نفس میشوند
بعد از انفعالاتی که از برای او حاصل میشود بسبب مرتسم شدن امور
نافعه وضاره در بعض قوای او وان کیفیات موجب تحرکات روح
میشوند بداخل بدن یا خارج ان یا بهر دو وحرکت روح بداخل
اگر دفعة باشد خوف است واگر بتدریج باشد غم وحزن است و
مکروه واقع است دران ومتوقع است در هم وحرکت بخارج اگر

دفعة باشد غضب است واگر بتدریج باشد فرح است وحرکت بداخل
وخارج دو قسم است زیرا که اگر اول حرکت بخارج باشد وبعد بداخل هم
است واگر عکس ان باشد خجل است وافراط بعضی از این عوارض
مهلکست وهرگاه کسی در هر یک از اینها ضروریه مراعات
نماید قوانین انها ایمن است بفضل الهی ایمن است از ناخوشیهای
بدنی ونعت ذلک ان الاجسام الانسانیه جعلت علی مثال الملک
وبیان این مطلب انست که جسمهای بدن ادمی که عبارت اند روح و
خلط وعضو است افریده شده بر نمونه مملکت فملک الجسد هو ما فی
القلب پس پادشاه بدن انچیزیست که در دل است یعنی نفس ناطقه که تعلق
دارد اولا بروح حیوانی که از بطن ایسر دل بجمیع اعضا میرود بواسطه
شرایین یعنی رگهائی که از دل روییده ومتحرک اند وبیان خالی وصاحب
دو طبقه اند الا یکی که از شریانها است وریدی گویند وان روح زنده
میدارد اعضا را وقدری از این روح بدماغ میرود ودر انجا حالتی
دیگر بهم میرساند وروح نفسانی میشود واین روح از دماغ بجمیع
اعضا میرود از راه اعصاب یعنی پیهائی که در بدن میباشد و

باعث حس و حرکت اعضا میگردد و قسم دیگر از روح حیوانی به
جگر میرود روح طبیعی میشود و از آنجا بجمیع اعضا منتشر میگردد و
بواسطه اورده یعنی رگهائی که شبیهند بشرائین الا آنکه ساکن و از
جگر روئیده اند و صاحب یک طبقه اند الا یکی که اورا ورید شریانی میگویند
و آن روح باعث تغذیه و تنمیه اعضا میشود و چون روح حیوانی موجب
نظام امر بدن و حیوة است احتمال دارد که آن پادشاه بدن باشد لیکن
موافق بعض فقرات رساله بنت والعمال العروق والاوصال والدماغ
و عاملان و کارکنان پادشاه رگها و بندها و مغز سر آدمیست
و مراد از رگهای شرائین و اورده است و عدد آنها چنانچه از اخبار
ظاهر میشود سیصد و شصت است نصف ساکن و نصف متحرک
و در علم تشریح ضبط نشده بجهة بسیاری شعبهای او و بند عبارت
است از مفاصل بدن و اجزائی که موجب وصل آنها میشود مثل
بعض اعضای مفرده از قبیل عصب و امثال آن و تعریف عضو مفرد
آنست که هر جزوی از آن شریک کل باشد در اسم و حد و مقابل
آن مرکب و آلی نامند و مفرده دو قسم است یکی غیر منویه و آن گوشت و پیه

دیم

و پیه است و دیگری منویه و آن باقی اعضای مفرده است مثل استخوان و
غضروف و رباط و عصب و وتر و غشا و عضل و عدد مجموع استخوانها
دویست و چهل و هشت است سوای سمسمانیه که عبارتند از استخوانهای
کوچک که در هر یک از دستها و پاها چهار استخوان میباشند و غضروف
جسمی است سفید و نرم تر از غضروف و وصل میکند میان دو طرف استخوانهای

از استخوان و سخت تر از سایر
اعضا و واسطه است میان استخوان
و عضو نرم و رباط جسمی است
سفید و نرم تر

مفاصل و میان اعضای دیگر و عصب جسمی است سفید و نرم در حال انعطاف
و صلب در حال انفصال و بواسطه او حس و حرکت از دماغ بسایر اعضا
میرسد و عدد اعصاب نزد مشهور پنجاه و هفت است و جمیع آنها
پر است الا یک جفت عصب که بچشم میآید و آن میان خالیست و وتر
جسمی است سفید شبیه بعصب و مرکب است از عصبی که میاید بسوی
عضو متحرک و از رباطی که نابت است از استخوان و آن شوبی است از
برای عصب در تحریک اعضا و غشا جسمی است عریض رقیق بافته شده
از لیف عصب و رباط و حفظ میکند شکل عضوی را که پوشیده بآن و
عضل جسمی است مرکب از عصب و رباط و گوشت و غشا و او محرک
عضو است باعانت وتر و حافظ حرارت غریزی است و ساتر استخوان

وعدد عضلات نزد جالینوس پانصد و بیست و نه است و بقول بعضی
پانصد و هفده است و اما گوشت پس متولد میشود از خون غلیظ و
چربی و پیه بهم میرسد از مائیت خون و لینت او و کمتر است و فواید
اعضای مذکوره بسیار است و بعضی از انها عامل پادشاه است که
بواسطه او حاصل میشود حرکات از ایستادن و نشستن و بحرکت اعضا
و اما دماغ پس انجسمی است نرم و متخلخل و سفید و مرکب است از مغز و
عروق و غشاء رقیق که مسمی است بام الدماغ و غشاء صلبه ملاقی
کاسه سر است و از برای او سه بطن است و بطن اوسط مثل منفذی
است ما بین اول و اخر و در ان بطون پنج قوت باطن است اول حس مشترک
و ان قوتیست در مقدم بطن اول که مرتسم میشود در ان صور محسوسات
بحواس ظاهره دوم خیال است و انرا مصوره نیز میگویند و ان قوتی است
در اخر بطن اول که حفظ میکند صورتی را که در حس مشترک مرتسم شده
پس این قوت حافظه حس مشترک است سیم وهم است و ان قوتیست در مؤخر
بطن اوسط که ادراک میکند معانی جزئیه را چهارم حافظه است و انرا
ذاکره نیز مینامند و ان قوتیست در مقدم بطن اخر که حفظ میکند

معانی

معانی جزئیه را پس از انست او بوهم چون نسبت خیال است بحس مشترک
پنجم متخیله است و ان قوتیست در مقدم بطن اوسط که ترکیب میکند بعضی
از صور و معانی را با دیگری یا فصل میکند میان انها و این قوه را
مفکره مینامند هرگاه عقل استعمال کند او را و مدد کار تن و چون
جان افاضه میشود بر دماغ از روح حیوانی که پادشاه اولا بان
بان تعلق میگیرد باین جهت داخل عمال است و هرچند ان عضو نیز
نفیسه رئیس است بجهت تولد روح نفسانی در ان و بیت الملک قلبیه
و خانه پادشاه دل ادمی است و ان عبارت از جسم صنوبری الشکل
که مرکب شده از گوشت صلب و عصب و غضروف و اورده و شرائین
و رباط چند که دل متعلق است بانها و پرده که او را فرا گرفته و حفظ
میکند از افت و بران دو زایده است که شبیه است بدو گوش و بانها
قبول میکند خون را از منافذ و عروق و نسیم را از شش که باد زن
قلبست و قاعده دل بالای بدن واقع است و سر او باسفل و در قاعده
ان سه بطن است و بطن اوسط در وقت انبساط مرئی میشود و بطن
ایمن مملو است از خون متین مشاکل جوهر دل و بطن ایسر از خون او

رقیق است و روح حیوانی که سبب نظام امور پادشاه است از ان متولد
میشود و ارضه الجسد لادمیین حکومت پادشاه بدن ادمی است و الاعوان
یداه و رجلاه و عیناه و لسانه و اذناه و یاری کنندگان پادشاه دو
دست و دو پا و دو چشم و دو لب و یک زبان و دو گوش است و هر یک
از انگشتها مرکب است از چند عضو که معروفند و هر دو مشتملند
بر شصت استخوان سوای سمسانیه و همچنین پاها و اما چشمها پس
هر یک مرکب است از هفت طبقه و سه رطوبت سوای اعصاب و
عضلات و عروق طبقه اول را ملتحمه گویند و ان پیه هواست شبیه
بگوشت سفید چرب تا نرم دارد چشم را طبقه دوم قرنیه است
چه مثل قرن یعنی شاخ صلب است و این طبقه متلون میشود بلون
طبقه که بعد از ان طبقه سیم عنبیه است بجهة انکه در وسط ان
سوراخیست مثل سوراخ انگور در حبه که از پیچش کنده شود و جرم
او غلیظ و ظاهر او صلب است و باطن او گوشت صاحب پرزاست و
این طبقه است که صاحب رنگ سیاه و کبود و غیر ذلک است
بعد از ان رطوبت بیضی است که شبیه است بسفیده تخم مرغ . بعد

از ان طبقه عنکبوتیه است که مانند بافته عنکبوت است بعد از ان
رطوبت جلیدیست و ان صاف و منجمد است مثل جلید یعنی
یعنی تگرگ و مقدم او عریض و مؤخر او باریک است بعد از ان
رطوبت زجاجیست که مایل است بسرخی و قوام او غلیظ است
مثل شیشه گداخته بعد از ان طبقه شبکیه است و این طبقه
فرا گرفته رطوبت زجاجی و جلیدیرا مثل شبکه نسبت بصید و
از غشاء رقیق دماغی عروق بسیاری اید بسوی او و بافته شده
مثل شبکه بعد از ان طبقه مشیمه است و بافته شده از عروق
بسیار و فرا گرفته طبقه شبکیه را مثل مشیمه یعنی بچه دان
نسبت بطفل بعد از ان طبقه صلبیه است که ملاقی استخوان
چشم است و لهذا باید صلب باشد از سایر طبقات و حاصل
قوه باصره روحی است در مجمع النور و ان موضع ملاقات دو
عصبه مجوفه است که از یمین و یسار مقدم دماغ رسته اند
بر وجهی که مجوف هر دو در انجا یکی میشود بعد از ان میرود بطرف
چپ انکه از جانب راست امده و بالعکس و انچه درک میشود باین

قوه بالذات رنگها و روشنیها است واحساس باقی اشیا بالعرض
است واقا البها پس هر یک مرکبست از پوست وگوشت وعضلات
واعصاب وعروق واما زبان پس مخلوق شده از گوشت سفید ونرم
وعروق بسیار وقوه ذائقه مخلوقست از عصبی که در جرم او مفروش
است واما گوشها پس هر یک مرکبست از پوست وگوشت رقیق
وغضروف وعصب ودر میان سوراخ او عصبی است که محل قوه
سامعه است وخزانه معده شهر وبطنه وخزانه پادشاه معده آدمی
است وشکم او بجهت آنکه غذا در معده هضم میابد وبجمیع اعضا میرود
مثل خزانه که سرمایه در انجا جمع میشود وهمچنین شکم نیز خزانه است باعتبار
معده وامعا وتفصیل این مطلب انست که هضم اول در معده است
که غذا در او مانند کشکاب میگردد وانرا کیلوس میناممند واول
این هضم در دهانست در وقت خاییدن وفضله این هضم غایط است
که از سوراخ قعر معده دفع میشود واین فضله اولا داخل میشود بروده
اثنا عشری که متصل بقعر است وطول او بقدر دوازده انگشت بهم
چسبیده صاحبش میباشد بعد از ان داخل روده صایم میشود که محل

دیجتن

دیجتن صفراست وهمیشه خالیست از غذا واثقال وگویا دوره دارد
بعد از ان داخل روده لفایفی میشود وان روده چند است که بر هم
پیچیده شده بعد از ان داخل روده اعور میشود ولهن وان یک سر دارد
وگویا یک چشم دارد وفضله از انجا داخل میشود وبیرون میاید بروده
دیگر وثقل در انجا جمع میشود که هر ساعت احتیاج بدفع نباشد بعد
از ان میاید بروده قولون که وقوع قولنج حقیقی در ان میشود بعد
از ان میاید بروده مستقیم که راست ومنتهی بمقعده است واز انجا
بخارج دفع میگردد وسه روده اول را امعاء دقاق میناممند وسه روده
دیگر را سفلی وغلاظ میناممند وهضم دوم در جگر است زیرا که کیلوس
چون هضمش در معده تمام میشود خالص ولطیفش از رگی چند که
از معده بسوی جگر هست که ماساریقا گویند داخل جگر میشود وبعین
میشود در عروق ریز چند که در تمام جگر رویده وهضم دوم در انجا
میشود وانرا کیموس میگویند واول ان در ماساریقا است وفضله
این بول است وهضم سیم در رگهای بدن میشود واولش وقتی
است که اخلاط داخل میشوند در رگ بزرگی که از بالای جگر رسته است

وازانجا بر رکهای دیکر که در جمیع بدن منتشر است داخل میشود و
هضم چهارم در اعضا است و ابتدای ان در هنکامیست که دهنهای
رکها مترشح میشود و تفصیل این مطلب در کتاب ذخیرة المعاد در
باب عجایب معده وسپرز و زهره نقل نموده ام وحجابه صدره
وحجاب پادشاه سینه ادمیست وان مخلوق شده است از هفت
استخوان ومفاصل ان موثق است یعنی حرکت استخوانی بدون حرکت
استخوان دیکر میسر نمیشود تا انکه فرده نشود از مصادمات
خارجی واصل استخوانهای او سبک ونرم وسست است تا انکه اسان
باشد حرکات خفیه ان وبتحلیل رفتن بخارات ازان وقلب ادمی که
خانه پادشاهست در سینه قرار داده شده بجهة انکه اعدل واوثق
مواضع بدن سینه است فلذان عونان یقربان ویبعدان ویعلان
علی ما یوحی الیهما الملک پس دو دست ادمی دو یاری کننده اند از برای
پادشاه که نزدیک میاورند نفع را بسوی او و دور مینمایند ضرر را
از او وعمل میکنند بانچه چیز میفرستند پادشاه بسوی انها والرجلان
تنقلان الملک حیث یشاء ودو پا میبرند پادشاه را بهر طرف که خواهد

والعینان

والعینان تدلانه علی ما یغیب عنه لان الملک من وراء الحجاب لا
یوصل الیه الا بهما ودو چشم راهنمائی میکنند پادشاه را بر انچه
پنهان است از او وبجهة انکه پادشاه در عقب چند حجاب است از جمله
استخوانها و پردهای سینه است و رسانده نمیشود بسوی پادشاه
انچه غایب است از او مکر بسبب چشمها وهما سراجان ایضا وحصن
الجسد وحرزه ودو چشم دو چراغ اند در بدن وحصار وحافظند او را
از موذیات ودشمنان وحواس دیکر اکر چه در این معنی شریکند زیرا که
بدنرا نکاه میدارد وقوت شامه از ضرر بوهای بد وذایقه از خوردن
چیزهای کشنده وسامعه از صداهای ناخوش ولامسه که حاصل ان
روحیست ساری در اکثر اعضا حفظ میکند بدنرا از سرما وکرما لکن
موقوفست ادراک این حواس بر ملاقات کردن محسوسات ونزدیک
بودن بانها بخلاف باصره که اشیای ضاره ونافعه را ادراک میکند
هر چند دور باشد وبان سبب مطلع میکند سردار طبیعت را بر خیر
وشر ونفع وضرر تا بوسیله تدبیرات صایبه معمور شود بدن و
از جمله حکمتهای بالغه جناب اقدس الهی چنانچه در توحید مفضل

منقول است از حضرت امام جعفر صادق ع انست که چشم ادمی در
سر قرار داده مانند چراغ که در بالای مناره افروزند تا همه اشیا
مطالعه شود و در اعضای پایین تر قرار داده نشده مانند دستها
و پاها که آفتها باو برسد و یا در مزاولت اعمال بان خوارج علق و درن
حادث شود و در اعضای وسط بدن مثل شکم و پشت خلق نشده
که دشوار باشد بکار فرمودن ان در دیدن اشیا و چون هیچ موضع
از برای نگاشته مناسب تر از سر نبود لهذا در انجا قرار داده که از همه
اعضا بلندتر است والاذنان لا تدخلان على الملك الا ما يوافقه
و دو گوش داخل نمیسازند بر پادشاه مگر انچه موافق او باشد لانهما لا
تفقدان ان يدخلا شيئا حتى يوحي الملك اليهما بجهة انکه گوشها قادر
نیستند بر انکه داخل سازند چیزی برابر پادشاه تا انکه وحی کند بسوی
انها یعنی التفات و اراده شنیدن کند فاذا اوحى اليهما اطرق
الملك منصتا لهما حتى يسمع منهما پس هرگاه پادشاه التفات
کند بسوی دو گوش سکوت میکند در حالیکه مشغول بچیز دیگر نمیشود
تا انکه بشنود بواسطه انها ثم يجيب بما يريد بعد از ان جواب میدهد

پادشاه

پادشاه بانچه اراده میکند فيترجم عنه اللسان بادوات كثيرة پس
متکلم میشود زبان از جانب پادشاه بالتهای بسیار منها ريح الفؤاد
وبخار المعدة ومعونة الشفتين از جمله التهای هوای دل او ان هوائی
است که از دل میرود بسوی شش و قصبه او و دیگر بخار معده است
که میرسد از معده بتجاویف شش با بدهان و ایضا تکلم باعانت دو
لب است وليس للشفتين قوة الا بالاسنان و نیست از برای دو لب
قوتی مگر بدندانها یعنی دندان از قبیل ستون نیست از برای لبها
شاهد بر این انست که کسی که دندانهایش افتاده باشد لبهای
او سست و متحرک است وليس يستغني بعضها عن بعض و نیست
مستغنی بعض التهای صوت از بعض دیگر بلکه هر یك دخیل است
در خروج صوت و تقطیع حروف والكلام لا يحسن الا بترجيعه
في الانف و تکلم خوب نمیشود مگر بسبب برگردانیدن و پیچیدن
او را در بینی لان الانف يزين الكلام كما يزين النافخ في المزمار
بجهة انکه بینی زینت میدهد کلام را چنانکه زینت میدهد کسی که باد
میدمد در نی صوت خود را بواسطه برگردانیدن صوت را در بینی

با انکه زینت میدهد انکس صورت نی را بسبب سوراخی که در عقب
ان میباشد و شبیه است بسوراخ بینی و انما کشاده است که اگر
مسدود سازند او از بیرون نمیاید وکذلک المنخران وهما
ثقبتا الانف بخلاف علی الملک ما یجب من الریاح الطیبه
وهمچنین در مغز که دو سوراخ بینی اند داخل میسازند بر پادشاه
انچه دوست میدارد از بویهای خوش که درک میشود بواسطه
قوه شامه که حامل او روحیست ساری بود و برامده که شبیه به
پستان که در انتهای بینی از مقدم دماغ رسته شده فاذا جاءت
ریح تسوء الملک اوحی الی الیدین کبر هرگاه میاید بوی که ناخوش باشد
پادشاه را امر میماید بد دوست فحجابین الملک وتلک الریح
پس دستها مانع میشوند میان پادشاه وان بوی بد وللملک مع
هذا ثواب وعذاب و از برای پادشاه با انچه مذکور شد بخشش و
عقوبتاست وعذابه اشد من عذاب الملوک الظاهرة القاهرة و
عقوبتان سخت تراست از عقوبت پادشاهان ظاهری که صاحب
قهر وغضبند در دنیا وثوابه افضل من ثوابهم وبخشش ان بهتر

است

است از بخشش ان پادشاهان واما عذابه فالحزن واما عقوبته
پادشاه حزن و دلگیریست واما ثوابه فالفرح واما بخشش پادشا
فرح و دلشگفتگی است واصل الحزن فی الطحال واصل حزن در
سپرزاست وان عضویست بشکل زبان مرکب از گوشت و شراین
ومتخلخل و تیره رنگ و متصل است بجانب چپ معده مایل به
پشت ان و مقعر او از جانب محدب معده واقع است و مربوط
است باو بواسطه رگی و از برای او دو گردن است یکی متصل به
قعر جگر بجهة جذب سودا و دیگری متصل است بفم معده از برای
ریختن سودا بمعده وحزن عبارتست از میل کردن خون و سایر مواد
باندرون بدن و باین سبب زرد میشود رنگ در حزنی که از خوف باشد
زیرا که سرخی بشره از خون است که جاری میشود در زیر پوست نه
از گوشت چه اصل او سفید است چنانچه ظاهر میشود هرگاه مبالغه
شود در شستن او و هرگاه میل کند مواد باندرون بدن زرد
میشود رنگ ادمی اگر تقدیری از صفرا در تحت جلد ماند و سفید
میشود اگر انقدر صفرا نیز حرکت بباطن کند و چون سپرز ظرف

سوداست وان سرد وخشك وغليظ است يعني ضد روح است
در جميع صفات وفرح روح از صفاى خون وخالص بودن او از
كدورات است پس هرگاه ممزوج شود خون با سودا در انحال غليظ و
كثيف ميگردد وفاسد ميكند روح را واصل الفرح في السرب
والكليتين واصل شگفتگى در پيه روى معده ودر دو گرده
ادمى است امّا ان پيه پس رقيق وصاحب دو طبقه است وميان
انها عروق وشحم بسيار است ومنبسط است بر روى معده تا انكه
اعانت كند او را بر هضم بسبب حرارتى كه دارد وابتداى ان از فم معده
است ومنتهى برودة قولون ميشود وامّا دو گرده پس هر يك از انها
مركب است از گوشت صلب سرخ كم رنك وعروق وشحم بسيار دارد و
مثل نصف دايره است ومحدب او بجانب پشت واقع شده تا انكه
ادمى باسانى دو تا تواند شد بجانب پيش وچون فرح عبارت
از ميل كردن مواد بظاهر بدن وپيه روى معده بواسطه بسيارى
عروق جذب ميكند رطوبت خون را وميرساند بگرده ها وبان سبب
حاصل ميشود صفاى خون ورقت ولطافت ان وموجب بسط روح

ميگردد لهذا فرح بواسطه ان دو عضو حادث ميشود وفيهما عرقان
موصلان الى الوجه ومن هناك يظهر الفرح والحزن فترى
علامتهما في الوجه ودر سپرز وپيه روى معده ودو گرده دو
رگيست كه متصلند بروى ادمى پس از انجا ظاهر ميشود فرح وحزن
ودر بدن ميشود اثر انها در روى ادمى والعروق كلها طرق من العمال
الى الملك ومن الملك الى العمال ومجموع رگهاى بدن راهى چند
از عاملان پادشاه يعني اعضا وجوارح بسوى پادشاه واز پادشاه
بسوى عاملان ومصداق ذلك انه اذا تناولت الدواء ادته العروق
الى موضع الداء باعانتها ومصداق اين مطلب انست كه هرگاه تناول
نمودى دوائى را ميرسانند دوا را رگها بعد از هضم حرارت غريزيه
تا بموضع درد باعانت عاملان وايضا روحها وقوتها از پادشاه
اخذ ميكند ومجموع اعضا قسمت مينمايد واين ظاهر است واعلم
يا امير المؤمنين ان الجسد بمنزلة الارض الطيبة بدان اى امير
مؤمنين كه بدن ادمى بمنزله زمين نيكو است متى تعوهدت بالعمارة
والسقي من حيث لا يزاد في الماء فتغرق منه ولا ينقص منه فتعطش

فحینئذ دامت عمارتها وکثر ریعها وذکی زرعها هرگاه محافظت
شود آن زمین بسبب معمور کردن وآب دادن باین طریقه که آب
بسیار ندهد که فرو گیرد زمین را و کمتر از مقدار حاجت ندهند که
تشنه بماند پس در آن وقت دائمی میشود آبادی آن زمین و بسیار میشود
حاصل آن و نمو میکند زراعت در آن وان تغوفل عنها فسدت ولم ینبت
فیها العشب واگر غافل شوند از آن زمین فاسد میشود و نمو نمیکند در
او گیاه فهی کالجسد بهذه المنزله پس بدن آدمی باین منزله است وبالتدبیر
فی الاغذیه والاشربه یصلح ویصح ویزکوا العافیة فیه وبسبب تدبیر
در ماکولات و مشروبات خوب میشود بدن و صحیح میگردد و زیاد
میشود صحت و سلامتی در آن فانظر الی ما یوافقک ویوافق معدتک
ویقوی علیه بدنک وتنتفع به من الطعام فقدره لنفسک واجعله
غذائک پس ملاحظه کن آنچه از ماکول و مشروب موافق تو و موافق
معده تو باشد و قوت داشته باشد بدن تو بر او و تواند هضم کند
و گوارا باشد از طعام پس اندازه از آنکه داو و غذای خود گردان واعلم
ان کل واحدة من الطبائع یحب ما یشاکلها فاغتذ ما یشاکل جسدک

وبدانکه هر مزاجی دوست میدارد آنچه موافق او باشد پس غذای خود
گردان آنچه موافق بدن تو است یعنی الحار المزاج مثلا باید غذاهای
بارده تناول نماید و همچنین مراعات شود موافقت بدنها برامرجه
تا آنکه لازم است که صاحب هر مزاجی غذائی بخورد که کیفیت خلاف طبعی
که حاصل میشود از هضم آن غذا زیاد نباشد بر کیفیت مزاج او نه
آنکه صاحب طبع گرم مثلا غذای گرم بخورد و علی هذا القیاس چه
نوعی باعث ناخوشیها میشود ومن اخذ من الطعام زیادة
لم یغذه وهر که صرف کند از طعام زیاده بر قدر حاجت البته آن
طعام را غذای خود نکرده باشد بجهة آنکه معده مملو میشود و موجب
ثقل معده میگردد و کما ینبغی هضم نمیشود و جزو بدن نمیگردد
و بلکه موجب بعض امراض میگردد ومن اخذ بقدر لا زیادة علیه ولا
نقص فی غذائه نفعه و کسی که اخذ کند قدر حاجت را نه زیاده و نه
کم در غذای خود البته آن غذا نفع خواهد کرد او را وکذلک سبیلک
ان تاخذ من الطعام کفایتک فی ایامه و همچنین طریقه تو در طعام
خوردن این است که صرف کنی بقدر ضرورت خود را اوقات تناول نمودن

دافع بدل منه وبك الیه لبعض القوم وعند ذلك إلیه میل ودست
بکش از طعام در حالتی که بوده باشد با تو بسوی او قدری خواهش و نزد
تو باشد میلی بان فانه اصلح لمعدتك ولبدنك وازکی لعقلك واجمع
علی جسمك یعنی بدرستیکه این طریقه مناسب تر است از برای معده
تو که بزودی هضم میکند از برای بدن تو جبه جزء او میشود و موجب
زیادتی عقل تو میگردد و بجهة آنکه صعود نمیکند در آنحال بخارات بد
بسوی دماغ تا باعث غلظت روح و تکدر حواس و قلت فهم گردد چنانچه
از امتلاء بهم میرسد و سبکتر است بر بدن تو چه در آن صورت اخلاط
فاسده که موجب ثقالت حادث نمیشوند یا امیر المومنین کل البارد
فی الصیف والحار فی الشتاء والمعتدل فی الفصلین علی قدر قوتك
وشهوتك ای بخور غذای سرد در تابستان و غذای گرم در زمستان
و غذای معتدل در دو فصل دیگر یعنی بهار و پاییز بقدر قوة بدن
تو در هضم و رغبت تو بان بجهة آنکه حرارت در تابستان مستولی
است بر ظاهر اعضا پس هرگاه غذای گرم بالفعل یا بالقوه
تناول شود دو حرارت جمع میشود و منشاء تحلیل حرارت غریزی

وشدة

وشدة عطش و فساد هضم و غیر آنها میشود و در زمستان برودت غالب
است بر سطح اعضا پس تناول بارد بالفعل یا بالقوه باعث ضعف
حرارت و سوء هضم میشود و چون حرارت در این فصل میل بباطن
میکند و هاضمه قوة دارد پس باید غذا در آنوقت بیشتر خورده شود
و در تابستان امر برعکس است و در دو فصل دیگر که میل حرارت بظاهر
و باطن مساویست باید مراعات شود اعتدال در غذا بحسب کمیت
و کیفیت وابدء فی اول الطعام باخف الاغذیة التی یغتذی بها بدنك
بقدر عادتك وبحسب طاقتك ونشاطك وابتدا کن در اول تناول
غذا بسبکترین غذاها که بدن تو تناول کرده بقدر عادت و بحسب طاقت
و رغبت بجهة آنکه هرگاه ابتدا شود بغذای غلیظ بطی الهضم و بعد از آن
لطیف تناول شود پس لطیف زود هضم میشود و غلیظ که در تحتان
در قعر معده است و هنوز منهضم نشده سد میکند راه نفوذ لطیف
را بسوی امعا پس لطیف فاسد میشود و مخلوط بغلیظ میگردد و از آنها
نیز سد میکند و تخمه بهم میرسد لکن هرگاه معده خالی باشد از غذا
و صفرا و اشتها بسیار باشد و قدری از غلیظ صرف شود بعد ازمانی

که فی الجمله هضم حاصل شده لطیف تناول شود ضرر ندارد و تقدیم
لطیف نیز مضر است بجهة آنکه بعد از هضم مخلوط میگردد با قدری از
غلیظ و موجب سده میگردد لکن ضررش از عکسش کمتر است و این حکم
مخصوص است بصورتی که آدمی خواهد تکلف کند و جمع میان غلیظ
و لطیف نماید تا آنکه ضرورت داعی شده باشد و الا اصل جمع ممنوع
است و زمانک الذی یجب ان یکون اکلک فی کل یوم عند ما یمضی
من النهار ثمان ساعات اکلة واحدة او ثلث اکلات فی یومین تعجل
باکرا فی اول یوم ثم تتعشی فاذا کان فی الیوم الثانی فعند مضی ثمان
ساعات اکلت اکلة واحدة ولم تحتج الی العشاء و زمان غذای تو که
لازم است خوردن تو در آن زمان در هر روزی وقتی است که بگذرد از
روز هشت ساعت و تناول یکمرتبه باشد یا سه مرتبه در دو روز باین
طریق که در طرف صبح اول روز غذا تناول نمائی بعد از آن در عشا تناول
کنی پس چون روز دیگر شود نزد گذشتن هشت ساعت از روز یکبار غذا
صرف نمائی و احتیاج نداری بخوردن غذا در عشای آن روز یعنی ضرورتی
نیست تناول غذای غلیظ معتاد در عشای روز دوم نه آنکه هیچ تعشی

نشود

نشود چه این فضیلت بسیار دارد و از انجمله در احادیث مرویست که موجب
قوة بدن و قوه جماع و طریقه پیغمبران و اهل بیت است چنانچه جناب
اقدس الهی در وصف طعام ایشان فرموده لهم رزقهم فیها بکرة و عشیا و از
جناب حضرت ع منقولست که در بدن رگیست که عشا نام دارد هر که
در طرف شب چیزی نخورد آن رگ او را نفرین میکند تا صبح و میگوید
خدا ترا گرسنه بدارد چنانچه مرا گرسنه داشتی خدا ترا تشنه بدارد
چنانچه مرا تشنه بداشتی پس البته ترک مکنید اگرچه بلقمه نان باشد
و اگرچه بدمی آب باشد کذا امر جدی محمد صلعم علیا ع فی کل یوم وجبة
و فی غده وجبتین و مثل طریق دوم امر فرموده جد بزرگوارم حضرت
پیغمبر ص بحضرت امیرالمومنین ع که در روزی یکبار غذا صرف نماید
و در روز دیگر دو بار و لیکن ذلک بقدر لا یزید و لا ینقص و باید بوده
باشد غذا در هر مرتبه بمقداری که زیاد و کم نشود و ارفع یدک من
الطعام و انت تشتهیه و دست بکش از طعام در حالیکه هنوز اشتها
داشته باشی و مراعات این قانون کمال لزوم دارد و از آن بجهة مکرر
مذکور شد و لیکن شرابک علی اثر طعامک من الشراب الصافی العتیق

مما یحل شربه وانا واصفه فیما بعد و باید بوده باشد مشروب تو
بعد از خوردن طعام از شراب صافی کهنه از ان شرابی که حلال است
اشامیدن ان انچنان شرابی که وصف میکنم انرا بعد از این و نذکر
الان ما ینبغی ذکره من تدبیر فصول السنه وشهورها الرومیة
الواقعة فیها فی کل فصل علی حده وذکر میکنم الحال انچه سزاوار است
ذکر کردن ان از تدبیر فصلهای سال و ماههای رومی که واقع شده اند در
هر فصلی جدا جدا کانه وما یستعمل من الاطعمه والاشربه وما یجتنب منه
وکیفیة حفظ الصحة من اقاویل القدما وانچه باید استعمال شود از
اطعمه واشربه وچیزیکه باید اجتناب نمود از ان وچگونگی حفظ صحت
موافق اقوال متقدمین ونعود الی قول الائمة فی صفة شراب یحل
شربه ویستعمل بعد الطعام ورجوع میکنم بسوی قول ائمه در وصف
شرابی که حلال است اشامیدن ان و باید استعمال شود بعد از طعام
اما فصل الربیع فانه روح الزمان ابتدا بان
فصلهای سال اما فصل بهار پس بدرستی که روح زمانست یعنی
طبیعت و مثل طبیعت روح گرم و تر است با انکه پرورش میدهد بدن را

اوله

اول

اوله اذار وعدة ایامه احد وثلثون یوما و ماه اول فصل بهار
مسمی باذار است و عدد روزهای او سی و یک روز است وفیه یطیب اللیل
والنهار وتلین الارض ودر این ماه نیکو میشود شب و روز بسبب اعتدالی
که در هوا بهم میرسد با قلت اختلاف ان و زمین نرم میشود چه بواسطه
هوای بهار که گرم و تر است برطرف میشود صلابتی که در ان حادث
شده بود بسبب یبوست هوای زمستان ویذهب سلطان البلغم و
ویهیج الدم و زایل میشود سلطنت بلغم و حرکت میکند خون زیرا که
طبیعت بلغم که سرد و تر است مخالف طبیعت فصل است بخلاف طبع
خون که موافق است با ان ویستعمل فیه من الغذاء اللطیف و
اللحوم والبیض النیمبرشت واستعمال کنند در این ماه غذای لطیف
وگوشتهای لطیف و تخم نیمبرشت بجهة انکه هوا در ان وقت میل بگرمی
دارد و حرارت بدنی بقدری مایل بظاهر بدن میشود پس لازم
است تناول غذاهای لطیف تا طبیعت قادر بر هضم ان باشد و حد
نیمبرشت شدن تخم نزد جالینوس که هرگاه در اب جوشیده بگذارند
تا صد شماره کنند یا در اب سرد با اتش گذارند و تا سیصد شماره

نماید بهم رسد میشود و قدر شربتش از پنج عدد تا پانزده عدد
است ویشرب الشراب بعد تعدیله بالماء و بیاشامند درین ماه از
شراب حلال بعد از آنکه معتدل کنند او را باب یعنی قدری آب داخل
نماید تا حرارت آن کمتر شود و کیفیت شراب حلال بعد ذکر خواهد
شد و یتقی فیه اکل البصل والثوم والحامض و باید اجتناب شود در
این ماه از خوردن پیاز و سیر که طبع آنها گرم و خشک است و از ترشی
بجهة آنکه اعصاب بسبب رطوبت هوا قدری ضعیف میشوند و ترشیها نیز
میکند ضعف را اما آنکه شاید که موجب تصرف هوا گردد بسبب سردی
شبها و صبحها و گرمی ظهرها و یحمد فیه شرب المسهل و نیکوست
درین ماه آشامیدن مسهل بجهة تنقیه بدن از فضلات و مواد
محتبسه در زمستان که بحرارت بهار رقیق میشوند و سیلان مینمایند
تا حادث نشود دمل و ورم و امثال اینها و یستعمل فیه الفصد
والحجامة و استعمال کنند درین ماه فصد و حجامت را بجهة آنکه
درین وقت خون بسیار متولد میشود بسبب موافقت در کیفیت و
از جناب پیغمبر صلعم منقولست که حجامت در سه شنبه اول این ماه

باعث

نیسان

باعث صحت بدن میشود نیسان ثلثون یوما فیه یطول النهار
ماه نیسان که دوم فصل بهار است سی روز است و درین وقت بلند
میشود روز و یقوی مزاج الفصل و یتحرک الدم و تهب فیه الریاح
الشرقیه و قوت میگیرد مزاج فصل بهار و حرکت میکند خون و
میوزد بادهای مشرقیه اما قوة مزاج فصل بسبب آنست که در
این ماه حرارت و رطوبت ظاهر میشود چه ماه اول سنه رومیانست [?]
و در اکثر بلاد سرد است و لهذا حرکت خون درین وقت بیشتر است
و باد مشرق که درین ماه میوزد نافعتر است از باد مغرب بعلت آنکه
چه طبع هر دو قریب باعتدال است بجهة آنکه باد مشرق در اکثر اوقات
در طرف صبح وزنده میشود مصاحب حرکت آفتاب و باینسبب
صاف میشود ابخره و اجسام غریبه بخلاف باد مغربیکه غالبا
میوزد طرف عصر ضد حرکت آفتاب ویستعمل فیه من الماکل
المشویه و ما یعمل بالخل ولحوم الصید واستعمال کنند درین ماه
از ماکولات برشته مثل کبابها و امثال آن و غذائیکه با سرکه پخته
شده باشد و گوشتهای صید تا بواسطه هر یک غذا تخفیف شود

رطوبات بدنی که از هوا کسب کرده لکن گوشت صید باید کمتر خورده
شود چه بسیار گرم است مگر کسی که بدن او فربه و مزاج او بلغمی باشد
ویعالج الجماع والتمریخ بالدهن فی الحمام وبسیار واقع سازند مجامعت
ومالیدن روغن بر بدن در حمام تا آنکه رطوبت وحرارت کم شود
بسبب استفراغ منی ومالیدن روغنهائی که موجب نشف رطوبت
میشوند ولا یشرب الماء علی الریق واشامیده نشود آب در خلاء
معده تا آنکه موجب اطفای حرارت غریزی نگردد لیکن قلیل از ضرر
ندارد از برای برید جگر زیرا که مزاج فصل در اینماه قوت وحرارت
غریبه در بدن خصوصا در جگر ظاهر میشود وبر این معنی مجمول
است بجو برانزد در بعض نسخ ولیشم الریاحین والطیب وبو کنند
در اینماه ریاحین وچیزهای خوشبو را بجهة نشف رطوبات وتقویت
قوای بدنی وحدوث فرح وشادی ونشاط ایار احد وثلثون یوما
یصفو فیه الریاح وهو آخر فصل الربیع ماه ایار سی ویک روز است
صاف میشود در آنوقت بادها از گرد وغبار بجهة عدم شده از مح
حدوث رطوبات در زمین واینماه آخر فصل بهار است وقد نهی

منه

منه عن المملوحات واللحوم الغلیظة کالرؤس ولحوم الباقر
واللبن وبتحقیق که منع شده در اینماه از غذاهای شور و
گوشتهای غلیظ مثل کله وگوشت گاو بجهة آنکه طبع هوا در آنوقت
نزدیکست بطبع هوای تابستان وحرارت بدنی میل بظاهر میکند
وقوة هاضمه ضعیف میگردد ویبوست هوا قوی میشود واز
شیر نیز منع شده چه در هوای گرم سریع الاستحاله بفساد است
وایضا چون هوا میل بگرمی وخشکی دارد پس از این قسم غذاها
مولد میشود صفرا وموجب امراض صفراویه میگردد وینفع
فیه دخول الحمام اول النهار ونافع است در اینماه دخول حمام
در اول روز زیرا که حمام ترطیب بدن میکند خصوصا در اول
روز که هوا میل بسردی دارد وبجهة تفتیحی که لازم حمام است
حرارت بدنی مندفع میگردد وبدین وسیله موجب ترطیب میشود
ویکره فیه الریاضة قبل الغذاء ومکروه است در اینماه ریاضت
پیش از غذا بجهة آنکه هوا گرم وخشک است وریاضت در خلاء
معده بدن را خشک میکند بسبب تحلیل رطوبات وموجب دق و

وهزال میکردد بخلاف ریاضت بعد از تناول غذا که تحلیل مینماید فضلات
ورطوباتی را که از غذا بهم رسیده حزیران ثلثون یوما یذهب فیه سلطان
البلغم ویقبل زمان المرة الصفرا ماه حزیران سی روز است بر طرف
میشود در ان سلطنت بلغم واقبال میکند زمان مره صفرا بجهة
انکه اینماه اول تابستان است وهوا کرم وخشک میشود پس بلغم که
مخالف فصل است کم میکردد وزیاد میکردد صفرا که در طبع با او
موافق است وازجمله اعمال اینماه اخراج خون است چنانچه از حضرت
امام موسی کاظم علیه منقول است که ترک مکن حجامت را در هفتم ماه
حزیران واگر میسر نشود در چهاردهم حجامت بکن ونهی فیه عن التعب
واکل اللحم سمینا والاکثار منه وشم المسک والعنبر ونهی شده
در اینماه از تعب کشیدن وکوشت چرب بسیار خوردن وبو کردن مشک
وعنبر اما منع از تعب بجهة انست که مسام بدن در اینوقت متخلخل
میکردد بسبب کرمی هوا ومواد بسیار بتحلیل میرود پس اگر حرکت
واقع شود موجب ضعف قوای بدنی وزیادتی تحلیل میکردد
وکوشت چرب مهیج صفراست وبو کردن مشک وعنبر که حرارت و

یبوست دارند مناسب فصل نیست بلکه باعث درد چشم وصداع و
زکام میشود وینفع فیه اکل البقول البارده کالهندبا وبقلة الحمقا
ونافع است در اینماه خوردن سبزیهای سرد مثل کاسنی وخرفه واکل
الخضر کالخیار والقثا والشیرخشت ونافع است خوردن سبزیها مثل
خیار وقثا وان نوعی است از خیار که بفارسی خیار دراز وخیار چنبر
کویند ونافع است خوردن شیرخشت والفاکهة الرطبة واستعمال
المحمضات ونافع است میوهای رطبه وتناول غذاهای ترش
چه اول دفع یبوست طبع وتلیین میکند ودوم تبرید عظیم و
دفع عفونت هوا واخلاط مینماید ومن اللحوم لحم المعز الثنی
والجدا ونافع است از کوشتها کوشت بزی که دو سال داشته باشد
وکوشت بزغالها که لطیف وسریع الهضم اند چه قوه هاضمه در
ان فصل ضعیف است ومن الطیور الدجاج والطیهوج والدراج
ونافع است از کوشتهای طیور کوشت مرغ خانکی وتیهو ودراج
که لطیفند والالبان والسمک الطری ونافع است تناول شیرها
وماهی تازه چه اول ترطیب ودفع یبوست مزاج میکند ودوم تبرید

هضم میشود واحداث رطوبت مینماید تموز احد وثلثون یوما
فیه شدة الحرارة وتغور المیاه ماه تموز که دوم فصل تابستان
است ویکروز است ودر انوقت حاصل میشود شدة حرارت هوا
وکم میشود ابها بسبب فرو رفتن باعماق زمین ویستعمل فیه
شرب الماء البارد علی الریق وباید استعمال شود درین ماه
اب سرد در ناشتا واطفاء صفرا وحرارت هوا ویوکل فیه
الاشیاء الباردة الرطبة وخورده شود درین ماه چیزهای
سرد وتر تا حرارت ویبوست کم شود ویکره فیه مزاج الشراب
ونکند درین ماه حرارت مزاج شراب حلال را بسبب ممزوج کردن
باب ویوکل فیه الاغذیة اللطیفة السریعة الهضم کما ذکر
فی حزیران وبخورند درین ماه غذای لطیف سریع الهضم را همچنانکه
مذکور شد در ماه حزیران بجهة انکه درین فصل حرارت در
اندرون بدن کمتر است واکثر حرارت میل بظاهر دارد ویستعمل
فیه من الشموم والریاحین البارد الرطب الطیب الرایحة و
استعمال شود درین ماه ازانچه بوییده میشود واز ریحانهای

انچه

انچه سرد وتر وخوشبو باشد مثل بنفشه ونیلوفر بجهة دفع حرارت
ویبوست هوا وتقلیل انها اب احد وثلثون یوما فیه تشتد
السموم اب ماه که اخر فصل تابستان است ویکروز است شدة
میکند در انوقت بادهای گرم چون هوا کمال الحرارت ویبوست
دارد لکن در اخر ماه شاید وزیده نشود بجهة انکه مخلوط میشود
هوای فصل بهوای فصل پاییز ویهیج الزکام باللیل حرکت
میکند زکام در شب زیرا که از حرارت هوا جوهر دماغ سست و
متخلخل وضعیف شده پس از اندک سردی شب بخارات متصاعد علی
بدماغ محتبس میگردد وزکام عارض میشود ویهب الشمال و
میوزد باد شمال وان بادیست که از طرف شمال الشخص مستقبل
مشرق وزیده میشود ومنافع بسیار دارد لکن موجب کثرت فضلات
میگردد بواسطه انکه حبس مواد میکند ویصلح المزاج بالتبرید
والترطیب وباید اصلاح شود مزاج بسبب تبرید وترطیب کردن
یعنی غذاهای سرد وتر تناول نماید تا انکه تدارک در کیفیت فصل
شود وینفع فیه شرب اللبن الرایب ونافع است درین ماه

اشامیدن ماست که سرد و تر است و یجتنب فیه الجماع والمسهل
و باید اجتناب شود در این ماه از جماع کردن و مسهل خوردن بجهة
انکه حرارت فصل تابستان تحلیل مواد میکند و بدن را متخلخل میکرداند
و جماع نیز تحلیل عظیم میکند و ممکن است که موجب دق و هزال
کردد و بدین سبب اجتناب از مسهل لازم است و با ضرورت شدید
اسهال برفق میتوان کرد ویقلل من الریاضة و باید کمتر ریاضت
کشید چه تابستان محلل مواد است ولیشم الریاحین الباردة
و بوییده شود ریاحین سرد بجهة تعدیل مزاج دماغ و قلب
ایلول ثلثون یوما یطیب فیه الهوا ویقوی سلطان المرة السودا
ماه ایلول که اول فصل پاییز است سی روز است نیکو میشود
هوا در این وقت و قوی میشود سلطنت خلط سودا بجهة انکه
طبع او موافق طبع این فصل است که سرد و خشک است و یصلح
شرب المسهل و نیکو ست اشامیدن مسهل بجهة انکه اعتدال
در هوا بهم رسیده مثل فصل بهار و اخلاط بدنی رقیق و منجمد
نیست بخلاف فصل تابستان که بسبب حرارت هوا اخلاط

رقت

رقت و سیلان دارند و در فصل زمستان منجمد ند و هر یک
مانع سهولت دفعند و ینفع فیه اکل الحلاوات واصناف
اللحوم المعتدلة کالجدی والحولی من الضان و نافع است در
این ماه خوردن شیرینیها و اقسام کوشتهای معتدل مثل کوشت
بزغاله و یکساله از میش بجهة انکه هوای فصل سرد و خشک و منافی
طبیعت خون است در هر دو کیفیت و لهذا خون در بدن کم میشود
و چون هر یک از شیرینی و کوشت معتدل مولد خون است پس
تناول انها مناسب است ویجتنب لحم البقر والاکثار من الشوی
و دخول الحمام و باید اجتناب شود از کوشت کاو و بسیار خوردن
کوشت بریان و داخل شدن حمام اما منع از دو چیز اول بجهة انست
که متولد میشود سودا از انها با اعانت هوای فصل که موافق
است با او در کیفیت و اما حمام رفتن پس ممنوع است بسبب
اختلاف هوای فصل ویستعمل فیه الطیب المعتدل المزاج و
باید استعمال کند در این ماه بوی خوش معتدل المزاج بجهة تقویة
قوای بدنی ویجتنب فیه اکل البطیخ والقثا و اجتناب شود

در این ماه از خوردن خربزه وخیار بجهة کثرت مائیت وقبول
عفونت اینها تشرین الاول احد وثلثون یوما تهب فیه الریاح
المختلفة وتنفس فیه ریح الصبا ماه تشرین الاول که دوم
فصل پائیز است سی ویکروز است میوزد در این وقت بادهای
مختلف وشروع میکند باد مشرق در وزیدن ویجتنب فیه
الفصد وشرب الدوا وباید اجتناب شود در این ماه از
فصد کردن واشامیدن دوا بجهة انکه سردی هوا در این وقت
اضافه میکردد بسبب نزدیکی بفصل زمستان ووزیدن بادهای
مختلف وباد مشرق اکرچه باعتدال اقربست اما چون غالبا
طرف صبح میوزد لهذا سرد میباشد وبواسطه سردی هوا چون
اخلاط قدری انجماد بهم میرساند مناسب است که احتراز شود
از فصد ودوا لکن منع از اینها در حال اختیار است چه اکر ضرورت
داعی شود ملاحظه فصل ضرور نیست ویحمد فیه الجماع ونیکو است
در این ماه جماع کردن زیرا که ماکولات مستعمله در این وقت خالی
از قوتی نیست وامثال این قسم غذاها تولید منی بیشتر میکند

وچون

وچون منی زیاد کردد اکر دفع نشود موجب بعض امراض میشود
وینفع فیه اکل اللحم السمین والرمان المز والفاکهة بعد الطعام
ونافع است در این ماه خوردن کوشت فربه وانار ترش وشیرین و
میوه بعد از طعام واول بجهة انست که حرارت باطنی وقوه هاضمه
مجتمع شده اند در ان فصل ودوم بجهة تقویت جکر واطفای
حرارت است وسیم بجهة انست که خوردن چربی موجب ارتفاع بخار
میکردد وتناول میوه بعد از ان فرو مینشاند بخار را ونفع عظیم
میکند لکن باید بلا فاصله یا بعد از کمی باشد صرف شود
ویستعمل فیه اکل اللحوم بالتوابل واستعمال کنند در این ماه کوشتها را
با توابل یعنی ادویه کرم از قبیل میخک ودارچینی وفلفل وامثال
ان بلکه مثل عدس ونخود وماش راهم شامل است ویقلل فیه
من شرب الماء وتقلیل کنند در اشامیدن اب چه امثال غذاهای
مذکوره بیشتر اب میطلبد واکر اب بسیار اشامیده شود معده
فاسد میکردد یا اینکه تولید بلغم در این فصل بسیار تر میشود
واب بسیار غلظت اورا زیاد میکند ویحمد فیه الریاضة

وبنکوت دراینماه ریاضت کشیدن تا انکه فضلات متفرقه تحت
جلد بعرق دفع کردد **تشرين الاخر** ثلثون يوما ينقطع المطر الرسمی
ماه تشرین الثانی که اخر فصل پاییز است سی روز است منقطع میشود
درانوقت باران بهاری وينهى عن شرب الماء بالليل وضع
شده دراینماه ازاشامیدن اب درشب بجهة انکه قوت کمال بوده
دارد بسبب سردی هوا ومیل حرارت بدنی بباطن واب هم
نفوذ دهنده غذاست درعروق وچون معده خالی شود ازغذا
دران شبهای بلند فضول نخیه میشود دران وموجب مفسده
میکردد وایضا اجتماع سردی هوا درشب با سردی اب باعث
سستی اعصاب وقوی میشود ويقلل عن دخول الحمام والجماع
وباید تقلیل شود دراینماه ازحمام رفتن وجماع کردن بجهة هوای
حمام باهوای خارج مخالفت تمام دارد پس موجب تصرف هوا
میشود وهمچنین است جماع درچنین هوا وشرب بكرة كل
يوم جرعة ماء حار وبیاشامند دراینماه بناشتا هرروز جرعه
اب کرم بجهة تنقیه معده ازبلغم ورطوبات لزجه که متولد

میشوند

میشوند بمقتضای هوای فصل ويجتنب فيه اكل البقول
كالكرفس والنعنع والجرجير واجتناب شود ازخوردن سبزیهای
کرم مثل کرفس ونعناع وترهٔ تیزک بجهة نفوذ حرارت درباطن
كانون الاول احد وثلثون يوما يقوى فيه العواصف ويشتد
فيه البرد وينفع فيه كلما ذكرناه فى تشرين الثانى ماه کانون
الاول که اول فصل زمستان است سی ویکروز است ودرانوقت قوی میشود
بادهای تند وشدة میکند سردی هوا ونفع میکند جمیع انچه
ذکرکردیم درماه تشرین الثانی که اخر فصل پاییز است وقریب
است باو درطبع ويجتنب فيه عن اكل الطعام البارد وباید
حذر شود دراینماه ازخوردن طعام سرد تا برودت باطنی وظاهری
جمع نشود وموجب سوء هضم نکردد ويتقى فيه الحجامة والفصد
واجتناب شود دراینماه ازحجامت کردن وفصد کردن چه اخلاط
دران فصل بسبب سردی هوا منجمد است ويستعمل فيه اغذية
الحارة بالقوة وبالفعل تا انکه بسبب کرمی بالفعل معارضه کند
با سردی هوا وبسبب کرمی بالقوه زود هضم شود زیراکه هوای

سرد وتر است ولهذا تولید بلغم در بدن در بدن بسیار میشود
وبان سبب مزاج سرد است وقدرت کامل بر هضم ندارد کانون
الآخر احد وثلثون یوما یقوی فیه غلبة البلغم ماه کانون الثانی
که دوم فصل زمستان سی ویکروز است قوی میشود دران
غلبه بلغم بجهت زیادتی سردی هوا وینبغی ان یتجرع فیه الماء
الحار علی الریق وسزاوار است که بتدریج آشامیده شود آب گرم
تا آنکه بشوید معده وامعا را از بلغم لزج ویحمد فیه الجماع ونیکو
است در این ماه جماع کردن زیرا که هاضمه در آنوقت قوه دارد بواسطه
میل حرارت باطن وغلیظ بودن غذاهائی که استعمال میشود
در این ماه نسبت باوقات دیگر پس تولید منی بیشتر میشود ومخرج
بدنی است وینفع فیه من الاحساء ما یقع فیه مثل البقول
الحارة کالکرفس والجرجیر والکراث ونافع است در این ماه
غذاهای مایعی که داخل شود دران سبزیهای گرم مثل کرفس
وتره تیزک وکند نا که طبع آنها گرم وخشک است واذابه بلغم
مینماید وینفع فیه دخول الحمام اول النهار والتمریخ بدهن

الجزری

الجزری وما ناسبه ونافع است در این ماه داخل حمام شدن اول
روز ومالیدن روغن کل شو بجهت آنکه اول روز معده خالی
وصاحب حرارت وچون با حرارت حمام جمع شود بیشتر دفع
بلغم میکند وهمچنین مالیدن روغنهای گرم اعانت بر تحلیل
بلغم میکند ویحذر فیه الحلق واکل السمک الطری واللبن
وباید حذر شود در این ماه از سر تراشیدن یعنی در خارج حمام که
موجب زکام میشود واز خوردن ماهی تازه وشیر که معین اند بر
تولید بلغم شباط ثمانیة وعشرون یوما یختلف فیه الریاح وکثرة
الامطار ویظهر العشب ویجری فیه الماء فی العین ماه شباط
که آخر فصل زمستان بیست وهشت روز است میوزد در آنوقت
بادهای مختلف وبسیار میبارد بارانها وظاهر میشود گیاه و
جاری میشود در آنوقت آب به چشمه بجهت آنکه نزدیک بفصل
بهار رود زمین در حرکت است ومسامات زمین تندی و وسیع
میگردد وینفع فیه اکل الثوم ولحم الطیر والصیود والفاکهة
الیابسة ونافع است در این ماه خوردن سیر وگوشت پرنده و

کوشتهای شکاری و میوههای خشک اما نفع کردن سه چیز اول
بجهة آنست که اذابه بلغم میکند و میوه خشک بواسطه کمی میوه
تر است در انوقت ویقلل من اکل الحلاوات و باید تقلیل
شود در خوردن شیرینیها تا موجب زیادتی خون و اخلاط
دیگر در فصل بهار نگردد ویحمد فیه کثرة الحرکة والریاضة و
نکوست در اینماه بسیار حرکت کردن و ریاضت کشیدن بجهة
برطرف نمودن بلغم هذا صفة الشراب الذی یحل شربه و
واستعماله بعد الطعام وقد مر ذکر نفعه عند ابتدائنا بالقول
علی فصول السنة وما یعتمد فیها من حفظ الصحة اینست
طریقه شرابی که حلال است آشامیدن و استعمال کردن آن بعد
از طعام و بتحقیق گذشت بیان نفع او نزد شروع نمودن ما
در بحث فصلهای سال و آنچه باو اعتماد میشود در حفظ صحت
بدن وصفته ان یؤخذ من الزبیب المنقی عشرة ارطال و
صفت شراب حلال اینست که اخذ شود از زبیب منقی که دانه او را
بیرون اورده باشند مقدار ده رطل که هر رطلی صد و سی درهم است

وهر درهمی مقدار چهل و هشت شعیر است و این نصف مثقال
شرعی و خمس مثقال است چه مثقال شرعی شصت و هشت
شعیر و چهار سبع شعیر است و از این جهة موافق است مثقال شرعی
با یک درهم و سه سبع درهم و هر درهمی هفت عشر مثقال است
پس هر ده درهم شرعی هفت مثقال شرعی است و لهذا هر رطلی نود
و یک مثقال شرعی است و چون مثقال صیرفی نزد مشهور یک مثقال
شرعی و ثلث مثقال است و وزنش نود و یک شعیر و سه سبع
شعیر است و مثقال شرعی سه ربع مثقال صیرفی است پس هر
رطلی شصت و هشت مثقال صیرفی و ربع مثقال است لکن تحدید
مذکور مبنی است بر آنکه مراد رطل عراقی باشد بمعنی مشهور که
انرا بغدادی نیز میگویند و آن نصف مکی است که دویست و
شصت درهم است و دو ثلث مدنی است که صد و نود و پنج درهم
است و اگر مراد رطل طبی باشد که آن رطل عراقیست بقول بعضی
و عبارتست از صد و بیست و هشت درهم و چهار سبع درهم پس
نود مثقال شرعی خواهد بود که موافق باشصت و هفت مثقال و

بهم صب فی ماء واین احتمال ظاهر است فیغسل وینقع فی ماء
صاف فی غمرة وزیادة علیه اربعة اصابع پس بشویند ده رطل
مویز منقی را وبخیسانند در آب صاف بمقداری که فرا گیرد
از او بازیادتی چهار انگشت بر بالای مویز وبگذارند فی اناء
ذلک ثلثة ایام فی الشتاء وفی الصیف یوما ولیلة وبگذارند
از او در ظرف سه روز در زمستان ویکروز ویکشب در تابستان
ثم یجعل فی قدر نظیفة بعد از آن بریزند مجموع مویز را وآب را
در دیگ پاکیزه ولکن الماء ماء السماء ان قدر علیه والا
فمن الماء العذب الذی ینبوع من ناحیة المشرق ماء براقا
ابیضا خفیفا وباید بوده باشد از آب باران اگر ممکن
شود وبهم رسد والا از آب شیرین باشد آنچنان آبی که چشمه
آن از طرف مشرق آفتاب باشد وبراق وسفید وسبک باشد
وهو القابل لما یعرضه علی سرعة من السخونة والبرودة
وتلک دلالة علی خفة الماء وآن آبی است که قابل است
برودی آنچه عارض او میشود از گرمی وسردی واین علامة

سکے آب ویطبخ حتی ینتفخ الزبیب وینضج وطبخ نمایند
مویز را تا آنکه بر آمده شود ونرم باید ثم یعصر ویصفی
ماؤه وببرد پس بیفشارند وصاف کنند آب او را وبگذارند
که سرد شود ویرد الی القدر ثانیا ویوخذ مقداره بعود وبریزند
در دیگ مرتبه دوم وتعیین نمایند مقدار او را بچوبی ویغلی
بنار لینة غلیانا بالنار رفیقا حتی یمضی ثلثاه ویبقی ثلثه
وبجوشانند با آتش هموار جوشانیدن هموار ملایم تا آنکه برود
دو ثلث آن وبماند یک ثلث از او ثم یوخذ من عسل النحل الصافی
رطل وبعد از آن اخذ شود از عسل زنبور عسل صاف یک رطل طبی
که بود مثقال فیلقی علیه ویوخذ مقداره ومقدار الماء الی
این کان من القدر پس داخل کنند یک رطل عسل را در ثلثی که
باقی مانده از آب مویز واخذ کنند مقدار عسل ومقدار
آب را که بکجا رسیده از دیگ ویغلی حتی یذهب قدر العسل
ویعود الی حده وبجوشانند مجموع عسل وآب مویز را تا آنکه
برود مقدار عسل وبرگردد بهمان قدر اول که هنوز عسل داخل

نشده بود ويوضع خرقة صفيقة واخذ شود پارچه محکمی که
نازك نباشد ويجعل فيها زنجبيل وزن درهم پس داخل کند
دران پارچه زنجبيل يك درهم که نصف مثقال صيرفی وربع
عشر است ومن قرنفل نصف درهم ومن دارچينی مثله و
از ميخك نيم درهم واز دارچينی مثل ميخك ومن زعفران
درهم ومن سنبل نصف درهم ومن الهند با مثله ومن مصطكی
نصف درهم واز زعفران يك درهم واز سنبل يعنی سنبل الطيب
نيم درهم واز کاسنی مثل سنبل واز مصطکی نيم درهم بعد از آن
يسحق کل واحدة عليحده ويخل بعد از آنکه هر يك از ادويه
را عليحده کوبيده وبيخته باشند ويجعل فی خرقة ولتشد
بخيط شداً جيداً وداخل کنند ادويه را در پارچه وببندند
سر او را بخياطه بستن خوبی ويلقی فيه ويمرس الخرقة فی
الشراب بحيث ينزل قوی العقاقير التی فيها وببندند
آن پارچه را در دان ديك وبمالند او را در ميان شراب بحدی که
داخل شود در او قوتهای دواهايی که در آن پارچه است وبايد

انداختن

انداختن کيسه دوا در ديك وقت داخل کردن عسل باشد ولا
يزال يتعاهد بالتحريك علی نار لينة برفق حتی يذهب مقدار العشر
وپوشيده محافظت شود بر حرکت دادن وبالای آتش ملايم
بهمواری تا آنکه برود مقدار عسل بالکلية ثم يرفع ويبرد و
يوضع مدة ثلثة اشهر حتی يتداخل مزاجه بعضه فی بعض ثم
يستعمل پس ديك را بردارند وبگذارند که شراب سرد شود وصبر
نمايند مدت سه ماه تا آنکه تداخل کند مزاج بعضی از ادويه
در بعضی دیگر وبعد از آن وقت استعمال نمايند ومقدار ما يشرب
منه اوقية مع اوقيتين من الماء القراح ومقدار آنچه آشاميده
شود از شراب يك وقيه است با دو وقيه از آب خالص که ممزوج
نمايند باو واوقيه بحسب لغت مشهور در اطلاق مشهور بر دو
وزن میشود يکی چهل درهم واين اشهر است در عرف حديث
ودیگر هفت مثقال است ودر اصطلاح اطبا ده درهم
وپنج سبع درهم است که هفت مثقال شرعی ونصف مثقال
باشد واين مراد است علی الظاهر فاذا اکلت يا امير المؤمنين

مقدارما وصفت لك من الطعام فاشرب من هذه الشراب ثلثة
اقداح بعد طعامك وهرگاه تناول نموده باشی ای امیر مقدار انچه
وصف کردم از برای تناول طعام بیاشام ازین شراب سه قدح بعد از
خوردن طعام فاذا فعلت ذلک فقد امنت باذن الله یومک ولیلتک
من الاوجاع الباردة المزمنة کالنقرس والریاح وغیر ذلک من اوجاع
العصب والدماغ والمعده وبعض اوجاع الکبد والطحال والامعاء
والاحشاء پس هرگاه بجا اوردی این عمل را بتحقیق که ایمن خواهی بود
باذن الله تعالی در روز وشب از دردهای بارده مزمنه مثل نقرس
وان وجعی است در مفاصل قدمین مثل مفصل کعب وانگشتها
واکثر اوقات ابتدا از شصت پا میکند ورو بالا میرود ومانند بادهای
یعنی بادهایی که اکثر ان از ضعف هضم بهم میرسد وغیر اینها از دردهای
عصب از قبیل تمدد وتشنج وامثال ان ودردهای دماغ مثل
دردسری که ماده ان بلغم باشد یا برسام بلغمی که عبارتست از ورم
جوهر دماغ یا بکی از پرده ان یا ورم هردو یا ورم هر سه وایضا ایمن خواهی بود
از بادهای معده که از سردی ورطوبت باشد وبعضی از ناخوشیهای

جگر

جگر وسپرز ودردها ونالانی اندرون شکم که ماده انها بلغم باشد
فان صدقت بعد ذلک شهوة الماء فلتشرب منه بمقدار النصف
مما کان تشرب قبل پس اگر بعد ازین صادق باشد ترا خواهش
اب پس باید بیاشامی از ان شراب بقدر نصف انچه اشامیده
بودی پیش ازین یعنی نصف وقتی که اشامیده شود اگر عطش صادق
باشد وان عبارتست از انکه حرارتی در معده بهم رسد بسبب غذای
غلیظی یا شوری یا حاری یا بسبب صفرایی که بمعده ریخته شده که
طبیعت در انوقت مستدعی است تا انکه حرارت برطرف شود
بخلاف عطش کاذب که بسبب بلغم غلیظی یا لزج یا شوری که در
معده حادث شد خواهش اب میشود وهرچند اشامیده شود
برودت وغلظت ان بلغم زیاد میگردد واشتیاق باب بیشتر
میشود فانه اصلح البدن امیر المؤمنین واکثر لجماعه واشد
لضبطه وحفظه بدرستی که عمل مذکور بهتر است از برای بدن
امیر ونیز زیادتر میکند خواهش جماع را ومحکمتر است از برای ضبط
بدن وحفظ ان وان صلاح البدن وقوامه یکون بالطعام و

الشراب وفساده بهما بتحقیق که صلاح حال بدن واستقامت او
بطعام وشرابست وفساد بدن بواسطهٔ این هردواست وان
اصلحتهما اصلح البدن وان افسدتهما افسد واگر اصلاح کنی این
دو چیز را نیکو میشود بدن واگر فاسد سازی انها را فاسد میگردد
بدن مؤلف گوید که شخص عاقل هوشیار با وجود فرمایش [illegible] ورود
اخبار در نفع اشامیدن شراب حلال هرگز مرتکب اشامیدن
شراب انگوری باغیر ان از شرابهائی که مستی وزوال العقل بسبب
ان میشود نمیشود وان شربخبیث قطع نظر از ورود اخبار
وایات بسیار که در ذم ان وارد شده است ضررهای بدنی نیز
دارد وخداوند حکیم دور نماید از رحمت خود بعضی از اطبای جاهل
بیخبر از طب را که در نزد ظلمه وفساق که میروند بجهة خوش امدن
ایشان که از نظارهٔ نبویه ایشان خیال بهره دارند تعریف
ان شربخبیث ومنافع او ذکر مینمایند واشعار شعرای لاابالی
را ذکر مینمایند ولکن اطبای حاذق دین دار چون از مضار و
منفعت ان مطلع شده اند لهذا بزبان وتحریر عیبها وضررهای

ان را ذکر مینمایند از انجمله در کتاب قرابادین صالحیه نقل نموده
اند اول چیزی که در اخذ ان عارض میشود زوال العقل است که او
پادشاه مملکت بدن است پس خیال او چون خالی بنوا نه شود همچنان
حاملها بکند وسخنان پوچ وباطل وهرزه گوید وحدوث اخلاق
ردیه بهیمیه بهم رساند چنانچه مادر وخواهر ودختر وزن را فرق
نکند وبطلان حواس شریفه عقلیه تا بحدی که بیهوش وبی شعور
وبی بصیرت گردد وهیچ تدبیر نتواند کرد از دفع مضار وجلب منافع
نمود وبعد از ان خمار تولد کند واین ازجمله مضرتهای عاجل و
سهل العلاج است که با تغلب نفس وبرد اطراف وغثیان وتهوع
واعراض هولناک وبدنفسی وبلادت فهم وکلال حواس وضعف
هضم وسوء استمرار وفقدان شهوت طعام وحدوث تشنج دوی
ولاغری میباشد وغیرها از اعراض ردیه مهلکه چون مرگ مفاجات
وخناق وامراض دماغی چون سکته وصرع وفالج وجنون وسرسام
ولقوه ورعشه وتشنج وتمدد واختلاج وکزاز وخدر ودوار و
سدر وامثال ان ودرد چشم وگوش وخیشوم ودهان ودندان

وذبان و اسهال دموی و ورم جگر و سپرز و خفقان و ضیق النفس
و بطلان باه و ورمهای خطرناک و آکله و خوره و جوششها و فساد
هضم و ضعف قوتهای دماغی و تبهای محرقه و مرکبه و حمی
غشیه و استسقائی که علاج نداشته باشد و سنگ مثانه و گرده
و حرقة البول و ضعف اعصاب و سایر مضرات که حدی ندارد
و این قلیلی از مضرات است که از منافعش بیشتر است و از جناب جالینوس
الزمان و وحید الدوران حاجی میرزا جعفر سلمه الله تعالی که در همه
علمی از علوم سیما در علم طب و نجوم سرآمد اهل روزگار میباشند
خواهش نمودم که علت حدوث این امراض را از شرب این خبیث مردود
فرمایند لهذا چنین بیان نمودند اما مضرت شراب به دماغ از آن
جهت اینست که تبخیر میکند و آن بخارات ارواح دماغی را منافی
است گرم میکند روح نفسانی را مشوش مینماید افعال او را
اختلاط عقل و جنون و سرسام و مانیا و امثال آن عارض میشود
و بسبب آنکه بطون و افضیه دماغ پر میشود از آن بخارهای
ردیه سبب سکته و صرع و صداع و خدر و دوار و سدر است

وچون

و چون از شرب آن سستی در اعصاب و عضلات و اوتار و رباطات
بهم رسد فالج و استرخا و تمدد و لقوه و رعشه حادث میگردد
و بواسطه حدت کیفیت حرارت گزندگی در مبادی اعصاب تشنج
و کزاز عارض میشود و چون سیلان مواد و رطوبات دماغیه
میل کند باعث درد چشم و گوش و ضعف و ثقل اللسان و همچنین
باعث اورام حلق و خناق و اشباه آن میشود و ضررش بسایر
اعضا از قبیل انقلاب نفس و قی و تهوع و غثیان بسبب آنست
که مهیج اخلاط و رطوبات معده است و گزیدن فم معده خاصه
هرگاه ترش شود در معده یا خود ترش و تلخ بوده باشد که طبیعت
منزجر میگردد و قوه دافعه قوی باشد قی حاصل میشود و الا
غثیان و تهوع بهم میرسد و همچنین باعث نفخ و ودبلج شده
بسا باشد که ورم معده پیدا شود و سوء هضم طعام شود و
بدین جهة فعل معده ناقص گردد اسهال معدی و معوی و عطش با
سحج امعا و دوسنطاریا و ذرب و خلفه و اورام جگر و سپرز و یرقان
شود و چون جگر را مضرت رساند اخلاط فاسده غیر کامل تولید شد

نماید و در این هنگام تمیز ما بین او و موت نمیتواند نمود و
صفرا بسا باشد که مندفع بمراره نگردد و منتشر شود باعضا
یرقان حاصل شود و آن مائیت را بکلیه و مثانه نتواند دفع
کند سبب استسقا گردد و خود جگر آماس نماید و چون ورم کرد
شود و بجهة احتراق سودا و تپ بهم رساند سبب ورم سپرز گردد
و هرگاه جذب نماید سپرز و قوة دافعه جگر ضعیف شده باشد
با خون بسا بر اعضا رسد یرقان اسود حاصل شود و بسبب اینکه
غذا را قبل از اتمام طبخ از معده منحدر میسازد و آن غذا خام
است و هر عضوی فعلش در آن غذای وارد بان ناقص است
باعث تهیج و لاغری بدن میشود و بسبب اینکه تپش روح قلبی را
تحلیلی که دارد و صعود دادن ابخره بد بدنرا بقلب و حوالی قلب
و خلو قلب از آن روح بجهة ورود ابخره کدره باعث خفقان و
موت فجاة است یا بسبب برود و نشاط روح قلبی را
کراهم با میشود بسر حد هلاک میرساند و چون آلات
نفس از ابخره متصاعده از مواد متنازله پر شود ضیق النفس

و بحة الصوت حاصل شود و از کثرت حدت و حرافت نزف الدم
و سعال و حمیات مختلفه مرکبه و حاده و مزمنه حادث نماید و
سبب جوششها گردد تا باینجا بود بیانات وجوهاتی که احداث
این مرضها از شراب این خبیثه رجس پلید میشود و هرگاه هیچ مرضی
و مرضی بر فرض محال از شراب این رجس حاصل نشود آیا چگونه شخص
مسلمانی که اعتقاد باین دین و آیین و فرمایش حضرت سید المرسلین صلوات
و سلامه علیه و آله اجمعین داشته باشد که آن عقل کل و اوصیاء
کرام آن هادی سبل بفرمایند که کسی که مرتکب شرب این رجس
پلید شد موطوء شیطان شود با وجود این فرمایش چگونه
راضی میشود که شیطان با او وطی نماید و عروس شیطان شود
پول دادن و کم خوردن و دیوانه شدن و موطوء واقع شدن و
انگهی موطوء شیطان گردیدن اف بر چنین اشخاصی باد که خود را
مرد مردانه دانند و راضی شوند که موطوء شیطان شوند مگر اینکه
اعتقادی باین دین و آثار و اخبار ائمه طاهرین علیهم السلم نداشته
باشند و لاابالی و بی پروا اسلام را بخود بندند که مردم انها را

مولف گوید

گول دادن و شب عروس شیطان شدن

مسلمان دانند که امر دنیای ایشان درست شود و در واقع لامذهب

و از اسلام بهره ندارند و حضرت نبوی صلی الله علیه و آله

در شراب ده چیز را لعن نموده چنانچه بحدیث در کتب اخبار مشهود

است علاوه بر آنکه بآن عروساً للشیطان واقع میشود در

هیچ معصیتی باین طریق تاکید و تشدید نفرموده زیرا که

انه من عمل الشیطان افاده میکند که لا یصدر من شاربه الا الشر

الخبث کعمل الشیطان در حین تحریر این کلمات مشرف شدم بحضور

باهر النور سیدی جلیل و عالی نسبی از دودمان حضرت خلیل

السید الشریف الورع الالمعی حاجی سید مهدی الاصفهانی

باین عبد ذلیل فرمودند حکایتی در زمان سلاطین صفویه

نشان صفویه بین یکی از علمای آن عصر با سلطان زمان خودش

واقع شد مناسب اینست که در این مقام تحریر شود امتثالاً لامره

العالی ذکر میشود آن بزرگوار فرمودند جناب شیخ محمد طاهر

قمی اعلی الله مقامه که از زهاد و اعباد اهل عصر خود بودند و

پیوسته بمواعظ و نصایح خود گمگشتگان وادی جهالت و غفلت

را

را بشاهراه هدایت دعوت مینمودند تا آنکه زمانی رشته

کلام افتاده در منبر به بیان اخبار و آثاری که از ائمه طاهرین

علیهم السلام در خصوص آشامیدن شراب واقع شده بیان

میفرمودند و مردم را از ضررهای عاجل و آجل این شرب خبیث

مستحضر میفرمودند و این حدیث را بیان فرمودند کسی که با شاهد

انیس و مطوع شیطان میشود و در آن عصر که با سلطان زمان که

شاه طهماسب بود بآن شرب خبیث مزاول بود بعضی از حساد

مجلس انعام ربانی که بنای ایشان از حضور مجلس وعظ نه تکمیل

نفس و ارشاد و هدایت بلکه منظور تماشای مجلس و اهل مجلس

و نکته گیری و کذا ابنای زمان و وقت چنانچه حال هم بعضی

براین طریق میباشند بنای فساد و عناد نموده بسلطان زمان

این مرحله را رسانیدند و معروض داشتند که فرمایش جناب

شیخ تلویحاً بحضرت ظل اللهی بود و مردم هم گویا از فرمایش ایشان

ضمناً فهمیدند باری مفسدین و شیاطین زمان بنیش سخن

قلب پادشاه را مجروح نموده نایره آتش غضب از قلبش شعله ور

شده حکم نمود که آن عالم ربانی را بمجلس او حاضر سازند تا او را
ادب و اهانت نماید و آن بعضی دیگر چنین مسموع شد که او را
بقتل آورند اما در سلطان چون از قصه واقف و مطلع شد در
مقام نصیحت او برآمد و او را مانع شد و گفت این عمل را ترک
نما که باعث بدنامی این دودمان خواهد شد و این دولت
بزودی منقرض خواهد شد علی ای تقدیر او را مانع از قتل
آن عالم ربانی گردید باری بعد از حضور آن عالم ربانی بمحضر
آن سلطان و گفتگوی در این باب آن عالم ربانی در جواب
سلطان گفت من نگفته ام که هر کس شراب بیاشامد موطوء شیطان
میشود سلطان گفت سخنی که در مجمع عام که چندین هزار کس شنیده
باشند چگونه میشود انکار نمود و آنگهی اشخاصی که از شما این
سخن را شنیده اند پاره آنها در اینجا حاضرند آن عالم ربانی
فرمودند بتو گفتم که من این کلام را نگفته ام بلکه جد بزرگوار
شما این سخن را فرموده که هر کس شرب خمر نماید موطوء شیطان
میشود بمحض اینکه پادشاه این سخن را از آن عالم ربانی شنید

حکم نمود

بدنش

بدنش مرتعش گردید بی اختیار اشک از دیدهای او جاری گردید
و در مقام معذرت برآمد و در خدمت آن عالم ربانی توبه نمود
و از کردهای خود نادم شده شست و شوی معاصی و مناهی خود را
باب توبه نموده و صحیفه گناهان خود را شست و شوی داد باری
در کتاب تفسیر ملا نظام نیشابوری که شافعی بوده در ذیل آیه شریفه
و اثمهما اکبر من نفعهما از بقراط حکیم نقل نموده که ده منفعت
از برای شراب میباشد پنج جسمانی و پنج نفسانی فالنفسانیه
انها تسر النفس و تقرب الامل و تشجع النفس و تحسن الخلق
و تزیل البخل والجسمانیه انها تجود الهضم و تدر البول و تحسن
البشره و تطیب النکهه و تزید فی الباه یعنی آن پنج چیز نفسانی
سرور و نزدیکی آرزو و شجاعت و حسن خلق و سخاوت است و آن
پنج جسمانی هضم طعام و زیادتی قوه باه و نیکویی بشره و
خوشبویی دهن و ادرار بول و هرگاه کسی بعین الیقین درست
تامل و تدبر نماید میباید که شخص عاقل با وجود آن ضررها که
نباید پیرامون این نفعها نمیشود سیما بملاحظه اینکه سخاوت

وشجاعتی که در نفع آن ذکر بیهوده تبذیر و لهو است نه سخاوت
و شجاعت زیرا که سخاوت اینست که یأخذ الشیء عن موضعه
ویضعه فی موضعه فلو صرف الحرام فی المستحقین او صرف
الحلال فی غیرهم لا یکون سخیا و در شجاعت حفظ نفس
لازم است و هرگاه بی باکی نماید و بدم گلوله توپ و تفنگ
برود تهور است نه شجاعت چون شجاعت دو طرف دارد که جبن
و تهور است و هر دو طرف مذموم می باشد چنانچه سخاوت دو
طرف مذموم دارد که امساک و تبذیر باشد و آنچه خداوند
عالم فرموده است انه من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون
شاید اشاره باین باشد که افعال و حرکاتی که از شارب خمر
بظهور میرسد از تاثیرات عمل شیطان است که اولا در آن نمود
چنانچه در بعضی روایات وارد است که چون حضرت آدم علی
نبینا و آله و علیه السلام تاک را غرس نمود شیطان لعین اول
طاوس را آورد و در بیخ آن ذبح نمود و بخون آن آب داد و چون
برگ برآورد بخون میمون آب داد و چون غوره بست بخون شیر

ابداد

آب داد و چون ترش و شیرین شد بخون خوک آبش داد و لهذا شارب
الخمر رنگش چون پر طاوس سرخ و ملون میشود و چون مست میشود
مانند میمون شوخی و بازی میکند و چون مستی زیادتی میکند
مثل شیر نعره و عربده میزند و هذیان میگوید و چون از حد گذشت
مثل خوک سر در پیش انداخته بخوابد و چون این صفات از برای
شارب خمر بهم رسد محبوب شیطان میشود زیرا که این تاثیرات
از عمل شیطان بروز نمود در این وقت منظور نظر شیطان میشود
و شیطان نهایت خوشنودی از او بهم میرساند و او را بمنزله زن خود
اکرام و مهربانی مینماید و از این گذشته باو مواقعه مینماید
بات عروسا للشیطان میشود چنانچه در حدیث وارد است و کسی را
که شیطان با او وطی نمود معلوم است که محبت و دوستی شیطان
بمقامی رسیده که در هیچ معصیتی از معاصی شیطان انفکاک
محبت بهم نمیرساند که او را بمنزله عروس در بغل بگیرد و کام دل
از او حاصل کند پس کسی که موطوء شیطان شد باید بسیار دور
نزدا و مقرب نباشد زیرا که در این وقت هرچه شیطان باو امر

نماید اطاعت مینماید زیرا که عروس میخواهد خود را بنظر داماد جلوه
دهد و هرچه بیشتر و سریعتر فرمان ورا برد محبوبتر میشود
و از این جهت است که در حدیث وارد شده است که شراب ام الخبائث
است چنانچه در کتاب کافی بابی در این خصوص ایراد نموده و اخبار
بسیاری در ذیل آن نقل نموده و مفاد آن اخبار همه این است که از جمله
حدیثی است که از حضرت باقر یا صادق روایت نموده که ان الله عز
وجل جعل للمعصیة بیتا ثم جعل للبیت بابا وجعل للباب غلقا
ثم جعل للغلق مفتاحا فمفتاح المعصیة الخمر یعنی بدرستی که
خداوند عز وجل قرار داده است از برای معصیت و نافرمانی
خانه و از برای آن خانه قرار داده است دری و از برای در قرار داده است
قفلی و از برای آن قفل کلیدی قرار داده پس کلید جمیع معاصی
شرب خمر است و نظیر این خبر بسیار است و مفاد این حدیث شریف
و مثل آن این است که کسی که مباشر شرب خمر شود از هیچ معصیتی
از معاصی پروا نخواهد داشت و در حدیث دیگر در کتاب مذکور
از اسمعیل بن بشار از حضرت صادق روایت نموده که قال

سئله

سئله رجل اصلحك الله شرب الخمر شر ام ترك الصلوة فقال
شرب الخمر ثم قال او تدری لم ذاك قال لا قال لانه یصیر فی حال
لا یعرف فیها ربه یعنی اسمعیل بن بشار میگوید که سؤال نمود
از آن حضرت مردی که اصلاح نماید خدا امر ترا ای بزرگوار بفرمائید
که شرب خمر بدتر است یا ترك نماز آنحضرت فرمودند بلکه شرب
خمر بدتر است بعد آنحضرت فرمودند آیا میدانی که سبب چه چیز
چنین است راوی عرض کرد نه حضرت فرمودند بجهة اینکه شارب
خمر میگردد بحالیکه در آن حال نمیشناسد پروردگار خود را و شاید
ما حصل این حدیث شریف این باشد که چون در شرب این خبیث
اختلال و اضمحلال عقل انسانی که راهنمای ساحل نجات و ما
عبد به الرحمن واکتسب به الجنان است لهذا در آن حال نفس
اماره که قاید بسوی بدیها و سیئات و مایل بشهوات است
چون عقل را مضمحل و مغلوب بیند او را بسوی نافرمانیها و
و معصیتها بدستیاری شیطان عنید وا دارد پس در آن حال از
پروردگار خود غافل شود و بالمره از ارتکاب معاصی و مناهی

هیچ پروا نداشته باشد و از این جهة است که روح ایمان در
حین سبق از جسد شارب الخمر خارج شود چنانچه در کتاب
مذکور از یونس بن ظبیان روایت نموده که حضرت صادق ع
فرمودند یا یونس من شرب جرعة من الخمر لعنه الله عز و جل
وملائکته ورسله والمؤمنون فان شربها حتی یسکر منها نزع
روح الایمان عن جسده ورکبت فیه روح سخیفة ملعونة
الحدیث یعنی الی آخره فرمودند ای یونس کسی که بیاشامد جرعه
از شراب را لعنت مینماید او را خداوند عز و جل وملئکه وانبیا
ومؤمنین پس اگر بیاشامد جرعه از شراب آنقدر که مست شود
کنده میشود روح ایمان از جسد او و داخل میشود در جسد
او روح سخیفه ملعونه که روح کفر باشد پس مفاد این حدیث
انست که در اینحال که روح کفر داخل در جسد او شد و از ساحت
قرب خداوند متعال دور شد در ارتکاب معاصی و مناهی جری
میشود و از اینجهة است که در اختلال خیر و شر نظام شخصی نوع
خود را نخواهد دانست و چون سفیهان و بیخردان باعمال

ناشایست اقدام خواهند نمود چنانچه در حدیثی وارد شده که
حضرت صادق ع فرمودند فهل سفیها اسفه من شارب
الخمر انا سفیهی هست که سفیه تر و نادان تر باشد از شارب خمر
وحکم علی الاطلاق بشرب این خبیث را در هیچ شریعتی از
شرایع انبیاء سابقه و هیچ ملتی از ملل و نحل امم ماضیه مباح
و حلال ننموده بلکه در جمیع مذاهب حرام و خبیث بوده چنانچه
اخبار متظافره کثیره در این خصوص وارد شده که مفاد جمیع
آن اخبار اینست که مبعوث نفرمود خداوند عالم هیچ پیغمبری
را برسالت مگر اینکه در علم خداوند حکیم بود اینکه هرگاه کامل
نماید دین آن پیغمبر را حرام نماید شرب خمر را در شریعت او و بوده
شرب خمر در جمیع مذاهب حرام بوده حتی اینکه در تفسیر خلاصة
المنهج از حضرت امیر المؤمنین روایت شده که اگر قطره از خمر در
چاه افتد و در موضع آنچاه مناره بسازند من بر بالای آن مناره
اذان نگویم و اگر قطره در دریا افتد و بعد از آن آن دریا خشک شود و گیاه بروید
و کله گوسفندی از آن گیاه بخورد من از گوشت آن گوسفند نخورم

واعلم یا امیر المؤمنین ان قوة النفوس تابعة لامزجة الابدان
وان الامزجة تابعة للهوا بدان ای امیر که قوة نفسهای
انسانی تابع مزاجهای بدنهاست ومزاجها تابعند هوا را و
تتغیر بتغیر الهوا فی الامکنة ومتغیر میشوند مزاجها باختلاف
هوا در مکانها فاذا برد الهوا مرة وسخن اخری تغیرت لسببه
امزجة الابدان واثر ذلك تغیرا فی القوة پس اگر سرد شود هوا
یکمرتبه وگرم شود مرتبه دیگر متغیر میشود مزاجها بالسبب وتاثیر
میکند این تغیر یافتن مزاجها در قوة نفس ادمی فاذا کان الهوا
معتدلا اعتدلت امزجة الابدان وصلحت تصرفات الامزجة
فی الحرکات الطبیعیه کالهضم والجماع والنوم والحرکة وسایر
الحرکات وهرگاه بوده باشد هوا معتدل در حرارت وبرودت
معتدل میمانند مزاجهای بدنها ونیکو میباشد تصرفهای مزاجها
در حرکتهای طبیعی مثل هضم نمودن غذا وجماع کردن وخواب
کردن وحرکت طبیعی وباقی حرکتها لان الله تعم بنی الاجسام علی
اربع طبایع وهی المرتان والدم والبلغم بجهة انکه جناب

اقدس الهی بنا نهاده جسمها را بچهار طبیعت که انها مره سودا
ومره صفرا وخون وبلغم است وبالجمله حارّان وباردان مختلف
ما بینهما فجعل الحارین لینا ویابسا وکذلك الباردین رطبا و
یابسا ومجملا دو خلط گرمند که خون وصفرا باشد ودو خلط سردند
که بلغم وسودا باشد ومخالفت قرار داده شده ما بین این دو قسم
پس گردانیده دو خلط گرم را یکی تر که خون باشد ودیگری خشك
که صفرا باشد وهم چنین دو خلط سرد را یکی را تر قرار داده وان بلغم
است ودیگر را خشك وان سوداست ثم فرق ذلك علی اربعة
اجزاء من الجسد علی الراس والصدر والشراسیف واسفل البدن
بعد از ان متفرق فرموده این چهار خلط را بر چهار جزء بدن و
ان سر وسینه وسر استخوانهای پهلو که اطراف قبه کوبند وجانب
زیر شکم واعلم یا امیر المؤمنین ان الراس والاذنین والعینین و
المنخرین والفم والانف من الدم بدان ای امیر که سر وگوشها وچشمها
ودو سوراخ بینی ودهان وبینی از خون است بجهة انکه خون در
اینجا اعضا بسبب کثرت عروق وشراین بیشتر جمع میشود یا انکه

اعضای مذکوره محل احساسند وان موقوفست بروحی که حامل ان
خون است وان الصدر من البلغم والريح بدرستی که سینه از
بلغم است و ریح زیرا که بلغمها از دماغ و سایر اعضا جمع میشود
در سینه واما ریح چون اشبه است از باقی اخلاط به بلغم مرادف
ان گشته و سبب حدوث او انست که هرگاه عمل کند حرارت ضعیف
در ماده غلیظ بخار غلیظی از ان مرتفع میشود و چون حرارت از ان
منفک شود و غلظت ان زیاد گردد ریح میگردد فان الشراسيف
من المرة الصفرا وفرقه از مره صفراست چه مراره که ظرف ان
خلط است نزدیک بان وان اسفل البطن من المرة السودا و
زیر شکم از مره سوداست بجهة انکه سپرز که محل سوداست در انجا
واقع شده واعلم يا امير المؤمنين ان النوم سلطان الدماغ بدان
ای امیر که خواب سلطنت بر دماغ و غالبست بران بجهة انکه در
انوقت بر طرف میشود حس و حرکت بواسطه رسیدن بخارات
رطبه بسوی دماغ و پرشدن عصبها و غلیظ شدن روح دماغی
تا انکه حاصل میشود بسبب خواب ترطیب دماغ واثر ظهور او در

العضو بیشتر است از سایر اعضا زیرا که در ابتدای خواب ثقل در ان
ظاهر میشود که ادمی سر را نمیتوان برداشت وهو قوام الجسد وقوته
و خواب قوام بدن و موجب قوت اوست چه در انوقت قوی استراحت
میکند از حرکات و احساسات و حرارت میل بباطن میکند و باین
سبب افعال طبیعی مثل هضم کامل میشود فاذا اردت النوم فليكن
اضطجاعك اولا على شقك الايمن ثم انقلب على الايسر وكذلك فقم
من مضجعك على شقك الايمن كما بدأت به عند نومك پس هرگاه
اراده خواب نمائی باید که بوده باشد خوابیدن تو اولا بر پهلوی
راست بعد از ان بگرد بجانب چپ و هم چنین برخیز از خوابگاه
خود از پهلوی راست چنانچه ابتدا نموده بودی بان وقت خوابیدن
واین بجهة انست که قعر معده مایل است بجانب راست و چون اولا
بدان جانب خوابیده شود غذا باسانی بقعر معده میرسد بعد از ان
بقدر دو افری بجانب چپ باید خوابید تا انکه جگر که در طرف راست
است وطبع او گرم است واقع شود بر روی معده و از قبیل پوشش
باشد و موجب زیادتی حرارت معده شود و هضم قوت یابد بعد از ان

عود نمودن بجانب چپ است تا آنکه کیلوس بآسانی منحدر شود بسوی
جگر و اطلاق احادیث داله بر فضیلت خوابیدن بر دست راست
محمول است بر تفصیل مذکوره تا منافات لازم نیاید و عوّد نفسک
بالقعود من اللیل ساعتین و عادت بده خود را بنشستن و بیداری
در دو ساعت اول شب و ادخل الخلاء لحاجة الانسان و داخل شو
بیت الخلا را بواسطه حاجتی که آدمی را میباشد والبث فیه بقدر ما
تقضی حاجتک و درنگ نما در آن بقدر حاجت خود و لا تطل فیه فان
ذلک یورث داء الفیل و بسیار مکث مکن در آن بجهت آنکه باعث آزار
داء الفیل میشود و آن غلیظ شدن قدم و ساق است که شبیه گردد
بپای فیل در بزرگی و ناهمواری و اکثر آن از مواد سوداوی بهم میرسد
و هرگاه توقف بسیار شود سودا بیشتر از اخلاط دیگر بپاها ریخته می شود
بسبب ارضیه و ثقل و میلی که دارد بسفل و ایضا موجب بواسیر میگردد
چنانچه از حضرت لقمان علی نبینا و علیه السلام منقول است واعلم یا امیر
المومنین ان اجود ما استکت به لیف الاراک بدان ای امیر که بهتر
چیزی که بآن مسواک کنی لیف درخت اراک است و آن خوطی است مجطط

بان درخت که بهم چسبیده میشود مانند پوست میگردد و شاید مراد
ریشه آن درخت باشد یا چوب آن که ریش شده باشد فانه یجلو الاسنان
و یطیب النکهة و یشد اللثة و یسمنها بدرستیکه مسواک کردن
بآن لیف جلا میدهد دندانها را و خوشبو میکند دهان را و محکم
و فربه میکند گوشت پای دندانها را و این سه خصلت از دوازده خصلتی
که حضرت امام جعفر صادق ع فرموده اند و باقی آنها اینست که از سنت
پیغمبران است و ملائکه بآن خوشنود میشوند و موجب خوشنودی
پروردگار است و حسنات را مضاعف میکند و جلا دهنده چشم است
و بلغم را دفع میکند و حافظه را زیاد میکند و اشتهای طعام را زیاد می کند
و پوست انداختن و پوسیدن دندانها را میبرد و هو نافع من الحفر اذا
کان باعتدال و الاکثار منه یرق الاسنان و یزعزعها و یضعف
اصولها و مسواک نافع است هرگاه واقع شود باعتدال از برای
کثافات و رطوباتی که بر روی دندان می نشیند و لطیف را و بتحلیل
میبرد و کثیف را باقی میماند و بطول مدت صلابت بهم میرساند
و بسیار مسواک کردن لاغر میکند دندانها را و حرکت میدهد آنها را

وضعیف میکند بیخهای انهارا فمن اراد حفظ الاسنان
فلیاخذ قرن الایل محرقا وکزمازجا وسعدا ووردا وسنبل الطیب
وحب الاثل اجزاء سواء وملحا اندرانیا ربع جزو وهرکه خواهد
محافظت کند دندانهارا باید که بگیرد شاخ گوزن را که سوخته باشد
ان شاخ باین طریق که در کوزه سفالی گذارند وسرارا بگل حکمت گرفته
ودر تون حمام گذاشته باشد تا سفید شود وایضا بگیرد کزمازک
که میوه درخت بزرک گزاست وسعد وان بیخی است معروف وتخم گل
سرخ یا غنچه ان وسنبل الطیب وحب الاثل که میوه درخت کوچک
گزاست واین اجزا برابر هم باشد ونمک اندرانی که شبیه بلور است
وبفارسی نمک ترکی گویند چهار یک جزو فیدق الجمیع ناعما ویستن
به فانه یمسک الاسنان ویحفظ اصولها من الافات العارضة
پس میکوبند جمیع را وسنون میکنند یعنی بپای دندان بپاشند که نگاه
میدارد دندانهارا وحفظ میکند بیخهای انهارا از افاتی که عارض
میشود ومن اراد ان یبیض اسنانه فلیاخذ جزء ملح اندرانی ومثله
زبد البحر ویسحقهما ناعما ویستن بهما وکسی که خواهد سفید کرده

دندانهای او باید بگیرد یکجزو از نمک اندرانی ومساوی او کف دریا
وبکوبد وبکوبد هر دو را وبپای دندان بپاشد واعلم یا امیر المومنین ان
احوال الانسان التی بناه الله علیها وجعله متصرفا بها فانها
اربعة بدان ای امیر بدرستیکه احوال انسان که جناب اقدس الهی
که بنا گذاشته اورا بر انها وقرار داده اورا صاحب تصرف بسبب
انها چهار حالست الحالة الاولی الخمسة عشر سنة وفیها شبابه
وحسنه وبهاؤه وسلطان الدم فی جسمه حالت اول پانزده ساله
است ودر انوقت است جوانی ادمی وحسن وبهای او وغلبه یافتن خون
در بدن اوست ثم الحالة الثانیة من خمس عشر سنة الی خمس وثلثین
سنة ومنها سلطان المرة الصفرا وقوة غلبتها علی الشخص و
حالت دوم از پانزده سالکی است تا سی وپنج سال ودر انوقت است
سلطنت مره صفرا وقوه غلبه ان بر این کس وهی اقوی ما یکون
ولا یزال کذلک حتی یستوفی المدة المذکورة وهی خمسة وثلثین
سنة واین حالت قوی ترین حالات است وپیوسته همچنین است
ادمی تا انکه منقضی شود مدت مذکوره که ان سی وپنج سال است

ثم يدخل في الحالة الثالثة الى ان يتكامل مدة العمر ستين سنة
فيكون سلطان المرة السودا بعد از ان داخل ميشود در حالت سوم
تا انكه برسد مدت عمر شصت سال را ودران وقت ميباشد در تحت
سلطنت مرة سودا وهو سن المعرفة والحكمة والدراية وانتظام
الامور وصحة النظر في العواقب وصدق الراي وثبات الجاش
في التصرفات واين سن معرفت وحكمت وعلم وانتظام امور
وخوبي نظر در عاقبتها ونيكويي راي وبرطرف نمودن خوف از
خود وثابت بودن قلب در تصرفات يعني ابتداي حصول اين
امور از سي وپنج سال است تا شصت پس منافات ندارد با
انچه مشهور است كه انسان در چهل سالكي كامل ميشود ثم
يدخل في الحالة الرابعة وهي سلطان البلغم بعد از ان داخل
ميشود ادمي در حالت چهارم كه استيلاي بلغم است وهي الحالة
التي لا يتحول عنها ما بقي الى الهرم ونكد عيش وذبول ونقص
من القوة وفساد في كونه واين حالتي است كه منتقل نميشود از ان
مادامي كه باقي باشد مكر بسوي پيري ودشواري عيش ولاغر شدن

وكمي

وكمي قوه وفاسد شدن حيوة ووجود ونكتة ان كل شي كان لا
يعرفه حتى يعود ينام عند القوم وليس هذا النوم ودليل وعلامة
اوانستكه هر چيزيكه كذشته درك نميكند اورا تا انكه عود كند باو و
ميخوابد نزد مردم وبيدار نميماند وقت خوابيدن ايشان ولا يذكر
ما تقدم وينسى ما يحدث في الاوقات وتذكر نميشود انچه كذشته
وفراموش ميكند اموري را كه حادث ميكردد در زمانها ويذبل عوده
ويتغير معهوده ولاغر ميشود قامت او ومتغير ميكردد انچه معهود بود
از احوال بدن وروحش ويجف ماء رونقه وبهاؤه وبرطرف
ميشود اب ورنك وطراوت وحسن او وينقل نبت شعره واظفاره
وكم ميشود روييدن موو ناخن او ولا يزال جسمه في انعكاس وادبار
ما عاش وهميشه جسم او در بر كشتن وپشت كردن است مادامي كه
عيش كند لانه في سلطان البلغم وهو بارد جامد بجهة انكه در تحت
سلطنت بلغم است واو سرد وغليظ است فيجموده وبرده يكون
فناء كل شي يستولي عليه في اخر القوة البلغمية وميباشد بسبب غلظت
وبرودة بلغم برطرف شدن هر چيزي كه مستولي باشد بران در منتهاي

قوه بلعمی وقد ذکرت لامیر المؤمنین جمیع ما یحتاج الیه فی سیاسة
المزاج واحوال جسمه وعلاجه وتحقیق که ذکر کردم از برای امیر
جمیع آنچه احتیاج دارد بآن در تدبیر مزاج واحوال بدن وعلاج آن
وانا اذکر ما یحتاج الی تناوله من الاغذیة والادویة وما یجب ان یفعله
فی اوقاته والحال بیان میکنم چیزها که محتاج است بخوردن او از غذاها
ودواها وآنچه لازم است که بجا آورد در اوقات خود فاذا اردت الحجامة
فلیکن فی اثنا عشر لیلة من الهلال الی خمسة عشرة فانه اصح لبدنک
پس هر گاه ای امیر اراده حجامت داشته باشی باید که از دوازدهم ماه
باشد تا پانزدهم چه این بهتر است از برای بدن تو فاذا نقص الشهر
فلا تحتجم الا ان تکون مضطرا الی ذلک لان الدم ینقص فی نقصان
الهلال ویزید فی زیادته پس هر گاه کم شود نور ماه حجامت مکن
مگر آنکه مضطر باشی بحجامت کردن بجهة آنکه خون کم میشود در وقت
کم شدن نور ماه و زیاد میشود در وقت زیاد شدن نور ماه چه
تاثیر عظیم دارد در رطوبات ولهذا اخلاط بدنی در نیمه ماه بحرکت
میآیند و طغیان میکنند و آبهای چشمها و مغزها در دماغها

ومیان

ومیان استخوانها زیاد میشوند ومیوها در آنوقت هر گاه موسم
باشد زود تر میرسند ولکن الحجامة بقدر ما یمضی من السنین
وباید بوده باشد حجامت بقدر آنچه گذشته از سالها فابن عشرین
سنة یحتجم فی کل عشرین یوما پس شخصی که بیست ساله دارد حجامة
کند در هر بیست روز یکمرتبه وابن الثلثین فی ثلثین یوما مرة
واحدة وسی ساله حجامت کند در هر سی روز یکمرتبه وکذلک من بلغ
من العمر اربعین سنة یحتجم فی کل اربعین یوما وهمچنین کسی که برسد
عمر او بچهل ساله حجامت کند در هر چهل روز یکمرتبه وما زاد فبحسب
ذلک وزیاد بر چهل سال بر همین حساب است ومراد از این کلام است
که هر گاه حجامت ضرور شود باید که در بیست ساله مثلا اقل تفاوت
ما بین دو حجامت بیست روز باشد وهمچنین است تا آخر عمر حساب
شود وموافق آنچه گذشت در تقسیم حالات انسان لازم بود مراعات
فاصله بعد از سن پانزده سال زیرا که خون تا آن سن غلبه دارد ودر
آنوقت فاصله چندان شرط نیست ولکن تا بیست سال باز قدری
سلطنت خون است لهذا بان ابتدا شده واعلم یا امیر المؤمنین ان

الحجامة انما تاخذ دمها من صغار العروق المبثوثة فی اللحم بدان
ای امر که حجامت میکشد خون را از رگهای کوچك که پراکنده است
در گوشت ومصداق ذلك انها لا تضعف القوة كما يوجد من الضعف
عند الفصد ودلیل بر این مطلب انست که حجامت ضعیف نمیکند قوت
را مثل ضعفی که بهم میرسد نزد فصد کردن وحجامت النقرة تنفع من ثقل
الراس وحجامت کوی که در پشت سر است چهار انگشت بالای فقرات
گردن وتحت موضع مرتفع از سر نافع است از برای سنگین بودن سر و
حجامت الاخدعين تخفف عن الراس والوجه والعينين وحجامت دو
رگی که واقعند در پشت گردن از جانب راست وچپ سبك میکند
سر ورو وچشمها را وهی نافعة لوجع الاضراس واین حجامت نافع است
از برای دندان اسیا وربما ناب الفصد عن جميع ذلك وبسا باشد
که نایب شود فصد از حجامت در جمیع امور مذکوره وقد يحجم تحت
الذقن لعلاج القلاع فی الفم ومن فساد اللثة وغير ذلك من اوجاع
الفم وگاهی حجامت میشود زیر زنخ از برای علاج جوششی که در لب
ودهان وزبان ومجری حلق بهم میرسد واز برای فساد گوشت

بن دندان وغیر آن از دردهای دهان وكذلك الحجامة بين الكتفين
تنفع من الخفقان الذی يكون من الامتلاء والحرارة وهم چنین
حجامت میان دو کتف نافع است از برای خفقانی که بهم رسیده باشد
از امتلای خون وحرارت والتی توضع علی الساقين قد تنقص الامتلاء
نقصانا بينا وحجامت ساقین کم میکند زیادتی خون را کم کردن ظاهری
وتنفع من الاوجاع المزمنة من الكلی والمثانة والارحام وتدر الطمث
ونافع است از برای دردهای مزمن در گردهها وبول دان ورحمها و
روان کند حیض را ومن انها تنهك الجسد وقد يعرض منها الغشی
الشديد لكن این حجامت لاغر میکند بدن را وگاهی عارض میگردد
بسبب او غشی شدیدی الا انها تنفع ذوی البثور والدماميل مگر
انکه نفع میکند صاحبان جوششها ودملها را والذي يخفف
من الم الحجامة تخفيف المص اول ما يضع المحاجم وانچیزی که
کم میکند الم حجامت را سبك مکیدن است اول مرتبه که گذاشته
میشود الت حجامت ثم يدرج المص قليلا قليلا بعد از ان به
تدریج قوی شود مکیدن والثوانی ازيد فی المص من الاوایل و

کذلک الثوالث فصاعدا و مرتبه دوم زیادتر باشد در مکیدن
از مرتبه اول و همچنین مرتبه سیم و مراتب بعد از ان هر یک قوی تر
باشد از مرتبه سابق و یتوقف عن الشرط حتی یحمر الموضع جداً
بتکریر المحاجم و توقف کند در تیغ زدن تا انکه موضع حجامت خوب
سرخ شود بواسطه مکرر کذاشتن الت حجامت بر ان موضع و مکیدن
ان و یلین المشرط علی جلود لینة و نرم کند الت قطع را که تیغ باشد
بپوستهای نرم و یمسح الموضع قبل شرطه بالدهن و بمالند موضع
حجامت را بروغن پیش از تیغ زدن و کذلک الفصد یمسح الموضع الذی
یفصد فیه بالدهن فانه یقلل الالم و همچنین در فصد کردن بمالند
موضع فصد را بروغن بجهة انکه روغن مالیدن کم میکند درد را و
کذلک یلین المشرط و المبضع بالدهن عند الحجامة و عند الفراغ منهما
و یلین الموضع بالدهن و همچنین نرم کرداند تیغ و نشتر را بروغن
نزد حجامت و بعد از فارغ شدن از ان نرم کنند ان موضع را بروغن
و لیقطر علی العروق اذا فصد شیء من الدهن لئلا یحتجب بصر ذلک
بالمقصود و باید چکانیده شود بر رکها هر کاه اراده فصد شود

جزئی از روغن تا انکه مخفی و محتجب نکردند در حال نیشتر زدن
پس ضرر کند بکسی که او را فصد میکنند و لیعمل الفاسد ان یفصد
من العروق ما کان فی المواضع القلیلة اللحم لان فی قلة اللحم من
فوق العروق قلة الالم و باید فصد کند فصاد از رکهائی که بوده
باشد در مواضع کم کوشت چه بسبب کمی کوشت بالای رکها درد
کمتر است و اکثر العروق الما اذا فصد حبل الذراع و العقال لاتصالهما
بالمفصل و صلابة الجلد و بیشتر عروق که موجب الم است هر کاه فصد
شود حبل الذراع و عقال است بجهة متصل بودن این هر دو رک بمفصل
و صلب بودن پوست ان مواضع و اول رکیست کشیده از طرف راست
ذراع تا اعلای ان و مایل است بطرف چپ ذراع و فصد ان در این
زمان متروک است و دوم رکیست نزد باطن مرفق ما بین اعلای
ذراع و جانب راست و از طرف شانه میاید بسوی دست و فصد
این رک از برای امراض سر نا چیز کردن و تقدیم پایین تر نافع است
و بزودی خون را جذب میکند از ان مواضع و اما الباسلیق و الاکحل
فانهما فی الفصد اقل الما اذا لم یکن فوقهما لحم اما باسلیق و ان رک بدن

پس وردم انها کمتر است در حال فصد کردن اگر بالای ان دو ورد گوشت
نباشد و باسلیق رگی است نزد مرفق در جانب راست و ما بین
اسفل ذراع از وسط طرف راست او و کشودن ان نفع میکند امراض
سینه و جگر و دست را و رگ بدن واقع است ما بین باسلیق و قیفال
و کشودن او جذب میکند خون را از مواضع ان دو رگ و بدانکه رگهای
دست که فصد کرده میشود شش است چهار از ان مذکور شد و پنجم ابطی
و ان رگیست ما بین اسفل ذراع و طرف راست او و ان شعبه ایست
از باسلیق که در بغل ان واقع شده لهذا انرا باسلیق اعلا مینامند
و این قسم مسمی شده بابطی بجهة قرب او بابط یعنی زیر بغل و در استفراغ
خون مانند باسلیق اعلاست ششم اسیلم است و ان رگیست ما بین
انگشت کوچک دست و انگشت پهلوی او و کشودن او نافع است
از برای دردهای جگر اگر از دست راست باشد و از برای علتهای
سپرز اگر از دست چپ باشد و باید فصاد بداند که هر یک از رگهای
مذکور را چه قسم فصد کند والواجب تکمید موضع الفصد بالماء
الحار لیظهر الدم وخاصة فی الشتا و واجبست کماد کردن موضع فصد را

بابکرم یعنی ترکنده را بابکرم و آنرا بران موضع بگذارد تا
انکه بخار او را با موضع برساند تا انکه ظاهر شود خون خصوصا
در زمستان فانه یلین الجلد ویقلل الالم ویسهل الفصد بدرستیکه
عمل مذکور نرم میکند پوست را و کم میکند الم را و اسان میکرداند فصد
کردن را ویجب فی کل ما ذکرناه من اخراج الدم اجتناب النسا قبل
ذلک باثنا عشر ساعة و واجبست در هر اخراج خونی که ذکر شد بفصد
یا بحجامت اجتناب کردن از زنان قبل از ان بدوازده ساعت زیرا که صحبت زنان
موجب هیجان اخلاط میگردد و صالح و فاسد خون بهم مخلوط میشود
و در حین اخراج خون باید سکونی در اخلاط باشد تا خون فاسد
بیشتر دفع گردد و وقت ما بین تاثیر شهوات و زیادتی نور ماه
که از قبیل تاثیر طبیعی است چه در انحال رطوبات بدنی و اخلاط
زیاد میشوند نه انکه بحرکت اید یا ممزوج شوند ویحتجم فی یوم صاح
صاف لا غیم فیه ولا ریحا شدیدا و حجامت کند در روزی که هوا صاف
باشد یعنی ابری و باد تندی نباشد چه هوای تیره و ابر موجب کدورت
اخلاط میگردند ویخرج من الدم بقدر ما یری من تغیره واخراج

شود خون بقدری که ظاهر شود تغیّر بدان ولا تدخل
یومك ذلك الحمام فانه یورث الداء وداخل مشو حمام را
در روزی که میخواهی حجامت کنی که باعث درد والم میشود
بجهة انکه اب حمام در جراحت نفوذ میکند و موجب تشنج و ورم
کردد و دیکر حرارت حمام زیاد میکند حرارت اخلاط را و
هیجان میاورد انهارا وصبّ علی راسك وجسدك الماء
الحار ولا تفعل ذلك من ساعتك وبریز بر سر وبدن اب
کرم را و مکن این عمل را در ان ساعت که حجامت کرده باشی
یعنی قدری صبر باید کرد و بعد از ان اب کرم بربدن ریخت تا انکه
اکر بقیه اخلاط در تحت جلد باقی مانده باشد بتحلیل برود
وایاك والحمام اذا احتجمت فانه یورث الداء فان الحمی الدائمة یکون
یکون فیه واجتناب کن از حمام هرکاه حجامت کرده جهت تب دایمی
بهم میرسد از ان فاذا اغتسلت من الحجامة فخذ خرقة من غرز
فالقها علی محاجمك وهرکاه شستی موضع حجامت را بکیر پارچه
کرك از ماده بز او بکذار انرا بر مواضع حجامت او توبالتا

من غرز

من غرز وغیره یا جامه نرمی از غرز که معرب کج است یا نوعی از ابریشم
وغیران وخذ قدر حمصة من التریاق الاکبر وامزجه بالشراب
المفرح المعتدل وتناوله او بشراب الفاکهة ودیکر بقدر یکنخود تریاق
اکبر یعنی تریاق فاروق و ممزوج کن بشربت مفرح معتدل مثل
شربت سیب وامثال ان و تناول کن انرا یا ممزوج کن بشربت فاکهة
که انرا شربت هفت میوه کویند وطریقش انست که اب انار اب به
اب امرود که هریك ترش و شیرین باشد اب سماق اب سیب از هریك
یکجزو واب دغرود که کریج نامند اب زرشك هریك نیم جزو با ثلث
انها شکر سفید بقوام اورند واکر اب انکور اضافه شود باید علیحده
بجوشانند که دو ثلثان برود وصفت شربت سیب انست که سیب
را از پوست و تخم پاك کرده بکوبند و بفشارند و با ثلث یا نصف
اب او شکر بقوام اورند فان تعذّر فشراب الاترج واکر ان شربتها
ممکن نشود پس تریاق فاروق را با شربت اترج ممزوج کند وصفة
او انست که پوست ترنج را در کلاب مکرر بشویند تا اثر تلخی در
جرم او نماند پس باز اء هر ترنجی هفتاد و پنج مثقال قند اضافه

نموده بقوام آورند فان لم يجد شيئا من ذلك فتناوله بعد علكه
تا عام تحت الاسنان واگر يافت نشود هيچکدام از اين شربتها بخورد
ترياق فاروق را بعد از آنکه خوب خاييده شود در زير دندان نهاد
بايد که ترياق فاروق که استعمال ميشود با شربت بايد بدون او شيء
باشد که شراب و گوشت افعى چند داخل او نکرده باشند واشرب
عليه جرع ماء فاتر وبايستى بر بالاى اين ترياق که بدون شربت
تناول ميشود چند جرعه آب نيم گرم تا برسانند در اعماق بدن
وان كان في زمان الشتا والبرد فاشرب عليه سكنجبين عسلي
واگر بوده باشد حجامت در فصل زمستان و سردى هوا بايستى
بر بالاى اين ترياق سكنجبين عسلي كه معرب سركه انگبين است و
صفت آن است كه سركه وعسل برابر بجوشانند تا بقوام آيد فانك
متى فعلت ذلك امنت من اللقوه والبرص والبهق والجذام باذن
الله لعم بدرستيکه هرگاه بجا آوردى اين اعمال را ايمن خواهى بود
باذن جناب اقدس الهى از لقوه و سفيدى که از ظاهر بشره بباطن
نفوذ کرده باشد و از سفيدى رقيقى كه در ظاهر باشد وپيسى و

ادخوره كه آن علتى است مشهور وامضض من الرمان المز فانه يقوي
النفس ويحيى الدم وبايد بمكد از انار ترش و شيرين كه او قوى
ميكند نفس را بسكون با تحريك وزنده ميدارد خون را يعنى او را
انکدورات خالص ميکند با آنکه تقويت جگر مينمايد و در وقت
توليد خون بيشتر ميشود ولا تاكل طعاما مالحا بعد ذلك بثلث
ساعات فانه يخاف ان يعرض من ذلك الجرب وتناول مكن طعام
شور بعد از اخراج خون تا سه ساعت كه خوف آنست که عارض شود
جرب وآن جوششهاييست كوچك و سرخ رنگ با خارش شديدى و
اكثر اوقات در دستها ميباشد بسبب وصول مواد بانها بواسطه
بسيارى حرکت وهم چنين بسيار است درميان انگشتان كه ضعيف
تر است وگاهى عارض مجموع بدن ميشود نزد كثرت سودا از جمله
اسباب حدوث ومخلوط شدن خون با بلغم كه متولد ميشود از
طعام شور كه موجب احتراق اخلاط خصوصا بلغم ميشود با آنكه نمك
در هر دو كيفيت ضد بلغم وحركت ميدهد از تحت جلد وقوه او دفع
ميكند كه بتحليل برد اثر او وتخصيص به سه ساعت بجهة آنست كه ممكن

است که طبیعت بعد از آن مدت مجال نیابد و مفسده مذکور
حاصل نشود وان کان شتاء فکل من الطباهیج اذا احتجمت واگر
فصل زمستان باشد تناول کن از گوشت طباهوج هرگاه حجامت کرده
باشی واشرب علیه من الشراب الزکی الذی ذکرته اولا و با شام
از شراب پاکیزه که ذکر کرده‌ام اول سابقا وادهن بدهن الخیری وشیء
من المسك وماء بارد وصب منه علی هامتك ساعة فراغك من
الحجامة و باید بمالی روغن گل شبو را و قلیلی از مشک و آب سرد
و بریزی قدری از آن روغن بر پیش سر در ساعتی که فارغ شوی از حجامت
واما فی الصیف فاذا احتجمت فکل السکباج والهلام والمصوص انفع
والحامض اما در تابستان پس هرگاه حجامت کنی تناول کن یکی
از چهار غذا را اول سکباج است بکسر سین که معرب شورباج است
وان غذاییست که با سرکه ترتیب میدهند و قامع صفرا و مسکن
حرارت و طریق طبخ او باین نحو است که گوشت را ریزه‌های وسط
کرده واگر مرغ خانگی از بندها جدا کنند و نیم پخته سازند و بادو
زردک و تره را چند جوش داده و از آب برهنه آورده و لرزجات اورا

گرفته با آب سرد بشویند و با گوشت و سرکه وادویه خوشبو مهرا
بپزند با عسل یا شکر چاشنی داده قدری زعفران اضافه کند دوم
هلام است بضم ها وان نوعی است از قلیه‌ها و طریق ترتیبا و
انست که گوشت گاو یا گوساله یا بزغاله بعد از پختن با آب و نمک
در جایی گذارند تا آب وچکیده شود و بعضی از سبزیها با سرکه
بپزند پس سبزیها را از آن برداشته گوشت مذکور را در آن سرکه
اندازند سیم مصوص است بفتح میم وان غذاییست که از جوجه و
مرغ جوان و سبزیهای سرد و گرم وادویه خوشبو بحسب احتیاج
ترتیب دهند و قیمه با آب میوه‌های ترش میجوشانند چهارم غذاهای
ترش است که متعارف است وصب علی هامتك دهن بنفسج وماء
الورد وشیء من الكافور و بریز بر پیش سر روغن بنفشه با گلاب
وقدری از کافور واشرب من ذلك الشراب الذی وصفته لك بعد
طعامك و با شام بعد از غذای خود از شرابی که وصف کردم
سابقا از برای تو وایاك وكثرة الحركة والغضب ومجامعة النساء
یومك واجتناب کن از بسیاری حرکت وغضب وجماع کردن

دو روز حجامت کردن واحذر یا امیر المؤمنین ان یجمع بین البیض
والسمك فی المعده فی وقت واحد وحذر کن ای امیر از انکه جمع
کنی در معده میان تخم مرغ وماهی دریکوقت فانهما متی اجتمعا
فی جوف انسان ولد علیه النقرس والقولنج والبواسیر ووجع
الاضراس بجهت انکه هرگاه جمع شوند این دو غذا در شکم ادمی بهم
میرسد ازان ناخوشی نقرس وقولنج وبواسیر ودرد دندانهای اسیا
زیراکه تخم مرغ در کمال لطافت خصوصا نیم برشت ان وبزودی
مستحیل بغذا میشود وهمچنین گوشت ماهی که جوهر ان متخلخل
است وهرگاه جمع شوند در معده پس ان غذا با محترق میشود وموجب
بعض امراض مثل جذام وجرب وبواسیر میگردد وبا انکه خام میماند
بسبب برودة طبع ان خصوصا در معده ضعیف ومستحیل ببلغم
میشود وحرارت غریبیه دران عمل میکند وانرا مستحیل بریح
میگرداند ولهذا حادث میشود بسبب ان نقرس وقولنج وبواسیر
واگر منفع شود بسبب فاسد شدن انها بجاری از معده بجانب
دندانها وجع در انها بهم میرسد واللبن والنبیذ الذی یشربه

اهله

اهله اذا اجتمعا ولدا النقرس والبرص وشیر ونبیذ که از جو
وخرما وغیر ذلك ساخته میشود ومیاشامند انرا اهل ان
از جماعه فساق ومخالفین هرگاه جمع شوند در معده بهم
میرسد نقرس وپیسی ومداومة اکل البصل یعرض منه
الكلف فی الوجه ومداومت نمودن بر خوردن پیاز عارض
میشود بسبب ان کلف در روی ادمی وان از قبیل نقطهای
است متصل که ظاهر میشود در رو ودر نکش ما بین سیاهی و
سرخی است وبهم میرسد از احتراق اخلاط که بسیار خوردن پیاز
موجب ان میگردد واکل الملح واللحمان المملوحه واكل السمك
المملوح بعد الفصد والحجامة یعرض منه البهق والجرب و
خوردن نمك وگوشتهای شور وماهی شور بعد از فصد وحجامت
عارض میشود بسبب ان بهق وجرب چه ان غذاها مولد سودا
که این دو مرض است ولغر بعض جرب گذشت وبهق دو قسم است
یکی سفیدی رقیقی است در ظاهر بشره بواسطه غلبه بلغم برخون
ودیگر سیاهیست دران بجهت مخالطه خلط سودا با خون واین

مراد است در این مقام واکل کلیة الغنم واجواف الغنم یعکر المثانه
وخوردن کرده کوسفند وشکنبه وشیردان وامثال ان موجب
سنگ مثانه میشود زیرا که تولید خون سوداوی از انها میشود
بجهة صلابت جرم انها وان خون مایل بثقل مثانه در انجا
واقع است ودخول الحمام علی البطنة یولد القولنج وداخل شدن
حمام با امتلای معده موجب قولنج است بجهة منحدر شدن غذا
قبل از هضم یافتن از معده بسوی امعا والاغتسال بالماء
البارد بعد اکل السمك یورث الفالج وغسل کردن باب سرد
بعد از خوردن ماهی باعث فلیج میشود زیرا که متولد میشود
از ماهی بلغم لزجی که ماده فلیج است وآب سرد قوت میدهد
انرا وضعیف میکند اعصاب را واکل الاترج باللیل یقلب العین و
یوجب الحول وخوردن ترنج در شب سبب تغیر چشم وموجب حول
میشود بجهة انکه اگر بالای غذا باشد خام میکند انرا وباعث
افتادن وسستی اعصاب میشود وچون اصل عصب از دماغ
است اثر ان در چشم بیشتر ظاهر میشود وتغیر وضع طبقات

و رطوبات مینماید واگر در خلاء معده باشد اعصاب را نیز
سست میکند وموجب حول میگردد واتیان المراة الحایض
یورث الجذام فی الولد ونزدیکی با زن حایض باعث خوره میشود
در ولد زیرا که رطوبات فاسده مخلوط میشود با منی والجماع
من غیر اهراق الماء علی اثره یوجب الحصاة ومجامعت بدون
بول کردن در عقب ان موجب سنگ مثانه میگردد بجهة صلب
شدن رطوبات بمرور ایام والجماع بعد الجماع من غیر فصل
بینهما بغسل یورث المولود الجنون وجماع کردن بعد از جماع
بدون فاصله غسل در میان ان دو جماع موجب جنون است
در ولد زیرا که چون غسل شود رطوبات فاسده تحت جلد که
از جماع بهم رسیده بتحلیل میرود واگر بدون غسل مرتبه دیگر
انفعل واقع شود قدری از ان رطوبات باقی میماند پس هرگاه
در نطفه تاثیر کند ولد قابل جنون میشود وهمچنین اگر کسی محتلم
شده باشد وجماع کند پیش از انکه غسل کند چنانچه از جناب
پیغمبر صلی الله علیه واله منقول است وکثرة اکل البیض وادمانه

یورث الطحال ورياحا في راس المعده وبسیار خوردن تخم مرغ
ومداومت کردن بران باعث ازدیاد سپرز وتولد ریاح در فم معده
است زیراکه مراد تخم نپخته است که نیم برشت نباشد ودیر انحلال
وثقیل میشود ودیر هضم میگردد وبعد از انهضام تولید سودا
میکند وبسبب گزندگی ان متالم میشود ظروف اخلاط که سپرز است
وگاه باشد که ازانجا بمعده ریخته شود وموجب درد ان نیز گردد
ممکن است که بسبب بدی هضم مستحیل بریح شود والامتلاء من البيض
المسلوق یورث الربو والانبهار وامتلای معده از تخم نپخته موجب
دو نوع است از تنگی نفس یکی انکه از امتلاء عروق شش باشد ودیگر
انکه از امتلاء شراین نیم سینه باشد زیراکه متولد میشود بلغم
از ان غذا وموجب مرض مذکور میگردد واکل اللحم النی یورث الدود
فی البطن وخوردن گوشت ناپخته مولد کرم است در شکم چه ماده
ان بلغم متعفن است که بهم میرسد از ان غذا واکل الطین یفعل
منه الجسد اذا ادمن علیه وخوردن انچه موجب بهم رسیدن
شپش است در بدن هرگاه مداومت شود بران زیراکه او حادث

میشود

میشود از رطوبات متعفنه که طبیعت دفع انها را بظاهر
بدن و از جمله خواص انچه دفع فضلات است بسوی مسام بدنی
وشرب الماء البارد عقیب الشی الحار والحلاوه یذهب بالاسنان
واشامیدن اب سرد بعد از خوردن چیز گرم بالفعل یا عقیب شیرینی
برطرف میکند طراوت دندانها را بجهة انکه هر یک از ان دو غذا
موجب تخلخل مسام بدن میگردد پس هرگاه اب سرد بعد از ان اشامیده
شود نفوذ میکند در مسام ومیرسد به بیخ دندانها یا انکه اشامیدن
اب سرد در عقب چیز گرم از قبیل توارد اضداد است بر دندانها
والاکثار من اکل لحوم الوحش والبقر یورث تغیر العقل وتحیر
الفهم وبلادة الذهن وکثرة النسیان وبسیار خوردن گوشتهای
حیوان وحشی وگوشت گاو موجب تغیر عقل وحیرت فهم وکندی
ذهن وکثرت نسیانست بجهة انکه حدت ذهن از صفای روح
است ومداومت بر خوردن این گوشتها تولید خون غلیظ و
اخلاط سوداویه در بدن میکند وبا انسبب برطرف میشود
لطافت وصفای روح وعاجز میشود از حرکات فکریه وبسبب

خوردن گوشت گاو غالب میشود برودت و رطوبت بر دماغ
و بر وودی قبول صورت نمیکند و گوشت وحشی اگرچه اکثر آن
حار است لکن بجهة کثرت یبوستی که دارد حادث میشود بسبب
آن یبس دماغ و بانجهة عارض میشود نسیان واذا اردت دخول
الحمام وانت لا تجد فی راسك ما یؤذیك فابدء عند دخول الحمام
بخمس جرع من الماء الفاتر فانك تسلم باذن الله تعالی من وجع الراس
والشقیقة و هرگاه اراده حمام داشته باشی و خواهی که نیابی
در سر خود چیزی که آزار کند ترا پس ابتدا کن نزد داخل شدن
حمام به پنج جرعه از آب نیم گرم بچشی که سالم خواهی بود باذن جناب
اقدس الهی از درد سر و شقیقه یعنی درد نصف سر واعلم یا امیر
المؤمنین ان الحمام رکب علی ترکیب الجسد اربع بیوت مثل اربعة
طبایع الجسد بدان ای امیر که حمام ترکیب شده مثل ترکیب بدن و از
چهار خانه مانند طبایع چهارگانه بدن یعنی عناصر یا اخلاط یا
چهار چیزی که سابقا مذکور شد البیت الاول بارد یابس خانه اول
که رخت کن باشد سرد و خشک است چه حرارت حمام دران کمتر

تاثیر میکند و همچنین رطوبات آن قلیل است والثانی بارد رطب
و خانه دوم سرد و تر است بجهة کثرت آب و قلت حرارت مجففه در آن
والثالث حار رطب خانه سوم گرم و تر است بجهة کثرت حرارت و
رطوبت و تساوی جانبها والرابع حار یابس و خانه چهارم گرم
و خشک است بسبب غلبه حرارت بر رطوبت ومنفعة الحمام
عظیمة و منفعت حمام بسیار است یؤدی الی الاعتدال و ینقی
الدرن و تلین العصب و العروق و یقوی الاعضاء الکبار و
یذهب العفن از جمله منافع حمام آنست که موجب اعتدال
مزاج میشود و پاک میکند چرک را و نرم میکند پی و رگها را
و تقویت اعضای بزرگ میکند مثل سر و دست و پا و دیگر اعضای
رئیسه که قلب و دماغ و جگر و خصیتین است و برطرف میسازد
عفونت ظاهر بدن را و خلط متعفن را فاذا اردت ان لا یظهر
فی بدنك بثرة و لا غیرها فابدء عند دخول الحمام بدهن بدنك
بدهن البنفسج و هرگاه اراده داشته باشی که ظاهر نشود در
بدن تو جوششی یا غیر آن پس ابتدا کن نزد داخل شدن حمام

تما البدن دوعن بنفشه بر بدن خود تا مانع شود از اکثر جوششهایی
که از مواد صفراویه حادث میشوند بجهة تبرید و ترتیب این دوعن
مثل حمام واذا اردت استعمال النوره ولا یصیبك قروح ولا
شقاق ولا سواد فاغتسل بالماء البارد قبل ان تنور و هرگاه خواهی
استعمال نوره کنی و نرسد سوختگی و ترکیدنی و سیاهی پس غسل
کن با آب سرد پیش از آنکه نوره بکشی تا آنکه آن آب سد کند مسام بدن
و با تسبب نفوذ نکند در آنها اجزای تند آهك و زرنیخ که موجب
ناخوشیهای مذکوره میشود ومن اراد دخول الحمام للنوره
فلیجتنب الجماع قبل ذلك باثنی عشر ساعة ومن تمام یوم وکسی که
اراده حمام کند از برای نوره کشیدن باید اجتناب نماید از جماع
قبل از آن تا دوازده ساعت که آن یك روز تمام است بجهة آنکه
نوره مثل جماع محلل و موجب سستی قوی و اعصاب میگردد
و بعد از گذشتن مدة مذکوره عیبی ندارد ولنطرح فی النوره شیئا
من الصبر والاقاقیا والحضض وباید داخل کنی در نوره چیزی
از صبر و اقاقیا و حضض مکی او یجمع ذلك وما خلعته الیسیر اذا

کان

کان مجتمعا او متفرقا با آنکه همه را جمع نمایی و داخل
کنی قدر یسیر از آن خواه اجزای مذکوره یکجا باشد یا متفرق
ولا تلقی فی النوره شیئا من ذلك حتی تماث النوره بالماء
الحار الذی طبخ فیه بابونج و مرزنجوش و ورد و بنفسج یابس
او جمیع ذلك اجزاء یسیرة مجموعة او متفرقة بقدر ما تشرب
الماء رائحته و داخل مکن در نوره چیزی از آن دواها تا آنکه
خوب داخل شود نوره در آب گرمی که طبخ شده باشد در آن
بابونه و مرزنجوش با گل سرخ و بنفشه خشك یا مجموع چهار
دوا از هر یك اندکی یکجا باشد یا متفرق لکن باید بقدری
باشد که کسب کند آب بوی از آنها آنکه دخول صبر وغیره در
نوره باید بعد از داخل شدن نوره در آن آب باشد بجهة آنست
که اجزای مذکوره داخل شود بعد از شکستن حدت نوره چه اگر
قبل از آن باشد ممکن است که نفوذ کند اجزای حاده آهك و در
جسم آنها قرار گیرد و در آب آن بتحلیل رود و ضرر به بدن برساند
ولیکن الزرنیخ مثل سدس النوره وباید قدر زرنیخ شش یك

اهمل باشد چه بتجربه رسیده که اینقدر دوا بمقصود وفا میکند
وضرر بجلد نمیرساند بخلاف کمتر و بیشتر از ان مقدار دو
بدلك الجسد بعد الخروج منها بشيء یقلع رایحتها و باید مالیده
شود بر بدن بعد از فراغ از نوره چیزیکه برطرف کند بوی انرا
کورق الخوخ وشجر العصفر والسعد والحنا والورد والسنبل
مفردة او مجتمعة مثل برگ شفتالو و ورد گل کافشه و سعد
کوفی و حنا و گل سرخ و سنبل الطیب خواه متفرق باشد یا مجتمع
ومن اراد من ان یامن احتراق النوره فلیقلل من تقلیبها ولبثها
اذا عملت في غسلها وان یمسح البدن بشيء من دهن الورد و کسی
که خواهد ایمن باشد از سوختن نوره باید تقلیل کند در بر هم زدن
و مبادرت نماید هرگاه ازاله کند موی انرا بشستن ان و بمالد بر بدن
مقداری از روغن گل سرخ فان احرقت البدن والعیاذ بالله یوخذ
عدس مقشر ولیسحق ناعما ویداف في ماء ورد وخل ویطلی به الموضع
الذي اثرت فیه النوره فانه یبرء باذن الله تعالی و اگر نوره بسوزاند
العیاذ بالله باید اخذ کند عدس مقشر را دبیکو بکوبد و داخل گلاب

و سرکه نماید و بمالد بان موضعی که تاثیر کرده نوره در ان
بتحقیق که برطرف میشود باذن جناب اقدس الهی والذي یمنع
من اثار النوره في الجسد هو ان یدلك الموضع بخل العنب
الثقیف ودهن الورد دلکا جیدا و انچیزیکه منع میکند اثار
نوره را از قبیل سیاهی یا جراحت یا جوشش انستکه مالیده شود
بر موضع نوره سرکه بسیار ترش و روغن گل مالیدن خوبی چه سرکه
شد بسبب سرعت نفوذ او قلع میکند اثار ردیه را از بدن و
هرگاه ضم شود با روغن گل که اعضا را نرم و مسام را وسیع
میگرداند اثر ان قویتر میگردد ومن اراد ان لا یشتکي مثانته فلا
یحبس البول ولو علی ظهر دابته و کسیکه خواهد شکوه نکند
از الم مثانه یعنی بولدان باید که حبس نکند بول را اگرچه بر پشت
دابه خود سوار باشد یعنی لازم است که پایین بیاید و بول
کند و تاخیر نکند هرچند وقت نزول نزدیک باشد بجهة انکه
هرگاه مثانه پر شود از بول طبیعت اراده دفع ان میکند پس
حبس ان موجب درد مثانه میشود بسبب حدتی که دارد و ان

لا تؤذيه معدته فلا يشرب على طعامه ماء حتى يفرغ وكسى
كه خواهد كه آزار نكند او را معده او پس نياشامد آب در غذاى
خود تا آنكه فارغ شود از آن ومن فعل ذلك رطب بدنه و
ضعفت معدته ولم يأخذ العروق قوة الطعام فانه يصير في
المعده فجا اذا صب الماء اولا فاولا وهر كه بياشامد آب در
بين تناول غذا رطوبت بهم ميرساند بدنش وضعيف ميشود
معده او وجذب نميكند عروق قوه طعام را بجهة آنكه خام ميكردد
در معده هر كاه پخته شود آب بدو مرتبه مرتبه واكر جذب كند
جزء بدن نميشود وموجب فساد اعضا ميكردد وهمچنين
آشاميدن آب بعد از غذا بلا فاصله نيز مضر است زيرا كه مانع
است از آنكه معده مشتمل كردد بر غذا وهضم نمايد او را بلكه
خام مينمايد لكن اكر يكى از دو قسم عادى باشد يا معده حاد
وصفرا غالب وعطش صادق باشد در اين صورتها نياشاميدن
آب مضر است ومن اراد ان لا يجد الحصاة وعسر البول ولا يحبس
المنى عند نزول الشهوة ولا يطيل المكث على النساء وكسى كه

خواهد كه نبايد تولد سنك مثانه ودشوار بول كردن وا پس حبس
نكند منى را نزد نزول شهوت وآن وقت آمدن منى است وطول
ندهد مجامعت را با زنان چه در صورتيكه انزال منى خواهد بشود
بجماع يا باحتلام واو را حبس كند لطيفش بتحليل ميرود وكثيف او
باقى ميماند وسنك ميشود تا آنكه منجر بعسر بول ميكردد ومن
اراد ان يأمن وجع السفل ولا يظهر به رياح البواسير فليأكل كل ليلة
سبع تمرات برنى بسمن البقر ويدهن بين انثييه بدهن زنبق
خالص وكسى كه خواهد كه ايمن باشد از درد اسافل بدن باخصوص
مقعد و درد او ظاهر نشود بادهائى كه از بواسير حادث ميشود با
علتهاى او بايد بخورد هر شب هفت دانه خرماى پرورده بشير كاو
وبمالد ما بين دو خصيه را بروغن زنبق خالص ومن اراد ان
يقل نسيانه ويكون حافظا فليأكل كل يوم على الريق ثلث قطع
زنجبيل مربى بعسل ويصطبغ بالخردل مع طعامه في كل يوم وكسى
كه خواهد كه كم شود فراموشى او وبوده باشد حفظ كننده امور
بايد بخورد هر شب سه پارچه زنجبيل پرورده با عسل وخورش

کند خردل را با طعام خورد در هر روز ومن اراد ان یزید فی
عقله یتناول کل یوم ثلث هلیلجات بسکر ابلوج وکسی که
خواهد که عقل او زیاد شود بخورد هر روز سه هلیله پرورده با حلو
شکری که در طبخ سیم مبالغه شده باشد که بپارسی قند مکرر
گویند ومن اراد ان لا ینشق ظفره ولا یمیل الی الصفرة ولا یفسد
حول ظفره فلا یقلم اظفاره الا یوم الخمیس وکسی که خواهد ناخن
او مایل بزردی نشود وفاسد نگردد اطراف ناخن او بگیرد ناخنهای
خود را مگر روز پنجشنبه واگر کسی مداومت کند بران هرگز درد چشم
نبیند واگر بگیرد برای روز جمعه گذارد در پنجشنبه از او زایل میگردد
چنانچه مرویست وباین طریق جمع میشود ما بین احادیث که در
این مقام وارد شده است با انکه همه را در پنجشنبه بگیرد و در
جمعه سوهانی بران بمالد که ریزه چند بریزد زیرا که چیدن ناخن
در روز جمعه سنت است وبهتر است از برای زیادتی روزی
از تعقیب خواندن ما بین طلوعین وایمن میگرداند از چندین
ناخوشی ومن اراد ان لا یولم اذنه فلیجعل فیها عند النوم قطنة

وکسی که خواهد ازار نکند او را گوش او باید بگذارد در ان قدری
پنبه در وقت خوابیدن تا هوای مختلف داخل گوش نشود وموجب
ایلام او نگردد ومن اراد دفع الزکام مدة ایام الشتاء فلیاکل
کل یوم ثلاث لقم من الشهد وکسی که خواهد قطع کند ماده زکام
را مدة ایام زمستان که اکثر ان از سردی هوا بهم میرسد بخورد هر
روز سه لقمه از عسل که در اخر درجه دوم گرمست و در اول
ان خشک است نزد بعضی واعلم یا امیر المومنین ان للعسل دلایل
یعرف بها نافعه من ضاره بدان ای امیر که از برای عسل دلیل
چند است که شناخته میشود بسبب انها نفع کننده عسل از
ضرر کننده ان وذلک ان منه شیا اذا ادرکه الشم عطس ومنه
شیء یسکر وله عند الذوق حرافة شدیدة فهذه الانواع من
العسل قاتلة واین معجزه انست که بعضی از اقسام عسل هرگاه
درک کند او را قوه شامه عطسه میاورد یا تشنه میکند و بعضی
دیگر از ان سکر میاورد واز برای او ست تندی شدیدی و
این انواع از عسل کشنده است وعسل خوب انست که صادق الحلاوة

وخوشبو و سفید و بهاری باشد ولا تؤخر شم النرجس فانه
یمنع الزکام فی مدة ایام الشتاء وکذلک حبه السودا و تاخیر
مکن بوییدن گل نرگس را که در سیم گرم و خشک است چه آن منع
میکند زکام را مدة ایام زمستان و هم چنین است که در اول سیم
گرم و خشک است واذا خاف الانسان الزکام فی زمان الصیف
فلیاکل کل یوم خیارة واگر بترسد آدمی از زکام در ایام تابستان پس
باید بخورد هر روز یک عدد خیار بجهة آنکه زکام که در آن فصل بهم میرسد
اکثر از حرارت و صفرا است و خوردن خیار دفع صفرا میکند
بسبب برودتی که دارد ولیحذر الجلوس فی الشمس و باید حذر
کند آنکس از نشستن در آفتاب وجهة این ظاهر است ومن خشی
وجع الشقیقة والشوصة فلا یؤخر اکل السمک الطری صیفا
کان او شتاء وکسی که بترسد از درد نصف سر و از ذات الجنب
صفراوی باید تاخیر نکند خوردن ماهی تازه را خواه در تابستان باشد
یا زمستان بجهة آنکه وجع شقیقه ماده آن صفرا است و چون
قدر او قلیل است وفا نمیکند که مجموع را بگیرد و همچنین مرض دوم

از صفراست

از صفراست پس خوردن ماهی تازه نافع است زیرا که سرد و تر است
و در هر دو کیفیت ضد صفرا است ومن اراد ان یکون صالح الخفیف
الجسم واللحم فلیقلل من عشائه باللیل وکسی که خواهد که صحیح و
سالم و بدن او سبک باشد باید تقلیل کند در تعشی در شب چه در
آن وقت طبیعت قادر بر هضم غذا خواهد بود و خواب باعث فراغ
میشود و آن غذا جزو بدن میگردد و این امور موجب صحت و سبکی
جسم است ومن اراد ان لا یشتکی سرته فلیدهنها متی دهن راسه
وکسی که خواهد شکوه نکند از درد ناف باید روغن بمالد بر آن هر
وقتی که بمالد بر سر خود روغن را بجهة آنکه اگر درد ناف که قریب است
بفم معده از سودا باشد که از طرفی که سپرز است با موضع نزدیکتر
میشود و تدهین کردن دفع میکند یبوست سودا و مضرت آن را
خصوصا هرگاه از روغنهای محلل باشد و شاید که تدهین
سر میل دهد مواد را بجانب ناف که محاذی سر است و تدهین
ناف میل دهد مواد را بتحت و از آنجا و از ناف دفع شود ومن اراد
ان لا تنشق شفتاه ولا یخرج فیها باسور فلیدهن طحبه متی دهن

دراسه وکسی که خواهد نترکد لبهای او وبیرون نیاید در انها
ناسور وان غلظتیست در لب پایین بقدر انکور کوچک تیره رنگ
با شقاقی در وسط ان که از غلبه رطوبت بهم میرسد پس باید بمالد
روغن برابروها هر وقت که روغن بر سر مالد تا آنکه ترتیب سودا
ودفع ضرر انرا نماید چه اکثر ماده ان ناخوشی از ان خلط است
ومن اراد ان لا تشتکی کبده فی الحمام فلیاکل بعدها الخل وکسی که
خواهد که شکوه نکند از درد جکر بسبب حمام رفتن باید بخورد
سرکه را بعد از ان بجهت انکه طبع جکر کرم وتر است وبواسطه
کسب رطوبت از هوای حمام رطوبت ان زیاد میشود وتناول
سرکه دفع رطوبت میکند ونفع ان مینماید ومن اراد ان لا تسقط
اذناه ولهاته فلا یاکل حلوا حتی یتغیر عن بعده بخل وکسی که خواهد
کرست نشود کوشتهای او یا دو پارچه کوشت که بشکل بادام
در انتهای دهان ودر دو طرف کلو واقع شده وزبان کوچک که مشهور
است برحلق پس باید بخورد شیرینی مگر انکه غرغره کند بعد از ان
بسرکه زیرا که شیرینیها اعضا را سست میکند وبواسطه سرکه

مندفع

مندفع میگردد رطوبتی که سبب سستی است ومن اراد ان لا تفسد
اسنانه فلا یاکل حلوا الا بعد کسره خبز وکسی که خواهد فاسد نشود
دندانهای او باید بخورد شیرینی مگر بعد از تناول پارچه نانی
زیرا که شیرینیها موجب فساد دندان میگردد ومخلوط کردن با
نان دفع میکند مضرت انرا ومن اراد ان لا تصیبه الیرقان فلا یدخل
بیتا فی الصیف اول ما یفتح بابه ولا یخرج منه اول ما یفتح بابه فی
الشتاء غدوه وکسی که خواهد یرقان بهم نرساند باید داخل خانه
نشود در تابستان هنگامی که در خانه را بکشایند وبیرون نرود از
خانه در زمستان اول مرتبه که کشوده میشود در خانه وقت صبح ومرا
از یرقان تغیر رنگست بزردی یا بسیاهی بسبب جریان خلط صفرا
یا سودا در تحت جلد وانچه بر ذلیل باو باشد بعفونتی در
اخلاط وکویا انچه نهی شده محدث یرقان باشد بالخاصیه
پس باید تا عفونت مکث نمود ودر داخل شدن وبیرون امدن تا
هوای داخل وخارج با هم مخلوط کردد واعتدال بهم رساند و
توارد اضداد نشود ومن اراد ان لا تصیبه ریح فی بدنه فلیاکل

الثوم كل سبعة ايام مرة وكسى كه خواهد بيخ در بدن او بهم نرسد
بايد بخورد سير را در هر هفت روز يكمرتبه بجهة انكه سير محلل
نفخ است وتناول او بدون داخل شدن مسجد باكى نيست چنانچه
امام محمد باقر ع از جناب پيغمبر ص روايت نموده اند ومن اراد ان يستمرئ
طعامه فليتكئ بعد الاكل على شقه الايمن ثم ينقلب بعد ذلك
على شقه الايسر حين ينام وكسى كه خواهد گوارا شود غذاى او
بايد تكيه كند اولا بعد از تناول نمودن غذا بر جانب راست خود بعد
از ان بگردد بجانب چپ واين عمل در حين خوابيدن باشد بجهة
انكه در سابق مذكور شد كه قعر معده مايلست بجانب راست پس
غذا اولا بانجا ميرسد وبعد از انكه بجانب چپ خوابيده شود حرارت
معده زياد ميگردد بسبب انكه جگر كه در طرف راست در بالاى
ان واقع ميشود لهذا در انوقت هضم كامل ميگردد ومن اراد
ان يذهب البلغم من بدنه وينقصه فليأكل كل يوم بكرة شيئا
من الجوارش الحريف وكسى كه خواهد برطرف كند بلغم را از بدن
خود وكم كند اورا بايد بخورد هر روزى در اول روز قدرى از جوارش

تندوان معرب گوارش است بمعنى گوارنده وعبارتست از
تركيبى كه مقوى معده ومصلح اغذيه ومحلل رياح ودافع بلغم
ورطوبت بدنى باشد واز جمله اقسام ان كه بسيار تند وگرم
است جوارش فلافلى است وصفت او انست كه فلفل سياه و
سفيد ودار فلفل از هر يك دو وقيه وعود بلسان بكوفته سنبل
الطيب غاما از هر يك چهار درم زنجبيل وتخم كرفس وساليوس
رومى وسليخه واسارون و[illegible] از هر يك يكدرم ادويه را
كوفته وبيخته وبعسل كف گرفته سه وزن ادويه عجين نموده
وبكثرة دخول الحمام ومضاجعة النساء والجلوس فى الشمس وبايد
كسيكه اراده دفع بلغم دارد بسيار در واقع سازد حمام رفتن ومجامعت
كردن با زنان ونشستن در افتاب را كه هر يك موجب تحليل
بلغم وفضلات ميگردد ويجتنب كل بارد من الاغذية فانه
يذهب البلغم ويحركه واجتناب كند هر سردى را از غذاها
بدرستيكه برطرف ميكند بلغم را وميشوراند انرا ومن اراد
ان يطفئ لهب الصفراء فليأكل كل يوم شيئا رطبا باردا ويروح

بدنه ویقلل الحرکة ویکثر النظر الی ما یحب وکسی که خواهد فرو نشاند
برافروختگی صفرا را باید بخورد هر دو چیزی که ترش باشد که مخالف
صفراست در هر دو کیفیت و آسایش دهد بدن خود را یعنی هوا را
حرکت دهد بادبزن و دیگر باید تقلیل کند از حرکت کردن چه حرکت
محدث حرارتست و بسیار نگاه کند با آنچه دوست میدارد او را
ومن اراد ان یحرق السوداء فعلیه بکثرة القیء وفصد العروق ومداومة
النوره وکسی که خواهد بسوزاند سودا را پس لازم است بر او بسیار
قی کردن وگشودن رگها و مداومت بر نوره کشیدن بجهة آنکه
مقصود ازاله سوداء غیر طبیعی است و آن بهم میرسد از احتراق
هر خلط که باشد حتی سودای طبیعی که دُرد خون طبیعی است
که چون محترق گردد غیر طبیعی میشود پس اگر از احتراق صفرا حادث
شده باشد قی نافع است واگر از احتراق بلغم باشد مداومة
بر نوره نافع است ومن اراد ان یذهب بالریح البارد فعلیه
بالحقنة والادهان اللینة علی الجسد وکسی که خواهد برطرف
کند ریح بارد را پس بر او لازم است حقنه کردن ومالیدن روغنهای

نرم بر بدن چه هر یک از آن دو امر محلل ریاح بارد است وعلیه بالتکمید
بالماء الحار فی الابزن ویجتنب کل بارد یابس ویلزم کل حار لین وابزن
لازم است بر کسی که اراده دفع ریح دارد کماد نمودن با آب گرم در ابزن
یعنی ظرفی که در آن آب گرم کنند و دوا و ادویه جوشانیده تا مریض
در آنجا بنشیند و باید اجتناب کند از هر سرد خشکی و بخورد هر گرم
و نرمی را ومن اراد ان یذهب عنه البلغم فلیتناول بکرة کل یوم من
الاطریفل الصغیر مثقالا واحدا وکسی که خواهد که برطرف شود
بلغم از او باید تناول کند در صبح هر روزی از اطریفل صغیر بقدر
یک مثقال یعنی طوقی که موافق است با مثقال شرعی و وزنش شصت
و هشت شعیره و چهار سبع شعیره است وصفت اطریفل صغیر
آنست که پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد پوست بلیله
پوست هلیله سیاه امله مقشر مساوی یکدیگر کوفته و بیخته بروغن
بادام یا روغن گاو چرب نموده با سه وزن عسل عجین نمایند و از
جمله خواص این مرکب آنست که بواسطه عسل اذابه بلغم میکند و
بسبب پوستی که دارد تجفیف مینماید واعلم یا امیر المؤمنین

ان المسافر ينبغي له ان يتحرز بالحر اذا سافر وهو ممتلي من الطعام
ولا خالي الجوف ولكن على حد الاعتدال بدان اي امير كه مسافر
سزاوار استكه احتراز كند هرگاه سفر نمايد در گرمي هوا ازانكه
بوده باشد در حالي كه معده ممتلي باشد از غذا ودر حال خلاء
معده هم نباشد ونبايد بحد اعتدال باشد ولنتناول من الاغذيه
البارده مثل القريص والهلام والخل والزيت وماء الحصرم و
مثل ذلك من الاطعمة البارده وتناول كند مسافر از غذاهاي
سرد مثل قريص وان قسمي است از نانخورش كه از گوشتهاي لطيف
مانند ماهي وجوجه وبزغاله وترشها وميوهاي تازه وخشك
وادويه خوشبو ترتيب ميدهند ومثل هلام كه مذكور شد
سابقا ومثل سركه وزيتون وابغوره وامثال انها از غذاهاي
سرد بجهة انكه حركت بسيار كه در سفر واقع ميشود محل حرارت
است مگر انكه حركت بنحوي باشد كه تحليل مواد كند كه دران
صورت طبيعت سرد ميشود بجهة كم شدن اجزاي حاده واعلم
يا امير المؤمنين ان السير الشديد في الحر الشديد ضار بالابدان

الملهوسه

الملهوسه اذا كانت خالية من الطعام وهو نافع في الابدان
الخصبة بدان اي امير كه حركت شديد در شدة گرما ضرر ميرساند ببدنهاي
هرگاه خالي باشد از غذا ونافع است از براي بدنهاي فربه بنابر آنكه حركة
باشدة تحليل ميكند رطوبات را اين كه رطوبت بسيار باشد نفع ميكند
والا مضرّ است چه موجب حدت اخلاط ميگردد فاما صلاح المياه للمسافر
ودفع الاذي عنه فهو ان لا يشرب الماء من ماء كل منزل يرده الا بعد ان
يمزجه بماء المنزل الذي قبله او بشراب واحد غير مختلف يشربه بالمياه على
اختلافها واما نيكو بودن ابها از براي مسافر ودفع آزار او بابن طريق
استكه بياشامد از اب هر منزلي كه ميرسد بان مگر بعد ازانكه ممزوج كند
اب منزل را با اب منزلي كه سابق يا بيك اب كه مختلف نباشد مخلوط
نمايند با ابها كه اختلاف دارند والواجب ان يتزود المسافر من تربة بلده
وطينه التي ربي عليها ولازمست كه بردارد مسافر از خاك وگل هر
شهري كه تربيت يافته دران وكلما ورد الي منزل طرح في انائه الذي
يشرب منه شيئا من الطين الذي يتزوده من بلده وبهر منزلي كه برسد
بيندازد در ظرفي كه ميخورد از او قدري از گلي كه برداشته از شهر خود

وتشرب الماء والطين بالانية بالتحريك ويؤخر قليلا شربه حتى
يصفو صفاء جيدا ومخلوط كند اب وكل را در ان ظرف بسبب حركت
دادن او وتاخير كند در اشاميدن تا انكه صاف شود صاف شدن خوبي
زيرا كه بعد از امتزاج وفعل وانفعال جلب ميكند خاك اجسام غريبه
اب را وموجب صفاي او ميكردد وخير المياه شربا لمن هو مقيم او
مسافر ما كان ينبوعه من الجهة الشرقية الخفيف الابيض وبهترين
وبهترين ابها از براي حاضر ومسافر ابيست كه چشمه او از جانب
مشرق باشد وسبك وسفيد باشد زيرا كه باد مشرق كه نيكوتر است
از باد مغرب چنانچه سابقا مذكور شد احداث ميكند در اب لطافتي
ورقتي واين بهتر است از قول اطبا كه باد مغرب وجنوب بطرف
مشرق وشمال ايد وافضل المياه ما كان مخرجها من مشرق الشمس
الصيفي ونيكوترين ابها ابيست كه محل بيرون امدن او از سمت
مشرق صيفي افتاب باشد كه اول نقطه سرطانست كه چون افتاب
باين موضع برسد اول فصل صيف است ورياح در انوقت بجهة يبوستي
كه دارند موجب صلاح اب ميكردند واصحها وافضلها ما كان

هذا

هذا الوصف الذي ينبع منه وكان مجراه في جبال الطين وسالمترين
ابها وبهترين انها ابيست كه چشمه او بوصف مذكور باشد ومجراي
او در كوههاي كل باشد زيرا كه پاك ميكند اب را از ممتزجات غريبه
بخلاف سنك كه اين اثر ندارد لكن بايد خاك وكل خالص باشد مخلوط
نشوده وامثال ان نباشد وذلك انها تكون في الشتاء باردة وفي الصيف
ملينة للبطن لاصحاب الحرارات واين بجهة انست كه اين ابها در زمستان
سرد است بجهة انكه مسام زمين در انوقت مسدود است بسبب سردي
هوا پس اب بسردي زمين ميماند وسرد ميشود ودر تابستان نرم
كننده شكم است ونافعست از براي صاحبان حرارت زيرا كه مسام زمين
در انفصل مفتوح است پس اجزاي ارضيه با ايه اب در ان مسامات
ميماند واجزاي ملينه در اب باقي ميماند واما ماء الملح والمياه
الثقيلة فانها تيبس البطن اما اب زمين نمكزار وابهاي ثقيل
پس خشك ميكند شكم را بواسطه كه دارند ومياه الثلوج والجليد
رديئة لسائر الاجسام كثيرة الضرر جدا وابهاي برف وتكرك بد
است از براي جميع بدنها وبسيار مضر است الا در بدن بلغمي واما ما

يبوستي

الجب فانها عذبة صافية نافعة اذا دام جريها ولم يدم حبسها في
الارض اما ابهاى چاه پس شيرين وصاف ونافعند اكر دايم بلند
جارى شدن ودايم نباشد حبس انها در زمين واما البطايح و
السباخ فانها حارة غليظة في الصيف لركودها ودوام طلوع
الشمس عليها اما ابهاى كودالها ودر مينهاى شوره زار پس كرم
وغليظند بجهة ايستادن انها دايم بودن طلوع افتاب بر انها وتد
يتولد على من ادام شربها المرة الصفراوية وتعظم اطحلتهم وكاهى
خلط صفرا حادث ميشود در كسانى كه مداومت ميكنند بر اشاميدن
ان ابها وبزرك ميشود سپرزهاى ايشان زيرا كه بواسطه حرارتى
كه از افتاب كسب ميكند وببوسيى كه از مخالطه اجزاى ارضيه بهم ميرساند
موجب توليد صفرا كرديد وچون بسبب يبوست وبرودت ذاتى
توليد ميكند سودا را بزرك ميشود سپرز كه ظرف اخلاط وقد وصفت
لك يا امير المؤمنين فيما تقدم من كتابى هذا ما فيه كفاية لمن
اخذ به وبتحقيق كه وصف كرده ام از براى تو اى امير در انچه پيش كذشت
در اين كتاب من از امورى چند كه در ان كفايتست از براى كسى كه عمل كند

بان

بزرگ شدن طحال و سپرز؟ براى انست كه در كل (؟) سياه را اكنده و بطايح كه زمين از نم در ابهاى سوء جارى رود؟ است ... و باين سبب طحال لهذا سپرز ... بزرگ ميشود و معصوم درست ... تكين چه ... باين ... [illegible]

بان وانا اذكر امر الجماع والحال من ذكره مكنم امر مجامعت را فلا
تقربنّ النساء من اول الليل صيفا ولا شتاء پس نزديكى مكن با زنان
در اول شب نه در تابستان ونه در زمستان وذلك لان المعدة تكون
ممتلية وهو غير محمود واين بجهة انست كه معده در انوقت ممتلى است
از غذا وجماع در انحال پسنديده نيست ويتولد منه القولنج والفالج
واللقوة والنقرس والحصاة والتقطير وضعف البصر ودقته و
حادث ميشود بسبب جماع كردن در انحال قولنج وفالج ولقوه ونقرس
وسنك مثانه يا كرده وتقطير بول يعنى اداده وازار فتق وضعف بصر
ورقت روح باصره واذا اردت ذلك فليكن اخر الليل فانه اصلح للبدن
وارجى للولد وازكى للعقل في الولد الذي يقضي الله بينهما وهر كاه
اراده جماع داشته باشى بايد كه بوده باشد در طرف اخر شب بجهة انكه
بهتر است زيراى بدن چه كلوست غذا در انوقت تمام شده وكاه
باشد شروع بهضم دوم نموده پس غذاى خام نفوذ ميكند باعضا و
ايضا اعصاب وچشم ودماغ در انحال بسيار سست ميشوند وهذا
امراض مذكوره بهم نميرسد وامید ولد در انوقت بيشتر است ونكو

والفتق

ترا است زیرای عقل ولد یکه عطا میکند جناب اقدس الهی بواسطه
مرد و زن زیرا که در انوقت رغبت بجماع بیشتر است پس مذی از
ازواج با منی در رحم ریخته میشود و موجب فهم و حدت ذهن
ولد میگردد ولا تجامع امراة حتی تلاعبها وتکثر ملاعبتها وتغمز
ثدییها وجماع مکن با زن تا انکه بازی وخوش طبعی کنی با او وباو
بسیار ملاعبه نمایی وبفشاری پستانهای او را فانک اذا فعلت
ذلک غلبت شهوتها واجتمع ماؤها بجهة انکه هرگاه بجا اوردی
این عمل را غلبه میکند خواهش زن وجمع میشود منی او لان ماءها
من ثدییها والشهوة تظهر من وجهها وعینیها واشتهت منک
مثل الذی اشتهیته منها زیرا که منی زن بیرون میاید از پستانهای
او وشهوة ظاهر میشود در دو چشم او وخواهش میکند مثل انچه خواهش
نموده از ان وظاهر انست که عمده ماده منی زن از پستان است چنانچه
ظاهر ایه کریمه است در سوره طارق والا منی از جمیع بدن بیرون میاید
بیرون میاید وچون پستان مشارکت بسیار دارد با رحم از راه عروق
پس فشاردن پستانها سبب هیجان حرکت شهوت ودر انحال با

میکند روح بظاهر بدن بمصاحبت خون واثر ان ظاهر میگردد در چشم
زن بجهة صفای رنگ او وگاه هست که متغیر شود شکل چشم ومیگردد
سیاهی او بجانب بالا بسبب مشارکت او بالات تناسل خصوصا رحم
واز این جهة است که زن در انحال پی در پی نفس میکشد وخواهش جماع
میکند ولا تجامع النساء الا وهی طاهرة وجماعت مکن با زنان مگر
انکه پاک باشد از خون حیض ونفاس چنانچه مذکور شد سابقا فاذا
فعلت ذلک فلا تقم قائما ولا تجلس جالسا ولکن تمیل علی یمینک ثم
انهض للبول من ساعتک فانک تامن الحصاة باذن الله وهرگاه
جماع کردی بر مخیز ومنشین بلکه تکیه کن بطرف راست خود وبعد از ان
برخیز از برای بول کردن در ان ساعت که ایمن خواهی بود از سنگ مثانه
باذن جناب اقدس الهی ثم اغتسل واشرب من ساعتک من الموميائی
بشراب العسل او بعسل منزوع الرغوة فانه یرد من الماء مثل الذی
خرج منک بعد از ان غسل کن وبیاشام در ان ساعت قدری از
مومیائی را با شربت عسل یا عسل کف گرفته بتحقیق که بر میگرداند
مثل انچه که بیرون امده از تو وصف ان شربت انست که ده رطل عسل با

شش رطل اب و سنبل الطیب و مصطکی و دارچینی و قاقله و عود
و هل و جوز بوا و دار فلفل و قرنفل هر یک دو مثقال بجوشانند تا
بقوام اید پس صاف نموده استعمال نمایند واعلم ان جماعهن والقمر
فی برج الحمل او فی الدلو من البروج افضل بدانکه جماع کردن با زنان
و قمر در برج حمل یا برج دلو باشد بهتر است از انکه در برجهای دیگر باشد
زیرا که حمل از بروج مذکر و ناری است که مناسب شهوت است و دلو از
بروج هوایی است که گرم و تر است و موجب زیادتی روح و خون است
و خیر من ذلک ان یکون فی برج الثور لکونه شرف القمر و بهتر از این
انست که قمر در برج ثور باشد زیرا که ان برج شرف قمر است و ایضا خانه
زهره است و او متعلق است بزنان و شهوت و عیش و عشرت و
بدانکه شرف قمر حقیقتا در سیم درجه ان برج است و هر کوکبی در
شرفش مثل شخصی است در مملکت خود با حکومت و سلطنت و چون
قمر بان برج تحویل کند ابتدای قوه ان بود و یوما فیوما متزاید میگردد
تا درجه سیم و انجا در کمال قوت است بعد از ان شروع در تناقص میکند
تا انکه در حین حلول برج دیگر منطفی میشود و از برای هر کوکبی حدی

است

است که شرف در انجا منقطع میگردد و در قمر تا بیست و سیم ثور است
و چون هبوط کوکب ضد شرف است باید احتراز شود از مجامعت در هبوط
قمر که درجه مقابل شرف اوست یعنی در برج هفتم بهمان درجه شرف
و ان سیم درجه عقرب است و از جمله اوقات منحوسه چهارده درجه
اییست که واقع است ما بین این درجه و نوزدهم درجه میزان که هبوط
شمس است و ان طریقه محترقه است نزد مشهور و جماع در ان وقت نیز
ممنوع است و در طریقه نیره نیکوست و ان چهارده درجه اییست
ما بین درجه شرف شمس که نوزدهم حمل است و درجه شرف قمر و من
عمل بما وصفت لک فی کتابی هذا و دبر جسده امن باذن الله من کل
داء و کسی که عمل کند بانچه وصف کردم از برای تو در این کتاب
و تدبیر کند در بدن خود ایمن است باذن جناب اقدس الهی از هر دردی و صحیح
جسمه بحول الله و قوته و صحیح خواهد بود بدنش بحول و قوة خدا فان
الله یعطی العافیة لمن یشاء و یمنحها ایاه بتحقیق که جناب
اقدس الهی عطا میکند عافیت را بهر که خواهد و می بخشد
عافیت را بان و الحمد لله اولا و اخرا و ظاهرا و باطنا و حمد مخصوص

جناب اقدس الهی است در اول و در آخر و در ظاهر و در باطن مسکین
سلطان دین گوید که آنچه مذکور شد در رساله مبارکه نفع آن عام است
و تخصیص بمخاطب یا بهوای بلدی ندارد و اگر کسی عمل کند بآن از
طبابت اطبا مستغنی گردد و از نقاطر ابحاث آن شربت خوشگوار
صحت و سلامت تجرع نماید و ایمن شود از شر سباع امراض مهلکه
و ظفر یابد بر جنود اوجاع مزمنه بحجة توسل و خلوص عقیده و این
قلد کاینت در توضیح و تنقیح کلام بلاغت نظام و چون بغایت رسید
و بنهایت انجامید امید که شاید بر این شرح کثیر الفتح پرتو التفات
شمس الشموس و انیس النفوس و تاج الرؤس سیدنا و مولانا و مقتدانا
علی بن موسی الرضا علیه و علی آبائه و ابنائه الوف صنوف التحیة
والثنا افتد ملتمس از اخوان ایمانی و اخلاء روحانی آنکه این ذره
بی بها و غریق بحر خطا را در حال حیوة بی ثبات و بعد از چشیدن
شربت ممات بدعای مغفرت و رفع درجات دستگیری نماید
والحمد لله رب العالمین والصلوة علی خیر خلقه محمد و آله الطاهرین
پی سال تاریخش افکار گفت ؛ بشد گنج پنهان ز دا آشکار

بیان آنکه

مباحثات و مناظرات و کلماتی که در ارض اقدس رضوی علی آ
مشرفها الاف التسلام والتحیة بین علمای مخالفین و علمای واردین
و مجاورین واقع گردیده بسیار است از آنجمله که در بیان حقیقت مذهب
حقه اثنا عشری میباشد حکایت عالم ربانی و فقیه صمدانی مولانا محمد
بن فخر الدین رستمداری است که در مشهد مقدس رضوی علی مشرفها
الاف السلام والتحیة خلعت روضه عرش درجه و تدریس بعضی از
مدارس آن آستان ملائک پاسبان باو مفوض بود چنانچه قاضی نور
الله در مجالس المؤمنین و غیره ایشان باین قسم ذکر نموده اند که در تاریخی
که عبدالله خان اوزبک مشهد مقدس را محاصره نمود یکی از فقهای
مشهد کتابی بخان مذکور نوشته که حاصلش این بود که جناب خان
و لشکریان ایشان بچه دلیل و برهان محاصره مشهد مقدس کرده و
استیصال مردم آنجا را که اکثر ذریه پیغمبر صلوات الله علیه و آله بر خود
حلال ساخته اند و دست نهب و تاراج و قتل بر جان و اموال و مزارع مردم
و اوقاف سرکار فیض آثار گشاده اند و چون آن کتاب بخان مذکور رسید
با فاضل ما وراء النهر که ملازم رکاب بعلی انتساب بودند و فتوی

با اباحت قتل و غارت اهل مشهد داده بودند گفت که جواب
کتابت اهل مشهد را نویسند و ایشان جوابی مشتمل بر وجوه
فاسده و دلایل کاسده در باب اباحت خون و مال اهل مشهد
رقم نموده بایشان فرستادند و چون نوشته اهل ماوراء النهر
بنظر مولانا محمد مذکور رسید نامه نامی مشتمل بر دفع تمامی دلایل
ان افاضل نوشته فرستاد و چون ان نوشته بنظر خان مذکور
رسید نظری اجمالی بران انداخته بافاضل مذکور امر نمود که جواب
نویسند و چون ایشان بعد از مطالعه خود را از نوشتن جواب عاجز
دیدند در جواب خان گفتند که گفت و شنید با این مردم باعث
ضعف اعتقاد دیگران میشود بنابرین باید که ایات قرانی
که دران نامه نوشته اند بمقراض بیرون ارند و باقی را در نظر
حاضران بسوزانند و بگویند که این سخنان انطایفه قابل جواب
نیست و اخر چنان کردند و مولف جهة عبرت ارباب اعتقاد بنقل
صورت نامه افاضل ماوراء النهر و صورت کتابتی که مولانا محمد
مذکور در دفع سخنان ایشان مبادرت مینماید ذکر مینماید که نامه

که افاضل

چنین است

که افاضل ماوراء النهر باهل مشهد مقدس نوشته اند پوشیده
نیست بر هیچ مؤمن عالم که تعرض باموال و نفوس کسانی که گویند
کلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله اند مادامی که از ایشان
اقوالی و افعالی که موجب کفر است صادر نشود و عمل بطریقه رضیه
سلف و ائمه اثنا عشر علیهم السلام مینموده باشد جایز نیست اما
وقتی که تکلم باین کلمه مذهب اهل سنت و جماعت و طریقه علما
و اتقیا را بالکلیه مهجور کرده مؤمنان را بامان دل نگذاشته اظهار
طریقه شنیعه شیعه نموده است و لعن حضرات شیخین و ذو النورین
و بعضی از ازواج طاهرات رضوان الله علیهم اجمعین که کفر است
تجویز کنند بر پادشاه اسلام بلکه بر سایر انام بنابر امر ملک علام قتل
و قمع انها اعلاء لدین الحق واجب و لازم است و تخریب ابنیه و اخذ
اموال و امتعه ایشان جایز و اگر پادشاه زمان و خلیفه دوران خلد
الله تعالی ظلال جلاله علی رؤس المؤمنین الی یوم الدین در جهاد که
باتفاق و اجماع علما واجب و طریقه حضرت رسالت و اصحاب کرام
و اولاد عظام است با وجود استطاعت و قدرت تساهل نماید چگونه

از عهده سؤال و جواب ملک متعال یوم لا تجزی نفس عن نفس
شیئا و لا یقبل منها شفاعة و لا یؤخذ منها عدل و لا هم
ینصرون که آیه کریمه و لنسئلن الذین ارسل الیهم و غیرها
ثابت شده تواند بیرون آمد و بر هر عاقلی که بمقتضای عقل
در آیات و احادیث و اخبار تامل نماید ظاهر میگردد که جماعتی که
مشرف بشرف صحبت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله شده
طریقه طبعیت و خدمت مرعی داشته سالها در اعلاء کلمه حق
با کفار در رکاب آنحضرت مقاتله نموده باشند خالی از شوایب
نقصان و مستحق چنان خواهد بود خصوصا آنها که بمقتضای
آیه کریمه لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة
بشرف رضوان حضرت ملک منان مشرف گشته اند اولئک
الذین هدی الله فبهدیهم اقتده و شک نیست که حضرت شیخین
و ذو النورین رضوان الله علیهم اجمعین از این جمله اند و
بمصاهرت و مخالطت آنحضرت ص معزز و مکرم اند و صدیق اعظم
را حضرت علیم در کلام قدیم صاحب نامیده کما قال الله تعالی

اذ یقول

اذ یقول لصاحبه لا تحزن و بمقتضی و ما ینطق عن الهوی ان
هو الا وحی یوحی جمیع اقوال و افعال آنحضرت بموجب وحی است
و آنحضرت بکمال تعظیم و توقیر ایشان میداشتند و در توصیف هر یک
احادیث کثیره وارد گشته پس منکر کمال ایشان در کمال گمراهی و خذلان
و بالحقیقه منکر قران و نسبت کننده نقص برسول انس و جان بوده باشد
و معتقد ایشان مرضی و متابع آنحضرت بوده باشد بنا بر فرموده قل
ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و یغفر لکم امید است که
بشرف محبوبیت سبحان و غفران برسد و ایضا شجاعت و اهتمام
علی رضی الله عنه در اعلاء حق از آن مشهورتر است که بر کسی پوشیده
ماند و آنجناب بعد زمان متابعت و متابعت خلق با ایشان بوده
وجود بر ایشان متابعت و متابعت نموده پس جماعتی که اثبات نقص
بآنحضرت میکنند غافلند از آنکه ثبوت نقص بآنجناب لازم میاید
و ایضا چگونه نسبت کردن صدیقه رضی الله عنها با آنکه متفق
علیه است که شرف فراش آنحضرت یافته و محبوبه آنحضرت بوده بعض
امور شنیعه باشند آنچنان باشد وعده قرآن مجید واقع است

الخبيثات للخبيثين والخبيثون للخبيثات والطيبات للطيبين والطيبون
للطيبات پس ملاحظه بايد نمود كه نسبت خبث باو منجر بنسبت خبث
بكجا ميشود وايضا توجه كميته بازاري را كه نسبت بامر شنيعي كند
اين بازاري در كمال وحشت ميكرد دليس چگونه صاحب فراش خير البشر را
بامثال اين چيزها كه بعضي از طايفه شيعه نسبت ميدهند نسبت توان
داد نعوذ بالله من ذلك فاعتبروا يا اولي الابصار واگر بعضي بگويند كه
از ما مثل اين امور واقع نشده ونخواهد شد شك نيست كه اين جهلا
را ميشنوند ومنع نميكنند پس ايشان نيز حكم انها داشته باشند وانچه
كه نوشته اند كه بحكم اين كريمه كه ولا تاكلوا اموالكم بينكم بالباطل وحديث
لا يحل مال امرء مسلم الا من طيب نفسه چگونه اتلاف محصولات
زداغات مشهد مقدس حلال باشد جوابش انست كه در اين وحديث
اموال مخصوص بمؤمن ومسلم يافته وانچه بتواتر ثابت شده كه جماعه
شيعه شنيعه ميكنند وميگويند از زمره اهل اسلام وايمان بر امده
اند واين بنابر مفهوم مخالفت كه بعضي علما اعتبار كرده اند وايات
وحديث ديگرها كه احتياج بنوشتن نيست دلالت دارد بر انكه قتل وفساد

اموال

اموال وسوختن وويران كردن باغات وزداغات وعمارات اهل
كفر جايز است وهيچكس را در اين خلاف نيست وايضا حرب
با جماعتي كه بيعت پادشاه اسلام وخليفه نمايند وبعد از
بيعت عصيان ورزند جايز است باتفاق علما هر چند انجماعه
گويند كلمه توحيد ومسلمان باشند ودر اين دال است حروبي كه اسد
الله الغالب علي بن ابيطالب رضي الله عنه در زمان خلافت
خويش كرده اند واز اين قبيل است حروبي كه اعليحضرت خاقاني با بعضي
از مسلمانان نموده وانچه نوشته اند كه زداغات وباغات اطراف
مشهد مقدس وقف سركار مزار فايض الانوار است كه ابا واجداد
حضرت خاقاني وقف كرده اند چون اين ديار از جمله دار الحرب است
ونزد لشكر اسلام موقوفات ممتاز ومتعين نيستند نيز حكم
ساير باغات وزداغات دارد تا بتقريبي كه تعيين وامتياز يابد
مصرف انها از مسلمانان خواهد بود ووقتي كه بتصرف بمعنيه رسيده
باشد خليفه را جايز است كه انرا بغازيان واهل لشكر اسلام حلال
كرده اند وانچه نوشته اند كه اكثر ساكنان اين ديار دزد به حضرت پيغمبر اند

بر تقدیر تسلیم گویا آیه انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح را نشنیده
اند و آنچه نوشته اند که همه صالحان صلاح فرع اسلام است و
آنچه نوشته اند در مکه و مدینه و شام با علما صحبت داشته اند
نظم هر که او روی به بهبود نداشت ❊ دیدن روی نبی سود نداشت
و آنچه نوشته اند که علما مخبرین ایشان نموده اند ممنوع است
و بر تقدیر تسلیم بنا بر عدم اطلاع بر عقیده فاسده ایشان خواهد
بود و آنچه نوشته که رجب از جمله اشهر حرام است و قتل و حرب
در آن با جماعتی که در مقام حرب باشند جایز نیست جوابش
آنست که حرمت اشهر حرام منسوخ است بنا بر احادیث صحاح
مشهوره و بعضی از غزوات امیر المؤمنین رضی الله عنه در رفتن
آنجناب بر سر اعدا در این اشهر دال است بر این و آنچه نوشته اند که
آیه و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون از محکمات است در آن شک
نیست لیکن نیز شک نیست که جهاد با کفار از اعاظم عبادات است
وای بر آن جماعتی که ترک عبادت نموده سب و لعن کافر مینمایند
و آن را مکفر ذنوب و باعث ثواب میدانند با آنکه متعین و متیقن

نیست که در لعن کردن شیطان که نصوص بر ملعونیه او ناطق
است ثواب و محبت با آنکه در میان ایشان جمعی هستند که
معانی ظاهره آیات و احادیث را نمیتوانند دریافت و در ترجمه
آیات و احادیث مکتوبه اظهار این معنی نموده از این مذهب
ظاهر البطلان بر نمیگردند و بر نمیگردانند و تبعیت ائمه اثنا عشر
و سلف نمینمایند و قد بینا الآیات لقوم یعقلون و اگر بعضی از
مضلین افترا نموده از بعضی ائمه و سلف در تقویه معتقدات
فاسده بر ایشان چیزی رسانیده اند یا در آنچه ذکر کرده شد کسی را
سخنی باشد باید که در پیش خود عبدالله خان را بیرون فرستند تا
امان داده با بعضی از ملازمان رکاب همایون مناظره نمایند
باشد که مذهب حق بر همه کس ظاهر گردد و السلام علی من اتبع
الهدی جواب نامه افاضل ما وراء النهر نتایج افکار و
رشحات اقلام در بار افاضل ما وراء النهر هداهم الله و ایانا
سبیل الرشاد و حفظهم و ایانا من التعسف و العناد بوقوف
پیوسته در این باب آنچه صواب و موجب اجر و ثواب مذکور

میشود برای حکمت آرای حضرات عالیات مخفی نیست که حضرت
سید المرسلین صلعم بر وجهی که در کتب اهل سنت و شیعه مسطور است
امت را بمتابعت کتاب الله و عترت طاهره مامور ساخته‌اند و چون
حضرت امام الجن والانس سلطان ابا الحسن علی بن موسی الرضا
علیه التحیة والثنا در بلاد عجم غریب واقع شده‌اند راقم این
حروف محمد خادم برای احترام خدمت آنحضرت و بواسطه فیوض و
برکاتی که از روح مطهر آنحضرت یافته و دیگران در این صحیفه مناسب
نیست از سایر غربتها خدمت و ملازمت ایشان را اختیار کرده نه
باغراض باطل الفت دارد و نه باو ذلک کلفت و نه میل بعناد نسبت
بطایفه بعد از تفتیش و تحقیق در امور دین بتحصیل یقین کرده
آنچه بمقتضای حدیث و قرآن و موافق بامر حضرت ملک
منان است اختیار نموده از روی انصاف کلمه چند بعرض میرساند
اگر مقبول انظار افادت آثار حضرات عالیمقدار شود فهو المراد
والا و من آنچه شرط بلاغ است با تو میگویم * تو خواه از سخنم پند
گیر خواه ملال * و ممیز این مبحث کسیکه صاحب ادراک کامل

وانصاف

و انصاف شامل باشد میتواند بود و آنچه از طلبه ماوراء النهر
که در مشهد اسیر بودند مسموع شده است که نواب عالی حضرت
خاقان دارا نشان بدین و صفت حمیده آراسته‌اند و از امرای
ایشان کوکلتاش بهادر و جمعی دیگر بسمت تمیز و فضایل پیراسته
اند اما تعصب نیز که از ایشان الی الان بحکایات علمای ماوراء النهر
واقع شده بنا بر مثل اهل خراسان که چون تنها بقاضی روی راضی
آیی معتبر نیست چه فضلای مذهب حضرات ائمه اثنا عشر بمجلس سامی ایشان
مشرف نشده‌اند و علمای اهل سنت چنان خواطر ایشان کرده‌اند که مذهب
شیعه مبتدع و مخترع است و اصلی ندارد و اگر بعد از تحقیق حال و
تفتیش اصول و احوال فریقین و اختیار احد المذهبین امری فرمایند
بحکم آنکه کلام الملوک ملوک الکلام مطاع و منقاد خواهد بود مجملا
در طریق شیعه در کتب کثیره و عدد و حدیث مضبوط شده اما
احادیثی که متفق علیه هر دو فرقه است معتمد است و احتیاط مقتضی
آنست که آنچه متفق علیه باشد برای منافات مختلف فیه متروک
نشود زیرا که اهل اسلام منحصر در این دو فرقه اند چه اگر خلیفه حق بعد از

پیغمبر ص بلا فصل حضرت ابوبکر رضی الله عنه ان لم یوذ رسول الله ص
را میدانند اهل سنت اند و اگر حضرت امیر المومنین علی بن ابیطالب
علیه السلام را میدانند شیعه اند و قول ثالث نیست پس آنچه متفق علیه
فریقین باشد مجمع علیه اهل اسلام است و نزاع مجمع علیه برای مخالف
فیه باطل بعد انتمهید این مقدمات گوییم آنچه مرقوم قلم افادت رقم
حضرات غالبات شده بعد از تنقیح و تلخیص حکم بکفر شیعه الحمد لله
پیغمبر است بدلایل معدوده دلیل اول آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و آله مدح خلفای ثلثه فرموده اند و سخن آنحضرت بمقتضای آیه کریمه
وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی وحی است و شیعه که مذمت
ایشان میکنند مخالفت وحی میکنند و مخالفت وحی کفر است جواب
آنست که از این دلیل قدح خلفا ثلثه و بطلان خلافت ایشان لازم
می آید زیرا که در شرح مواقف از آمدی که از اکابر علمای اهل سنت
است منقول که قریب بوقت رحلت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در
میان اهل اسلام مخالفت واقع شده و مخالفت اول این بود که حضرت
پیغمبر در مرض موت فرموده که ایتونی بقرطاس اکتب لکم کتابا لا تضلوا

بیمعنی ط

بعده

بعده عمر باین راضی نشده گفت ان الرجل قد غلب علیه الوجع وعندنا کتاب
الله حسبنا پس صحابه اختلاف کردند تا آواز بسیار شد حضرت پیغمبر
از این معنی آزرده شده فرمود که برخیزید که پیش من نزاع سزاوار نیست
و این حدیث در اوایل صحیح بخاری و در اکثر کتب اهل سنت بعبارات
مختلفه مذکور است و مخالفت دوم آن بود که بعد از قضیه مزبوره حضرت
پیغمبر جمعی را مقرر ساخته که همراه اسامه بسفری روند و بعضی از آن جمع
تخلف نمودند و بعرض حضرت رسیده آنحضرت مکرر مبالغه فرمودند
که جهزوا جیش اسامه لعن الله من تخلف عنه ومع هذا آن بعض متابعه
نکردند پس گوییم امری که حضرت پیغمبر در باب نوشتن وصیت فرمودند
و بمقتضای آیه کریمه وحی و منعی که عمر کرده منع ورد وحی است ورد وحی
کفر است علی ما اعترفتم به وعلی ما دل علیه قوله تعالی ومن لم یحکم بما انزل
الله فاولئک هم الکافرون و کافر قابل خلافت حضرت پیغمبر نیست و هرگاه
کفر و سلب قابلیت از او ثابت شود بنا بر دلیل شما لازم است که ابوبکر
و عثمان نیز خلیفه نباشند تا خلاف اجماع مرکب نشود چه بمذهب
جمهور اهل سنت هر سه ایشان خلیفه اند و بمذهب شیعه هیچکدام خلیفه

بیند انکه عمر خلیفه نباشد وابوبکر وعثمان باشند موافق رای
هیچکس از اهل اسلام نیست ونیز تخلف از جیش اسامه بمقتضای دلیل
مذکور کفر است ومتخلفان خلفاء ثلثه اند باتفاق واز هر یک ازین دو آیتین
مذکورتین بوجوه متکثره اثبات مذهب شیعه ونفی خلافت ان ثلاثه لازم
میاید وتفصیل این در این صحیفه نمی گنجد والله یحق الحق وهو یهدی
السبیل وچون حضرات در صحیفه شریفه اعتراف نمودند که فعل حضرت
نیز وحی است والواقع ایضا کذلک پس گوییم اخراج حضرت پیغمبر ص مروان را
از مدینه بالضروره وحی است واوردن عثمان او را بمدینه وتفویض
امور باو وتعظیم او کفر است بدو وجه وجه اول دلیلی که حضرات فرمودند
وجه دوم قوله تعالی لا تجد قوما یؤمنون بالله والیوم الاخر یوادون من حاد
الله ورسوله ولو کانوا اباءهم او ابناءهم او اخوانهم او عشیرتهم ودلایل
متین برای تحقیق حق وترشیق باطل در مسئله امامت برهانا واضحا
بسیار است ولکن در خراسان مثلی است که بوسه به پیغام نمی باشد
اگر ملاقات میسر شود معروض خواهد شد ٩ بهر جمعی وصل
توجویم ؛ لعل الله یجمعنی وایاک ؛ اما اینکه مناظره بتقلیدات علما

نه بهشتی وبکده وقلمزارش ونیز ورود مدح خلفاء ثلث از حضرت
پیغمبر ص متفق علیه فریقین نیست چه در کتب شیعه اثنی عشری از ان
نیست وانچه دلالت بر ذم کند مثل دو ایتین مذکورتین وغیرهما
در کتب فریقین مسطور است ونیز بعضی از اهل سنت تجویز وضع
حدیث برای مصلحت کرده اند پس اعتماد بر حدیث غیر متفق علیه نیست
خصوصا وقتی که ناقل ان تجویز وضع حدیث کند یا عادل نباشد
وخبر متفق علیه دلالت بر خلافت ان کند ومخالفت خبر واحد تنها
با خصوصیات مذکوره لا نسلم که کفر باشد والا پس رهمه دهر
بلکه مسلمان نبود چه مخالفت اخبار احاد از مجتهدین واقع شده
وتعظیم وتوقیر حضرت پیغمبر ص نسبت بخلفای ثلث قبل از صدور
مخالفت از ایشان دلالت بر حسن وسلامت عاقبت نمیکند
عقوبت قبل از صدور عصیان تا انکه معلوم الصدور باشد
لایق نیست ولهذا حضرت امیر از علی ابن ملجم حذر داده وعقوبت
نفرموده ودر ایه که دلالت بر حسن خصوص فعلی کند مفید مطلق
نیست چنانکه در ایه لقد رضی الله مذکور خواهد شد دلیل دوم

انکه بمقتضی لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة
خلفاء ثلثه برضوان ملک منان مشرف شده اند پس سب ایشان
کفر باشد جواب انکه مدلول ایه عند التدقیق رضای حق تعالی است
از ان فعل خاص که بیعت است وکسی منکر این نیست که بعضی از افعال
حسنه مرضیه از ایشان واقع است سخن در این است که بعضی
افعال قبیحه از ایشان بوجود امده که مخالف عهد و بیعت
است چنانکه در امر خلافت مخالفت نص حضرت پیغمبر که در کتب
فریقین مذکور و مسطور است نمودند و غصب خلافت کردند و
حضرت فاطمه را علیها السلام ازرده ساختند چنانکه در صحیح بخاری
مسطور است و این عبارت در صحیح مذکور تتمه این روایت است
فغضبت فاطمة فهجرته ولم تتکلم معه حتی ماتت و فقیر خود در
صحیح مذبور مشاهده کردهم و نیز در صحیح بخاری در مناقب حضرت
فاطمه علیها السلام مذکور است که من اغضبها فقد اغضبنی و در
مشکات در مناقب انحضرت منقول است که من اذیها فقد اذانی
ومن اذانی فقد اذی الله وکلام مخبر صادق بمضمون ان الذین

بودن

یؤذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا والاخرة ناطق است
حاصل که بواسطه این افعال ذمیمه و منع وصیت حضرت پیغمبر ص
و تخلف از جیش اسامه وغیره مورد مذمت شدند چه سلامت
عاقبت بحسن خاتمت افعال و وفا کردن بعهد و بیعت بحضرت
رسول متعال است و هر کس بسعادت و سلامت عاقبت مستعد
نشود بواسطه نقض و مخالفت حکم حضرت پیغمبر ص مستوجب عقوبت
میشود چنانکه ایه کریمه فمن نکث فانما ینکث علی نفسه ومن اوفی
بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجرا عظیما بران شاهد است دلیل
سوم انکه حضرت الله تعالی ابوبکر را صاحب پیغمبر خوانده و صاحب
پیغمبر قابل ذم ولعن نیست جواب انکه ایه کریمه قال له صاحبه وهو یحاوره
اکفرت دالست بر انکه مصاحبت میان مسلم و کافر واقع است
و مصاحبت از نسب متوافق الطرفین است همچو اخوت پس همچنانکه
هر یک از برادران نسبت بدیگری برادر است خواه مسلم خواه کافر
هر یک از همراهان نسبت بدیگری مصاحب و همراه است خواه
مومن و خواه کافر و ایه کریمه یا صاحبی السجن ءارباب متفرقون

خبر ام الله الواحد القهار نیز موید مقصود است چه صاحب
کشاف و بیضاوی تفسیر ان صاحبی فی السجن کرده اند یعنی ای
دو صاحب من در زندان پس حضرت یوسف علیه السلام که پیغمبر است
دو کس را صاحب خود خوانده که بت پرست بودند چنانچه در تتمه آیه
آیه مذکور دلالت صریح بران وارد است پس ظاهر شد که مجرد صاحب
پیغمبر بودن دلیل خوبی نیست و نیک جاری شده بقلم مخبر رقم حضرت
در صحیفه شریفه که ٭ هر کرا روی به بهبود نداشت ٭ دیدن روی نبی
سود نداشت ٭ اما از حضراتی که با بلغ وجوه دعوی ادراک دقایق
قرآن مجید نمودند نهایت مستبعد است که در بیت مذکور بجای
هر کرا هر که او نوشته اند و در آنجا مصرعها را برداشته هر مصرعرا
فی نفسه ناتمام گذاشتند و باین معنی متفطن نشده روح حضرت
مولانا جامی را از رده ساختند ولکن چون غارت و تالان برکات
اهل خراسان واقع شده خانها خراب شده و حضرت مولوی
نیز از این جماعت که اگر این بیت را او خراب شده باشد باکی نیست
البلیة اذا عمت طابت و از اشعار عرب نیز استشهاد هست لیکن صلاح

در دکران

در دکران بیت اما التماس از حضرات آن که بمجرد ابهام
لفظ بلا تامل در معنی استدلال نفرمایند دلیل چهارم
آنکه حضرت امیر با وجود کمال شجاعت در وقت بیعت مردم با
خلفاء ثلث بودند و منع نفرمودند و این دلیل حقیقت بیعت
است و اگر نه قدح انحضرت لازم آید جواب آنکه قبل از آنکه
حضرت امیر از تجهیز و تکفین حضرت پیغمبر فارغ شود خلفای ثلث
در سقیفه بنی ساعده اکثر اصحاب را جمع کرده برای ابی بکر
بیعت گرفتند بوجهی که ذکر آن در اینجا نمیگنجد و انحضرت
بعد از طلوع برای قلت اتباع و بیم هلاک اهل حق یا باعث
دیگر مباشر حرب نشدند و این دلالت بر حقیت بیعت ایشان
نمیکند چه حضرت امیر با کمال شجاعت در ملازمت پیغمبر
بوده و حضرت پیغمبر در شجاعت و قوة از انحضرت کمتر نبوده
چنانکه اخبار و آثار بر این دال است و حضرت پیغمبر با حضرت
امیر و سایر صحابه با کفار قریش جنگ نکرده از مکه معظمه
مهاجرت نمودند و بعد از مدتی که متوجه مکه شدند و در

حدیبیه صلح نموده مراجعت نمودند پس هر وجهی که برای جنگ
نکردن حضرت پیغمبر و حضرت امیر و سایر صحابه گنجد برای جنگ
نکردن حضرت امیر ع تنها میگنجد مع شیء زاید چه ظاهر است که
که حقیقت کفار قریش مطلقا منصور نیست و نزد اهل تحقیق
این نقض در بالا نیز جاریست چه فرعون در دعوی خدایی چهار
صد سال بر مسند سلطنت بوده و هر یک از شداد و نمرود و غیرهما
نیز سالها در این دعوی باطل بودند حضرت الله تعالی با کمال قدرت
ایشان را هلاک نکرده تا خلق بسیار باعتقاد فاسدی که از ایشان
حاصل کردند بآخرت رفتند و هر گاه در ماده حق تعالی تاخیر در دفع
خصم گنجد در ماده بنده بطریق اولی میگنجد و آنچه فرمودند که حضرت
امیر با ایشان بیعت کرده وقوع آن بلا اکراه و تقیه ممنوع است و تحقیق
آن در این صحیفه نمیگنجد غرض که شارح عقاید نسفی در اینکه سب شیخین
کفر باشد اشکال کرده و صاحب جامع الاصول شیعه را از فرق اسلامی
شمرده و صاحب مواقف نیز بر این رفته و وجهی که برای تکفیر شیعه توهم
کرده رد کرده اند و نزد امام محمد غزالی سب شیخین کفر نیست و شیخ

اشعری

اشعری شیعه بلکه جمیع اهل قبله را کافر نمیدانند پس آنکه حضرات
در تکفیر شیعه فرمودند نه موافق سبیل مؤمنانست و نه مطابق حدیث
و قرآن با آنکه مفهوم تشیع آنست که در صدد صحیفه معلوم شد و
سب و لعن در او معتبر نیست میگنجد که تمام خلفا ثلث مطلقا بر
بد زبان اهل شیعه جاری نشود و لعن ایشان واجب نیست اگر جاهلان
شیعه حکم بوجوب لعن کنند سخن ایشان معتبر نیست چنانکه جاهلان
اهل سنت حکم بوجوب قتل شیعه میکنند و این حکم اصلا مقتضای
انکار سلف و انظار خلف نیست و اما آنکه فرمودند که هر کس
استماع بعضی حکایات کند و منع نکند کافر است عقلا و شرعا
دلیل بر این نیست و قال الشیخ بن السینا من تعود ان یصدق من
غیر دلیل فقد انسلخ عن الفطرة الانسانیة و آنچه اراجیف و فحش در
ماده عایشه نسبت بشیعه کردند حاشا و ثم حاشا که هرگز واقع باشد
چه نسبت فحش بکافه زنان حرام است چه جای حرم حضرت پیغمبر صلعم
اما چون عایشه مخالفت امر و فرمان و قرن فی بیوتکن نموده به
بصره آمده و بحرب حضرت امیر اقدام نموده و بحکم حدیث حربک

حربی که فریقین در مناقب حضرت امیر روایت نموده اند حرب حضرت امیر
حرب حضرت پیغمبر است ومحارب پیغمبر یقینا مقبول نیست بنا بر این
مورد طعن شده واین ضعیف در کتاب حدیثی از کتب شیعه دیده که
عائشه در خلافت حضرت امیر از حرب توبه کرده هرچند قضیه حرب
متواتر است وحکایت توبه خبر واحد اما بر تقدیر وقوع بعد از خرابی
بصره وقتل چهل هزار نفس چنانکه گفته اند از صحابه وغیرهم اگر این
توبه مقبول باشد لعن او از برای حرب نباید کرد والله اعلم بحقایق
الامور وهو یحکم بالحق یوم ینفخ فی الصور وآیه کریمه الخبیثات للخبیثین
نه این معنی دارد که زوجین در عمل وجبلت ومذموم ومثاب من جمیع الوجوه
شریکند چنانکه اگر یکی از ایشان مستحق باشد بهشت یا دوزخ آن
دیگر هم چنین باید بود والا منتقض شود بحضرت نوح ولوط وزوجه
ایشان وآسیه وفرعون بلکه متواند بود که این کریمه منزل باشد بانچه
در آیه دیگر صریح شده که الزانی لا ینکحها الا زانیة او مشرکة والزانیة
لا ینکحها الا زان او مشرك وفیه نظر که جواب وآنچه در تنکیه ناثات
عظام که فرزندان حضرت سید الانام مذکور ساختند محل تعجب

است

است چه هرگاه حرم پیغمبر بر خلاف امر آنحضرت سفر کند وبا کسی
که باتفاق کافه مسلمانان خلیفه باشد واو خود مناقب آنحضرت را از
حضرت پیغمبر شنیده وروایت کرده باشد جنگ کند وبواسطه این
حکم حدیث صحیح محارب پیغمبر شود وباعث قتل چهل هزار نفس
از صحابه وتابعین گردد وفرزند پیغمبر نسبت بکسی که پیش بعضی از
مسلمانان خلیفه باشد سخن سست گوید وحال آنکه پیش آن
فرزند پیغمبر صلعم خلافت آنکس ثابت نباشد وبمقتضای دلایل بر او
چنین ظاهر شده باشد که آنکس مخالفت حضرت پیغمبر صلعم ونقض عهد
آنحضرت کرده ونیز از این سخن فرزند حضرت پیغمبر ضرری ظاهر وبدنی
بکسی نرسد واگر آن سخن خطا باشد برای آن کسی که در حق او گوید
ثواب حاصل شود یا کدام از این دو عمل قبیح واشنع است وسبب
آنکه اول اصلا باعث قدح نشود ودوم موجب کفر باشد چه توان
بود اگر بمضمون حدیث مصنوع که سب الشیخین کفر متمسك
شوند جواب آن ظاهر شد واگر چیزی دیگر فرمایند مستفید
شویم بهرحال انصاف مطلوبست ومنقول در کتب شیعه چنین

است که در وقت حضور ابن ام مکتوم اعمی در خدمت حضرت
پیغمبر ص کسی از اهل حرم آنحضرت عبور نموده حضرت پیغمبر از این
معنی اعراض فرمودند آنکس گفته که یا رسول الله این شخص کور
است پیغمبر فرمودند که تو خود کور نیستی و علماء اهل سنت نقل
کرده اند که حضرت پیغمبر ص عایشه را بکتف مبارک خود برداشته
تا تماشای جمعی کند که در کوچه ساز مینواختند و بعد از مدتی
فرموده که یا حمیرا اهل شیعه این عمل را بارذل ناس نسبت
نمیتوان کرد و قباحت این عمل نه بمرتبه ایست که بتصریح بیان مقید
باشد و آنچه لازم این قضیه است اگر کسی اعتقاد کند هیچ
شک نیست که مرتد گردد بهر حال ما بعد از حضرت الله تعالی هیچ
موجودی را اکمل یا افضل یا اشرف از حضرت پیغمبر ص نمیدانیم
و بچیزی که منافی شان و جلالت آنحضرت باشد اعتقاد نمیکنیم
اما از یادداشتهای حضرات که بواسطه میل و تعصب یا عادت
موضوعه شرع و دین را ضایع کردند ۹ اندکی پیش تو گفتم غم
دل ترسیدم که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است و آنچه

در مادّه نسخ حرمت اشهر حرام فرمودند اصل عدم است که تا
ناسخ معتدبه که دفع حکم قرآنی تواند کرد ظاهر شود و محاربه حضرت
امیر علیه السلام بر تقدیر تسلیم که در بعضی از این اشهر باشد بعد از تعدی
خصم بوده نه ابتدا بلکه حروب آنحضرت همچنین بوده و هرگاه کفر
شیعه ثابت نباشد چنانکه از این جواب معلوم شد وجهی که برای
حلیت قتل و غارت ساکنان مشهد مقدس فرمودند نا تمام است
و بر تقدیر تسلیم حضرات اطلاع بر ضمایر و سرایر جمعی که هرگز
ندیده اند چون حاصل شد والله اعلم بذات الصدور علی ای
حال اخراج پادشاهان همچه آتش است و لایق علماء کرام است
که بزلال مواعظ حسنه تسکین التهاب آن آتش فرمایند تا
خلق الله نسوزند نه آنکه بباد فتنه آن آتش را مشتعل سازند و
اصل و فرع هال اعمار و اموال بندگان خدا را سوخته بخاک
مذلت اندازند ۹ چه آتش مشو تند و سرکش مبادا ۞ که دود دل
مبتلائی برآید ۞ و ظاهر است که از این فتوی های بی ملاحظه
برای پادشاهی بهانه اهتمام در استیصال بندگان مالک علام بهم

میرسید و استیصال ایشان اگرچه کافر باشند و ملایم حضرت
الله نعم که در کمال حلم است نیست چنانکه روایت شده که حضرت
نوح علیه السلام در روز قیامت برای هلاک کفار خلایق و آثار و اخبار
دیگر نیز بر این دال است و تفصیل آنها در این صحیفه نمی گنجد و هرگاه
سپاهی بفتوی علما این کار را کنند و معظم جواب آنها روز قیامت
بر علما خواهد بود ۞ هر انروز کز فعل پرسند و قول ؛ اولوا العزم را
دل بلرزد ز هول ؛ بجایی که دهشت برند انبیا ؛ تو عذر گنه را چه داری
بیا ؛ و مخفی نباشد که ابن طاوس از اکابر علمای شیعه در اصول
و فروع مجتهد بود و مع هذا در فقه تصنیف نفرموده بنا بر آنکه
حضرت الله نعم در ماده حضرت پیغمبر که دوست آنحضرت بود و بنا
را بطفیل او خلق کرده و گفته که ولو تقول علینا بعض الاقاویل
لاخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین فما منکم من احد عنه
و هرگاه در ماده حضرت پیغمبر ص اینهمه تهدید و مبالغه واقع
شده باشد اگر دیگری را غلطی در فتوی واقع شود چون از عهده
بیرون آید پس اگر حضرات فالباً طریق اتقیاء سلف را مسلوک

داشته

داشته شیوه احتیاط را مرعی دارند ظاهرا اصلح خواهد بود
چه در عرصه عرصات جواب مظلومان خصوصا اطفال را که
بمضمون رفع القلم عن الصبی حتی یبلغ متمسک شوند بغایت
صعب است ۞ بجرم عشق مرا گر کشی چه خواهی گفت جواب خون
رقیبان که بی گناه ماندند ؛ بهر حال ۞ مرا مراد از این جمله نیکخواهی
توست ؛ وگرنه زین همه گستاخیم چه مقصود است ؛ چون اکثر
مفاسد عالم بلکه تمام آن بواسطه اغراض فاسده دنیویه است
و مناسب است که ارباب فضل از این اغراض منزه باشند لایق
آن بود که بعد از عمری که افاضل ماوراء النهر بحوالی مشهد مقدس
تشریف آورده‌اند فقرا نیز از شرف حضور مشرف سازند و اگر بواسطه
قهاری نواب خاقانی فرزندان شان فقرا از شهر بیرون نتوانند
آمد ایشان لوازم احترام حضرت امام بجا آورده بسعادت زیارت
حضرت ع مستعد شوند و فقرا از برکت صحبت ایشان فیروزی
یابند و این معنی بوجود نیامده فتوی بقتل دادند بارک الله
عظم الله اجورکم و اصلح امورکم ۞ مکن مکن که ده جور را کاده باشد .

مکش مکش که پشیمان شوی و چاره نباشد و آخر الامر بعد از ذکر
بلده مبارکه حکم بقتل عام نمود چنانچه در اول این نسخه شریفه ذکر
نمودیم و چون فضل بن روزبهان شقی ناصبی که از جمله متعصبین
اهل سنت است و هفت کتاب بر رد مذهب تشیع و ابطال
ایشان نوشته که از الجمله یکی از آن کتب مقاصد المتکلمین است
و عنوان آن کتاب را بنام آن شقی قرار داده و آن کتاب او را درس
میداده و آن شقی وقت آمدن بتسخیر خراسان و گرفتن آن ارض
فیض بنیان در عنوان آن کتاب نوشته که شروع بشرح این نسخه نمودم
که مفارقت او در خود اسان نمایم بسبب اشتغال باین شرح و این معلوم
است که کسی که اعتقادات خود را از چنین ناصبی که هفت کتاب بر رد
مذهب حقه اثنا عشریه که راه هدایت است نوشته باشد و با او مونس
جلیس و رفیق باشد چگونه عداوت و کینه با شیعیان و دوستان
ائمه اطهار علیهم السلام خواهد داشت و نعم ما قیل ۹ هر کرا این روش
چنین کرده بود [illegible] کی سر پیش [illegible] بود از الجمله مناظره محمد بن
علی بن ابراهیم بن حسن بن ابی جمهور احسائی است که در سال هشتصد

وهفتاد

این نامه درین کتاب قدری مغشوش است و باید از نسخه دیگری تصحیح شود یکی از این مکتوبات که در خزانه [illegible] با این قدرت و با این منطق و قدرت کلام متکلم است و در تشیع زیاده آمده است!

وهفتاد و هشت بزیارت حضرت سلطان خراسان علی بن موسی الرضا
علیه السلام مشرف گردیده و در منزل سید جلیل و عالم نبیل میرزا محسن بن
محمد رضوی قمی نقیب که از جمله علما و نقبا و بزرگان آن ارض فیض قرین
بود در سه مجلس با فاضل هروی از علمای اهل سنت که از هرات آمده بود مناظره
و مباحثه فرموده در خصوص حقیت مذهب جعفری اثنا عشریه و او را
ملزم و خجل و شرمسار ساخت با وجودی که در آن زمان تقیه شدید
بود و شیعیان از خوف معاندان نمیتوانستند کما هو حقه اظهار
تشیع نمایند و در بعضی از کتب نقل شده که مرحوم ابن ابی جمهور مناظره
آن سه مجلس را با فاضل هروی مسمی برساله ترتیب داده و ما هر یک
از آن مباحثات را شرح حال ایشان بنمائیم مجلس اول ابن ابی جمهور
گوید روزی سید محسن جمعی از سادات و برخی از طلاب و اصناف تجمع اند
فاضل هروی نیز از زمره ایشان بود چون تمامت ایشان حاضر آمدند
هر یک بر محل خود قرار گرفتند فاضل هروی با من داشت بحث
از اسم من پرسید گفتم مرا پدرم محمد نام نهاده گفت موطن تو کدام
بلد از بلاد عرب است گفتم بلاد هجر که با احساء مشهور است بنوشته

از شمع وجود اهل علم ودین این بلد را فروغی تمام بوده است گفت از
مذهب خود کشف حجاب کن گفتم از اصول یا از فروع گفت از هر دو
برگوی گفتم اما در اصول عقاید من اینجا است که ادله و براهین بر آن قایم
شده باشد و اما در فروع مرا فقیهی است که با اهل البیت علیهم السلام
منسوب است گفت همانا گمان آنست که مذهب امامیه داری گفتم آری گفت
این طایفه میگویند که علی بن ابی طالب ع بعد از حضرت ختمی مرتبت ص بلا
فاصله جانشین و امام است گفتم آری چنین است من نیز بر این عقیده
میباشم گفت بر صحت دعوی خویش دلیلی اقامت نمای گفتم مرا ذکر
دلیل و بیان حجت احتیاج نباشد چه من با تو در باب امامت و خلافت
علی بن ابی طالب ع اتفاق داریم که آنجناب بعد از حضرت رسول ص امام است
لکن من نفی وسایط میکنم و تو اثبات و این خود در میزان سخنوری
و قواعد مناظرات مقرر است که نافی را نفی کافیست و مثبت را اقامت
دلیل ناگزیر است پس تو اینک باید یکی از دو شق اختیار کنی یا خرق اجماع
نموده امامت آنجناب را بالکلیه منکر شوی تا من بناچار دلیل اقامت کنم و
با دعوی خویش ثابت داری فضل گفت پناه میبرم بخدا از اینکه من منکر

امامت

امامت آنحضرت باشم ولی میگوییم که او رابع خلفاست گفتم پس لابد
شق ثانی را اختیار کن و در اثبات وسایط که مرا با تو موافقت نیست
دلیل ذکر نمای حاضران مرا تصدیق نمودند و با وی گفتند که در این
دعوی تو مدعی و او منکر است و هر مدعی در اثبات مدعای خود
محتاج گواه است چون خود را در این باب ملزوم دید گفت مرا بر این دعوی
دلایل و حجج بسیار است گفتم از تمامت آنها یک دلیل مرا کافیست گفت
اجماع امت واقع شده بر اینکه ابوبکر بعد از حضرت پیغمبر بی فاصله
و واسطه خلیفه و جانشین اوست و اجماع در شرع مطهر حجت است
گفتم اگر تو را مراد از این اجماع آنست که اکثر و اغلب مسلمانان قائل
خلافت ابوبکر بوده اند و مخالفان امامت ابوبکر نیز موجود بوده اند
بالنظر بکثرت ایشان قلیل بوده اند پس این کثرت و اجماع حجت
نباشد چه خداوند تبارک و تعالی فرموده و قلیل من عبادی الشکور
یعنی کمترند بندگان من که بر من شکرگذاری داشته اند بلکه کثرت
در بسیاری از امور مذموم است چنانکه در این کریمه فرموده لا خیر
فی کثیر من نجویهم یعنی نیکی نیست در بسیاری از رازها و نجوای ایشان

وهم فرموده کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله والله مع
الصابرین یعنی چه بسیار از گروه اندک که غالب و فائق آمدند گروه
بسیار را باذن خداوند و خدا با جماعت صبر کنندگانست و اگر مراد
تو از ان اجماع اجماعیست که در روز وفات پیغمبر از اتفاق اهل حل
و عقد حاصل آمد مر ابطال ان دو طریق است یکی طریق نقض که
استقامت ان در مذهب من بیقین پیوسته و ایان تو را الزام توانم
کردن و ان اینست که اجماع در نزد ما حجت نمی باشد الا بدخول معصوم
و هر اجماعی که خالی از ان باشد بر ما حجت نیست چه بر هر یک از آحاد
اهل اجماع خطا جایز است پس بر کل ایشان نیز خطا جایز باشد چه کل
مرکب از همان آحاد است دوم ابطال ان بطریقی که نزد شما مستقیم
است و ان اینست که اجماع چنانچه گذشت اتفاق اهل حل و عقد است
از امت پیغمبر بر امری از امور دینیه و این معنی در خلافت ابو بکر در روز
سقیفه حاصل نیامد بلکه فضلا و زهاد اصحاب و علما و اشراف سادات
غایب بودند در سقیفه بنی ساعده حاضر نبودند بالجمله اتفاقست
که علی و عباس و عبد الله بن عباس و زبیر و مقداد و عمار و ابو ذر و

سلمان

سلمان و جماعتی از بنی هاشم و غیر ایشان از صحابه بمصیبت حضرت
رسول و تجهیز او اشتغال داشتند انصار چون اشتغال حضرت
امیر را بمصیبت پیغمبر و عدم التفات او را بخلافت دیدند پس برای
نظم امور خود در سقیفه بنی ساعده اجتماع نمودند و در تعیین
امیری نظر انداختند ابو بکر و عمر و ابو عبیده جراح و جمعی از طلقا که
با ایشان پیوسته بودند چون خبر اجتماع انصار را در سقیفه شنیدند
بدان صوب دویدند و رفتند با ایشان شروع مجادله و مخاصمت
در دادند تا آنکه انصار ناچار زبان بصلح گشودند گفتند منا امیر و
منکم امیر ابو بکر و اصحابش بان رضا ندادند و متمسک شدند که حضرت
پیغمبر فرموده الائمة من قریش مع هذا بشیر بن سعد را که یکی از روسا
انصار بود بمرض حسد سعد بن عباده که قرعه اختیار امارت انصار
بنام او افتاده بود گرفتار بود فریب داده با خود یار ساختند لاجرم ابو
عبیده و عمر با استظهار او ببیعت ابا بکر مبادرت نموده دست
بر دست او زدند و گفتند السلام علیک یا خلیفة رسول الله پس از اینجا
معلوم میشود که بیعت ابو بکر در روز سقیفه از روی مکر و حیله و

عجله و غلبه و قهر بود فلهذا عمر گفته بیعة ابی بکر فلتة وقی الله المسلمین
شرها فمن عاد الی مثلها فاقتلوه یعنی بیعت ابوبکر ناگهانی و بر خطا
بود خداوند مسلمانان را از شر وی نگاه داراد پس اگر کسی بچنان امری
معاودت کند او را عرضه هلاک دارید هر گاه فضلای صحابه و زهاد
و ذوی الاقتدار مهاجرین و انصار در آنجا حاضر نبودند و با ابوبکر بیعت
نکردند پس چگونه اجماعی که مدعای شماست بهم رسید فاضل هروی
چون این مقدمات شنید گفت تمامت آنچه را که ذکر نمودی مسلم است
لکن آن جماعت که در سقیفه حاضر نبودند بعد از آن در بیعت ابوبکر موافقت
نمودند و بخلاف او راضی شدند نهایت آنکه اتفاق ایشان بیکبار واقع
نشده باشد و آن در اجماع شرط نیست گفتم حصول موافقت و رضای
ایشان بعد از آن چنانکه تو گمان برده ممنوع است زیرا که احتمال اکراه
و اجبار و تقیه را در آن مجال است چون اشراف علما و زهاد دیدند که متصدیان
امر خلافت عوام را از روی عدم بصیرت تابع خود ساخته اند و بزرگان را
استمالت تقلید امور و وعده تفویض ایالت بلاد و ثغور داده اند ناچار
از مخالفت ایشان بر جان خود ترسیدند و از روی تقیه و اکراه تابع

ایشان

ایشان گردیدند تو خود میدانی که متابعت و انقیادی که از روی اکراه
باشد بالاجماع مبطل اجماع است فاضل گفت از کجا دانستی که ایشان
از روی تقیه و اکراه تابع شدند تا مدعای تو درست باشد گفتم مگر
نمیدانی که در علم مناظره مقرر است که اذا قام الاحتمال بطل الاستدلال
یعنی چون پای احتمال در میان آید استدلال باطل شود با آنکه امارات
اکراه در ضمن بسیاری از روایات ظاهر میشود از آنجمله ابن ابی الحدید
معتزلی که از ائمه اهل سنت و جماعت است در باب فضایل عمر گفته که عمر
هو الذی وطأ الامر لابی بکر وقام فیه حتی انه وقع فی صدر المقداد
و کسر سیف الزبیر و کان قد شهره علیه یعنی بنیان خلافت ابوبکر
بتمهید عمر استوار گشت تا آنکه از کثرت مجادله و ابرام بر سینه مقداد
افتاد و شمشیر زبیر را گرفته بشکست و این خود کمال اکراه است و هم از
براء بن عازب روایت آورده که گفت چون حضرت رسول وفات یافت
حزن و اندوه زیاد بمن روی داد پس از خانه بیرون شدم که ببینم
مردمان در چه کارند ناگاه دیدم ابوبکر و عمر و ابو عبیده از کوچه
میروند و جماعتی از طلقا از یمین و یسار ایشان بودند عمر شمشیر خویش

برهنه داشت و بر هر یک از مسلمانان که میرسیدند میگفتند که با ابوبکر
بیعت نمایید مانند انکه دیگران بیعت نمودند ناچار بدین طریق از
مردم بیعت میگرفتند چون این حالت مشاهده نمودم حالتم دیگرگون شد
نزد علی بن ابیطالب شدم و ماجرا ابوبکر باز گفتم در حالی که قبر منور
حضرت پیغمبر را راست میکرد پس بیلی که در دست داشت بر زمین نهاد
و گفت بسم الله الرحمن الرحیم الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا امنا و
هم لا یفتنون یعنی ایا گمان میکنند مردمان اینکه بگویند ایمان اوردیم
واگذاشته شوند در حالی که ایشان امتحان شده باشند عباس نیز در
انجا حاضر بود گفت ایجماعت بنی هاشم دست شماها زبردست شد تا
انقضای روزگار و قیام قیامت و این روایت نیز دال است بر اکراه در حال
انکه عباس و علی برای خود متوقع خلافت بودند دیگر انکه مشهور است
که سعد بن عباده بواسطه مرض و بیماری که در روز سقیفه از بیعت ابابکر
امتناع نمود ابوبکر با اهل خود گفت لگدمال کنید سعد را و در روایتی دیگر
است که گفت اقتلوا سعدا قتل الله سعدا و هم این روایت معروف
است که چون ابوبکر در روز جمعه اول ایام خلافت خود بر بالای منبر رفت

دوازده

دوازده نفر از مهاجرین و شش مرد از انصار بر پای خواستند با
وی چندان عتاب اوردند که بر بالای منبر مبهوت بماند و جواب گفتن
نتوانست پس عمر از جای برخاست و با ابوبکر اغاز درشتی کرد و گفت
یا لکع اذا کنت لا تقوم بحجة فلم اقمت نفسک هذا المقام یعنی ای لئیم
هرگاه حجتی بر اثبات مدعای خود نتوانی اوردن چرا در این مقام جای
گزیده انگاه دست ابوبکر را گرفته از منبر بزیر اورد و بخانه برد چون جمعه
دیگر رسید با جمعی کثیر مانند سعد بن وقاص و خالد بن ولید که هر یک
از ایشان با صد نفر همراه بودند همگی با شمشیرهای کشیده بمسجد در امدند
چون عمر را نظر بحضرت علی و جماعتی از صحابه مانند سلمان و دیگران
افتاد با ایشان خطاب اورده گفت بخدا قسم ای اصحاب علی اگر یکی از
شما امروز تکلم کنید بانچه در جمعه سابق متکلم شده بود چشمهای
او را از سرش بیرون خواهم کرد سلمان بر پای خواست و گفت صدق
رسول الله انه قال بینما اخی و ابن عمی جالس فی مسجدی اذ وثب علیه
طائفة من کلاب اهل النار یریدون قتله و لا شک انکم منهم یعنی راست
گفت پیغمبر در اینکه فرمود وقتی باشد در اثنای انکه برادر و پسر عم من

در مسجد من نشسته باشد ناگاه طایفه از سگان جهنم بر او افتند
و حمله کنند و شما ایشان را از آن طایفه باشید پس عمر شمشیر کشید علی
با عمر درآویخت و او را بر زمین کشاند گفت یا ابن الصهاک الحبشیه
اما ساباکم لهذا و تجمعکم تکاثرونا والله لولا کتاب من الله سبق و
عهد من رسول الله تقدم لرایتکم اینا اقل عددا و اضعف ناصرا یعنی
ای پسر صهاک حبشیه آیا بشمشیرهای خود ما را میترسانید و جمعیت
خود با کثرت ما برابری میکنید قسم بخدا اگر نه آن بودی که از جانب خدای
تعالی حکمی گذشته بود و از جانب رسالتمآب عهدی بسته شده بود
هر اینه ظاهر و معلوم میساختم شما را که کدام یک از ما و شما بحسب
عدد کم و از حیثیت یاور ضعیفتر بود و بعد از آن با اصحاب خود گفت
اینک از مسجد بیرون روید پس از تمامت این روایات ظاهر میشود
که این جماعت در روز سقیفه از بیعت ابوبکر تخلف نمودند و آن اجماعی
که مدعای تو بود دلیل بر وجود آن قایم نشد پس تو خود از اثبات واسطه
در میانه حضرت پیغمبر و علی بن ابی طالب علیه السلام ماندی فاضل هروی گفت
مرا بر اثبات مدعای خود دلیلی دیگر است گفتم آن کدام است گفت

حضرت رسول در مرض موت مردم را امر فرمود که در دنبال ابوبکر
نماز کنند و این خود دلیلی واضح است بر تقدیم او بر سایر صحابه چه
تقدیم در نماز اولیت بر غیر او را موجب است گفتم اینکه گفتی اثبات
و هو ضعیف بچند وجه بر وجهات این دلیل ظاهر است اول آنکه بنا
بر عقیده تو اگر تقدیم ابوبکر در نماز صحیح بودی و آن نیز بر امامت
او دلالت داشتی پس با بیعت در روز سقیفه با این دلیل ضعیف که الائمه
من قریش متمسک نشوند بلکه باید همان نص را حجت آرند و طریق الزام
انصار بآن سپردند و خلافت را با چندین خلاف و کشیدن شمشیر موقوف
ندارند پس عدول ایشان از چنان نصی که موجب سهولت بود بچنین
امری دشوار معلوم میشود که ایشان را در آن باب حجتی نبوده دیگر
آنکه تقدیم در نماز دلالت ندارد بر خلافت و امامت عامه که عبارت
از ریاست در امور دین و دنیاست بنیابت پیغمبر چه خاص را دلالت
بر عام نیست خصوص بنا بر طریقه و مذهب شما که امامت فاسق را در
نماز جایز شمارید و در خلافت عدالت را ما و شما شرط میدانیم و شما
میگویید اگر فسقی از خلیفه صادر شود عزل او واجب پس چگونه

چیزی را که محتاج بعدالت است حجت قرار دهید در چیزی که مشروط
بعدالت نیست دیگر آنکه روایت تقدیم حضرت شیخین مرتبت ابوبکر را در نماز
متفق علیه نیست چه آنچه نزد ما بصحت پیوسته اینست که چون بلال
آمد و آواز رسیدن وقت نماز خبر داد و عایشه حضرت را از شدت مرض
بیهوش یافت با بلال گفت که با ابوبکر بگوی تا امامت نماز مردم کند بلال
ابوبکر را بهمان توجیه خبر داد ابوبکر پیش ایستاده و تکبیر نماز بگفت در آن
اثنا حضرت بهوش آمد و آن آواز بشنید فرمود این کیست که با مردم نماز
میکند گفتند ابوبکر است پس امر فرمود تا وی را بمسجد برید که در اسلام
سختی فتنه حادث شد آنگاه بر علی و عباس و فضل بن عباس تکیه
نموده جانب مسجد خرامید چون بمحراب رسید ابوبکر را دور نمود و خود
بنفس نفیس بامامت مردم پرداخت اما دعوی اهل سنت که امامت
ابوبکر را بامر حضرت میدانند از چند جهت باطل است نخست آنکه
اتفاق است در اینکه این امر بکه بلال شد بنشانه حضرت نبوده بلکه این
امر بواسطه میانجی بود و بالاتفاق آن واسطه معصوم نبوده است پس
در صورتیکه در میان واسطه غیر معصوم باشد احتمال کذب در آن

قائم است چه محتملست که آن واسطه از نزد خود آن کلام گفته باشد
چنانکه سرعت خروج آنحضرت و عزل ابوبکر و بنفس نفیس امامت مردم
کردن بر این دلالتی تمام دارد پس چون چنین احتمال در دلیلی راه یابد
البته آنرا اعتباری باقی نمیماند دوم آنکه اگر امامت ابوبکر بامر حضرت
باشد هر آینه آنرا با خروج آنجناب با شدت مرض و دور نمودن ابوبکر
و متولی شدن خود نماز را کمال تناقض است که لایق شان نبوت نیست
اگر بگوییم در اول بار بدان امر فرموده بود پس خروج حضرت و عزل
نمودنش ابوبکر را امارت وی را باطل کند بعلاوه میگوییم که عزل نبی او را
بنا بر عقیده شما بعد از تقدیم وی برای آن بوده که نقص و عدم صلاحیت
او را در امری از امور بر شما امت ظاهر سازد که این شخص صلاحیت
امامت نماز نداشته که شما آنرا از برای فاسقی تجویز مینمایید پس
چگونه صلاحیت داشت که امام انام و رئیس کل باشد و هم چنین
داستان سوره برائت و عزل او و سپردن لوای اسلام بدو در روز خیبر
چه بسیار عجیبست که شما از پیش نمازی ابوبکر که باتفاق حضرت
رسول او را عزل نمود بر خلافت وی استدلال کنید اما خلافت علی

و در مدینه که دار هجرت است که پیغمبر او را در جای خود نشانید و عزل
آن ثابت نشد بر خلاف وی دلیل نگیرید این ابی جمهور گوید چون
رشته کلام بدینجا پیوست سفره طعام سید محسن حاضر کرد و مباحثه
و مناظره قطع شد همگنان بخوردن طعام مشغول شدند و در بین لقمه ای
مرا سخنی بخاطر رسید بران صبر ننمودم از فاضل هروی استجازت سخن
کرده گفتم آیا چگونه در این حدیث شریف من مات ولم یعرف امام زمانه
مات میتة جاهلیة آیا صحیح است یا نه گفت بلی گفتم پس بگو که امام زمان
تو کیست گفت حدیث بر ظاهر خود محمول نیست بلکه مراد از امام قرآن
است و تاویل آن چنانست که هرگاه کسی بمیرد و نشناسد امام زمان خود را
که قرآن است مثل مردگان اهل جاهلیت باشد گفتم بنا بر این لازم آید که
تعلم قرآن بر هر یک از مردمان واجب عینی باشد با آنکه احدی قایل
آن نیست گفت مراد جمیع قرآن نیست بلکه فاتحة الکتاب و سوره است
که قرائت آنها شرط صحت نماز و دانستن آن بر هر مکلفی واجب عینی است
باجماع گفتم حضرت در این حدیث امام را بزمان خود اضافه و تخصیص
داده و تخصیص امام باهل زمان دلیل است بر آنکه هر زمانی باید امامی

مخصوص

مخصوص باشد که معرفت او بر مردمان واجب است و اگر مراد فاتحه
بودی این تخصیص را فایده نمیبود گفت بنا بر مقتضای این حدیث در این
زمان حال من و تو مساوی است گفتم حاشا که چنین باشد چه مرا
در این زمان امامیست که بدلیل او را شناخته و اعتقاد دارم و تو
چنین نیستی گفت آن امامی که تو بامامت و اعتقاد داری هرگز او را
نمیبینی جا و مقام او را نمیدانی و فتوی مسایل از او نمیشنوی و در
دین از او بهره نمیبری پس در این حکم من و تو با هم شریک باشیم گفتم هرگز
این حدیث دلالت ندارد که باید جا و مقام امام دانست و فتوی مسایل
از او شنید بلکه آن قدر دلالت میکند که باید او را شناخت الحمد لله من او را
میشناسم و بدلایل واضحه بوجوب وجود امامت و لزوم متابعت
او و تجویز ملاقات و ظهور او در هر وقت بر خود و سایر امت قایلیم
و تو را اعتقاد بر آنست که امام نداری و زمان تو خالی از امام است
گفت من نیز در طلب معرفت امام شتافته ام که در ولایت یمن مردی دعوی
امامت میکند میخواهم خود را باو برسانم هرگاه صحت دعوی او بر
من واضح شد او را تابع شوم گفتم پس این زمان تو را امامی نیست

ودر اینوقت تو از مردمان جاهلیتی اگر بمیری در زمره مردگان زمان
جاهلیت محشور باشی با آنکه طلب ملاقات امام خلاف مذهب تو و
اصحاب توست چه ایشان بوجود امام قایل نیستند و بوجود او هر زمان
حکم نمیکنند پس فاضل ساکت نماند و از نحوست بر لب حاضرین از
طعام خوردن دست کشیده هر یک راه منزل خود پیش گرفتند فاضل
نیز با ایشان برفت **اما شرح مباحث مجلس دوم** را چنین آورده اند
که در روز عید اضحی بهمراهی سید محسن بعزم تقبیل آستان حضرت
رضا علیه الاف التحیة والثنا و ملاقات برادران دینی از منزل برآمده
پس از فوز اسعادت عظمی برسم دیدن طلاب بمدرسه شاهرخ که
در جنب همان مرقد شریف است در آمدیم مجلسی بوجود فاضل هروی و
ملا غانم مقدس و بعضی از اعیان مشهد آراسته یافتیم من و سید نیز
در آن جمع در آمدیم ملا غانم را با بعضی از طلاب صحبت علمی در میان بود چون
دید ما را نظر افتاد دست از مناظره برداشت و خاموش گشت فاضل هروی
روی با من کرده و گفت شما فرقه امامیه را در باب ولد الزنا چه عقیده باشد
آیا او را به پدر و مادرش نسبت کنید یا نه گفتم علمای امامیه ولد الزنا را

ولد شرعی ندانند و به پدر و مادرش منسوب نسازند چه ایشان را عقیده
بر آنست که نسب جز بنکاح صحیح و یا بوطی شبهه حاصل نگردد گفت پس
از این بیان تو لازم آید که ولد الزنا با مادر و خواهر خود محرم نباشد و ایشان
مانند اجنبیان نکاح تواند کرد و هم جایز باشد پدری دختر خود را که از
زنا بوجود آمده وطی نماید و حال آنکه هیچیک از فرق اسلام این معنی
تجویز نکنند گفتم اگر چه بحکم شرع ولد الزنا از عداد اولاد بیرون است لیکن
بمقتضای لغت در زمره اولاد محسوب آید و ما از این جهة بحرمت وطی
حکم کنیم و در سایر احکام بحکم شرع عمل نماییم گفت تمام آنچه را که در
این مقام گفتی خلط و خبط بود چرا که یکدفعه ویرا ملحق به پدر نموده احکام
فرزندی بر او جاری ساختی و دیگر باره نفی نسب او نموده احکام اجنبی
بر او مترتب نمایی و هر یک از این دو حکم مناقض دیگری است گفتم این
مناقضه نیست چه من از حیثیتی حکمی اثبات داشته و از جهة دیگر نفی
آن نموده ام و این خود محال نیست که شیء واحد بحسب حیثیات متعدده
موضوع احکام مختلفه گردد گفت شما را چه برین داشته که در تمامه
احکام ولد الزنا را تابع لغت ندانید شرع و لغت را در خصوص این

ماده از یکدیگر جدا سازند و حال آنکه پوشیده شرع تابع لغت است گفتیم
هیچ مسئله شرع تابع لغت نباشد اگرچه الفاظ عربیه علی الدوام در
لسان شرع بدان صورت مستعمل‌اند که در لغت ولی شرع و لغت را
در بسیاری از الفاظ مخالفت و مغایرت معنوی ظاهر است چنانکه
صلوة لغة بمعنی دعا و زکوة بمعنی نمو است و این الفاظ را در شرع
چنان استعمال کنند که در لغت مستعمل بوده اند اما شرعاً صلوة
عبارت از ارکان مخصوصه و زکوة از اخراج معین است علاوه آنکه
مذهب ما در اینمقام مبنی بر احتیاط است زیرا که اگر بر حسب نفی
نسب جواز نکاح فتوی دهیم از شبهه حرمت که مقتضای صدق
معنی لغوی است ایمن نباشیم لهذا در صورت دوران امر بین الحرمة
والجواز جانب احتیاط رعایت نموده بحرمت فتوی دهیم ابن ابی جمهور
گوید چون سخن بدینجا رسید فاضل عثمان کلام از میدان این مسئله
بگردانید کتابی که در دست من بود گرفته گفت یا شیخ این چه کتاب است گفتیم
کتاب نهج الحق و کشف الصدق و از مصنفات شیخ جمال الدین
ابن مطهر حلی است و او از اجله و فحول مشایخ شیعه اثنا عشریه

معدود بوده و در این کتاب از صحیح مسلم حدیثی آورده بمضمون آن
حدیث بر تو قرائت نمایم گفت آن حدیث کدام است گفتیم بخبر یا من
باز گوی که آیا مرویات صحیح مسلم در نزد شما نیز بود و ثقات راسته
و مسلم است یا نه گفت آری تمامت احادیث و مرویات این کتاب
در نزد ما قرین صحت است گفتیم مسلم در صحیح خود و حمیدی در کتاب جمع بین
الصحیحین از عبدالله بن عباس حدیث کرده اند که چون رسول صلی
الله علیه و آله را زمان رحلت در رسید جمعی از اصحاب چون شرف
اندوز خدمت انجناب بودند فرمود کاغذ و قلمی آماده و حاضر سازید
تا چیزی رقم کنم که بعد از من هرگز شما امت من گمراه نشوید پس
یکبار عمر از در انکار برآمده گفت ان الرجل لیهجر یعنی همانا پیغمبر از
شدة مرض هذیان میگوید حاضران دو فرقه شدند جمعی بدان گفتار
و کردار با عمر همراه شدند و برخی برعکس نموده حضرت تصدیق بجا آوردند
و از طرفین غوغا و تشاجر و غبار فتنه بالا گرفت حضرت همینکه این
حال مشاهده کرد فرمود از مجلس من بیرون روید فاضل گفت این حدیث
صحیح است ولی طعنی وارد نباید گفتیم بحدیث طریق ابواب طعن بر

دوم عمرو کسانیکه با وی شریک بودند مفتوح است نخست آنکه
مانع آمدن ایشان حضرت را و باز داشتن از مراد خود و قبول نکردن
امر وی خود گناه عظیم و معصیتی کبیر است و از فنون ادب بر کنار
باشد چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده ما آتیکم الرسول فخذوه وما
نهیکم عنه فانتهوا یعنی آنچه را که پیغمبر باورد فرا گیرید و از آنچه
نهی فرماید باز ایستید و هم فرماید لا تقدموا بین یدی الله و
رسوله یعنی بر خدا و رسول پیشی مگیرید و بر ایشان تقدم مجوئید
و هم فرموده لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی ولا تجهروا
له بالقول یعنی صداهای خود را بر آواز پیغمبر بلند نکنید و نزد وی
بجهر سخن میاورید و عمر با آنکه از مضمون تمامت این آیات مخالفت
جست زبان جسارت بهذیان باز داشت و با آنحضرت بدشنام تکلم نمود
گفت پیغمبر هذیان میگوید و حال آنکه خداوند در حق وی خبر
داده که ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی یعنی پیغمبر از روی
هوا و خواهش تکلم نمیکند و زبان جز بوحی الهی نگشاید دوم آنکه
مقصود آنجناب ارشاد مردمان و تالیف ایشان بوده و خواستی

تا آنکه اصول اختلاف و عروق عداوت از میانه بر اندازد عمرو برا
از چنین اراده بزرگ مانع آمد تا آنکه عمر با تمامت مسلمانان مامور
بمتابعت آنحضرت بودند چنانکه خداوند عز اسمه فرموده وما کان
لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضی الله و رسوله امرا ان یکون لهم الخیرة
یعنی هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنه را نرسد که هر گاه از خدا و رسولش
در امری حکمی نافذ گردد ایشان خود را در قبول آن مختار دانند پس
جای آن بود که عمر بجای منع چنان مقصود بزرگی شود و از این روی
بود که ابن عباس هر وقت حدیث منع را روایت نمودی سحاب
دیدگانش چندان قطرات اشک بر صفحه رخش بریختی که سنگها
تر شدی فاضل گفته اینکه تمامی کلام عمر را بدشنام آنجناب حمل نمودید
بدو وجه از راه تسلیم و قبول مردود و ممنوع است اول آنکه عمر را
جلالت قدر و بلندی شان از آن برتر بوده که معنی ظاهر این لفظ
اراده کند و با آن معنی ناصواب بخواطر آورد اگر گوئی پس چرا در
میان الفاظ بدین لفظ خشن تکلم نموده بی آنکه معنی آن اراده کرده
باشد گوئیم چون وی بخشونت کلام و بذائت لسان و تندخوئی

و سخن گویی معتاد و مجبول بود بچنین کلام درشت لب گشود

دوم انکه کلمه لیهجر مشتق است از مهاجرة و معنی قول عمر
اینست که رسول هجرت میکند و اینکه گویند عمر انحضرت را از نوشتن
وصیت مانع گشت و در میان وی و مرادش حایل و حاجب شد
در جواب گوییم همانا این منع اندروی اجتهاد بود و امثال عمر را جایز
است که اجتهاد نموده و از روی عمل کند و او چنان رای زد که
نوشتن وصیت بر مسلمین را اصلح نباشد اگر گویند که وی
در آن اجتهاد راه خطا نموده هم مورد طعن نباشد زیرا که مجتهد
مخطی معاقب نیست پس عمر را از این باب تشنیع نتوان آورد و این آلی
جمهور گویند گفتم تمامت آنچه را که در مقام جواب گفتند اصغا بدین
نمودن نتوان نخست انکه گفتی قول عمر دشنام پیغمبر نبوده این خود دلیل
است بر قلت معرفت و کمی دانش بلغت عرب و مصطلحات
ایشان چه هرگاه یکی از عرب بلفظی پست تر از این کسی را مخاطب
سازد البته غبار کینه در میان ایشان برخیزد و صورت عداوت
و مایه دشمنی شود چه رسد بچنین لفظی قبیح و من از انجهة تو را ملامت

۲

و اولی

نکنم

نکنم زیرا که تو از جمله و در زمره محاورات و مکالمات ایشان
خبری نداری دوم انکه گفتی عمر ظاهر این لفظ را اراده نکرده بود
این خود اعتراف است بانکه ظاهر این لفظ منکر بوده ولی عمر آن معنی
منکر را اراده نکرده این خود اشکار است که عمر اندروی عمد باین لفظ
تکلم کرده و هر لفظی که اندروی عمد گفته شود البته ظهور دارد بانکه
متکلم ظاهر آن لفظ را اراده نموده است و اینکه میگویی که این
عبارت عمر ظاهر آن لفظ را اراده نداشت قبول این دعوی موقوف
است به بیان دلیل و اقامت برهان سیم انکه اعتذار جستی که
که عمر آن لفظ را از راه خشونت طبع گفت این عذری موجب سقوط
تکلیف نیست چه هر مکلفی با انکه باقتضای طبیعت مایل
شهوات است مکلف باشد که عنان نفس از مهالک شهوات
باز داشته طریق نیکویی و احسان بپیماید پس عمر را مانند
سایرین واجب بود که طبع خشن نرم و نفس سرکش رام کند و
عادات رذیله ترک نموده منقاد امر پیغمبر و تابع حکم ان وجود باشد
و ترک ما مور به ننماید و بر نزد پیغمبر مبادرت و مسارعت نجوید

و بلفظ منکر زبان دراز ندارد مگر انکه کوییم وی عالم بتکالیف خود
بوده است چهارم انکه کفتن لفظ یهجر مشتق از مهاجرت و معنی انست
که پیغمبر هجرت میکند این قول هم از جهة لفظ و هم از حیثیت معنی مردود
است اما لفظا بعلت انکه هیچیک از اهل عربیت بدین اشتقاق
قایل نشده اند شیخ کوید چون سخن بدین مقام پیوست ملا غانم
مدرس روی بفاضل هروی نهاده کفت شیخ راست میکوید این
اشتقاق بروفق قوانین عربیت نیست بلکه یهجر مشتق از هجرانست
نه از مهاجرت اکر این لفظ را معنی چنان باشد که شیخ میکوید ایراد
وی بر تو وارد خواهد بود پس فاضل بر خطای خود اعتراف نمود و
باعتذار بر خواست پس کفتم اما معنی بجهة انکه در انوقت اخبار
بهجرت پیغمبر مفید بود چه مهاجرت که رفتن از بلدیست ببلاد
دیکر در انوقت پیغمبر را متصور نبود زیرا که وی در حال احتضار بوده
مؤلف کوید اکر کسی کوید که عمر خواست که بطریق کنایه باهل
مجلس بفهماند که حضرت رسول از دنیا هجرت مینماید یعنی وقت
مردن انحضرت است باز ایراد بر حال خود باقی خواهد بود بجهة

انکه

انکه کفتن منع نوشتن کتاب از روی اجتهاد بود قولیست که اثار
ضعف و علامات وهن بین بران ظاهر است یکی انکه در این
کونه مسایل اجتهاد جایز نباشد دوم انکه اجتهاد در حضور شارع
مقدس از طریق عقل بیرون است چه جمیع خلق را واجب بود که در
حضور انحضرت تابع نصوص او باشند چنانکه خداوند عالم در کریمه
وما اتیکم الرسول فخذوه وما نهیکم عنه فانتهوا بدین معنی اشارت
فرموده پس چکونه جایز بود عمر را که از سخن انجناب عدول نماید و
برای و اجتهاد خویش عمل کند با انکه هیچکاه انجناب بخواهش
نفس سخن نمیکرد کاش بمنع خود اکتفا نموده بود و زبان بچنین
دشنام بان نبی ذات و لفظی که ظاهر و باطنش منکرات نمیکفت
ششم انکه کفتن عمر بیانست نوشتن کتاب برای دین و مسلمین
اصلح بود خلاف عقل و نقل است چه امر پیغمبر خالی از دو شق نیست
یا برای افساد حال مردمان بوده یا اصلاح حال ایشان اما شق
اول موجب کفر است پس معین میشود که حضرت ان لفظ را از
جانب خدا برای اصلاح حال مردمان کفته باشد ولازم قول شما

اینست که عمر از خدا و رسولش بصلاح دین اعلم باشد با این حال
اگر این عقیده اختیار نمودن خواهی بخاری و غیره با تو حرفی نیست
فاضلی گفته هرگاه اینگونه کلمات که از مردمان بزرگ که شایسته
تعظیم و شرف‌اند صادر آید بر صاحبان عقل سزاوار است که آنرا
بظاهرش حمل ننماید بلکه بوجهی جمیل و معنی نیکو حمل کند
چنانکه در خشکسالی مردی از عرب خداوند عالم را مخاطب نموده
گفت ؏ قد کنت تسقینا الغیث ما بدا لکا انزل الغیث علینا لا ابا لکا
یعنی پیش از این هرگاه خواستی باران رحمت خویش فرو میبخشی اما
اینک قطرات باران را از ما باز داری پدر مباد ترا انتهی اگرچه
کلمه لا ابا لک ظاهر در ذم و در این مقام کفر است ولی چون جمعی
از اعراب این شعر شنیدند آنرا بر وجهی صحیح و طریقی پسندیده
توجیه نمودند و گفتند مراد شاعر از کلمه لا ابا لک در این استعمال
معنی حقیقی و اخبار نیست بلکه دعا و انشاء است بنابراین وجه شایسته
است که اقوال مانند عمر را اگرچه بر حسب ظاهر ناهموار باشد بر
وجه صحیح حمل کنند و راه قدح و طعن مسلوک ندارند اینکه

گفتی

گفتی اجتهاد مقاوم و معارض نص نمیتواند شد و عمر را جایز نبود
در این مقام اجتهاد نماید قول اینست که بغیر این حال اختصاص دارد چه
پیغمبر در حال احتضار بود و مرض بر او مستولی گاه بیهوش و گاه بهوش
بود محتمل است در آن زمان که امر پیغمبر نمود بنوشتن کتاب بغیر حالت
صحت بوده و در چنان وقتی اجتهاد جایز است و از همین جهت عمر
اجتهاد نمود و اجتهادش مودی شد بر اینکه از نص رسول روی تابد
و آن بحال مردمان اصلح بوده است گفتم حمل و توجیه در وقتی
است که کلام لا اقل محتمل وجهین باشد مانند کلام اعرابی ولی کلام
عمر هذیان بمعنی ناصواب احتمالی ندارد اگر ترا ممکن است که آنکلام
بر معنی دیگر حمل داری بیان کن عجب اینکه براهین عقلیه و دلایل نقلیه
بر عصمت انبیا صلوات الله علیهم قایم است و شما آیاتی چند
که بظاهر بر عصیان و خطای ایشان دلالت کند از موارد ظاهر
مصروف نسازید و در مقابل حجج و ادله بسیار که از طریق عقل
و نقل رسیده تخطئه پیغمبران روا دارید با آنکه شما تمامت از آیات را
بوجوه مستقیمه و طرق صحیحه حمل توانید نمود و بر عصمت و تنزیه

دلیل معتقد نتواند شد ولی کلام خلیفه خویش با انکه بچند درجه
از رتبت انبیا نازل است بظاهرش حمل نمودن جایز نشمارید
وطمع برید که مردم انرا بدلیل از معنی ظاهر بتاویلات
بعیده و توجیهات بارده حمل نمایند خوشتر انکه طریق انصاف
پیش گیرید و از جاده تعصب کناره گیرید و لا اقل عمر را با انبیا برابر
و مساوی نمایید چنانچه تصحیح کلام عمر واجب شمارید اصلاح
شئون انبیا نیز محتوم شناسید اما انکه گفتی عمر را ان معارض
امر نهی شد که مرض بر وجود مبارکش مستولی بود کلامی بس
ضعیف است چه حضرت رسول را اختلال خیالی از این بیش که با حالت
با اراده جازمه بود یا انکه عقل نداشت و انچه میگفت از روی
اراده نبود فتم بقوم تصریح کریمه وما ینطق عن الهوی ان هو
الا وحی یوحی باطل است و قول امام تو عمر که گفت رسول
هذیان میگوید دلالت دارد بر بیعقلی پیغمبر و ما از این روی گوییم
انقول منکر و بد است و ناچار باید در این مقام در اعتراضیم چون
شق دوم باطل شد صحت قسم اول ثابت میشود پس امتثال امر و

انقیاد

انقیاد فرمان انحضرت واجب است اگر کسی امری از انحضرت رد کند
چنانست که جمیع اوامر او را رد نموده باشد و رد پیغمبر خود کفر
محض است شگفت تر انکه دعوی کنید که انحضرت در حال مرض
فرموده است که ابابکر با مردم نماز کند و از این روی بر امامت و
خلافت وی استدلال کنید و او را واجب الاطاعة دانید ولی امر
کتابت را که موجب اتفاق و هدایت امت و صورت نفی اختلاف
و ضلالت ایشان بوده بهذیان و بیهوده حمل نمایید و گویید
جایز است عمر در مقابل انحضرت اجتهاد نماید با انکه شما را عقیده
بر انست که ان دو امر هر دو در حال مرض از انجناب سر زد چگونه است
که یکیرا امر بود و دیگریرا منع شناسید برین تفکیک چه دلیل قایم
است و بر این تفریق چه قرینه دلالت کند شگفت تر از انها اینکه
شما بر امامت عمر بن الخطاب استدلال کنید بر اینکه ابوبکر در حال
مرض بر امامت و خلافت او تصریح نمود و در این باب کتاب نوشت
و با انکه کریمه وما ینطق عن الهوی در شان ابی بکر نازل نگشته
مع هذا قول او را بهذیان و هذیان نسبت نکنید پس باید ابوبکر را

از رسول خدا اکمل شناسید چه خوش گفت شاعر ٩ اوصی النبی
فقال قایلهم قد ظل یهذی سید البشر واوصی ابابکر اصحاب فلم
یهجر وقد اوصی الی عمر حاصل معنی آنکه پیغمبر خواست وصیت کند
عمر بن الخطاب گفت سید البشر بیهوده سخن کند ولی ابوبکر چون
بخلاف عمر وصیت نمود نه مخطی بود و نه بیهوده جواب شیخ گوید
چون مرا سخن بدین مقام رسید هر موی را از غضب موی بر تن
علم شد و آثار خشم از وی ظاهر گشت گفت نهایت امر اینکه عمر
ترک مندوب کرده و خلاف اولی نموده از این جهت خطائی بروی
لازم نیاید چه شما طایفه عرب به بی ادبی موصوفید و این خود
مورث هیچ مفسده نیست گفتم الحمد لله اعتراف کردید که صدور
این لفظ از عمر از سوء ادب بوده و طایفه عرب بکلی ادب موصوفند
ولکن میگوییم سوء ادب بشخص عمر اختصاص داشت و جز او
کسی بدان رذیله موصوف نبود چه اکابر اصحاب خود را هم کان
از پرتو تربیت رسول و صفات شریفه و آداب شده وی به
اخلاق پسندیده آراسته بودند و آن ملکات کریمه از پیغمبر خدا

که مخاطب

که مخاطب کریمه انک لعلی خلق عظیم است اخذ نموده بودند چه
آنجناب خود فرموده‌اند که من مبعوث شدم برای اتمام مکارم اخلاق
و کریمه خذ العفو وامر بالعرف نیز شاهد این مقال است پس چگونه
تواند بود که عمر خود را در این طول مصاحبت نبی از ذمیمه سوء خلق
و رذیله خشونت طبع پیراسته بحلیه آداب و زیور مکارم آراسته نداشته
باشد و هم چگونه توانی با آنکه وی را بعظمت شان معروفند ابی
بقلت ادب و سوء خلق موصوف کنی پس از تمامت این بیانات
واضح گشت که صدور این کلام از وی مخالف دین و ترک آیین بوده
و بجز برای رسیدن بآمال دنیوی تابع آنجناب نگشته بود چه اگر متابعت
وی برای رعایت دین بودی بایستی مانند سایر اصحاب بآداب
آنجناب مؤدب و باخلاق آنحضرت متخلق باشد و از آن اعتراف
که تو خود در حق امام خویش نمودی ظاهر میشود که وی از جمله
اتباع پیغمبر نبوده بلکه قاعده ایمان و عقیده اش نیز استحکام
نداشته ابن ابی جمهور گوید هر دو حدیث برا مجلس حضور داشت
چون این کلمات از من بشنید گفت والله شیخ عرب راست میگوید

مردی که مدت بیست سال شرف اندوز خدمت چنین پیمبری باشد
و از اخلاق و آداب وی هیچ وجه بهره مند نگردد آنکه از جمله
آدمیان معدود نباید حاضران بیکبار در خنده شدند هروی
خجل گشته سر در پیش افکند من دیگر باره روی با وی کرده گفتم اینکه گفتی
شما طایفه عرب بقلت ادب موصوفید ندانم تو را از ادب مراد
چیست اگر مراد تو از ادب آن رسوم و تکلفاتیست که عجمان برای
خود اختراع کرده اند راستست ما طایفه عرب آن رسوم و آداب
چنانکه باید ندانیم و چیزیکه شرع مقتضی آن نباشد متابعت آن
لازم نشناسیم و اگر مراد تو آداب شرعیه است مسلم ندارم که طایفه
عرب از سنن و رسوم شرعیه تجاوز جویند بلکه آن آداب و رسوم از
عرب بدیگر طوایف رسیده چه لسان شرع بلغت عرب جاری شده
و عجمان شریعت را از ایشان فرا گرفته اند و تو جماعت ما را بانا
چگونه بی ادب دانی و حال آنکه خود بلاد عرب ندیده و با ایشان
صحبت نداشته هروی را از این سخنان عرق تشویر بر جبین نشست
و حضار در آن لطیفه گویی و بیحیایی خوئی بروی دراز نمودند پس

گفتم همانا

گفتم همانا قلت ادب مخصوص عرب نیست بلکه بسیاری از عجم
نیز بدان ذمیمه موصوفند زیرا که افراد بنی آدم در اخلاق
و طبایع متفاوت و مختلفند از جمله بی ادبان عرب بحکم
اعتراف تو امام و صاحب تو بوده هروی سخن از سر گرفته
گفت از کجا صاحب من بدان صفت موصوف بوده و از چه
روی آن ذمیمه بروی ثابت نمائی گفتم بشهادت تو گفت آن
لفظ از روی اجتهاد گفته بود گفتم آن اجتهاد نبوده بلکه
کفر بوده است گفت بچه دلیل آن را کفر دانی گفتم بنص رسول
که دشنام اصحاب کفر است چه وی فرموده کسی که علی را سب
کند مرا سب کرده و کسی که مرا سب نماید چنانست که خدا را سب
نموده باشد و کسی که خدا را سب نماید او را بر روی آتش بدوزخ
اندازد پس کدام کفر باین تواند رسید هروی دیگر باره سخن
را عود داده گفت از کجا عمر پیمبر را دشنام داده باشد گفتم تو
بکلام عرب عالم نیستی تا بدانی که آن لفظ دشنام است
با آنکه در کتب عربیت بدشنام بودن آن کلمه تصریح شده

هروی گفت مثل تو کسی را این مراتب علمیه شایسته نیست
که بکفر چنین شخصی بزودی حکم کنی بلکه سزاوار بود چون آن
کلام شنیدی بجای دو روز و دو ماه بلکه یک سال و دو سال چشم تحقیق
بگشایی و سخت تامل کنی تا محملی نیک بیابی اگر پس از چندان
زمان و طول آن فکر آنرا بوجه صحیح حمل نتوانی کرد آنگاه بایستی
گفت که این لفظ دشنام است گفتم نعوذ بالله من الکفران که من این
لفظ را تاکنون نشنیده ام و در آن تاملی نکرده ام و ندانسته ام
و در آن غوص نموده ام الحال که آنرا شنیده ام و بی تامل سخن
میگویم اگر چنین گمان کرده باشی گمانی باطل است چه الان
عمر من که بچهل سال رسیده بیست سال میشود شده ام که
این لفظ از این مرد بالنسبه بنبی سر زده در آن تاملها نموده ام
و با مردمان دانا بمیان آورده ام مرا محملی نیک بدست نیامد و
برهان مرا ثابت گشت که آن دشنام است و از آن روی بکفر
قایل آن حکم کردم تو هم جد و جهد نمودی که محملی نیک برای
آن بدست آوری مقدورت نشد و آنچه ذکر نمودی آنرا با دله

ظاهره

ظاهره و براهین قاطعه چنان برهم زدم که هیچ کس را در آن
شبهه نماند لیکن تو تابع حق نمیشوی شیخ گوید چون سخن
بدینجا رسید فاضل لب ببست و سر در پیش افکند سید محسن
دست من بگرفت و از مجلس پای خواستیم و بیرون شدیم که
مبادا فتنه بپا خیزد مجلس سیم شیخ گوید در یکی از جمعات
با سید محسن نشسته و از هر جا سخن میکردیم که ناگاه فاضل
هروی وارد مجلس شد گفت یا شیخ امروز مجلس از وجود اغیار
و بیگانگان خالیست مرا با تو سر گفتگوست گفتم هرچه
خواهی بگوی گفت احوال باقی خلفاء اسلام را نقل کن و عقیده
خویش در حق ایشان مکشوف دار تا با تو مناظره کنم چون بنای علم
و عقاید و افعال شیعه سایر خلفا مبتنی بر اصول احوال خلفاء
ثلثه است و در باب خلیفه اول آغاز سخن کرده گفتم اما کردار و
رفتار ابوبکر از بیان مجلس اول واضح گشت که با آنکه خدا و رسولش
ویرا در آن محل جای نداده بودند چگونه بر مسلمانان تقدیم جست
و بچه تدبیر خلافت را از آل پیغمبر بگرفت تو را در شناسایی

احوال وی اگر انصافی باشد همین قدر کافیست که وی برای تحصیل
ریاست مصیبت موت چنان پیغمبری بمنزلت وی را عظیم نیامده و
بتجهیزش حاضر نشد چونکه بنی هاشم بمصیبت آنجناب مشغول اند
از لوازم تجهیز جنازه رسول و شرایط اقامت تعزیت آنحضرت بودی
ناقه خود را با تعجیل تمام بسقیفه رسانید و در باب خلافت محاجت
و منازعت برخاست پس ترک تجهیز و تغسیل و نماز و دفن رسول
دلیل است بر بی احترامی و نامبالاتی آنجماعت برسول و قرینه
ایست بر آنکه اظهار ایشان اسلام را و پیروی پیغمبر برای تحصیل
ریاست و نیل آمال دنیوی بوده و همچنین است حال مهاجر و انصار
و دیگران که در سقیفه گرد آمده بودند چه هر مسلمانی انجام مهمات
دیگر بر مراسم مصیبت پیغمبر صلعم مقدم بکرد البته در دین خود ناقص
و در عقیده اش متهم است لا سیما کسی که خود را در مرتبه خلافت
داند چه احترام آنجناب بعد حال حیوة و ممات یکسان باشد پس
بایستی ابوبکر و دیگر مسلمانان مصیبت پیغمبر را عظیم شمرده بر
تجهیز و تشییع آنحضرت قیام کنند و از وظایف تعظیم و تکریم آنجناب ذره

مبارک

مبارک هیچ فرو نگذارند و پس از دفن در ماتمکده بسوگواری
بنشینند و یکدیگر را تعزیت گویند و تسلیه دهند پس بمهمات
دیگر خویش از قبیل عقد خلافت و استحکام بیعت بپردازند هر دانا
داند که این سخنان من موافق مقتضای عقل و قوانین شرع و رسوم
ادب است ولی آنگروه بدینها اکتفا نکرده بعد از تمهید خیالات
دیرینه خود تخت دست تعدی و عدوان بجانب خاندان رسالت
که ذوی القربی دراز نموده بر ایذاء خاطر مبارک فاطمه سلام الله
علیها برخواستند با آنکه در میان ذوی القربی از فرزندان رسول نزدیک
تری نیست و خدای سبحانه مودت ذوی القربی را اجر رسالت قرار
داده فرموده قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی یعنی بگوی
ای پیغمبر که من از شما جز دوستداری اقربای خود در رسالت مزدی
نخواهم و پیغمبر بالخصوص در حق فاطمه فرموده فاطمه عضوی از
جگر منست کسی که او را بیازارد چنان باشد که مرا آزرده ساخته
و کسی که مرا بیازارد چنانست که خدا را آزرده ساخته ای هروی تو
خود میدانی که صحت این حدیث در نزد خاصه و عامه متفق علیه

وکسی انکار صحت آن ننموده و ابوبکر آنحضرت را از میراث پدر بزرگوارش
منع نمود بحدیثی که خود از رسول خدای نقل کرده گفت من از رسول شنودم
که فرمود ما گروه انبیا میراث نگذاریم آنچه از ما بر جای ماند صدقه
است و این خبر خود از مجاعیل اخبار و اکاذیب آثار شمار رود بدلیل
آنکه مخالف کلام الله است چه حضرت رب العزة فرموده و ورث سلیمن
داود و هم در حکایات داود فرموده یرثنی و یرث من آل یعقوب هان
ای هروی گمان نبری که مراد از ارث درین مقام حکمت و نبوة است
نه مال و ثروت چه حق سبحانه بعد از آیه مذکوره فرموده واجعله
رب رضیا یعنی ای پروردگار آن فرزند مرا مرضی و پسندیده فرمای
پس اگر مراد از ارث نبوت بودی بدعای واجعله رب رضیا حاجت
نیفتادی چه کسی وارث نبوت نتواند بود جز آنکه مرضی و معصوم باشد
دهم خدای عز و جل بخطاب عام فرماید یوصیکم الله فی اولادکم للذکر
مثل حظ الانثیین یعنی وصیت میفرماید خدا شما را در ارث فرزندان
شما که ذکور را نصیب دو اناث باشد و ابوبکر بخلاف نصوص فرقانیه
فاطمه را از فدک دعوای منع نمود با آنکه آیه وآت ذا القربی حقه نازل

گشتن

گشتن آن املاک بفاطمه بخشید و بتصرف وی بود تا آنگاه که ابوبکر
وکیل آنحضرت را از آنجا خارج کرده دست تصرفش کوتاه داشت پس
فاطمه در این باب آغاز سخن فرموده گفت یا ابا بکر از چه راه تو
میراث پدر خود میبری و من میراث پدر خویش نبرم آیا نه این
نخلستان را پدرم بمن بخشیده تو چگونه آنرا از من باز گرفتی و مرا
از آن ممنوع داری ابوبکر بخلاف قانون شرع در اثبات این دعوی
از وی شاهد طلبید چه در احکام شرعیه مقرر است که اقامت بینه
بر مدعی باشد نه بر ذو الید مع هذا فاطمه علی و حسنین علیهم السلام
و ام ایمن را شاهد آورد ابوبکر شهادت ایشان مردود داشته و آنچنان
شهود را که از بزرگان اسلام بودند بکذب تهمت نهاد تمامت آنچه
من در این مقام بیان کردم بر صحت آنها فریقین متفق و طریقین متحد اند
و جمیع آنها از روایاتیست که کسی را مجال انکار نیست و البته خود
در صحاح و غیره خوانده و دانسته که فاطمه در مرض موت وصیت
نمود که او را در شب دفن نمایند و ایشان بر جنازه وی نماز نگذارند
و در آن وقت از ابوبکر بخشم آزرده و دلتنگ بود و حضرت ختمی مرتبت

فرمود ندای فاطمه خداوند عز اسمه بغضب تو غضب میکند و برضای
تو راضی میشود تا کسی که با اهل بیت رسالت چنین رفتار نماید
چگونه خواهد بود حالت وی با سایر مردمان و با چنین حال چگونه
وی را امام خود و خدا واسطه قرار توان داد و اگر خواهم تمام مطاعن
وی بر شمارم تعداد فرصت استماع نماند بلکه تعداد جمیع انها
متعذر است اما خلیفه ثانی چیزهایی که از وی در حالت حیوة رسول
واقع امد در مجلس دوم ذکر شد و تو دانستی پس از انکه بر مقر خلافت
بنشست همی بر خلاف صواب عمل نمودن گرفت و بدعتها در دین
اغاز نهاد متعه را که در سنت نبویه امرش ثابت بود منع کرد با
انکه خدا و رسولش او را حلال و بر فعلش امر فرموده بودند و در زمان
پیغمبر و عهد ابوبکر و کمی از زمان وی نیز معمول بود و در منع ان
با کلام خدا و سنت رسول و اجماع امت راه مخالفت نمود و برای
خلافت ابوبکر چندان با مردم اظهار خشونت و تهدید و تخویف
نموده همی گفت هر کس از بیعت ابوبکر سر پیچد باید سرش برداشت چون
علی و بعضی از بنی هاشم از بیعت ابوبکر امتناع نمودند اراده سوختن

خانه

خانه فاطمه نمود و مصراع در را چنان به پهلوی فاطمه بفشرد
که حملش سقط شد و غلام او قنفذ بفرمان مولای خود تازیانه
بر فاطمه بکوفت که اثر ان بعد از وفات بر بدن مبارکش ظاهر بود
دیگر شناعت افعال وی در کتب فریقین مذکور است ابن ابی جمهور گوید
چون کلام من بدین مقام پیوست پس فاضل هروی گفت این شنیعات
غریبه که با وردی در طرق روایات شما واقع شده است و بر
غیر شما حجت نمیتواند بود گفتم حدیث ارث و داستان فدک و خبر
عول را واقدی و موفق بن وعیر و غیر ایشان از علمای شما نقل نموده
اند و حدیث منع و نهی و منع متعه در کتب و السنه علمای شما
معروف و بعضی دیگر را مانند اراده احراق واقدی حدیث نموده
و مکرر در کتب این جماعت سیر کرده باشی و اما خلیفه سیم با انکه
بر شناعت افعال وی خاصه و عامه را اتفاق است و محتاج شرح
و بسط نیست بعضی از انها را برای تو ذکر میکنیم از جمله انکه مصحف
عبدالله بن مسعود بسوخت و دیگر ابوذر غفاری را که رسول
خدا بود از مدینه براند و حکم بن عاص را که طرید حضرت رسول

بود بمدینه بخواند و در منزلش بلند ساخت و مهمات خویش بدو
باز گذاشت و در زمان طرد و اخراج حکم بن عاص بر پیغمبر طعن آورد
و خویشاوندان فاسق خود را بر بلاد اسلام و رقاب مسلمین مسلط
ساخت و مسلمانان چون از جهة بدعتها و شنایع کردار وی قصد
کشتنش نمودند بخانه وی بحضور عیال و اطفال وی درا عرضهٔ شمشیر
کردند کسی بر ایشان انکار ننمود و اگر کشتن وی جایز نبود بایستی
امیر المؤمنین علی که در مدینه حاضر و از کشتن وی آگاه بود از این حادثه کبری
و بلیه عظمی او را باز میداشت پس از اینجا معلوم میشود که کشتن وی
جایز بوده اگر گویی قتل عثمان مجوز نبود و دفع آن غائله بر علی واجب
بود و آنحضرت ترک واجب نمود گویم این سخن بچند دلیل باطل است
نخست آنکه آنحضرت را در آنوقت موافقین بسیار و معاندین اندک
بودند بالاجماع در صورت استطاعت و قدرت ترک واجب روا نبود
عموم مسلمانان بسخن و رای وی متابعت مینمودند و با چنین حال
ترک واجب از آنحضرت جهتی نداشت دوم آنکه بایستی آنحضرت پس از
کشته شدن وی امر بدفنش نماید و تا مدت سه روز جسد وی

درمیان

درمیان خاک و خون نگذارد دوم آنکه باید آنجناب پس از قتل وی که بر
مسلک خلاف مستقر گشت قاتل وی را قصاص کند چه او در آنوقت نافذ
الحکم و مبسوط الید بود و هرگاه وی گفت تمنا آنست از این سه کس یکدیگر
و از غیر ایشان سخن کسی گفتیم پس از آنکه حال این سه نفر که اصل خلافند
بر تو ظاهر شد از تو سؤال میکنیم که آیا نه چنین است که امیر المؤمنین علی
را در ملکه عدالت و صفات کمال و خصال ستوده و اطوار پسندیده
بمرتبه بود که هیچکس را در حق وی مجال طعن نیست گفت آری چنین
است که میگویی در حق امیر المؤمنین علی بدین اوصاف عقیدت
دارم و بدین عقیدت امید نجات میبرم گفتیم پس چه میگویی در باب
آن شکایتها که آنحضرت از ایشان نموده در باب غصب حق و ظلم
کردن بوی و شکایت آنجناب با عدالت آنجناب منافی دارد زیرا که
آری کسی که ظلم بوی نکرده باشد هرگز شکایت نفرماید گفت
حاشا که علی از ایشان شکایت نموده باشد گفتیم این چه نخاستی
است شکایت آنجناب در متون کتب فریقین بحد تواتر انجامیده
و خطبه شقشقیه که در کتاب نهج البلاغه از آنجناب روایت شده

تو را بر صدق این معنی گواهیست گفت خطبه شقشقیه کدام است
که من تاکنون از او نشنیده ام گفتم شریف رضی باسناد خود از ابن عباس
روایت کند که گفت روزی در جامع کوفه شرف اندوز خدمت و ملازمت
صحبت امیر المؤمنین علی بودم که از امر خلافت سابقین سخن بمیان
آمد امیر المؤمنین ع بدین عبارات آغاز خطبه کردن نمود که اما والله
لقد تقمصها فلان الخ و انگاه تا پایان خطبه بخواندم گفت آیا از اصحاب
ما کسی تصحیح سند این خطبه نموده است گفتم آری ابن ابی الحدید
معتزلی که بر نهج البلاغه شرح نوشته این خطبه را تصحیح نموده گوید
بعضی را عقیده این است که این خطبه از کلمات شریف رضی باشد
که بلسان امیر المؤمنین ع انتحال نموده و این عقیده خود خطائی است واضح
و خبطی ظاهر است مشایخ و اساتید ما از معتزله بچندین سال
پیش از آنکه سید رضی بدین عالم پا گذارد این خطبه را ضبط و ثبت کرده
اند چون ابن ابی الحدید را مجال انکار آن نمانده لاجرم بتاویل
مضامین عالیه آن پرداخته گوید چون حضرت را از جماعت افضل
و احق بتقدیم بود و با وی طریق اولویت در غایت استحقاق سلوک

نداشتند

نداشتند کسی بر او تقدم جستند که در مراتب فضایل با وی مساوات
نداشت لاجرم آنحضرت را از آن رهگذر ملالتی پدید آمده بزرگ اولی که
از ایشان بظهور پیوست شکایت آغاز کرد علمای شیعه بر این توجیه
اعتراض آورده اند که حضرت در این خطبه از افعال ایشان به نهب و غارت
تعبیر فرماید و ایشان را بغصب میراث و اخذ حق نسبت دهد خود اسلوب
و سیاق عبارات دال است بدین معنی دلیلی مبین و برهانی متین است
و هم گویند عدول ایشان از ولی یا برای مصلحت دینی بود یا محض هوای
نفسانی اگر گوئی که آن فعل برای مصلحت دنیا بوده لازم آید که تظلم و شکایت
علی بیجا باشد و اگر مصلحتی منظور نشده بود باب طعن بر ایشان مفتوح
کرده هروی گفت مسلم ندارم که ابن ابی الحدید از اصحاب ما باشد بلکه
او از مردم شیعی است و خود را علی المصلحة در سلسله اهل سنت و جماعت
منظوم داشته گفتم گمانم است که تو را در علم رجال معرفتی نباشد چه وی
از مشاهیر مردم سنی و مشایخ معتزله است بلکه خود در بعضی از تصانیف
بعقیده و مذهب خویش تصریح نموده گفت باید کتاب نهج البلاغه را
من خود مطالعه کنم تا از حقیقت حال بنگرم و آگه گردم پس کتابی بوی

دادم این خطبه و بعضی از خطب دیگر را الحلی مطالعه نموده گفت من
از عقیده و مذهب خود که در حق خلفای ثلثه داشتم هرگز منحرف نگردم
گفتم پس ترا با طریق حق عناد است گفت ای شیخ ترا در حق مانند فخر
الدین رازی و اثیر الدین ابهری و جار الله زمخشری و سعد الدین تفتازانی
و فاضل سمرقندی و دیگر فضلای اهل سنت و جماعت چه عقیده است
با آنکه فواید مصنفات و صیت فضایل هر یک از ایشان اطراف
بلدان و اکناف امصار را فرا گرفته و مشهور است آیا کجا روا است که تمامت
ایشان در ورطه ضلالت باشند اگر ایشان را بر حقیقت این مذهب
و راستی این طریقه دلیلی واضح و برهانی قاطع بودی بیقین تدین
این طریقه استوار نداشتندی و بر خلافت و امامت خلفای ثلثه اذعان
و ایمان نیاوردندی من خود از ایشان استفاده علم نموده ام و از کتب ایشان
اخذ فواید نموده ام و بر صدق کلمات و صحت عقیده و حسن طریقت
ایشان اطمینانی کامل و اعتقادی جازم دارم چگونه روا است که از
طریقه ایشان منحرف شده مذهب قومی گیرم که مرا بر صدق و ارادت
ایشان اطلاع نیست گفتم ایها القاضی ما در باب اصول عقاید

سخن کنیم و در این باب کسی بتقلید علما و متابعت اسلاف تمسک
جوید که بیکباره از اصطلاح علما و اصول کلامیه بیخبر باشد از این تقریر
تو ظاهر میشود که خود قلاده تقلید فخر رازی یا سعد تفتازانی بر گردن
داری و [illegible] نظر برهنی و با صریح این دو آیه مخالفت نمایی
یکی کریمه قل فأتوا بکتاب من قبل هذا او اثارة من العلم ان کنتم صادقین
یعنی بگو ای پیغمبر که اگر شما راستگو هستید کتابی پیش از این کتاب بیارید
و یا بقیه از علم دیگر آیه قل انظروا ماذا فی السموات والارض یعنی
نظر کنید در آسمانها و زمین و بدانید که چه عجایب در آنهاست پس
تو از وجوب نظر عدول نموده بتقلیدی که عامل آن در این مقام مذموم است
چنانکه خداوند عالم از کفار حکایت فرموده انا وجدنا آباءنا علی امة
وانا علی آثارهم مقتدون یعنی کفار گفتند براستی که ما پدران
خود را تقلید نموده ایم چه یافتیم ایشان را بطریق امتی و دیگر اذ تبرء
الذین اتبعوا من الذین اتبعوا ورأوا العذاب وتقطعت بهم الاسباب
یعنی بیزاری کنند آنها که مطبوع بودند از آن گروه که تابع بودند
و در آن وقت که اسباب را قطع و عذاب را معاینه بینند پس گفتم ای بر

تو روا است در مسئله امامت استدلالی که مامور به است ترک نموده
بتقلیدی که بنص قرآن منهی عنه است رجوع نمایی گفت در این
مسئله تقلید جایز است چه امامت از اصول دین نیست و ما او را از
فروع شماردیم لهذا من در این باب بتقلید قناعت کرده ام گفتم تقلید
در این مسئله جایز نیست اولاً بدلیل آنکه امامت مسئله از اعظم اصول
اسلام و ارکان دین است چه در حفظ شریعت و انتظام ملت
وبقای نوع انسان در معاش و معاد قایم مقام نبوت و بالاتفاق
نبوت خود از اصول دین باشد پس امامت نیز که قایم مقام آنست از اصول
دین شمار باید ثانیاً آنکه اگر مسلم داریم که امامت از فروع دین است
تو را صحیح نباشد که در آن متقلد باشی زیرا که آن تقلید در فروع
وقتی جایز است که بر اجتهاد و اقامت برهان قدرت نباشد چه
تکلیف بغیر مقدور تعلق نگیرد اما کسی را که ملکه استدلال و احتجاج
حاصل باشد در هیچیک از اصول عقاید و فروع آن تقلید از وی
صحیح نیست و تو عجزی از استدلال نداری و اجتهاد توانی کرد اینک
برهان بر تو قایم و حجت بر تو تمام گشت که خلافت آن سه کس باطل است

وبر تو واجب شد که از مذهب خویش برگردی و طریقه دیگر اختیار کنی
چه تو را توان نقض و ابطال مقدمات براهین من نماند پس با اینحال
تقلید از تو مقبول نیفتد ولو سلمنا که تقلید از تو صحیح باشد از چه روی
تقلید الجماعت اختیار نموده زیرا که در مذهب ما نیز از فخام علما و کبار
مشایخ کسانی هستند که اگر دعوی اعلمیت و افضلیت در باره ایشان
نکنیم لامحاله با الجماعت تکافو و تساوی توانند نمود مانند خواجه
نصیر الدین طوسی که وی محقق و امام فخر تو مشکک است و سید مرتضی
موسوی که در جمیع فنون از همه کس گوی سبقت ربوده و محمد بن محمد
بن نعمان که از کثرت افادات در السنه عامه و خاصه بمفید ملقب
گشت و شیخ ابو الفضایل طبرسی که در علم تفسیر و دیگر علوم سرآمد
روزگار بوده و شیخ ابو جعفر طوسی که مقام تبحرش در میان علمای
فریقین مانند آفتاب عالمتابست و شیخ جمال الدین که مصنفاتش
در اقطار امصار انتشار دارد و میر سید شریف حسینی که در بلاد
عجم استاد جمیع دانشمندان محسوب شود و رکن الدین جرجانی
و نصیر الدین قاشی و غیر ایشان از علمای عرب و عجم که مصنفاتشان

مطهر حلی

در جمیع بلاد منتشر وصیت فضلشان در السنه وافواه چون مثل
سایر جاریست وتمامت ایشان بر حقیت مذهب شیعه وابطال
خلافت ثلثه ادله قطعیه وبراهین نقلیه اقامت نموده اند و
مصنفات پرداخته اند از انجمله شیخ جمال الدین مطهر حلی
کتابی در حقیت مذهب ما پرداخته که مشحونست بدو هزار دلیل
هزار دلیل برای خلافت علی بن ابی طالب و هزار دلیل دیکر بر ابطال
خلافت دیکران و ازین روی انکتاب را الفین نام نهاده پس با این حال
ترا چه باعث شده که تقلید ایشان نمائی فاضل هروی ملزم کشته
محجوب ساکت بماند پس زبان التماس کشوده کفت تمنا دارم که احوال
باقی خلفای اسلام را بیان کنی و از آن سه خلیفه لب فروبندی
من ملتمس وی قبول نمودم کفتم در کتب فریقین مسطورست که رسول
خدا صلی الله علیه واله با علی فرمود یا علی حرب تو حرب منست
وسلم تو سلم منست آیا این حدیث انکار توانی کرد کفت نی کفتم با
بر مضمون این حدیث معویه بن ابی سفیان در صفین باید با حضرت
رسول محاربه نموده باشد و باتفاق کل امت چنین کس کافرست

کفت

کفت معویه باجتهاد خود با علی جنک نمود طعن وعقابی برای
مجتهد نیست کفتم طرفه داستانیست که یکبار در خلافت بعد
از رسول دست از اجتهاد کشیده مقلد مشوره و دفعه دیکر
میکوئی معویه را اجتهاد جایز بود در محاربه با کسی که حرب او
حرب با پیغمبر است و باجماع امت علی در آنوقت امام کل بوده
آیا نه آنست که علی بن ابی طالب بعد از قتل عثمان باتفاق اهل
حل وعقد خلیفه وجانشین نبی بود کفت بلی چنین است کفتم آیا
نه آنست که معویه در مخالفت با علی خلاف اجماع امت نموده و مخالف
اهل حل وعقد کافرست وهم در فن اصول مقررست که در مقابل
اجماع محقق اجتهاد روا نیست معویه با چنان اتفاق قوی چکونه
طریق اجتهاد کرفت و فتنه عظیم در میان مسلمانان در انداخت
که روساء امت و بزرکان ملت بقتل و غارت یکدیکر مشغول شدند
و مانند عمار بزرکواری در میانه مقتول شد که رسول در حق وی
فرمود عمار جلده ما بین دو چشم منست و او را لشکر یاغی بقتل
میرسانند چون این خبر در میان لشکریان مشهور بود و از شهادت

عمار بظهور رسید مراد از اهل بغی که پیغمبر فرموده معویه و عسکر
وی باشند از این روی اضطرابی سخت در لشکر شام پدید آمد معویه
در تسکین آن فتنه حیلتی اندیشید و گفت مصداق اهل بغی مردم
عراق اند چه ایشان عمار را در معرض قتل در آوردند پس ایشان که وی را
بصفین آوردند قاتل او باشند همینکه این سخن گوشزد ابن عباس
شد گفت قاتله الله معویه اگر کسی مسلمی را بجهاد دعوت کند و آن
مسلم در معرکه جهاد شهید شود قاتل وی شاید باشد لازم آید که پیغمبر
را قاتل حمزه و عبیده خوانیم و هکذا سایر شهداء بدر را مقتولان
آنحضرت دانیم و دیگر از شنایع احوال معویه سب امیر المؤمنین علی
علیه السلم بود که در بطون محاریب و رؤس منابر بان ناسزا لب گشود و
حال آنکه پیغمبر فرموده کسی که علی را سب کند مرا سب کرده و کسی که مرا سب
کند خدا را سب نموده با کسی که قاعده اسلام بشمشیر وی بنیاد و دین
امت بتدبیر او نظام گرفته و احکام شرایع بعلم وی استوار گشته
و رسول در حقش فرموده علی با حق است و حق همی با علی دور زند چگونه شاید
سب کردن بود ای هرویه مرا گمان آن بود که تو را در کفر معویه هیچ شکی نباشد

سعد

سعد تفتازانی وقتی که از احوال واقف گشت از معویه تبری
جست و ورا لعن کرد و لعن او در ملک خراسان انتشار یافت پس
تو را در کفر و لعن وی چه توقف باشد یا در باره یزید چه عقیده داری
هرویه گفت یزید را مستحق لعن میدانم و از وی بیزارم چه او حسین
بن علی را بکشت گفتم انصار را نیز قتل عام کرد و بر خانه خدا منجنیق
بست گفت چنین است و سبّش بی شبهه واجب باشد گفتم آیا نه باعث
خلافت وی پدرش معویه شد گفت چرا گفتم پس معویه در معاصی
و فسوق کار او شریک و دخیل بود بلکه خود در قتل فرزند رسول بطریق
اولی شریک چه معویه حسن بن علی را مسموم ساخت چنانکه یزید حسین
بن علی را شهید نمود هرویه داستان سم حسن را سخت استبعاد
نمود گفتم این قضیه محل تامل نیست چه اکابر مورخین و اساتید
محدثین باین عمل شنیع تصریح نموده اند هرویه گفت پس معویه نیز
بر این تقدیر مثل یزید مستحق لعن باشد گفتم باعث خلافت معویه
عثمان بن عفان شد که او را بر ممالک شام بگماشت و چنان استقلال
بخشید که طغیان وی بدعوی خلافت و قتل و غارت انجامید پس

پس چنانکه معویه را بحکم سببیت در اعمال یزید سهیم میدانیم عثمان را
نیز در افعال معویه شریک شناسیم بلکه خود عمر بن الخطاب را در شهادت
حسین بن علی دخیل میدانیم گفت این دعوی که را فرض کجا گویی گفتم از آنکه
اگر او امر خلافت بشوری حوالت نکردی هرگز عثمان با امامت امت
نرسیدی و با وجود مثل علی بن ابیطالب که عثمان در فضل و شرف
و علم و زهد و جهاد و سبق اسلام با وی هیچ وجه طرف نسبت نبود
بر مسند رسول ننشستی پس شورای عمر سبب خلافت عثمان و عثمان
سبب خلافت معویه و معویه سبب خلافت یزید شد و از این مقدمات
شرکت عمر در شهادت حسین ع و قتل انصار و مهاجرین که بعد از آن بوضوح
رسید هروی گفت مسلمنا که عمر باعث خلافت یزید شد اما شایع گفته
آمیزان شوم خونریزی چه دلیل بر عمر ثابت کنی گفتم بدلیل آنکه علمای
معقول تصریح نموده اند که سبب سبب سبب است گفت چنین است ولی
عمر جزء علت تامه بوده نه سبب تام گفتم الحمد لله که انصاف دادی و
بجزء سبب بودن اعتراف کردی علما گفته اند که جزء سبب نیز در اسناد
این حکم سبب دارد زیرا که تاثیر سبب بدون وجود آن جزو متحقق نباید گفت

خلفا

خلفا از خلفای بنی عباس سخن گوی گفتم اگرچه خلافت ان سلسله
از فروع خلافت ایشان است و با انهدام اصل فرع بر جای
خود نپاید و بعد بطلان امامت ایشان هیچ احتیاج بطعن نیفتد
ولی ملتمس تو قبول کنم و بعد مطاعن آن جماعت سخن رانم اولا
بگوی که تو در حق امام علی بن موسی که بدین بخاک مدفونست عقیده
چیست گفت آنحضرت را ذریه رسول میدانیم و مودتش را واجب
میشناسیم و در علم و عمل بر دیگر مردمش مقدم میشمارم گفتم پدر
وی موسی بن جعفر سلام الله علیهما را چگونه دانی گفت او نیز
مانند پسرش بود گفتم چه گویی در باره خلیفه که موسی بن جعفر
در حبس نگاهداشت و بسمش بکشت و خلیفه که علی بن موسی را بولایت
عهد گماشت و بزهرش مقتول ساخت گفت ایشان کیانند گفتم هرون
موسی را در خانه سندی بن شاهک مجوس محبوس نمود و پس از مدتی
دراز او را مسموم ساخت پسرش مامون پسرش علی را ولیعهد کرد
و عاقبت بزهرش درگذرانید گفت اگر بدین سخنان گواهی از کتب فریقین
داری اقامه کن گفتم اما در مصنفات شیعه بسیار است مثل ارشاد

مفید و عیون ابن بابویه و کشف الغمه اربلی اتفاقاً در خانه
سید محسن کتاب عیون اخبار الرضا موجود بود من قصه هرون
و امام موسی را از دیگران بگشودم و مطالعه نمودم چون هرون
آنکه را و دیگر کارهای رشید را از آن کتاب بدید از قبیل قتل و حبس
بنی هاشم و تفرقه ایشان در بلاد ندا در داد که لعنت خدای بر رشید باد
سید محسن کتاب العاقبه که تصنیف بعضی از شافعیه بود حاضر
ساخت من بابی از فسوق و فجور بنی عباس در آن کتاب پیدا
کرده نمودم مرد بسی تبری و بیزاری هرون کرد و گفت الها تو را گواه
میگیرم که من از عباسیان و بنی امیه دوری میجویم و بدین عقیده
امید قرب تو میبرم من دیگر بار کتاب آن عالم شافعی تصفح کردن
و از پی کلامی مناسب مجلس تفحص نمودن گرفتم از قضا این حدیث
پیدا کردم که مصنف بسند خود روایت آورده بود که روزی امیرالمؤمنین
علی در میان جمعی از اصحاب خویش نشسته بود فرمود انا اول من
یجثو بین یدی الله للخصومة مع الثلثه یعنی من نخستین کسی باشم
که در برابر خدای عز و جل نشسته با آن سه کس آغاز مخاصمه کنم چون

بدین جهت با خصم روی با هروی کرده گفتم آیا از این حدیث که این عالم شافعی
آورده مراد چیست گفت مراد از این سه نفر چنانکه مصنف کتاب بیان
تصریح کرده عتبه و شیبه و ولید بن عتبه است که بعد از بدر با آنحضرت
و حمزه و عبیده در آویختند گفتم این تاویل از اذهان قویمه و آرای مستقیمه
بسی منحرفست بدو دلیل یکی آنکه فی کتاب با این تقدیر اختصاص بآن
حضرت ندارد بلکه حمزه و عبیده را نیز با ایشان خصومت و معرض
شکایت ثابت پس مناسبتی ندارد که حضرت خود را بدین تشکی
اختصاص بخشیده فرماید که من اول کس باشم که آغاز خصم کنم دلیل
دوم آنکه با امثال این سه کس خصومت نمودن تا تصوری صحیح
بنظر نرسد چه ایشان را آنحضرت و حمزه و عبیده بکشتند و از ایشان
تظلمی و ستمی که معنی خصومت و مصداق شکایت تصحیح کند بر
امیرالمؤمنین وارد نگشت و اگر محض مقابلت و محاربت ایشان را
با آنحضرت ظلم و عدوان خوانیم دایره مخاصمت را وسعتی بی اندازه باید
ابلهی اقران امیرالمؤمنین در حروب زیاده از حد تعداد است اگر کسی
بالخواطری غیر مشوب و نظری غیر مشوف در این حدیث تامل کرد یقین

اذعان ورود که مراد از ثلثه جز خلفا کسی باشد چه اسباب خصومت
و موجبات شکایت چندان از ایشان بآنحضرت رسید که کس را مجال
منع و مقام انکار نیست ابن ابی جمهور گوید چون این اشکال را انجام
دادم احتجاجی دیگر آغاز نهادم و گفتم ایها القاضی چگوئی در حدیثی
که رسول با امیر المؤمنین علی فرمود یا ابا الحسن زود باشد که امت من
هفتاد و سه فرقه متفرق شوند از آنجمله یک فرقه ناجی و باقی هالک
هر دو گفت این حدیث صحیح دانم گفتم فرقه ناجیه جز شیعه اهل بیت
رسول کس نتواند بود بدلیل آنکه اهل بیت که ائمه این گروهند بموجب
نص قرآن مجید از همه آلایش ظاهری و باطنی منزه اند چه خدای تعالی
در حق ایشان فرموده انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت
و یطهرکم تطهیرا یعنی مشیت الهیه چنان اقتضا نموده که شما
خاندان رسول را از جرم گناه و پلیدی عصیان پاک دارد و این آیه
باتفاق امت در شان علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام نزول یافت
و رسول هنگام نزول این آیه آن چهار نفر را بکسای خود پوشانید
و فرمود اللهم هؤلاء اهل بیتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم

تطهیرا

تطهیرا یعنی بار خدایا اهل بیت من اینانند پس چون از ایشان
بر و جمله را پاک فرموده و هم در داستان مباهله خدای سبحانه فرموده
قل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نسائنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم
ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین بالاتفاق همین چند
بزرگوار را برای مباهله همراه داشت چون باین چند دلیل معلوم شد
که مراد از اهل بیت کیانند مراد از اهل بیت در نبوی دیگر هم ایشان خواهند
بود که فرموده مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکبها نجی و من
تخلف عنها غرق و هلک حاصل مراد آنکه اهل بیت من بمثابه کشتی
نوح باشند هر کس متابعت ایشان کرد نجات یابد و هر کس مخالفت
ایشان کند هلاک گردد ای فاضل هر دانای منصفی که این مقدمات
مسلمه را با هم ترکیب دهد و از آنها برهانی تالیف کند و بر او در نتیجه
آن که نجات امامیه و هلاک هفتاد و دو فرقه دیگر است هیچ شبهه
نماند زیرا که نه در اختصاص نجات بفرقه واحده که مدلول نص نبوی
است تشکیک توان نمود و نه در نجات متابعین اهل بیت و هلاک
مخالفین ایشان که منطوق نبوی دیگر است تامل توان کرد و نه در

اعتقاد امامیه بخلاف اهل البیت که مسلم مسلمین است توان
اشکال جست پس اگر لا اقل بغض وحب مخالف وموالف را از
لوح خاطر فرو شوئی وبا نظری سالم از تهمت غرض در این استدلال
بنگری هم در ساعت با این همه روی وکیش امامیه گروی ای هروی
انصاف ده آیا همراه جماعتی باشی که پیروی اهل بیت نموده اند اولی است
یا متابعت جماعتی کنی که مخالفت آل رسول گرفته اند واز طریقه ایشان
انحراف جسته اند من خود یقین گویم پیروی مذهب امامیه بحکم
حجت اولی وانسب است نخست آنکه این جماعت شرایع واحکام دین از
ینابیع علم ومصابیح حکمت ومعادن عصمت فرا گرفته اند ودر مناقب
ومفاخر وعلم وزهد وعصمت ایشان کتابها پرداخته اند وهم علمای
شما در فضایل ایشان مصنفات ومؤلفات نموده اند مانند کتاب غایة
السؤل فی مناقب آل الرسول وابن مغازلی شافعی وکتاب ابوبکر بن محمد
بن مؤمن شیرازی که از دوازده تفسیر استخراج نموده وکتاب موفق
بن احمد مکی وغیر آنها پس البته در میزان عقل کسانی که مخالف و
موافق در مدایح ومحامد ایشان اتفاق دارند متابعت ایشان

ثالثه تو آشکار است اشخاصی که مخالف اند در حق ایشان مثالب
مطاعن است بلکه موافقین آنها نیز منکر شنایع وقبایح اعمال ایشان
نیستند **دوم** آنکه حضرت رسالت بر امت خود متابعت واقتدای اهل
بیت خود را واجب نموده ومن خود در این مقام از طریق خود حدیث
نکنم که چندان روایات واحادیث در این باب وارد ومشهور است که
خامه را نیز مجال انکار آنها نیست وعلمای شما اغلب آن روایات را از
طریق خود در کتب مصنفه خویش آورده اند **از آنجمله** استیعاب که در
جمع بین صحاح سته نقل شده که رسول صلی الله علیه وآله فرمود رحم
الله علیا اللهم ادر الحق معه حیثما دار یعنی خدا علی را رحمت کند
بار الها حق را بدان نهج دور ده که علی دور زند وهم احمد بن موثران
انجاب حدیث کند که الحق مع علی وعلی مع الحق لن یفترقا حتی یردا
علی الحوض یعنی حق با علی وعلی با حق است وهرگز جدا نگردند تا آنگاه
که در نزد حوض بر من وارد شوند واحمد بن حنبل در مسند خود از جابر
روایت کند که پیغمبر با علی فرمود یا علی من وتو از یک درخت خلق شده ایم
من اصل این درختم وتو فرع آن حسن وحسین شاخهای آن درخت

پس هر کس بشاخی از شاخهای آن درآویزد در بهشت جاوید منزل
گزیند و هم او از سعد روایت نموده که حضرت رسول گفت ای امت من
دو چیز بزرگ در میان شما ودیعه نهم اگر بآنها چنگ در زنید هرگز
گمراه نشوید یکی کتاب خدا که ریسمانیست از آسمان بزمین آویخته و دیگری
اهل بیت و عترت من السنة همین دو باهم باشند و از یکدیگر جدا نشوند
تا در نزد حوض بر من درآیند و مسلم در صحیح خود در دو موضع از زید بن
ارقم حدیث نموده که گفت پیغمبر در میان مکه و مدینه خطبه نمود در
آن خطبه فرمود ای مردم نزدیکست که رسول پروردگار من بر من درآید
و من اجابت وی نمایم پس در میان شما بودیعت نهم دو چیز بزرگ
یکی کتاب خدا و دیگری اهل بیت خود و سفارش میکنم شما را در حق
اهل بیت خود و جار الله زمخشری باسناد خود از آنجناب روایت کند که
فاطمه سرور دل و پسرانش میوه دل منند و شوهرش نور چشم منست
و ائمه از اولاد او امنای رب منند و رشته باشند که در میان خدا و خلق
او کشیده شده اند کسی که در آن رشته و ولای ایشان چنگ در زند نجات
یابد و هر کس که از ایشان کناره گیرد و درگذرد باطل گردد ثعلبی در تفسیر

خود و حمیدی در جمع بین الصحیحین نیز قریب بدین مضمون
از آنجناب روایت کرده اند در مسند احمد بن حنبل از رسول الله
روایتست که فرمود نجوم و ستارگان امان اهل آسمانند هرگاه نجوم
برطرف شوند آسمان معدوم شود و اهل بیت من امان اهل زمینند
هرگاه ایشان فانی گردند اهل زمین نیز برطرف شوند موفق بن احمد
مکی نیز این حدیث را ذکر نموده و در دو موضع از صحیح بخاری از جابر بن
عیینه روایتست که آنجناب فرمود کار مردم بگذراست مادام که
دوازده خلیفه بر ایشان والی باشند و تمامت ایشان از قریش باشند
و در صحیح مسلم از رسول الله روایتست که فرمود همی اسلام باید تا قیامت
در حالتی که والی باشند بر مسلمانان دوازده نفر خلیفه که از قریش باشند و در
صحیح ابی داود و در جمع بین الصحیحین و در تفسیر سدی روایت شده که
چون ساره زوجه حضرت ابرهیم از هاجر اظهار کراهت نمود خداوند
عالم بابرهیم وحی فرستاد که ای ابرهیم باید اسمعیل و مادرش را بجایی
ببری که آنرا ارض تهامه گویند پس من ذریه او را منتشر کنم و مسلط نمایم
ایشان را بر کسانی که بر من کافر شوند و پیغمبری بزرگ از ایشان برانگیزانم

مسروق روایت کند جوانی نزد عبد الله مسعود رفت واز وی پرسید
که آیا حضرت رسول صلعم را چند نفر خلیفه وجانشین باشد ابن مسعود
گفت تاکنون از من کسی چنین سؤالی نکرده بود همان بدان که حضرت فرمود
دوازده نفر بعد از من خلافت کنند وجانشین من باشند بعدد نقبای
بنی اسرائیل که ایشان نیز دوازده تن بودند بالجمله این گونه روایات در
کتب شما بسیار است اگر بخواهیم که تمامت آنها بپردازم رشته سخن دراز کشد
چندان وسعت وقت نیست تو خود میدانی که هیچیک از فرق اسلام
خلافت را بدوازده نفر حصر نموده اند جز طایفه امامیه که معتقدند
بر امامت دوازده نفر که وراث علم وزهد پیغمبرند در نزد کل امت مشهورند
پس از حاصل مضمون کل این روایات بظهور پیوست که سلوک طریق
امامیه وتحصیل عقاید ایشان واجب است تتمه آنکه هر کس را که بر اصول
وفروع مذهب اسلام اطلاع باشد وعقد تقلید وعناد شبهه وبرا مانع
نباید ظاهر است که بهترین عقاید در اصول وفروع آنست که مذهب
امامیه بر آن اشتمال دارد ومذهب ایشان نیکوترین مذاهبی است
که امت اختیار نموده اند وایشانند مصداق قول خدای تعالی که فرموده

فبشر

فبشر الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئک الذین هداهم
الله واولئک هم اولوا الالباب یعنی پس مژده ده ای پیغمبر آن
بندگان مرا که میشنوند اقوال حقه را ومتابعت میکنند بهترین انرا
که ایشان کسانی هستند که خدا هدایت نموده ایشانرا وایشانند صاحبان
عقل وخرد چه امامیه تنزیه مینمایند خدا را از تشبیه ورویت واتحاد
وحلول ونسبت قبایح ودروغ وخلق افعال عباد وبودن افعال او بدون
غرض وفایده ومیگویند خدا بندگان را بما لا یطاق تکلیف نمیکند
وبکفر وفسق ایشان راضی نمیشود واعتقاد نموده اند که دلیل عصمت
انبیا علیهم السلام از اوان مهد الی زمان لحد از الایش صغایر
وکبایر وخطایا وذلل ولسیان منزه است ومیگویند که امام باید
در حسب از رعیت افضل ودر نسب اشرف باشد اما اهل سنت و
جماعت خلاف تمامت اینها را بر خدا وانبیا اثبات مینمایند وبر
پیغمبر خود رد بلیت ودر مهمی چند تابعیت روا داشتند که برد نامش وحشت
ولیکن وی دلالت کند من جمله روایت میکند که رسول الله نماز ظهر
را در حضر بدو رکعت بگذارد پس بعضی از اصحابه وی بر آن دان وقت

نموده‌اند و این حکایت در شرح احوال ابوالدین نگاشته شده
و دیگر حدیث کنند که انجناب در حال جنابت بمسجد در آمده با مردم
نماز بجا آورد و لعب صبی نمود و غنا میشنید و ایستاده بول میکرد و در
نمازی با آستینهای خود رقص میکرد و چیزهای چند دیگر که صدور
هر یک از آنها از مردمان پست قبیح است و شما بر خلفا که واجب الاطاعه
میباشد صدور خطا و وقوع عصیان تجویز میکنید و هم میگویند که
لازم نیست امام بر جمیع ما یحتاج امت عالم باشد و تجویز کنیم که امام در
فتاوی برعیت تواند رجوع نمود و از ایشان استفاده کند و لازم نیست
که از حیثیت حسب و نسب افضل و اشرف و در رتبت بالاتر باشد پس
بنای اصول مذهب امامیه محکم ترین بناهاست و فروع ایشان مشیدتر
و مبنی ایشان تمامتر از ادیان است چه ایشان مانند اهل سنت بقیاس
و استحسان عمل نمیکنند با اینکه اهل سنت و جماعت بچهار
فرقه متفرق شده‌اند و هر یک از آنها ارشاد روایات بجماعتی
وصل نمایند که فسق و تعمد بکذب ایشان ظاهر شده و هر فرقه
طایفه دیگر را تکفیر میکنند و طوق متابعت خلفا بر گردن نهاده‌اند

که ارتکاب

که ارتکاب معاصی و خطا بر ایشان تجویز مینمایند و از اهل بیت
منحرف گشته‌اند و در شرع تصرفها نموده حرام خدا را حلال و حلال
خدا را حرام نموده‌اند همه بر خلاف عقل و نقل فتوی دهند اما مبنای
تمامت این اختلافات آنست که احکام و فرایض از معصوم فرا نگرفته
اند بیقین فرقه ناجیه شیعه امامیه است چنانکه ابوبکر بن محمد شیرازی
که از اعاظم علمای شماست در کتاب خود که از تفاسیر استخراج نموده
نقل کرده که چون رسول الله فرمود بعد از من امت هفتاد و سه فرقه
خواهند شد یک فرقه رستگار و باقی در آتش باشد علی بن ابی طالب ع
گفت یا رسول الله آن فرقه رستگار کدامند فرمود آنانکه بتو و اصحاب
تو متمسک شوند پس این حدیث صحیح است که تابعان آنحضرت ناجی
و سایر فرقها هالک‌اند مؤید این مقال حدیث مشهور است که پیغمبر
فرمود اهل بیت من مانند کشتی نوح‌اند هر کس در ولای محبت
ایشان در آید از غرقاب مهالک نجات یابد و کسیکه تخلف جوید
شمار دالبته در گرداب هلاک غرق آید فاضل گفت تمامت این
روایات که ذکر نمودی در وجوب متابعت اهل بیت و اینکه فرقه

تا چه اتباع ایشانند کل انها خبر واحد واشتباه بر سامع است
چه اهل سنت نیز در حقیت مذهب خود زیاده از آنچه گفتی ادله اقامه
کنند وائمه خود را مدایح اورند ومذهب غیر خود را ابطال نمایند حضرت
رب العزة فرموده کل حزب بما لدیهم فرحون پس طریق انصاف انست
که باب مدح وذم مسدود دارید وانگونه سخن نکنید ابن ابی جمهور گوید
چون اینکلام بشنیدم مصلحت وقت چنان اقتضا نمود که ضدیت وی
نمودم پس گفتم معهذا برهان دیگر نیز بر حقیت مذهب شیعه وبطلان
مذهب غیر ایشان داریم وانرا اکثر دیده اند وبتجربه مشهور است که مجال
انکار نیست گفت کدام است گفتم همیشه اوقات خاصه در عشره رجب جمعی
کثیر وجمعی غفیر از شیعه وسنی از خلص وبادیه از نزدیک ودور که بعلت
کوری وفالج وبرص وجذام مبتلا هستند بزیارت مشهد مطهر حسین
بن علی علیهما السلام حاضر میشوند وهر یک از صاحبان مرض با
خلوص نیت از مذهب اهل سنت تبری میجویند ومتوسل بدانحضرت
میشوند واز انعلت شفا مییابند وکسانیکه تبری نکنند بهمان مرض
باقی میمانند واین دلیلی است واضح بر حقیت مذهب امامیه وبطلان

طریق

طریق اهل سنت گفت ایا کسی هست که این معجزه مشاهده نموده
باشد سید محسن گفت این متواتر است وهیچکس انکار آن نمیکند
خصوصا جماعتی از اهل دین وصلاح دراینجا خود مشاهده نموده
بودند بمن نقل کرده اند فاضل گفت اگر چنین باشد این حجتی ظاهر
است بر اثبات دعوی وحقیت مذهب شما ابن ابی جمهور گوید
چون سخن بدینجا رسید موذن اغاز اذان جمعه گرفت ما هر یک
برای نماز برخاستیم دیگر باوی ملاقات نکردیم لکن بعد از چند
روز سید محسن باوی ملاقات نموده بود ومیگفت فاضل را در
مذهب مردد یافتم چه میگفت من قصد زیارت حضرت حسین بن
علی علیهما السلام دارم اگر صدق مقال شما بر من ظاهر شود
البته از مذهب اهل سنت تبری کنم ومذهب شیعه اختیار نمایم
پس از ان دیگر از حال وی اطلاع حاصل نکردیم بالجمله ابن ابی
جمهور راوی احادیث بود وسلسله روایات خود را بجمعی از
علما مانند سید شمس الدین محمد وزین الدین علی وشیخ حرز
الدین وسید عبدالله مسند دارد ودر اول کتاب غوالی اللئالی

سند را بمشایخ عظام خود بطریق تفصیل نقل نموده هرکه خواهد
رجوع نماید در کتاب مجلی که یکی از تالیفات اوست میانه کلام و
تصوف جمع نموده و در کتاب غوالی اللئالی جمله از احادیث جمع
ساخته خوب و بد را در آن آمیخته داشته است روایات عامه را زیاد
در آن ضبط نموده لهذا محدث نیشابوری گوید مشایخ ما رضوان
الله علیهم را بر مرویات این کتاب اعتمادی نیست مؤلفات و مصنفات
وی بدین تفصیل است کتاب غوالی اللئالی که در کتابخانه این خاطی محفوظ
قدیمی موجود است کتاب المجلی فی المنازل العرفانیة کتاب درر اللئالی
کتاب الاقطاب کتاب معین المعین کتاب زاد المسافرین و شرح
آن و کتاب شرح الفیه شهید کتاب شرح باب حادی عشر رسالة
العمل بالاخبار الاصحاب رسالة المناظره از انجمله در سنه هزار و دویست
و چهل و هفت که خان ملا خان مفتی هرات که مسمی بملا شمس و بیداد
جری و ناصبی بود رد بر مذهب شیعه نوشته در کتاب مسمی بشمس
الهدایة و قالع الضلالة و مرحوم سید المجتهدین و زین العلماء و
المحدثین آقا سید ابوطالب قاینی اعلی الله مقامه بر ان کتاب ردی نوشته

از انجمله

مسمی بماحی

مسمی بماحی الضلالة والغوایة در دانوشتن که بمشهد مقدس
رضوی وارد کردید چند ایراد بر علمای ارض فیض قرین نمود
از انجمله یکی این بود که با وجود یکه خود علمای شیعه در کتابهای
خود نوشته اند که اشهد ان علیا ولی الله داخل در اجزای
واجبه و مستحبه اذان نیست چرا در همه مساجد و جماعات
موذنین ایشان این کلمه را میگویند و هیچکس ایشان را منع نمیکند
با وجود اینکه علمای عظام شما مثل شیخ صدوق و مقدس
اردبیلی و شهید ثانی و امثال ایشان از علمای شما میگویند
که این کلمه از بدعتهای شیعه مفوضه که طایفه از غلات میباشند
داخل در این عبادت میشماردند شما نموده اند فیکون ادخال
ذلک فی الاذان بدعة وتشریعا کما لو زاد فی الصلوة رکعة
او تشهدا و نحو ذلک و بعضی از علمای ارض اقدس چنین جواب
دادند اولا اینکه از علمای ما مثل مرحوم مجلسی و غیر ایشان رفع
الله درجاتهم این کلمه شریفه را داخل در اجزای مستحبه اذان
میدانند و ثانیا اینکه در احتجاج شیخ طبرسی حدیثی مذکور است

که حاصل مضمون آن اینست که هرگاه احدی از شما بگوید
لا اله الا الله محمد رسول الله پس باید بگوید علیاً امیر المؤمنین
بنابراین هرگاه کسی بعد از فراغ از شهادت برسالت بگوید
اشهد ان علیاً امیر المؤمنین بقصد امتثال این حدیث نه بقصد
اینکه جزو اذانست ایشان بمستحب مطلقی خواهد نمود و دیگر آنکه
جماعتی از اعاظم فقهای شیعه قدس الله تعالی ارواحهم مثل شیخ
طوسی و علامه حلی و غیر ایشان فرموده اند که در اخبار شاذه در
مقام بیان اجزای اذان وارد شده که بگوید که اشهد ان علیاً ولی
الله بنابراین هرگاه موذن بعد از فراغ از شهادت برسالت
شهادت بر امارت و ولایت هر دو را جمع نماید باین نحو که اشهد
ان علیاً امیر المؤمنین و ولی الله موافق هر دو حدیث امتثال خواهد
نمود ولیکن نه بقصد جزئیت اذان بلکه بقصد امتثال این دو
حدیث ملا شمس در جواب آن عالم گفت که بر فرضی که این کلام
صدق باشد چه جهت دارد که دو مرتبه میگویند و به همان یکمرتبه
موافق قول شما امتثال حاصل خواهد شد و علاوه بر این اینکه

علامه حلی در تذکره گفته فاما ما روی فی شواذ الاخبار من قول
ان علیا ولی الله وال محمد خیر البریه فمما لا یعمل علیه فی الاذان
فمن عمل به کان مخطئا آن عالم جواب داد که چون شهادت بر ولایت
و امارتست دو شهادت دو دفعه گفتن لازم است و علاوه نعلم
دو مرتبه میگوئیم و کلام علامه در مقام جزئیت اذانست که هرگاه
بقصد جزئیت بگوید مخطی خواهد بود و گمان مولف اینست که این
جواب مُغنی نیست پس هرگاه بعد از شهادت برسالت حضرت
نبوی ص چنین بگوید صلی الله علیه و آله و ابن عمه و زوج ابنته و خلیفته
بلا فصل امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام بسیار نیکو خواهد
بود و ایراد او مندفع میشود و چنین بخاطر دارم که قریب شصت
سال قبل ازین در مسجد گوهرشاد در نمازهای جماعت که اذان
میگفتند مؤذنین چنین میگفتند اشهد ان محمدا رسول الله صلی
الله علیه و آله و ابن عمه و زوج ابنته و خلیفته بلا فصل امیر المؤمنین
علی بن ابیطالب علیه السلام و این طریقه محل ایراد نیست و بجمیع روایات
هم که در این باب وارد شده عمل نموده و شکوه و امارت نیز در هم ظاهر

از انجمله ملا شمس ایراد نموده که شما فرقهٔ شیعه عصمت را در
امام و خلیفهٔ رسول الله صلعم شرط میدانید حال آنکه بعضی از علمای
شما جناب شیخ ابو القاسم محقق که استاد علامه حلی بوده و جمیع
علمای شیعه کتابهای او را قبول دارند و مدح مینمایند و شرحها
بر او نوشته اند در کتاب شرایع الاسلام در بحث نکاح میگوید
که از برای حضرت نبوی زیاده بر چهار زن دائمی جایز است و این از
جمله خصایص پیغمبر است و از برای غیر نبی جایز نیست و باین دلیل
استشهاد مینماید که منها تجاوز الاربع و الوجه الوثوق بعدله
بینهن دون غیره و از این عبارت چنین معلوم میشود که در غیر
نبی عدالت نمیباشد پس چگونه شما عدالت را شرط میدانید
زیرا که عدم تعادل جور است و جور ظلم است و ظلم کبیره است و چون
وثوق بعدل باقی ائمه نیز منعدم است از ائمه ممکن و جایز شد پس صدور
کبیره از ائمه جایز شد بقول تعالم **و اما** جواب از این ایراد اولا
مخفی نماند که این ایراد از خود علمای ما میباشد ربطی بملا شمس
ندارد چنانچه شهید ثانی در شرحش متوجه شده و دیگران هم

متعرض

متعرض شده اند و از اینکه بعضی از علمای شیعه بر بعضی ایراد
نمایند نقصی در مذهب شیعه نیست زیرا که شیوهٔ تمام علما و حکما
همین است چنانچه در بسیاری از مسائل شافعی بر ابی حنیفه رد نموده
و ثانیا عبارت محقق باین نحو است و ربما کان الوجه و بر سبیل
احتمال میگوید نه بطریق قطع و با وجود این میشود که مراد ایشان ذکر
حکمت حکم باشد نه علت و در حکمت اطراد لازم نیست چنانچه حکمت
در عده استبراء رحم و عدم اختلاط میاه است با اینکه اگر یائسه هم
باشد که زوج دخول نموده باشد باید بعد از طلاق زوجه عده نگاه
بدارد و همچنین حکمت در غض بصر و عدم نظر با جنبیه خوف فتنه است
چنانچه در بعضی اخبار اشاره باین شده با اینکه اگر شخص مطمئن
باشد بعدم فتنه باز هم غض بصر لازم میباشد و همچنین حکمت در
حرمت خمر اذهاب عقل و سکر است با اینکه اگر فرض بشود که در
قراحی سکر نیاورد باز هم حرام است الی غیر ذلک خلاصه در حکمت
اطراد شرط نیست و مرحوم آقا سید ابو طالب قاینی در کتاب ملجی
الضلال که رد بر آن ناصبی فرموده در این مقام چنین بیانی نموده بر مذهب

امام اعظم که اگر شرفی عرتبه را بنکاح خود درآورد هر اینه در محل
خود هم باشند و ولادتی باورد ملحوظ است شرفی زیرا که ممکن است که نقل
نماید خداوند بقدرت شامله خود مایه مرد را برحم زن یا در خواب
ببیند و مواقعه اتفاق افتد چنین فرض صورت بهم نرسد و
لکن غیر از این فرض دارد مثل عقیم و یائسه گذشته از اینکه امامیه
ملکه و یقین ترک اولی و مکروه از انبیا را بسبب مقامشان معصیت
میدانند بحسب عالم باطن نه ظاهر بلکه بالاتر رفته اند بحسب اختلاف
مقامات بمقتضای حدیث حسنات الابرار سیئات المقربین مولوی
معنوی هم چه خوب گفته اند در مثنوی در خطبه ادم ٭ بود آدم دیده
دیده نور قدیم ٭ موی در دیده بود کوه عظیم ٭ پس میگوییم نسبت
بنبی وثوق بود که قدم در دایره مکروهات نگذارد و نسبت بنبا باد
بر ادیع بخلاف امام و ولی که ارتکاب مکروهات را منافی با عصمت
نمیدانند زیرا که عصمت را مخصوص عدم عصیان بمیزان ظاهری
شرع میدانند نه باطنی و سری و الا لازم میاید که انبیاء سلف را
معصوم ندانند و تخطئة الانبیا بکار رفته اند و منافی که

هست

هست بحسب دوم است اول گذشته از اینکه عدم عدل بمنافات
مروة حاصل میشود و مستلزم جور و ظلم نیست چه حاجی که نفس
ان باشد چنانچه در مسئله عدالت بتحقیق بیان شده و مولوی
حرف عوام الناس را که بصبیان خود در اصول دین تعلیم مینمایند
تقلید کرده که عدالت را در مقابل ظلم قرار میدهند و میگویند که خدا
عادل است یعنی ظالم نیست با اینکه این هم غلطی است بین اگر چه
بعضی از علما هم اشتباه نموده چنانچه در اعتقادات شیخ بابا که
که منکر عدل اشاعره است و باتفاق از مشهور که امامت از اصول
دین نمیدانند اشاعره مسلمند و بنا بر اینکه عدل مقابل ظلم باشد
کافر میکردند زیرا که تجویز ظلم بر خدا انکار ضروری دین است و باعث
کفر میشود بخلاف پس این عدل بمعنی حکمت است یعنی شئون
خدا تابع حسن و قبح است چنانچه امامیه قایلند و از اینجهت اینها را
عدلیه نامند و اشاعره بحکمت باین معنی قایل نیستند و حسن و قبح
را شرعی میدانند نه عقلی تدبر نما و بفهم علاوه بر اینکه خود محقق
جازم نیست از جهت کلمه رب ما که در سابق خود مرقوم بود نقل خود دید اینجا

انداخت زیرا که دروغگو را حافظه نمیباشد پس چگونه نسبت میدهی
این را بهمه شیعه و هیئت ترکیبیه شهادت میدهد بنکته بودن
چنانچه گذشت و دلیل مسئله اخبار و اجماع است که در کتب ثبت و
ضبط است بلکه ضرورت مولانا تا از تفهیمات کلام علما وبی‌عودی
نزد آن از مدعی علم و جهل است اگر آنچه محقق فرموده علت واقعیه مسوغ
نه نکته و علت تشریع باید اکثر مردم را نشاید نکاح اربع از جهت عدم
وثوق بعدالت زن بین ایشان چنانچه واضح و روشن است عجب دارم از
این مزخرفات بخیال و افاده تناقض در کلمات امامیه انتهی کلامه
مدظله العالی و فضله المتعالی **از آنجمله** در کتاب مجالس المؤمنین
در احوال شیخ کمال الدین حسین خوارزمی که مبرهن و محقق نموده
که او از جمله عرفاء کاملین و شیعیان با صدق و یقین بوده و بتفصیل
آمدن او را بزیارت حضرت شمس الشموس و انیس النفوس بوجه
غریبی نقل نموده که تا مجال هیچیک را اهل این دین و امة سید المرسلین
بزیارت آنحضرت با این مشرف نگردیده اند نقل نموده که بعضی در
تشیع جناب شیخ توقفی دارند و مرحوم قاضی نور الله نور الله مرقده الشریف

بلغ

کلام

کلام آنها را رد فرموده اند و اثبات شیعه بودن وی را محقق
فرموده اند و عبارت مرحوم قاضی این است که در مقوله نجی بکم
آورده که جناب شیخ مدظله العالی میفرمودند که در زمانی که در سیر
و سلوک بودم در مشهد مقدس بروضه امام الهدی امام
علی بن موسی الرضا علیه السلام مسجدی که بر سر روضه
امام است نماز گذاردم شخصی را دیدم که روی خود را بکنج مسجد
که میان مغرب و جنوب است کرده نشسته است بعد از آنکه من نماز
گذاردم مرا به پیش خود طلبیده گفت از کجا میآیی گفتم از خوارزم
دیگر پرسید که چه مذهب داری گفتم که مذهب امام اعظم ابوحنیفه
کوفی گفت چرا مذهب این امام الهدی را اختیار نمیکنی که این مذهب
را اختیار کرده گفتم مذهب امام را چه اعتقاد داری گفت امام
شیعی مذهب بوده اند گفتم تو غلط کرده که مذهب امام همین
است که من دارم و با او گفتم که قطع نظر از دلایل و سندهای دیگر
بتو سندی ظاهر بگویم که خاطر نشان تو گردد آنکه از زمانی
که حضرت امام نقل کرده اند تا این زمان هیچکس را در این قبله

اختلافی نیست و تو دعوی میکنی که من مذهب امام دارم و
الان روی خود را از قبله امام کردانیده که اگر امام با این مذهب
که تو اعتقاد داری میبود هر اینه قبله مسجد روضه ایشان نیز آن بود
اعتقاد تو را است میبایست کردن از همین بدانکه تو مذهب
امام نداری چون بخواطرش این سخن معقول افتاد ساکت گشت
باز با او گفتم که تو کعبه را معتقد هستی که بیت الله است و نیز
اعتقاد داری که قبله جهة کعبه است گفت در این چه تردد است که
من ملت اسلامم ولیکن مذهب شیعه را بعضی بخواطر ایشان
کرده اند که مذهب حق اینست از آن سبب این مذهب اختیار
کردم پس با او گفتم که چون کعبه قبله اهل اسلام است در آن بیت
الله مقام و قبله حنفی هست و مقام شافعی و مقام حنبلی و مقام
مالکی هست هرگز شنیده که مقام و محراب شیعی در انجا بوده
باشد از این استدلال بکن که این مذهب حق نیست که اگر حق بودی
این مذهب را در خانه حق مقامی خواستی بود از این سخنان آن
شیعی متاثر شده از اعتقاد آن مذهب برگشته مذهب اهل سنت

وجماعت اختیار کرد انتهی مؤلف یعنی قاضی نور الله گوید
که آثار وانجام این کلام بی انتظام منتج الملام که مضحکه عوام
تواند بود گواهی میدهد بر آنکه افترا بر جناب شیخ عالی مقام جهة
ترویج مرام خود بسته اند و از غایت حماقت و قصور فهم مفاسد
ظاهر آن را ندانسته اند اما فساد آنچه اولا در مقام سؤال و جواب
مذکور شده از چند وجه است **اول** آنکه حنفی مذهب بودن جناب
شیخ واقع و مخالف حال سایر مشایخ صوفیه خصوصا سلسله
علیه همدانیه است دیگر آنکه مسئله قبله از مسایل اجتهادیه است
بر وجهی که در مقام خود مبین شده بنا بر آنکه در بعضی علامات
که از صاحب شریعت غرا منقول است جهة دفع حرج مسامحات
واقع است و دلایل بعضی مثل دایره هندی و مانند آن بتحقیق
نمیرسانند و در طول و عرض بلدان نیز تفاوت بسیار بهم میرسد
لاجرم بمقتضای درایت قوة استنباط نیز مجتهدی از آن علامت
و دلایل تفاوتی در تعیین قبله یمینا و شمالا ظاهر میشود بلکه در
مذهب حنفی توسعه بسیار واقع شده تا آنکه گفته اند ما بین

المشرق والمغرب قبله پس چگونه شیخ حنفی مذهب گوید که در قبله
اختلاف نمی‌بود یا گوید که تا سر از قبله مسجد امام بجانب جنوب علی
الاطلاق باطل است و چگونه مجرد این قول آن شخص که سوق کلام
دلالت بر فضل و اعتبار او میکند بیکبار ساقط کردد دیگر آنکه در
تواریخ مسطورات و بر السنه و افواه جمهور خصوصاً اهل خراسان
مذکور است که تا قریب چهار صد سال بر سر قبر حضرت امام علیه
عمارتی لایق نبود و اندک اساسی که بوده از محدثات حمید بن قحطبه
طائی بود که در زمان هرون الرشید حاکم طوس بود و چون هرون
الرشید وفات نمود او را در خانه حمید مذکور دفن نمودند و بعد
از آن حضرت امام را در همانخانه مدفون ساختند و این عمارت عالی
که الحال بر ضریح مطهر حضرت امام ع موجود است از آثار شرف
الدین ابو طاهر قمی است که وزیر سلطان سنجر بوده و بنا بر اشارهٔ
غیبی که تفصیل آن بر سر زبان اهل زمان است بنای آن نموده و تعیین
محراب مسجد که بر بالای سر روضه است نه باشاره آنحضرت و نه
بتعلیم علمای شیعه بوده و صورت قبر منور و صندوق معطر مطهر

انحضرت

انحضرت مکرر را تغییر یافته و از صلاحیت مقابله محاریب
و قبله بان در افتاده پس چگونه شیخ محراب مسجد مذکور را
از مقررات آنحضرت شمارد و سند صحت قبله و محراب این مسجد
پندارد و چگونه آن شخص شیعی مجاور مشهد مقدس صورت
حال آن عمارت را بخواطر نرسانند تا اینچنان کلام خام جهالت
نظام ادا ابرحد الزام را افحام کشانده دیگر آنکه بعد از ظهور
مخالفت آن شخص در امر قبله و بنا سر او از محراب روضه متبرکه
بجانب جنوب چگونه جناب شیخ باو خطاب میکرده و میگفت که
در این قبله هیچکس را اختلاف نیست و بالجمله آن شخص در آن
مخالفت مجتهد بود یا مقلد اگر مجتهد بود میبایست که بدلایل
معرفت قبله اول مرتبه در سه مقدمه با شیخ گفت و شنید مینمود
آنگاه اگر شیخ غالب میآمد ملزم میشد و اگر مقلد بود اینقدر
میگفت که عدم اختلاف مسلم نیست بلکه علمای شیعه اختلاف
کرده اند چنانکه از او بعد این نقل کرده که گفت که مذهب شیعه را بعضی
بمن خواطرنشان کرده اند که مذهب حق است اما فساد اینچه تا با بر

جناب شیخ قدس سره ایراد نموده ایضاً از چند وجه است اول انکه
ذکر این مقدمه را که قبله جهة کعبه است در این مقام وجهی ظاهر
نیست زیرا که عدم ارتباط او بمقدمات اتیه بغایت ظاهر است و عدم
تایید او بمقدمات سابقه را مخفی نیست چه این مقدمه را در اثبات
بطلان انحراف اشخاص از قبله مسجد مذکور بوجه تخصیصی ظاهر نمیشود
بل اگر تمام میشود بر تقدیر قبله بودن عین کعبه نیز جاریست پس
ذکر مقدمه مذکوره لغو صرف و مستدرک محض باشد دیگر انکه
اشخاص سایل اگر عامی مقلد بود چگونه گفت که در قبله بودن جهة تردد
نیست با انکه اختلاف و تردد از فقهای شیعی و سنی در ان واقع
است و بسیاری بر این رفته اند که قبله عین کعبه است اگر فاضل
و مجتهد در مسئله قبله بود بر وجهی که از روی ادله قویه تردد او از
جهة بودن قبله بر طرف شده بود پس چگونه با این مقدمات ذاهبه
شک کردید و ایضا انقلیل علم تردد او در قبله بودن جهة با انکه اد
بر ملت اسلام است مشعر است با انکه تردد در این معنی موجب کفر
باشد و این بتکفیر بسیاری از فقهای کبار میشود و بطلان ان

ظاهر است دیگر انکه فرقه شیعه تخصیص نماز خود را بر کنج
مخصوص از ارکان کعبه واجب یا مستحب نمیدانند و بنا بر این
بهر یک از ارکان که اتفاقا افتد توجه مینمایند و در عبادت
خود بر مصطفی و مرتضی نمی افزایند و چگونه تخصیص کنج مخصوص
نمایند و حال انکه شرف ولادت مقتدای ایشان در وسط کعبه
بجمیع ارکان رسیده و پرتو نور وجود با وجود او بر در و دیوار ان
مکان شریف منبسط گردیده دیگر ظاهر است که تقسیم ارکان
اربعه از جانب حضرت پیغمبر ص واقع نشده و نه از جانب امیر المومنین
و ائمه اهل البیت علیهم السلام و نه از جانب ملوک طاغیه بنی امیه
بلکه بعد از سیصد سال از وفات حضرت پیغمبر ص در زمان خلفای
بنی عباس که علی رغم ائمه اهل البیت و شیعه ایشان در مقام ترویج
مذهب اهل سنت و جماعت شدند این تقسیم سقیم اتفاق افتاده
و مع هذا در ایامی که خلفای فاطمیه اسمعیلیه بر مغرب و مصر
و شام و حلب و حجاز و دیگر ممالک عباسیه مستولی شدند و مکه
مدینه هیچکس از اهل سنت و جماعت اشکارا بمکه معظمه و مدینه

طیبه نمیتوانست رفت چه جای آنکه در آنجا نام و مقام خود
بر زبان آرند یا نمازها باسلوب نامرغوب خود گذارند و هیچ صاحب
شعوری را در این تردد نیست که اگر ان شاء الله تعالی حرمین شریفین
زادهما الله تعالی شرفا در تحت تصرف اولیاء دولت علیه شاهیه
صفویه موسویه در آید و ساحت آن دیار فایض الانوار از لوث
وجود نامحمود متغلبان سلاطین رومیه عثمانیه پرداخته آید
هر آینه جمیع ارکان کعبه معظمه در تصرف شیعه ائمه اثنا
عشر خواهد بود و از اهل سنت و جماعت در آنجا کسی ظهور
نخواهد نمود الفصه این مقدمات واهیه که صاحب مقامات
بشیخ عالیمقام منسوب ساخته سخنان بی اصل بی مغز است
که خود بر انگشت تعصب در هم بافته و بنا آنست که بر وفق بنیاد
باطل یاران لیث کند و شبهه را در آنجا اثر باشد که حجت نباشد
و هر که آنجا ترش باشد که آب نداشته باشد ونیز در مجالس
المؤمنین نقل نموده که فاضلی از حضرت شیخ سؤال نمود از قرآن
و جناب شیخ فرمودند که قرآن قدیم است و آنچه ناطق بآن

ونیز

از حکایات

از حکایات و قصص است از نعمه حادث است و آنچه متعلق
بعلم الله است ازلیست و قدیم است و قرآن نیز باین اعتبار که
ثبوت ازلیست در علم الله قدیم گفته اند نه باعتبار تغیرات الفاظ
و عبارات بعد از آن مرحوم قاضی فرموده که بر متفطن خبیر مخفی
نیست که آنچه جناب شیخ در مقام جواب افاده فرموده اند راجع
بآنست که شیعه امامیه ایدهم الله گفته اند که کلام لفظی ضرورة
اتفاقا حادث است و کلام نفسی راجع بعلم میشود و صفتی علیحده
نمیشود و از اراده معنی غیر علم معقول نیست و قول بان بالمعنی ناشی
از نفسانیه و عصبیه جاهلیه است انا بجمله مناظره عالم ربانی
و مروج مذهب حقه اثنا عشری محقق کرکی با یکی از تلامذه آن
بزرگوار که جناب شیخ ابرهیم میسی بوده در روضه رضویه علی
مشرفها الاف السلام و التحیة واقع گردید و کیفیت آن چنانچه در
روضة البهیة نقل نموده اینست که شیخ ابرهیم مذکور میگوید
کنت فی مشهد مولانا الرضا ع ودخلت یوما الی الضریح المقدس
الشریف زاده الله شرفا فاذا الشیخ جالس فجلست معه بعض

زمانی که در مشهد مقدس حضرت امام رضا ع بودم روزی
بعضی عرض درجه انزود داخل شدم دیدم جناب شیخ علی ده
در انمکان نشسته اند منهم بانجناب در انمکان مقدس
نشستم پس داخل انمکان شریف شدند علما وزاهدین وزبده
فقهاء را سخنی پس در انمکان جناب شیخ بزرگوار ابتدا نمودند
بتکلم نمودن با من وبر سبیل اعتراض فرمودند از چه جهة جوایز
حکام را قبول نمودی من عرض نمودم چون قبول جوایز ایشان
یا مستحبست یا واجب عرض نمودم بچه دلیل باید چنین باشد
فرمودند تاسیا بمولانا الحسن علیه السلام لانه قبل جوایز المعاویه
من عرض نمودم ان بزرگوار خود صاحب مال بودند وانچه معویه
داشت مغصوب بود وهمه مال خود انحضرت بود پس فی الواقع ازو
اخذ مال خود نموده است واستشهاد نمودم کلام خود را بفتوای
صاحب دروس حیث قال ترک اخذ ذلک من الظالم افضل یعنی ترک
جوایز ظلمه افضل خواهد بود ومحاکمه بین این دو بزرگوار
چنانچه بعضی از فضلا فرموده اند اینست که ظاهر این مناظره

اینست که گفتگوی این دو بزرگوار در غیر مالیست که معلوم باشد که
جائر بعنوان صدقه وزکوة یا بعنوان خراج ارض مفتوحه عنوة
میگرفته زیرا که صاحب مسالک در ذیل قول محقق که میفرماید یا باخذه
السلطان الجائر من الغلاة باسم المقاسمة الاخره چنین شرح
میفرماید ما یاخذه الجائر فی زمان تغلبه قد اذن ائمتنا علیهم السلام
فی تناوله منه واطبق علیه علمائنا لا نعلم فیه مخالفا ولکن در
جائیست که احتمال حلال بودن وحرام بودن هر دو در مال باشد
ودر این صورت ظاهر اینست که حق با جناب شیخ ابرهیم باشد
چنانچه فتوای جمع کثیری از علما این میباشد مثل علامه در منتهی
وشهید در دروس وغیر اینها از علما بلکه قایل باستحباب در میان
فقها نظر نیامده بلی ظاهر اینست که کراهت زایل شود بجهة وجود
مصلحت یا حاجت چنانچه از فقرات شریفه از حضرت کاظم علیه السلام
ظاهر میشود که فرمودند لولا انی اری من ازوجه من عزاب ال
ابی طالب لا ینقطع نسله ما قبلته پس از این حدیث شریف
چنین معلوم میشود که اگر کسی مال ظلمه را بگیرد باین قصد که

سادات غریبان نبر بدهد بلکه سایر غربای شیعه را بلکه سبب
توسعه بر سادات وفقرای شیعه باشد بر مصالح راجحه در
شریعت کراهت ندارد بلکه مستحبست وشاید نظر جناب محقق
شیخ علی همین صورت بوده باشد مثل اینکه در زمان ایشان
که زمان سلطنت صفویه بوده کرفتن مال از ایشان چندان
مفسده نداشته بلکه اسباب تالیف قلب اینها میشده لیکن
اکر غرض این صورت باشد حق با محقق است ولی استدلال
ایشان ضعیف است واز جمله سؤالات یکی این بود که چه
معنی دارد قول شیخ جلیل شما جناب شیخ بهائی علیه الرحمه
در کتاب مفتاح الفلاح در بیان تفسیر ایاک نعبد وایاک نستعین
که فرموده روی ان جعفر بن محمد علیه السلام کان یصلی فی بعض الایام
وخر مغشیا علیه فی اثناء الصلوة فسئل بعد ذلک عن سبب غشوته
قال ما زلت اردد هذه الایة حتی سمعتها من قائلها قال بعض
العارفین ان لسان جعفر بن محمد الصادق علیه السلام کان فی ذلک
الوقت کشجرة الطور عند قوله انی انا الله وما احسن قول شیخ الشبستری

بالفارسیه

بالفارسیه روا باشد انا الحق از درختی چرا نبود روا از نیکبختی
وما احسن که جناب شیخ علیه الرحمه فرموده مفادش اینست که
این کلام خوب نیست منهم پسندیده ام که ادم خوب هر گاه انا الحق کوید
ضرری ندارد وبحثی براو وارد نمیشود جواب این کلام چنانچه بعضی
از فضلای معاصرین فرموده‌اند این مسئله از خواص مسایل معارفست
وبیان این مدعی در نهایت دقت واوهام ضعیفه از ادراک و
افهام سخیفه عوام تاب تحمل این مقام را ندارند وفهم انرا هم
بتمثیل نتوانند ولی تمثیل الکرهیه از یک جهت مقربست تعالی ان
چندین جهت متعالیست که نکویم هیچ از انانی وای تو ور کویم
من بلغزد پای تو ور نکویم من نشان صورتی هم بر آن صورت بتابی
امی حقی یا لیت قومی یعلمون بما غفر لی ربی وجعلنی من المکرمین
واین بنده حقیر هم نخواسته در این مرحله چیزی مرقوم دارد واز این مطلب
در نزد من معلوم دارم تا انکه متذکر کلمات وعبارات ائمه هدی ارواحنا
لهم الفدا کردیده ودر کوش دل از این بزرکواران شنیدم که ما لا یدرک
کله لا یترک کله اینجا در باب اکر شنوان کنید هم بعقل رستکی باید اجتناب

لهذا در این ورطه قدم ودر این معنی چیزی قلم زدم بلکه
ممکن ممکن نیست که واجب گردد وواجب جایز نیست که با ممکن
متحد شود • سلب وجوبیه ممکن در دو عالم • جدا هرگز نشد
والله اعلم • زیرا که این موجب تغیر در ذات حق میشود و باعث
تکثر در واحد مطلق میگردد و فطرت عقول بضرورت دین
حضرت رسول صلوات الله وسلامه علیه وآله مبطل این احتمال
ونافی این مقالات وقول بحلول واتحاد شرک والحاد و بیرون
از طریقه سداد است وبطلان این ضروری است حاجت بهیچ استدلال
نیست هرچند برخی از متصوفه بدین راه رفته و بجهه صحت
این پاره خیالات بافته واین بنده ادله وافیه وبراهین شافیه
در این معنی داشتم وچون مقتضی نبود ننگاشتم پس با معنی
انا الحق گفتن کفر وضلالت وشرک وجهالت ولی معنی دیگر
دارد که بمیزان دین قویم مطابق آید وبا صراط مستقیم موافق
گردد وآن اینست که بر قلب عارف کامل ودانای فاضل نور
حق جلوه گر گردد وازدل وجود بکلی برود وفانی در انوار

سبحانی گفتن شود بحیثیتی که بجز او نبیند و بجز او نشناسد کما
قال امام الموحدین وقبلة العارفین امیر المؤمنین صلوات
الله وسلامه علیه ما رایت شیئا الا وقد رایت الله قبله •
دل که معرفت نور ضیا دید • بهر چیزی که دید اول خدا دید • وکما
قال سید الشهدا وقدوة العرفا اولغیرک من الظهور ما لیس
لک حتی یکون هو المظهر لک عمیت عین لا تراک ولا تزال علیها
رقیبا وکما قال امام المغارب والمشارق جعفر بن محمد الصادق
صلوات الله علیه ان روح المؤمن اشد اتصالا بروح الله من
اتصال شعاع الشمس بها ولهذا ورد ان العبودیة جوهرة کنهها
الربوبیة ومن اجله ورد فی الحدیث القدسی لا یزال العبد یتقرب
الی بالنوافل حتی احببته فاذا احببته کنت سمعه الذی
یسمع به وبصره الذی یبصر به ویده التی یبطش بها ورجله
التی یمشی بها ولعله لاجله ورد عن الحجة والبرهان الناطق
جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیه ان لنا مع الله حالات
نحن فیها هو وهو فیها نحن ومع ذلک نحن نحن وهو هو الی غیر

ذلک من الاتحاد والالحاد ودر این مقام این مقدار کافیست واگر
خوف اطاله نداشتیم زاید بر این میگفتیم ولکن فی ذلک کفایة
لمن القی السمع وهو شهید العاقل یکفیه الاشاره والجاهل لا
یکفیه الف عبارة خلاصه این معنی استغراق در توحید است و فناء
در مرتبه ربوبیه است دخلی بحلول واتحاد ندارد مولف گوید و تقریری
که هر جا میکند فهمیدن این مطلب را بفهمید اینست که شخصی که در دریا
غرق شده که آب همه اعضای او را فرا گرفته آن شخص غرق شده در
آب غیر از آب است واما آن حبابهائی که بر روی آبست از خود آب که بان
شکل شده و بعد که موج دریا آن حبابها را بر طرف نمود همه آب دریا
هستند چنانچه از قبل آن حباب بودند شخص و آنکه غرق دریا شده
فانی فی الله و مستغرق بحر عبودیت تعبیر میکنند و اتحاد مردود بان
قسم ناظر است و مراد شیخ علیه الرحمة همین است و حبابات دریا
مقام اتحاد و حلول است و کلام بعضی از متصوفه همانست چنانچه
گفته اند حبذا روزی که قبل از روز و شب فارغ از اندوه و در حزن
طرب متحد بودیم با شاه وجود نقش غیریت بکلی محو بود از یکی

گوید منم بحر شگرف وان یکی گوید منم دریای ژرف سر بر آرد
چون بدریا افکنی طی شود یکباره مائی و منی واین طریق کفر
است اعاذنا الله وجمیع عباده من هذا الاعتقاد بمنه وکرمه وقسم اول
راجع باتحاد مردوده است وکلام جناب شیخ بهائی راجع بانست
ونعم ما قیل هر که او این گشت مستغرق بود حاش لله گر تو گوئی حق
بود گر تو گشتی آنچه گفتم نه چنین لیک در حق دایما مستغرقی
مرد مستغرق حلولی کی شود این سخن کار فضولی کی بود ومؤید
این کلام است آنچه مرحوم فیض در کتاب خلاصة الاذکار فرموده
است و در کتاب منهاج المنهجین حاصل آنرا باین قسم نقل نموده ام
که ذکر را چهار مرتبه است مرتبه اول ذکر زبانست که قلب مشعر نباشد
مرتبه دوم ذکر زبانست با تذکر قلب یعنی که ذاکر پیوسته در حال
اذکار مراقب قلب خود باشد و از آن غافل نباشد تا آنکه قلب خود را
در تحت تصرف و فرمان ذکر در آورد زیرا که هر گاه قلب را بحال خود
گذارد مثل مرکب بی عنان در بیابان افکار بی ثمر تاخت و پویه خواهد
نمود پس باید لجام قلب را محکم نموده نگذارد که پای سر از غاشیه اطاعت

ذکر کشد مرتبهٔ سیم آنست که ذکر با قلب چنان متحد شده باشد که
انفکاک قلب از آن ممکن نباشد مگر بدشواری مرتبهٔ چهارم از مراتب
ذکر آنست که ذاکر محو در عبادت و انقیاد معبود حقیقی شود که مستشعر
بذکر و قلب خود نباشد و چنان حب مذکور در قلب او رسوخ نموده
که جمیع اعضا و جوارحش مستغرق توجه بجانب حقیقی و بالکلیه
در ساحت عظمت و جلالش فانی شده و اگر احیانا گاهی مستشعر
بذکر خود شود آن ذکر حجابی خواهد بود بین او و بین مذکور جل
جلاله و عم نواله و این مرتبه مقامیست که عارفین آنرا بمرحلهٔ الفنا
فی الله تعبیر نموده اند و اصل این مرتبه است و مراتب سه گانه اول
از قبیل مقدمه موصل بمطلوب میباشد و از این جهة است که پیشوایان
دین سیما قائد الغر المحجلین امیر المومنین ع در حال نماز و راز و
نیاز چنان مستغرق عبودیت و فرمان برداری و در کمال و جمال
و جلال و عظمت باری فانی میشدند که اصلا از جسم عنصری
خود باخبر نمیشدند چنانچه مشهور و در اکثر کتب اخبار مسطور
است که هر گاه در معرکه جهاد تیری بر جسم انور آن فخر عباد

نفاذ

و نهادی نشست و پیکان در آن باقی میماند بقسمی که برآوردن
آن پیکان محتاج بشکافتن عضوی از اعضای انور بود چون
اصحاب احوال آنحضرت را میدانستند که در بندگی و فرمان برداری
حضرت باری چنان محو و بیخود میگردد که از آلام جسمانی متاثر
نمیشود و اصحاب صبر مینمودند که آن فخر اولوا الالباب بنماز
و راز و نیاز معبود کارساز اشتغال نماید در آنوقت آن عضو را
میشکافتند و آن تیرها پیکانرا بیرون میاوردند و آنسرور اخبار
در آنحال از آلام و جراحات آن باخبر نمیگردیدند و نعم ما قیل ع دلی
کو مایل دلدار باشد * غریق لجهٔ دیدار باشد * چنان از غیر او قطع
نظر کرده * که خود هم در میان اغیار باشد * نصیحت را در آن
عاشق چه تاثیر * که مجنون در خیال یار باشد

باب چهارم

در بیان موقوفات و صدقات جاریه که در مصارف روضهٔ
رضویه علی مشرفها الآلاف السلام و التحیه سلاطین و وزراء و
عامه رعایا دیرآباد قرار فرموده اند و حال در تصرف کارگذاران
آن محفل هدایت بنیان میباشد چون این جامع اخبار و آثار را تمه

اطهار علیهم السلام حال تحریر که سال هزار و سیصد و یک از
قاطبه موقوفات اطلاعی نداشتم رجوع نمودم در اطلاع بر انها
بسروری که بحسن عقیدت سالهای بسیار در رتق و فتق امور آن
حضرت وکلای آن روضه عرش مقدار زحمتها کشیده و از قلم
ذات رقمش بر منافع و فواید آن صدقات جاریات خیرها
و نهرهای بسیار جاری گردیده اعنی فلاطون تدبیر ارسطو بینش
و نیز بخط سیهسیاق ریحان روش محاسبان جمع و خرج دفترخانه
ربع مسکون با بدایع انشایش دستور العمل امورند و مستوفیان دیوان
در فنون و اقسام استیفا چشم بقلم دارات رقمش اندوخته اند نیکو
سرشتی که از وفور فراست و کیاست بمضمون اتقوا فراسة المؤمن
فانه ینظر بنور الله قبل از سؤال بر ضمایر آگاه و فرشته طینتی که
بمضمون شیعتنا منا و خلقوا من فاضل طینتنا با قاطبه شیعیان
و محبان جلیلی و شفیق و راهنما پسندیده علمای مذهب و امنای
دولت و دلیل و ناصر متولیان روضه خلد آیین و معین شریعت و ملت
الحبر اللوذعی الالمعی آقا میرزا محمد شفیع القزوینی اعتماد التولیه

ادام

ادام الله توفیقاته فی خدمات روضة الرضویة علی مشرفها
الاف السلام والتحیة والثنوه بخط مبارک در جواب رقعه چنین
رقم فرمودند [illegible] در کمال ادب و احترام خاک پای جناب
فضایل و فواضل نصاب شریعت و طریقت انتساب حاوی الفروع
والاصول و جامع المعقول والمنقول قدوة العلماء والمحققین و
اسوة الفضلاء والمحدثین الکامل الفاضل النحریر البسطامی لا
زالت افاداته مصروفة بنشر الاخبار بعد ذکر اثار الخیر فی بقاع العالیه
الائمة الاطهار علیهم صلوات الله من الملک الغفار ابو سعید
عرض میکنم در کمال تعجیل صورت جمع موقوفات بالفعل خاصه
و مطلقه در باب عرش مدار و اسامی واقف و مصارف مفرد
و تاریخ وقف انها را از این بنده خواسته بودند تا در کتاب
فردوس التواریخ ثبت و درج فرمایند اولا در خدمت عالی عذر
میخواهد که الطرق الی الله بعدد انفاس الخلایق کجا این حاکر
رو سیاه حال بالیه اطلاع را احاطه بخیرات و صدقات جاریات
بندگان خدا خواهد بود که یکی یکی بحیطه ثبت و قید اثار خیری

که در این مکان لهجت توامان گذاشت بر سبیل اختصار و ایجاز
آنچه را که در زمان چاکری و زندگانی خود درک نموده است این
که عرضه میدارد بعد از آنکه خاک پاک طوس مخزن گنجینه خداو
صندوق لؤلؤ شاهوار هدی و طوافگاه املاک و سجده‌گاه
ملوک گردید بموجود هر یک بختی و سعادتمندی برای
اثبات رتبه چاکری محل منکذاری موقوفاتی در آستانه عرش
درجه قرار داده و نام نیکی ما دامت السموات والارضین برای
خود ذخیره نمودند چنانچه در تواریخ معتبره مسطورات و در
اواخر دولت صفویه بواسطه استیلای افاغنه و اوزبکیه که از سلک
اسلام واقعی دور بودند صفحات خراسان بتمام اجام و با خرد و
ابخلوه دوی بخرابی و انهدام گذاشته و موقوفات از حیز انتفاع
افتاده بلکه در هنگام غارت منقولات آستانه عرش درجه و وقف
ناجات و طوامیر و دفاتری که ثبت موقوفات در آن مرقوم و مسطور
بوده است همه را بیغما برده‌اند تا بحمدالله تعالی از تأیید دولت جلیله قاجاریه
که باید مقرون باد روز بروز بر شکوه و انتظامات و آبادیها و

بتکثیر

بتکثیر منافع موقوفات افزوده و این وتیره آناً فآناً خواهد افزود خصوصاً
در این خجسته عهد فرخنده دوران که خسروان ربع مسکون بر زمین
بوسی آستان آسمان جاه بندگان اعلیحضرت خسرو قدر قدرت شاهنشاه عادل باذل
خلد الله ملکه و سلطانه مفاخرت نمایند و گرامی دادگستر از عدل و
انصاف غاشیه خجلت بر دوش و حاتم سخاپرور از کرم بی نهایتش
حلقه بندگی بر گوش دارد ۹ چنانکه به بنیاد انصاف محکم که گوگرد را
پاسبان کشته آتش مداخل و منافع موقوفات که واقفین خیرخواه
علیهم الرحمه قرار داده و به بهترین خواطر خطیر انور اقدس ملوکانه
متولیان آستان عرش بنیان هر یک را مصرف شده و با بادی آن کوشیده
اند و آنچه از جانب سنی الجوانب خسروانه مقرر و مرتب است حال التحریر
که مطابقت با شهر رجب المرجب هزار و سیصد و یک هجری در
هر سال الی قریب چهل هزار تومان نقد وجه و ده الی یازده هزار خروار
جنس میشود که متولی جلیل الشان و عمال و کارگذاران آستان جز ل
در بیان موافق ترتیب ... که مرتب نموده اند صرف اطعام زوار
و خرجی عود زائرین اوطان و روشنایی حرم محترم و رواقهای

معظم و صحنین مقدسین و خرج دار الشفای مبارکه و مکتبخانه
اطفال سادات و مواجب عمال و سادات و صاحب منصبان و
خدام و فراشان و دربانان و کتابخانه محترمه و تعمیرات لازمه عمارات
و بیوتات مینمایند که اگر برای شکوه و زیبائی و انتظام هر یکی از
بیوتات این قاصر بخواهد شرحی بنگارد خود هزار بیت کتابت نماید
عشری از اعشار و یکی از هزار را نتواند بیان نمود و اسامی موقوفات
معتبره معظمه که آثار خیریه واقفین است بطور اجمال قلمداد میشود که
آنچه خالصه است و مصارف هر یک معلوم است در ذیل رقعه و آنچه
مطلقه است در تحت تفصیلی مجمل باطلاع ناظرین عرضه داشت میشود
اولاً سالی هزار تومان نقد و صد خروار گندم از جانب سنی الجوانب اقدس
اعلیحضرت خسرو صاحبقران گیتی ستان خلد الله ملکه نقد مرحمت میشود
در دار الضیافه سرکار فیض آثار بمصرف نهار و شام زوار محترم میرسد که روزی
شصت مجموعه نهار و افطار مشتمل بطعام الوان و خورشهای فراوان
و اشربه گوارا با جمیع ملزومات در شهور متبرکه رجب و شعبان و
رمضان زائرین محترم را دعوت نموده صرف غذا مینمایند ایضاً

آب نهر شاهی و قلعه خیابان از موقوفات شاه جنت مکان شاه عباس
علیه الرحمه است بر مصرف اطعام عموم زوار که اکنون در عرض سال
مداخل آن بحولیست که سالیانه شبی سی من برنج در کارخانه مبارکه طبخ
میشود و بنا بر این اطعام مینمایند ایضاً مزرعه حسینی میانولایت و
دنبخان و جمع املاک آبادکان از موقوفات مرحوم شاه طهماسب علیه
علیه الرحمه بر حفاظ نزار خود که در پس پشت مبارک است و قبله عبر حرم
محترم و غیره و بخور مفروش معمول میدارند ایضاً موقوفات دار الشفا
از مرحوم علیشاه پسر برادر نادر شاه مرحوم است که در کمال شکوه
صرف مرضا و غربا میشود مزرعه عوضی آبادکان مزرعه دفقان
بلوک درزاب مزرعه سعدآباد درزاب مزرعه قوشخانه درزاب
مزرعه کلوخان درزاب مزرعه مارپان درزاب مزرعه انداد
درزاب مزرعه درنک آباد درزاب مزرعه چنبر غربال بلوک
میانولایت مزرعه دردان بلوک آبادکان مزرعه جاپاب بلوک
چناران مزرعه اشتغنه بلوک میانولایت مزرعه احمدآباد جلگان
طاحونه داخل شهر نیز وقف دار الشفا است ولی فعلاً نقد عبر مرحوم علیشاه

است ایضاً قنات جدید البناء درکنه است که برادر والا گهر نامدار خیره
تاجدار رکن الدوله العلیه والی وفرمانفرمای مملکت خراسان دهقول باشی
اشان عرش بنیان در سنه ۱۲۳۰ از مال الحلال خود احداث فرموده مداخل آنرا
وقف روشنایی و عدد چهل چراغ خود که در حرم محترم آویخته است فرموده
اند و نیز از مداخل موقوفات آستانه عرش درجه ثلث مزرعه حسین آباد
جنگل بیشابور وقدری از مزرعه درنگ آباد دروازه ومزرعه سوهان
بادکان را ابتیاع نموده جزء موقوفات آستانه نمودند ایضاً موقوفات
مرحوم عتیق علی منشی باشی که در سنه ۱۲۰۹ این املاک را وقف بر اطعام
زوار دار الشفای مبارک و روشنایی حرم محترم نموده است از این
قرار است حمام اقچه متصل بصحن و یک ثلث از حمام جدید البنا ان
متصل بآن مزرعه کنه بیست بادکان مزرعه شکور بادکان مزرعه
نوکار بیز بادکان مزرعه عشره بادکان مزرعه منزل آباد مزرعه
چاه خاصه میان ولایت مزرعه چاهنو بلوک بادکان مزرعه شاه طغای
بلوک دروازه از مزرعه کاهو سه نخج از مزرعه جاباب هفت نخج
و نرد طاحونه کلوخ واقع در سر طرق بیکچه ایضاً دکاکین و حمام و

کاروانسرای شاهوردی بیک که حال مشهور بشاهوردیخان
است که در زمان سلطان معدلت بنیان شاه سلیمان صفوی
وقف نموده باین قسم است که حال منافع آنها را بعد از وضع اخراجات
ضروریه وحق التولیه مبلغ پنجتومان بوظیفه هر ساله فراشی شموع
دار السیاده و حافظ سر قبر واقف موصی الیه که فراشی شموع مزبوره و حافظی
سر قبر هر دو با یکنفر است بدهند و هر یوم پنج استار فتیله عنبر و پنج
استار شمع پیه که فتیله عنبر جهة شرفه بالاسر مبارک و شمع پیه
در چهار شرفه و قمی خود واقف که در چهار سمت دار السیاده آویخته شده
صرف شود و ما بقی منافع را بزائرین و مسافرین که فقیر و مریض باشند که از
عود بوطن خود عاجز باشند تا یکتومان باختیار متولی که بدهند
ایضاً قریه سعید آباد میان ولایت را تماماً مرحوم مغفور میرزا
سعیدخان وزیر دول خارجه که از کارچاکران دربار معدلت مدار بود
بچند وقت مشرف بتولیت جلیله آستانه مقدسه گشت از مال خود خریده
وقف زوار فقرا البمقدار و بعضی مصارف دیگر فرموده بعد از احضار
بکتاب مبارک قریه کشف میان ولایت را نیز تماماً بتوسط این چاکر

روشناه ابتیاع کرده وقف بر عموم نفرات و مستحفظین آستانه عرش
درجه و تنظیف هر دو صحن مقدس وغیره نمود ایضاً مرحوم میرزا
فضل‌الله وزیر نظام برادر مرحوم مغفور میرزا آقاخان صدر اعظم
نوری که از وزراء بزرگ و چاکران باشان دولت علیه و چندی بتولیت
مفتخر شد این موقوفات را در اطراف صحن بنا و احداث کرد تیمچه حکاکان
وقف روشنائی وغیره بازار کفشدوزان وقف زوار وغیره بنای کاروانسرا
چیتیه و بازار بزازان را و نیز گذاشت که احضار بید ربار کمپنی مدار شد
و مرحوم عضدالملک در زمان تولیت خود تمام نمود باسم خود مسمی نمود
ایضاً عضدالملک میرزا محمدحسین قزوینی که از کار بخاکران جاوید
بنیان بود بناهای عالیه در آستانه مقدسه و آثار و علامات زیاد
گذاشته مثل ایوان طلای صحن جدید و درب طلای دارالحفاظ را
طلا نمود و قلعجات و قنوات مخروبه را زیاد از حد ابرواباد کرد از
مال آستانه مقدسه و مزرعه حسین‌آباد میانولایت را از مال خود
ابتیاع کرده وقف روضه‌خوانی در آستانه عرش درجه کرد ایضاً
مرحوم مغفور حاجی سلطان محمد میرزا سیف‌الدوله خلف خاقان خلد

اشان

اشان فتحعلیشاه قاجار که در این عهد کردون مدار چندی
بتولیت مفتخر بودند قریه حسن‌آباد سرجام را که از قرای معتبره
است بهشت هزار تومان از مال آستانه ابتیاع فرموده در جزو
موقوفات مطلقه معامله میشود ایضاً کاروانسرای سلطانی
از بناها و موقوفات قدیمه بود که کوما شصت پیش بنا شده بود
روی بانهدام گذاشته مرحوم مغفور میرزا سعیدخان امر بخرابی
امر کرد که از نو ساخته شود خراب کرده شروع به بنا نموده که احضار
برکاب مبارک شد بحمدالله در تولیت دفترها نفرها حضرت اشرف
امجد ارفع والا رکن‌الدوله دام اقباله کاروانسرای در نهایت زینتی
بنا شده اکنون مشغول بنائی و حجاری و نجاری آن هستند عنقریب
سمت اتمام خواهد پذیرفت ایضاً نواب علیه عالیه ایلنی الدوله
دام مجدها که از خادمات محترمات و معظمات بندگان
اقدس شهریاری هستند ثلث بازار زرگرها متصل بصحن مقدس
جدید و دکان عطاری را از مال خود ابتیاع فرموده وقف نایب
الحکومه و روضه‌خوانی در عتبه علیه و روشنائی و تنظیف درب

نقره که خود در دار السیاده ساخته اند نمودند باغ سالار د
اصف الدوله را نیز مرحوم مغفور عضد الملک اعلی الله مقامه
از مال اصف الدوله که در فتنه اغتشاش مشهد مقدس محمد
حسن خان سالار که تمامت بخارج می نمود و مبالغهای خطیر از طلا
وجواهر و انبارهای استانه بغارت و یغما برده بود بعنوان تقاص
در تولیت خود تصرف کرد و بعد بمرحمت امضا این تصرف را نیز
از ورات مرحوم اصف الدوله که مرحوم حاجی محمد قلیخان ایشک
اقاسی باشی دولت علیه بود گرفته مرحوم مغفور میرزا سعید خان از مال
استانه مقدسه بنای عمارات عالیه و حوضخانه و خلوت و اندرونی
و بیرونی در آن نهاد و لیکن باتمام رسانید که اکنون آن باغ و عمارات
تماشاگاه مردم و نزهتگاه جمیع زایر و مجاورین شده سالی قریب
چهارصد تومان مداخل انها عاید استانه میشود ایضا یکزوج
مزرعه اسمعیل اباد میانولایت را مقرب الحضرت الخاقان حاجی
میرزا بابا معتمد التولیه مستوفی کل استانه مقدسه وقف مکتبخانه
سادات و حافظ نزاد مرحوم میرزا رحیم مستوفی برادر خود نموده است

ایضا

ایضا احمد اباد تربت از موقوفات خواجه محتشم تونیست که قدیم
وقف بر روشنایی و فرش حرم محترم و مواجب حفاظ و عمله
ولغمبه باطل مانده شده تربت اکنون سالی هفتصد تومان
عاید میشود ایضا موقوفات امام وردی خان بیات نیشابوری
بر حفاظ توحیدخانه مبارکه است نجف اباد نیشابور سکیه
نیشابور و باغ وقف محمد اباد نیشابور ایضا جمال آن نیشابور وقفی
محمد حسنخان سردار قاجار قزوینی است اکنون مخروبه است مداخل
ان مقابل مالیات است ایضا شمس اباد میانولایت را مرحوم حاجی
قاسم ملک التجار خراسان وقف بر حفاظ بالای سر مبارک کرده
است الحال حفاظ و خطیب و فراش چهارده نفر بر قرار مشغول
تلاوت هستند و مرسوم انها کما قرر الواقف میرسد ایضا ربع
اسمعیل اباد تربت میرزا حاجی ملا حسن معین الرعایا استدعاء
خدمت خادمی نمود و ملک تقدیم کرد سالی پنجاه تومان عاید
استانه میشود ایضا موقوفاتی وقف بر مکتبخانه سادات ایتام
است که از طرف تولیت جلیله در کمال دقت همیشه در انتظام ان

بذل وجهد میشود مزرعه محرابخان جنب دروازه نوقان از بلوک
تبادکان از موقوفات قدیمه است تماما قنوة درویش یک پنج
سهم از کل از موقوفات قدیمه است مزرعه کلکان یکفرج از
کل وقفی حاجی میرزای صراف در این دولت ابد مدت وقف شده
ایضا موقوفات مرحوم حسینخان شاهسون نظام الدوله امیر
توپخانه که چندی بایالت خراسان سرافراز بود و از چاکران معتبر
دولت علیه است وقف بر زوار نموده است بحر اباد نیشابور تماما محمد
اباد بلوک تبادکان نصف ایضا موقوفات امیر الامراء العظام
امیر حسینخان شجاع الدوله خبوشانی که از چاکران دربار گیتی
مدار بود حاکم قوچان و ایلخانی ایل زعفرانلو است بر حفاظ دار
السعاده مبارکه و نهار خدام است مزرعه حسین اباد جنگل
نیشابور دو ثلث شاه قبل مانولایت دو زوج محمدیه و کلاته
مانولایت چهار زوج جوقان چناران دو زوج ایضا موقوفات
مرحوم مهدیقلیخان قوللر آقاسی باشی مرحوم مغفور شاه سلطان
حسین علیه الرحمه که از قدیم الایام وقف شده است بر شربتخانه

سرکار

سرکار فیض اثار و نفقه شهر شاهی که از موقوفات شاه عباس
علیه الرحمه است حمام شاه واقعه در محله چهار باغ قنوه جاریه
از مسجد جامع کبیر شاه مزرعه پیشه بلوک درزاب مزرعه
کازرگاه بلوک تبادکان ایضا مزرعه سعیه تون از موقوفات
قدیمه است و وقف بر خدام عتبه علیه است از آنجمله موقوفات
گنجعلیخان واقعه در کرمان و وقف بر قالی و فرش حرم محترم
و وجوه بر و مستظلین آستانه عرش درجه است مزرعه مویدی
مزرعه باغ خوان مزرعه شهر اباد بازار و دکاکین و حمام
و میدان معروف بگنجعلیخان مستغنی از تحدید ایضا مزرعه دارک
و چکرک نیشابور وقف بر فرش بالاسر مبارک و قبله عرش حرم محترم
و از موقوفات قدیمه است ایضا محمد اباد تربت و طاحونه سنگان
تربت از موقوفات مقرب الخاقان حاجی مهدیقلیخان قرایی
که از چاکران دربار عرش مدار است بر روضه خوانی و مکتب
خانه و تعمیر کتب و کلام الله و چای خدام و عیدی کفشداران
و حفاظ و خدام تماما هر یک بمصرف خود میرسد ایضا مزرعه

شادکن شادکان از موقوفات مرحوم مغفور حاجی محمد ناصرخان
قاجار ظهیر الدوله ایشیک آقاسی باشی دولت علیه است بر دار
الشفای مبارکه وغیره ایضا چهارده نوج وثلث مزرعه دهشک
موقوفه نادرشاه مرحوم بر سقاخانه طلای صحن عتیق و روشنائی
و چلنور سرازن زاویه و سقاباشی و سقا و حفاظ وغیره است از انجمله
بازار کلاه دوزان وقفی حاجی ملاعلی نائینی است بر مطلق روشنائی
و تعزیه داری جناب سید الشهدا علیه السلام است ایضا مزرعه
کربتان بلوک ارده مرد وقف بر روشنائی حرم محترم و دو علاء شرفه
حرم دیگر یکفرد مزرعه کاجوان درزاب وقف است بر روشنائی حرم محترم
دیگر مزرعه فراز نوشیر وقف است بر روشنائی و آنچه متولی صلاح
بداند دیگر مزرعه کوچک شادکان وقف است بر زوار جبل عاملی
و احسائی و جزایری بهر یک از یکهزار الی پنجهزار خراسانی بدهند
دیگر موقوفه حاجی علی اکبر باسمی از قدیم الایام وقف است
بر زوار جبل عاملی و احسائی و جزایری و سادات شاکر جنات
بشرط تلاوت یکختم قرآن فولکان خطایان دهشک دیگر

از جمله

دیگر

انچه

انچه مزرعه وقف بر مکتبخانه مبارکه است اینست مزرعه محرابخان
شادکان که از موقوفات قدیم است از حاجی اباد مشهد ولایت که
وقفی حاجی میرزا حسین ما بانضمام طاحونه یکثلث از یک نوج از
کلمکان یکزوج قنوه درویش یک پنج سهم دیگر قصبه دولاب
کوناباد وقف است بر روشنائی دیگر مزرعه سراان وقف بر روشنائی
حرم محترم دیگر سبزی کار اقا جمالی قزوینی وقف است وحفاظ
و فراشان آستانه دیگر ده مظفر شادکان وقف است بر روشنائی بالاسر
مبارک دیگر بلدیون وقف است بر فقراء خدام دیگر عمید اباد سبزوار
وقف است بر روشنائی حرم محترم دیگر کودسلوان شادکان وقف است
بر روشنائی دوزاقونه در بر مرصع و مواجب ساعت ساز و خدام
و فراش دیگر سیرقان جوین وقف است بر سادات مکه معظمه اگر
باشند مطلق نواد دیگر یکفرد حسین عرب مشهد ولایت وقف است
بر چاپی خدام دیگر نصف شمس اباد مشهد ولایت و مومن اباد جنارا [?]
وقف است بر روشنائی حرم محترم و زوار کابلی و افغان که محمد علم خان
حاکم بدخشان وقف کرده دیگر یکزوج و فرد از حسین چماغی مشهد ولایت

را حاجی باقر سمنانی خادم کشیک ثانی با انضمام بکتابخانه در
محله عودلاجان وقف روضه خوانی در کشیک خانه خدام ذکر لئالی
کشیک ثانی نموده است که صرف چای میشود دیگر کاروانسرای
میر معین در خیابان سفلی وقفنامه موجود نیست ولی برحسب
شهرت و دفتر قدیمه منافع آن بمصرف روشنائی میرسد دیگر دو بیت
میانولایت وقف است بر نقیب نهر شاهی موقوفات مطلقه آستانه
مقدسه که منافع آنها بمصرف تعمیرات و مواجب خدام و سایر
منسوبین آستانه مقدسه میرسد و سایر مصارفی که اسباب شکوه
و زینت آستانه است و برای ثوابنمای تولیت جلیله بمصرف میرسد
از آنجمله حق الارض و پیشطره دکاکین خیابانها و دکاکین مخصوصه
آستانه است کاروانسرای ناصریه که در تولیت مرحوم مجد الملک ساخته
شد بنچه فوق بازار کفشدوزان بنچه کار قتلگاه املاک فات
شاه آباد و باغ عنبر باغات نوقنبر سه قطعه باغ مصلی باغ سمرقند
طاحونه میر علی شیر و میر شیخم واقعه در طرق طاحونه کبود حمام
واقعه در کاریز کشمرود معدن نمک بارعود مزرعه ابردشت حیب

دوازده

دوازده مزرعه الکوه و بند گلستان مزرعه اسجل مزرعه
انجیان بلوک تبادکان مزرعه باغشک سرجام مزرعه باغچه
سرجام برکن آباد میانولایت مزرعه بیلدر پیشاوا دررود
بروده و مزیان چناران چلاپی تبادکان خانقاه تبادکان
جوبابان میانولایت خرمنجاعی میانولایت دفانی خانقان
میانولایت مردانکشان میانولایت تکفرد دسیجرد تبادکان
دسیجرد غلامان چناران ده علیا سوه ثن داشخانه سرجام
مزرعه زیرکن تبادکان سمرقند تبادکان سود آباد میانولایت
سلطان آباد سوه ثن شانقی سوه ثن طرق تبادکان عشرت
آباد تبادکان علی آباد سرجام کلاتجرد میانولایت فرهادجرد
سرجام مولبان میانولایت کونا آباد میانولایت کلمکان
نصر آباد تبادکان وجیه آباد درزاب موسی آباد میانولایت
نوکاریز تبادکان املاک موقوفه در بلاد در نیشابور
دبرآباد سفلی همان آباد علی آباد اردغش میشفروش
روی بخت پرام آباد کاهو کلید سرولایت سرود در تربت

بنا بالیش نصرآباد براکوه جزبده ده نو درنوشن
مغان طوغان کارخانه عباس‌آباد کوه سرخ عباس
آباد خاف دربوجرد حلیم‌آباد دوبرجه لولوتی شوقان جوشان
اران یوسف‌آباد کلانجه نام مغربقا طاحونه نزول‌آباد
سرچشمه سکه‌بر مغان مصوران درنون فلموق تنوان
ده شور کوناباد دتون جومند جعفرآباد کمالی صید آباد
رشیدآباد نوده پشنک بجستان بیلند مرید دروشناوند
وقاصان رضویه مرندیشو خانیک برمرغ قصبه
کوناباد دیرآباد جوین کمالیان کشوان سبزوار عماد آباد
جرداد سالی انارستان هرات باشان غوران اردبیجان
خبرآباد نقره رشاهرخ صلوقبان حام‌ساد باغ مصلی
اسفراین حفاری نظرگاه حرتان کتان ابرج سست
موقوفات صفحات عراق دارالخلافه طهران باغ فیض رشید آباد
اوبرشمیران خوردین حصار شالی پوش کسویز خان
دوکان بازار قیصریه دو باب سمنان و دامغان زرد حنا استانه

علی‌بلاغی بوستجان لاسجرد بیرم دامغان مهدی‌آباد
حسین‌آباد قزوین زبارازان سلیمان‌آباد دستجرد علیبا
سبزیکاد افجالی جزو خاصه گفته شد معدن زغال زباران
اصفهان جزوقات طالبیجه ددم کاشان سنگ تراشان وطرخ
لاله‌آباد کشاق علی‌آباد اراضی وقلاد محله استرآباد خاصه باغ
کلوکن خارخسک الوکلانه بعض جزویات هم هست
که قابل ذکر نیست سهام موقوفات از آنچه قلمداد شده است زیاده
تمام محال است بعضی نصف و برخی ثلث و کمتر چون قدر آنها
مفید بود اختصار از ذکر نفاید کرد مولف این اوراق عرض مینماید
چون زاد ابدی خود روضات مقدسات ائمه اطهار علیهم السلام
اینست که زایر در حین دخول در آن اماکن شریفه صلوات بر حضرت
نبوی و آل اطهار هدیه نماید و تن خود را معطر سازد و شغل
گلاب ماده این ادراک دو ثوابست لهذا چهار سال قبل از تحریر این
نسخه شریفه و تالیف این صحیفه منیفه دو سهم از هفت سهم
از دکان بقالی و سمساری و حلوائی که تمام هستند در بازار قیصریه

ارض اقدس و چهار سهم از هفت سهم از دکان طباخی متصل
بحمام سالار بهادر را وقف بر مصرف کتاب در آستانه
عرش درجه رضویه علی مشرفها الاف السلام والتحیه نمودم
و بمصرف وقف دادم و حال بنرخ ماهی شانزده هزار دینار اجاره
دکاکین مزبوره است بعد از وضع حق التولیه و مخارج لازمه کتاب
میکنم و بمصارف مزبوره صرف مینمایم و امیدوارم از فیوضات
خداوند منان که اولاد این ناتوان نیز موفق و باین فیض عظیم
مستفیض فرمایند و اکرام العباد نا الله باین نعمت عظمی موفق گردیده
امیدوار از جانب تولیت جلیله این فیض یادداری باید دیگر از جمله موقوفات
آستانه عرش درجه کتب ادعیه و زیارات و رسایل و کلام الله و
جزوه است بدین تفصیل فی الادعیه و الزیارات صحیفه سجادیه
سه جلد مهج الدعوات دو جلد تحفة الرضا سه جلد شرح صحیفه
پنج جلد مفتاح الفلاح سه جلد عمل سه ماه هشت جلد زاد المعاد
پانزده جلد ثواب الاعمال دو جلد سحل الارواح جلد مجموعه دعا جلد
ثواب الاعمال جلد دعوات جلد اول و ثانی مصباح منتخب زاد المعاد جلد

حصن حصین

حصن حصین دو جلد ادعیه متفرقه ده جلد عدة الداعی جلد
جنة الواقیه جلد عمل چهار ماه جلد ادعیه ایام هفته جلد
مناجات جلد ترجمه عدة الداعی جلد روضة الاذکار جلد
منهاج الفلاح جلد مفتاح الفلاح جلد اقبال ابن طاوس
جلد مصباح کفعمی سه جلد اذکار جلد تحفه جلد کلمات
مکنونه حضرت امیر جلد حدیقة الهلالیه جلد جوامع السعادات
جلد خلاصة الادعیه جلد مختار الادعیه جلد مرشد الطالب
جلد نثر اللئالی جلد مجموعة الدعوات دو جلد ذریعة النجاح
جلد صحیفة الرضا جلد اعمال نماز شب جلد ریاض ادعیه جلد
منهاج العارفین جلد عمل یکماه جلد کتب زیارات دو جلد
کتاب مزار سه جلد شرح الزیاره دو جلد زیارات دو جلد تحفة
الزائر چهار جلد جامعه کبیره سه جلد عاشورا دو جلد تعقیبات
دو جلد اعمال ماه رمضان جلد سفینة النجات جلد اعمال
روز عرفه جلد جامع الدعوات جلد در قرائت شاطبی جلد تجوید جلد
شرح شاطبی سه جلد کتاب توضیح دو جلد تحفة الحفاظ جلد

منظومه جزوی شرح درقرائت دو جلد در الفرید جلد سجاوندی
جلد تبصره جلد نشر القرائة جلد مطلع الشمس جلد ترغیب
جلد قواعد القران جلد نثر الدرر جلد مصلح الاشارات جلد
سراج القلوب جلد رساله جلد کتب تفاسیر خاصه مختصر جواهر
التفسیر جلد تفسیر ملا فتح الله شش جلد مجمع البیان هشت جلد
معالم التنزیل جلد تفسیر شیخ ابو الفتوح دو جلد تفسیر وجیز
واحدی دو جلد تفسیر معارج السؤل جلد تفسیر جلاء الاذهان
دو جلد نهر الحلبة جلد ملا علی دوانی سه جلد حاشیه طیبی
بر کشاف جلد تفسیر شیخ عبد الرزاق جلد جامع الجوامع جلد
روض الجنان جلد منهج الصادقین جلد خلاصة المنهج جلد
کنز العرفان دو جلد ترجمة الخواص جلد تفسیر شمس الدین جلد
تفسیر شاهی سه جلد تفسیر غیر معروف دو جلد تفسیر صافی
دو جلد تودنه قلمی دو جلد تاویل الایات جلد عروة الوثقی
جلد شیخ ابو علی طبرسی جلد حواشی بیضاوی جلد تفسیر علی بن
ابراهیم سه جلد حاشیه شیخ بهاء الدین جلد تفسیر وجوه در

انجیل جلد تفسیر سواطع جلد تفسیر خواجه عبد الله
انصاری جلد تفسیر امام حسن عسکری جلد تاویلات قران
جلد تفسیر سوره هل اتی جلد سورة الاعراف جلد حقایق
التاویل جلد تفسیر ملا صدرا جلد هدایة القران جلد جلد
سیم تودنه تفسیر عیاشی جلد تفسیر محمود سربرهنه جلد
بصایر جلد ایات الاحکام چهار جلد سوره فاتحه جلد تفسیر
کلمه طیبه جلد رساله در تفسیر افلا یذکرون تفسیر شیخ بهائی
جلد ایات الاحکام دو جلد تفسیر لطایف جلد رساله سید
شمس الدین تفسیر عامه تفسیر نسفی دو جلد جزوی از جواهر
التفاسیر جلد مدارک نسفی پنج جلد کشاف چهارده جلد
حاشیه طیبی بر کشاف دو جلد اول و آخر کشاف جزوی تفسیر
ثعلبی قطعه تفسیر مواهب علیه دو جلد جلدی از تفسیر
عامه جلد معالم التنزیل ٤ جلد تفسیر صلاح الدین جلد تفسیر
یس جلد تفسیر فی التفسیر دو جلد حاشیه سید شریف بر کشاف
هفت جلد تفسیر سوره فاتحه ٣ قطعه کنز العرفان جلد تفسیر

قاضی دو جلد تفسیر ملا حسین دو جلد حاشیه بر تفسیر قاضی
جلد کشف الحقایق جلد تصفاول الاذتبان جلد جلد سیم
تفسیر شیخ ابو الفتوح دو جلد سواهد کشاف جلد کشف
الآیات جلد شرح بعضی آیات قرآنی جلد تفسیر مفردات
قرآنی جلد تفسیر غرایب البیان جلد تفسیر نواهر شیخ ابو
الفتوح دو جلد مجموعه در تفسیر جلد زاد المصیر جلد اسوله
القرآن جلد تفسیر طبرسی جلد آیات القرآن جلد ایضاح جلد
آیات احکام قرآنی جلد تفسیر القرآن جلد حاشیه خطائی
بر بیضاوی دو جلد تفسیر سوره مریم جلد روض الجنان جلد
تفسیر دخیره جلد کشف الاسرار جلد تفسیر اخص بغوی جلد
ربع ثانی از کشاف جلد حاشیه عصام بر تفسیر بیضاوی جلد
حاشیه خلخالی جلد تفسیر امام فخر رازی جلد تفسیر بیضاوی
جلد تفسیر نیشابوری دو جلد حاشیه بر تفسیر قاضی دو جلد
ترجمه کشاف جلد تفسیر تبصرة الرحمن جلد تفسیر توضیح جلد
مواهب علیه جلد جلاء الاذهان جلد بحر الحقایق جلد مدارج

السالكين

السالکین جلد حاشیه ملا سعد جلد تفسیر شغنی جلد
تفسیر سورة الاعمی جلد ترجمه در لغات قرآنی جلد **کتب فقه**
حاشیه جلد اول شرایع سه جلد جواهر الکلام جلد صلوة
دو جلد جلد صید و ذباحه از جواهر جلد حاشیه آقا جمال
بر شرح لمعه دو جلد عقود جواهر الکلام جلد حاشیه شیخ علی
بر قواعد دو جلد دروس دو جلد تنقیحات جلد معتبر
محقق دو جلد شرح لمعه هشت جلد شرح قواعد نه جلد
قواعد ده جلد حاشیه شیخ محمد تقی دو جلد جلد اول مسالك
هفت جلد مبسوط شیخ طوسی چهار جلد جلد نکاح از
جواهر الکلام جلد جلد زکوة از جواهر الکلام جلد نهایه علامه دو جلد
جامع المقاصد شش جلد نهایه شیخ طوسی جلد نکاح از مسالك
جلد تنقیح الاحکام جلد شرح ارشاد یازده جلد شرح جعفریه
پنج جلد تبیان شهید چهار جلد تقلید شیخ شهید جلد
الفیه شهید سه جلد متن لمعه سه جلد حاشیه ارشاد سه جلد
تحالم حجیه سه جلد رساله در نماز جمعه دو جلد رساله میر داماد

جلد رساله در غیبت امام جلد تلخیص المرام دو جلد هدایة
الامة نجات المتقین جلد مسایل واجبه جلد هزار صلوة
جلد رساله فرضیه جلد مناجر شیخ مرتضی جلد مفاتیح ملا
محسن دو جلد تلخیص و تذکره جلد جواهر الکلمات جلد تذکره
علامه دو جلد شرح شرایع شش جلد ارشاد علامه چهارده جلد
خلافیه سبزواری جلد جامع محمدی جلد شرح نقلیه دو جلد
شرح الفیه شش جلد مرشد العوام دو جلد کنز العرفان جلد رساله
فتوی جلد مسایل القضا جلد آداب الحج جلد تحریر علامه جلد
رساله اثنا عشریه شش جلد غایة المراد جلد مختصر نافع هفت جلد
نخبه حاجی محمد ابرهیم جلد شرح صد و دو جلد جواب و سؤال
دو جلد حاشیه مختصر جلد رساله صلوتیه سه جلد رساله
شک و سهو جلد ترجمه الفیه جلد مفاتیح ملا احسن جلد
رساله عقود جلد حاشیه شرایع دو جلد رساله جعفریه جلد
مختلف الشیعه دو جلد جهادیه چهار جلد مکنة الفقیه جلد
تذکره دو جلد مقنعه شیخ مفید جلد تبصرة المتعلمین سه جلد

مجموعه

مجموعه فقه جلد کشف اللثام دو جلد منظومه بحر العلوم جلد
تحفة المسافر جلد احکام اموات جلد رساله صومیه جلد
رساله الفیه و نفلیه جلد تحفه فارسی جلد بدایة الهدایة جلد مقنع
جلد رساله در سهویات نماز جلد نتایج الافکار جلد واجبات
ملا عبدالله جلد مختصر فقه جلد جهادیه مبسوطه جلد حاشیه
الفیه سه جلد جعفریه شیخ علی سه جلد شرح فقه ترجمه
کتاب میراث جلد فواید ابن ادریس جلد نصف اخیر ایضاح دو جلد
مختلف علامه پنج جلد مقاصد جلد حاشیه شیخ علی بر مختصر
جلد شرح قواعد دو جلد نصف اول ذکری دو جلد حقایق ملا
محسن جلد نکت النهایة جلد نضد القواعد جلد رسایل سید
مرتضی جلد رساله رقیه جلد انتصار سید مرتضی جلد الفیه
شوشتری جلد شرح اثنا عشریه جلد رساله تحریم ذبایح جلد
رساله معتبر جلد تحفة الراغب جلد مدارک سه جلد شرح
مصابیح جلد قواعد علیه جلد شرح اثنا عشریه جلد مهذب
جلد رساله احکام شیعه جلد رساله فارسی جلد ذخیره جلد

مراسم الاحکام جلد رسایل کنز الفواید جلد قاطع اللجاج
جلد رساله ملا احمد دو جلد حاشیه شرح لمعه دو جلد شرح
منهاج جلد حاشیه شرح لمعه جلد تنقیح شیخ مقداد دو جلد
جلد معاملات شرایع جلد رساله فخریه جلد رساله شیخ طوسی
جلد منتهی المطالب جلد شرح مشکوة جلد جواب مسایل ابن
سنان جلد رساله قاضی نور الله جلد جزوی از مؤلفات علامه
قدری از مسالک سمرقندی جلد شرح کبیر جلد منافع التام
جلد رساله حاجی ملا رضا جلد قدری از قواعد علامه **فقه عامه**
شرح مصابیح جلد منیة المصلین جلد رساله ناسخ و منسوخ جلد
معالم الدین جلد شرح حاوی الباس جلد منتقی الجمان جلد
شرح وقایه جلد فقه شافعی جلد تلخیص المرام جلد شرح ذخیره
غزالی دو جلد کتاب عزیز رافعی دو جلد روضه شافعی دو جلد تحریر
شافعی دو جلد جلد اول سراج الظلام جلد شرح نکاح نفعی جلد
انوار الاعمال جلد عمدة الاسلام جلد **اصول فقه** شرح مختصر
الاصول هفت جلد حاشیه شیخ محمد تقی دو جلد معالم الاصول

اثنا عشری دو جلد

دو ورق سفید وا گذارد

اسامی کتب اخبار خاصه و عامه

اثنا عشریه شیخ بهائی اصول کافی
بیست و پنج جلد من لا یحضره الفقیه هیفده جلد حدیقة الشیعه سه جلد نهج البلاغه دوازده
جلد حیوة القلوب دو جلد کشف الغمه سه جلد تهذیب هشت جلد استبصار شیخ
طوسی چهار جلد کتاب غیبت جلد بحار الانوار بیست و هفت جلد روضة الشهدا
دو جلد اربعین ابن بابویه ده جلد فصول المهمه سه جلد جواهر السنیه دو جلد
فرج المهموم دو جلد عمده ابن بطریق دو جلد شرح نهج البلاغه هفده جلد حلیة
الابرار سه جلد شرح ملا خلیل بر اصول کافی هفده جلد مصائب النواصب
سه جلد رسایل سه جلد احتجاج شیخ طبرسی چهارده جلد جامع الاخبار ۱۲
جلد مناقب مغازلی دو جلد معارج النبوه دو جلد فضل الشیعه شش
جلد اکمال الدین سه جلد عیون اخبار الرضا دوازده جلد روضة الواعظین
سه جلد شرح فارسی اربعین سه جلد فتح الابواب پنج جلد بصائر الدرجات
سه جلد منتقی الجمان دو جلد اربعین سید جمال الدین سه جلد امالی ابن بابویه
دو جلد دعائم الاسلام دو جلد شرح ابن ابی الحدید سه جلد طرایف ابن طاوس
دو جلد مجموعه ورام دو جلد مجموعة الغرایب دو جلد وافی سه جلد شمس
المجالس چهار جلد معالم السنن دو جلد عقد الدرر سه جلد حلیة الثعلبی دو جلد

شرح سید صحیفه دو جلد تعلیقات مجلسی دو جلد روضة الابرار سه جلد شرح خطب
نهج البلاغه دو جلد انوار نعمانیه دو جلد نثر اللئالی دو جلد حیاة القلوب جلد مجلسی
دو جلد غایة المرام دو جلد ذخایر العقبی دو جلد خصال دو جلد مصباح الانوار
دو جلد مجالس شیخ صدوق دو جلد تبصرة الاعیان دو جلد انیس المستوحشین دو جلد جرایح
خرایج دو جلد فضایل امیر المؤمنین امالی شیخ طوسی دو جلد لوامع الانوار دو جلد شرح
عهود دو دو جلد شرح نخبة التمیمیه دو جلد خطبة البیان دو جلد خلاصة الدرایه دو
جلد طب الائمه دو جلد شفاء الشیعتین دو جلد منهج الشیعه دو جلد هدایة الامه دو جلد
نسب نامه حضرت رسول دو جلد عهدنامه حضرت امیر دو جلد محرق القلوب سه جلد خصایص النبی
حجة الوداع جلد جلاء العیون جلد فاضل مقداد جلد مجموعه دوام جلد مجمع المصایب جلد
وسایل الشیعه سه جلد عین الحیوة جلد مصایب المعصومین جلد مدینة المعاجز جلد کنز الواعظین جلد تذکرة
الخواص جلد صد کلمه جلد فضل الخواص جلد کتاب بعض الرحمن جلد جنة النعیم جلد مطالب السئول جلد
البکیه جلد مصابیح جلد شعب الایمان جلد شرح مشکوة جلد صحیح مسلم دو جلد روضة الاحباب جلد رساله
ابو الفضل جلد مناقب خوارزمی جلد بهجة النفوس جلد ... تنبیه الغافلین جلد جواهر المطالب جلد فائق
نحو جلد شرح ابن هیثم دو جلد توحید صدوق وسایل الشیعه اصول فقه شرح مختصر الاصول
علامه هفت جلد حاشیه شیخ محمد تقی دو جلد معالم الاصول

دوجلد

دو جلد اصول فقه جلد شرح مبادی الاصول دو جلد
نهایه دو جلد تهذیب علامه دو جلد تلویح ملا اسعد دو جلد
حاشیه ملا خلیل جلد حاشیه شرح مختصر دو جلد محصول
در اصول جلد شرح عقیلی دو جلد عده شیخ طوسی جلد
منهاج الاصول جلد حاشیه ملا مراد جلد حاشیه شرح جمع
الجوامع شرح عمیدی جلد شرح منهاج چهار جلد غایة
المبادی جلد شرح تهذیب هفت جلد حاشیه مختصر الاصول
جلد محصول الاصول جلد جامع الفواید جلد مبادی علامه
دو جلد بضاعة المرتغبین جلد اشارات جلد حاشیه میر بر
مختصر دو جلد وسایل الاصول دو جلد کاشفة الحال جلد
فواید منصوریه جلد رساله فردوسیه جلد مجموعة الاصول
جلد منتهی الاصول جلد حاشیه ملا محمد صالح بر معالم تمهید
القواعد جلد حاشیه شیخ بهائی جلد منتهی السئول جلد
زبده شیخ بهائی جلد شرح مختصر ابن حاجب جلد مختصر الاصول
حاشیه معالم قوانین جلد خلاصة الاصول جلد معالم جلد

منظومه میرزا قوام جلد مجمع الدر دو جلد **کتب حکمت و کلام**
منطق شفا جلد شرح مواقف سه جلد رساله در معرفت باری تعالی
جلد شرح هدایه شش جلد الفین علامه چهار جلد مقاصد جلد
ترات الالحان دو جلد سفن الهدایه جلد حاشیه شرح اشارات
دو جلد حاشیه قدیم دو جلد برهان الشفا جلد مفتاح الباب
جلد اشعة اللمعات جلد حاشیه دو جلد منهاج الکرامه
جلد شرح اثبات واجب علامه شرح حاشیه جلد شرح یاقوت
جلد رساله ملا امین استرابادی جلد مجموعه اشتغالة جلد
رساله دیگر جلد باب حادی عشر دو جلد شرح قواعد جلد تلویحات
جلد تحفة العجم جلد مبدء و معاد ملا صدرا جلد فواید دوانی
جلد حاشیه میر بر شرح تجرید جلد رساله شیخ خضر جلد شرح
طوالع چهار جلد کشف البراهین جلد شرح اصول خواجه ۲ جلد
روض الجنان سه جلد حاشیه شرح لمعه دو جلد استقصاء الاعتبار
النظر جلد حاشیه ملا عبدالله جلد اثبات واجب [illegible] جلد
هدایة الطالبین جلد مصائب النواصب جلد حاشیه بر تجرید

جلد

جلد فصول خواجه جلد شرح تجرید قوشچی دو جلد نفحات
اللاهوت دو جلد رساله اثبات واجب شش جلد رساله اصول
جلد حاشیه بر حاشیه قدیم جلد حاشیه لمعه جلد رساله در
سلوک جلد حاشیه هدایه دو جلد شرح تجرید دو جلد رساله
شیخ واقف جلد شرح مقاصد چهار جلد کتاب نبوة حاجی ملا رضا
دو جلد کنز الفواید جلد شرح نیشابوری جلد لطایف الحکمه
جلد حاشیه خفری چهار جلد حاشیه صراط المستقیم جلد شرح
هیاکل النور جلد لوامع جلد مشارق الانوار جلد معارج الفهم
جلد تمهید جلد ذریعه جلد شرح شرح جلد مکارم الاخلاق
جلد قدری از شفا رساله میرزا اعتماد جلد کتاب المعارف جلد
رساله دیگر جلد کلمات ظریفه جلد باب حادی عشر جلد رساله
مجموعه دو جلد رساله ابا علوی جلد شرح اربعین جلد اعلام
حلیه جلد رساله در حکمت دو جلد الهیات شرح تجرید دو جلد
حکمت اربعین جلد سما و عالم ارسطو جلد فتوح الغیب جلد
رساله اهلیلجه جلد حاشیه شرح طوالع دو جلد ارشاد المضلین

جلد حاشیه لاری جلد مطالع فوتیه جلد صراط المستقیم جلد
مناهج الیقین جلد حاشیه میرزاجان دو جلد شرح عقاید دو جلد
سلم الاسلام جلد اعتقادات مجلسی جلد ایضاح المقاصد جلد
شرح قاضی بیضاوی دو جلد مختصر ابن فهد جلد شرح اشراق جلد
رساله در اصول دین دو جلد شرح باب حادی عشر چهار جلد مصقل
الصفا دو جلد حاشیه در تصوف جلد نهج الیقین جلد حاشیه
شرح جلودی جلد انوار البدیه جلد محاضرات جلد حاشیه
شرح مواقف دو جلد شرح فصول جلد شمساطیقی جلد ایضاح
البراهین جلد شرح نهج المسترشدین جلد مرآت العارفین جلد سعد
سعود جلد روضة الجنان دو جلد کشکول کشفی جلد رساله
در غیبت جلد رساله داعیه جلد لوامع تبیان جلد مفاتیح
الحکمة جلد تعلیقات ملا شمسا جلد شرح ملاصدرا جلد
شرح رساله شیخ طوسی جلد تقریر ملا نوح جلد نهایة الفلاسفه
جلد نصیحة الشیعة جلد حاشیه دوانی جلد جمع الجوامع
جلد قواعد الشمسیه جلد رسایل ادستانی جلد حاشیه بر

تقویم

تقویم الایمان جلد رساله بیان الحق جلد شرح هدایه میبودی جلد
محاکمات جلد نهج الحق رساله جلد لمعات عراقی جلد سرمایه
ایمان جلد عروة الوثقی جلد کشف الحقایق جلد رساله حقایق
جلد سطحیات فاطیغوریاس جلد سفینة النجات جلد حکمت مشرقیه
جلد رساله آقا محمد جعفر کرمانشاهی حاشیه جلد رساله در اثبات
نبوة جلد تنبیه الراقدین جلد مرآت الغائبین جلد تذکرة الائمة
جلد فضائل حضرت امیر جلد مفاتیح الغیب دو جلد مصابیح الطریق
جلد تذکره شیخ صفی جلد نهج المسترشدین جلد هدایة السعدا جلد
معلم الطرفین جلد کتابی در معرفت روح جلد کشف الیقین جلد
شرح حاشیه مطالع جلد رساله قاضی در امامت جلد رساله
ملا عبدالرزاق جلد حکمة العین جلد منهاج الکرامة جلد ارشاد
المرشدین جلد رساله کاشی جلد رساله میر سید شریف جلد
انوار الملکوت جلد حاشیه شرح حکمة العین جلد تجرید
القوشچی جلد حاشیه الشاموجی جلد تحفة الملوک جلد تبصرة
المؤمنین جلد کامل بهائی جلد فیوضات محی الدین جلد

نقد المحصل جلد تذکرة الحکما جلد رساله سته ضروریه جلد
حاشیه بر هدایه جلد شرح طوالع جلد رساله فرقه الناجیه جلد
ظرایف جلد رساله در اصول دو جلد محصل امام فخر رازی جلد
عیون الحکمه جلد کوهر مراد جلد رساله ملا جلال جلد قواعد
العقاید جلد رسایل بو علی سینا جلد شافی سید مرتضی جلد
شرح خاجی ملا محمود جلد شرح رؤیا جلد انوار الهدایه جلد ابو
لوحا جلد رساله اسکندریه جلد لطایف الاشاره جلد کنوز
الحور شید جلد مصابیح المصابیح جلد درة التبجیه جلد صلوة و حج
الاسمان جلد حاشیه بر الهیات اداب المناظره جلد حاشیه
بر شرح تجرید جلد حاشیه جواهر جلد منهاج العارفین جلد
حاشیه خفری دو جلد رساله بابا افضل جلد شوارق جلد ذرات
المحققین جلد حاشیه قلیچ جلد رساله ترکی جلد نصوص مکی
جلد شرح عقاید جلد جواهر الاغراض جلد الهیات شفا جلد درة
التاج جلد امور عامه اسفا جلد کتاب ملا علی نوری جلد کتب در
منطق شرح مطالع جلد تهذیب منطق دو جلد حاشیه ملا عبد الله

هشت جلد

هشت جلد حاشیه مطالع سه جلد رساله در منطق سه جلد حاشیه
الشاقوچی جلد حاشیه شرح مطالع ه جلد تعدیل المعیار جلد
شرح تهذیب دو جلد حاشیه میر سید شریف دو جلد حاشیه میر ابو الفتح
جلد شرح قسطاس جلد حاشیه میر جلیل جلد رساله مجموعه جلد
مجموعه حاشیه جلد حاشیه عماد جلد حاشیه تهذیب دو جلد
کتاب جمل جلد منطق ارسطو جلد شرح شرح جلد شرح شمسیه
پنج جلد ابو رجا جلد کبری منطق جلد حاشیه خلخالی جلد
رسایل متفرقه پاره ایضاح صغیر جلد محصورات اربع حل اساس
القیاس جلد شرح کبری جلد الشاقوچی جلد اسرار الصنایع
جلد حاشیه ملا صدرا جلد حاشیه میر جلد حاشیه ملا احمد
جلد حاشیه ملا جلال جلد فواید البرهانیه جلد کفایه البیت
جلد رساله شیخ الرئیس جلد کتب رجال رجال ابن داود دو جلد
رجال میرزا محمد جلد رجال صغیر میرزا محمد دو جلد رجال عامه جلد
رجال شیخ طوسی دو جلد تهذیب الکمال دو جلد حاشیه بدایه
جلد کشف المقال دو جلد ایضاح جلد ابانات سمعانی جلد انساب

الانساب تهذیب الاسما جلد تلخیص الاقوال جلد رجال نجاشی
کتب معارف و اخلاق دستور الوزرا جلد لوامع الاشراق جلد سراج
الملوک جلد اخلاق ناصری دو جلد طرب المجالس جلد کتابی در اخلاق
جلد جام جهان نما جلد نفایس الفنون جلد احیاء العلوم جلد اوصاف
القلوب جلد اطباق الذهب جلد سر الاسرار جلد آداب السلطنه
جلد رساله دیگر جلد سیر الملوک جلد کیمیای سعادت جلد احیا
العلوم جلد کتب معانی و بیان مختصر تلخیص جلد فواید فاسیه
جلد تلخیص المفتاح دو جلد شرح مفتاح سه جلد حاشیه
خطایی سه جلد حاشیه ملا عبدالله جلد صناعتین جلد شرح
تلخیص جلد شرح ارجوزه جلد حاشیه سید شریف جلد شرح
مفتاح سکاکی جلد حاشیه بر مطول جلد حاشیه تلخیص جلد
حاشیه مختصر تلخیص دو جلد حاشیه شرح مفتاح جلد شرح
ملا قطب جلد تلخیص البلاغه جلد حاشیه حلبی بر مطول جلد
مفتاح سکاکی جلد مطول جلد کتب فی اللغه صراح اللغه دو جلد
فرهنگ جهانگیری دو جلد تاج اللغه پنج جلد نهایه جلد ینابیع

اللغه جلد صحاح اللغه پنج جلد ضیاء الحلوم جلد قاموس
اللغه چهار جلد صحاح العجم جلد سامی الاسامی دو جلد
دستور اللغه جلد مصادر اللغه دو جلد عین الافاضل
جلد مجمع البحرین جلد مجموعه العربیه عمل اللغه جلد قانون
اللغه ترکی دو جلد سر الادب جلد تاج المصادر جلد [illegible]
جلد لغات الفرس جلد اسامی دیوان جلد لغه ترکی جغتایی
جلد برهان قاطع جلد کنز اللغه دو جلد نزهة اللغه کتب هیئه
و ریاضی شرح مکلای بیست فصل جلد تسهیل کواکب جلد لباب
الحساب جلد فواید نظامیه جلد اثمار و اشجار جلد کشف الحقایق
فارسی حساب جلد احکام الاعوام جلد خلاصة الحساب دو جلد
رساله در حساب دو جلد باهیه الحساب جلد اشکال قطوع المخروطه
جلد شرح تذکره جلد تشریح الافلاک جلد حاشیه تذکره در
هندسه جلد زیج محیی الدین جلد شرح تذکره بیرجندی جلد شرح
تذکره ملا نظام جلد تقویم البلدان دو جلد فرخان طبری جلد
شرح شمسیه جلد بیست فصل جلد لوامع العز جلد خلاصه در

حساب جلد اکرناوذوسیوس رساله در جبر و مقابله دو جلد
تکملة الملخص جلد جوامع الحساب جلد شرح بیست باب جلد
اختیارات نجوم جلد فارسی هیئت سه جلد زیج مسعودی
جلد زیج خواجه جلد رساله معینیه جلد رساله در معرفت قبله
دو جلد شرح خلاصة الحساب جلد شرح اعمال هندسه جلد
رساله قاضی زاده جلد رساله در حساب جلد رساله در اسطرلاب
دو جلد حواشی تحریر اقلیدس رساله مجسطی جلد رساله در جیب جلد
شرح تذکره مفتاح الحساب جلد خلاصة الحساب شیخ بهائی جلد خلاصة
التحریر جلد مدخل ابی معشر جلد صور عبد الرحمن جلد شرح مجسطی
جلد شرح چغمینی جلد کتب در علم طب تصحیح الادویة جلد
قرابادین شفائی حاشیه قانون جلد اغذیه واشربه دو جلد
جواهرنامه جلد رساله نور العین جلد معالجات بقراط دو جلد
اطعمة المرضی جلد مفید الخواص رساله نور العین جلد معالجات
بقراط دو جلد اطعمة المرضی جلد مفید الخواص جلد رساله در
تدبیر طعام وشراب جلد در النضید در نقط جلد برء الاسقام جلد

شرح اسباب

شرح اسباب جلد تذکره شیخ داود جلد اختیارات بدیعی جلد
عیون الانبا جلد مرکبات شاهی جلد خواص الاشیا جلد شرح
قرشی جلد رساله تریاق فاروق جلد مفتاح الخزاین جلد
رساله سعدیه جلد طب ابی بریه جلد الفاظ الادویة جلد
رساله در ادویه قلبیه جلد طب بوعلی جلد تقویم الابدان
جلد قانون سه جلد حاوی الکبیر جلد دیوان طب جلد تعالیم
مصری جلد اشجار واثمار جلد معالجة الامراض جلد اعراض
طب جلد شرح فخر رازی حیوة الحیوان دو جلد امراض الاطفال
جلد کفایه جلد ذخیره خوارزمشاهی جلد موجز جلد رساله در
طب جلد طب الائمه جلد منهاج الادویة جلد عین الحیوة
جلد تذکرة الکحالین جلد شرح سدیدی جلد جوامع اسکندریه
جلد منهاج البیان جلد کفایه تفلیسی جلد درة المنتخبه جلد
مغنی جلد شرح سدیدی جلد شرح تشریح جلد شرح موجز جلد
دستور الادویه جلد قانونچه دو جلد رساله افضلیه جلد حل
الموجز جلد خواص الاحجار جلد قدیمی از طب اکبری قلیلی بحر افلاک

نفایس الفنون جلد طب ارسطو **کتب فی التاریخ والدیوان والاشعار**
روضة الصفا سه جلد تاریخ وصاف جلد ناسخ تواریخ جلد
اسکندرنامه جلد مستطرف جلد منح المکیة تجارب الامم جلد
فرهنگ جهانگیری جلد جام جم جلد تاریخ عینی جلد مقامات حریری
شرح کتاب عینی جلد تاریخ خان نامه جلد معجم البلدان جلد
تاریخ الحکما جلد جامع الحکایات جلد مجالس المومنین جلد مجالس
المجالس جلد انسان العیون تاریخ حکیم الممالک جلد دیوان حسن
جلد دیوان متنبی چهار جلد دیوان ابو العلی جلد رساله در تاریخ
جلد دیوان امرء القیس جلد دیوان سید رضی جلد قصه موسی
وفرعون جلد شرح قصیده برده جلد رساله دراث جلد مکاتیب
فخر الدین جلد سرقات ابن حجه جلد ابناء الانبیا جلد ادب الکامل
جلد دستور الشعرا جلد قصیده برده جلد مکاتیب ملا قطب جلد
شرح قصیده لامیة العجم طلیعة العلوم جلد کتاب مرصع جلد
دیوان دیلمی جلد اخبار البلدان جلد ابنیه اسکندریه جلد کتاب الانجان
جلد تذکرة الشعرا جلد تاریخ ابن خلکان جلد خطب ابن نباته کفایه

در علم الکتابه جلد تبیان البیان جلد عنوان الشرف جلد
دیوان صفی الدین دو جلد دیوان بحرانی جلد ربیع الابرار
جلد رساله جوازه جلد ابیات طبقات عرب جلد شرح نفحات
جلد فتح المتعال جلد احمد اصحاب الحدیث جلد نهایة الاشارات
جلد رساله در احوال شاه عباس جلد مقامات النجات جلد مجانبه جلد
محاضرات جلد فواید الانسان جلد روضة الاحباب جلد مناقب
ابوحنیفه جلد مجمع الاشعار جلد عمده جلد شرح رباعیات
ملا جلال جلد رساله حرفیه جلد دیوان شاذلی جلد دیوان غیر
معروف جلد دیوان منسوب بامیر المومنین ع جلد مجموعة المذاهب
جلد گلشن راز جلد مصانف وهبوط ثعالبی جلد تثقیف التعریف
جلد شرح منظومه جلد سوح الشام تاریخ معجم مسالك الممالك جلد
مدینة الحکما جلد نگارستان جلد عجایب المخلوقات جلد رساله
محاورات جلد تاریخ یمنی جلد نزهة الالبا جلد قضایای خواجه نظام
الملك جلد دقایق الشعرا جلد صنایع الشعریه دیوان جامی جلد
شرح سبعه معلقه جلد دیوان ابراهیم فریدی جلد اساس الاقتباس.

جلد تاریخ هرلی جلد ابواب الجنان جلد نثر الدرر جلد تاریخ
معجم مشهور بمواعظ الملوک جلد کشکول شیخ بهائی جلد
قطعه از دیوان شعرا جلد وافی فی علم العروض جلد شاهنامه
جلد نفایس الفنون جلد قصاید سبعه معلقه جلد دیوان
ابن فارض جلد محاض الابرار جلد تاریخ تیموری جلد کتب در علم
نحو و صرف مراح بانضمام کبری شرح لباب جلد شرح جامی جلد
شرح کافیه هشت جلد شرح شافیه جلد کتاب بیضا جلد شرح ابیات
جلد جعفری جلد شرح جعفری جلد مراح جلد مراح الارواح ۲ جلد
عوامل جلد صمدیه شیخ بهائی شرح تصریف جلد شرح وضوح ۴ جلد
خالد بردی دو جلد شافیه جلد شرح کلیات جلد حدیقه جلد ابن ناظم
جلد شرح صرافی جلد متوسط جلد حاشیه بر هوط جلد کتاب سیبویه
جلد شرح عوامل دو جلد توضیح الارشاد جلد فواید الاعراب جلد
کافیه ابن حاجب ۴ جلد شرح مفصل دو جلد فراید القلاید جلد کتاب
فاضل هندی شرح جامی دو جلد شرح کافیه جلد اوضح المسالک جلد
حاشیه غفور جلد سیوطی جلد حاشیه رضی جلد مغنی جلد حاشیه

چلبی

چلبی جلد شرح الفیه سه جلد شواهد مغنی جلد صمدیه جلد
ترکیب خالد جلد تصریف جلد کتاب جواهر جلد شرح مراح جلد
کتاب شنوبه جلد شرح مغنی جلد شافیه دو جلد شرح انموذج
جلد شرح نظام جلد ارشاد در نحو جلد الفیه ابن مالک دو جلد
حاشیه کافیه جلد کلام الله بخط کوفی منسوب بخط جناب امیر و
سایر ائمه علیهم السلام سی و نه جلد بخط کوفی بخط سایرین سی و دو جلد
کلام الله بخط ثلث و ریحان شکسته پنجاه و دو جلد کلام الله وسط
صد جلد جزو ها بخط خوشنویس صد و چهارده جلد کلام الله
انطباعی دویست جلد چون تفصیل کتب کتابخانه مبارکه مرقوم شد
علاوه مجموع کتب اینجا حال بقلم ذات رقم جناب مستطاب محبوب خداوند
ودود حاجی میرزا داود مشرف کتابخانه مبارکه مرقوم بطریق اجمال شد
اینست در علم تفسیر دویست و پنجاه جلد در ادعیه دویست جلد
در اخبار سی جلد در فقه چهارصد جلد در حکمت و کلام سیصد جلد
در معانی چهل جلد در منطق هفتصد جلد در طب هفتاد
جلد در رجال دویست و چهل جلد در قرائت بیست و سه جلد



در اخلاق و معارف بیست جلد در لغت پنجاه جلد در ریاضی
و هندسه و حساب شصت و دو جلد در نحو و صرف نود جلد
در تاریخ و اشعار پانزده جلد در کتابخانهٔ مبارکه از مرحوم
میرزا ابراهیم خان حسبه مظفر الدوله نقره کرد چنانچه سابقا
مذکور شد و وزن آن نهصد و هفتاد و یک مثقال و در انجام ملفوف است